



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم
اجمعين الى قيام يوم الدين (اما بعد) غفرنا لك اين رساله شريفه ابدأ
نظري بحقيقة صلوة جمعه وما يتعلق بها نلذود فقط آنچه را كفاية و تكملة نموده
حكم وي است در زمان غيبة على غائبها الاف التحية والثناء و صبح (وبعد)
يونكه حضرت اقاى و الله مد ظله العالى براى وي فهرست ترتيب داده بودند
و چون علاوه بر اينكه كتاب بزرگ است و محتاج بوي است بذاته فهرست موجب
سهولة تحصيل مطالب است لذا حقير بر حسب عناوين مندرجه در كتاب فهرستى
براي وي ترتيب دادم و بنظر محترم ايشان رسانيدم و اجازه ضم بكتاب را خواستم
و بسيار خوشنود شدند و اجازه دادند و دعاي خير كه بهايه آمال بوده نمودند
پس ميگويم و بخداوند است توفيق من بعد از تاي انكه اگر كلي بدو
مستكر بنظر در امديا ابتداء مخالف با واقم بنظر ايد يا مربوط عا قبل نباشد
اجمه غلط نامه تايند اين رساله تقيسه مشتمل است بر يك مقدمه و مطالبى
آه چنانچه در خطبه كتاب مقرر فرمودند (اما المقدمه پس در وي
ايجي است)

كتابخانه

شماره قفسه:	۹۷
شماره قفسه:	۷۷
شماره قفسه:	۷۸، ۲/۲۸
شماره قفسه:	

از جمله
حاج آقا محمدتقي اسفهانى حضرت آية الله العظمى آقاى حاج آقا حسين
طباطبائى بر جردى مد ظله العالى استنسال يافته و معظم له بكتابه مسجد
اعظم قم اهداء فرمودند
سرپرست كتابخانه مبارك
تاسيس ۱۳۰۲
کتابخانه مسجد اعظم قم

ص	مباح	در اينكه پس از اصول الدين در شريعة احمديه افضل از
۴	۱	نار عبادتى وارد نه شده و ديده نه شده
۸	۲	در اينكه بين عام نازهاى واجبه و مستحبه ناز پنج گانه
		يومية افضل است از غير وي هر چه باشد
۱۲	۳	در اينكه ناز وسطى بين يومية افضل است از غير وي

نام كتاب: ...
تاريخ تهيه: ...
شماره قفسه: ۸۷-۷
شماره قفسه: ۱۸۱

- در بیان تعیین نماز وسطی است و است در نزد مشهور
فقهاء امامیه (قدمه) چنانچه مختار ایشان است ظاهر است
و بر وی هیچگونه حدیث دال است ۱۳ ۴
- در بیان اینکه بناء بر وجوب تخیری جمعه عقلاً محال است
جمعه افضل باشد و اینکه در فرض مسئله ظاهر افضل از جمعه
است از جهاتی عدیده ۲۱ ۵
- در بیان اقوال در حکم نماز جمعه است در زمان غیبه و در وی
بیست و نه قول است و مشهور در نزد فقهاء امامیه چنانچه
مختار ایشان است که اصلاً واجب نیست نه تعییناً و نه تخیراً
بلکه مستحب غیر مجزی از ظاهر است و معیناً ظاهر خوانند شود
در بیان آنکه نماز جمعه در زمان نبی (ص) واجب شد و ورود
در مدینه تعییناً و از ضروریات دین است و انکار وی
موجب ارتداد است ۲۷ ۶
- در بیان اینکه لفظ امام در عرف شیعه از صدر اول الی
زمان ماها لقب شخصی است از برای دوازده امام (ع)
و بر غیر ایشان صدق امام نمیکند بنحو حقیقه ابدی و باید
عنایتی در کار باشد و بر این دعوی شیعه و سنی اتفاق دارند
علاوه بر ادله اربعه و لذا ما را امامیه گویند ۳۹ ۷
- در بیان آنکه اغلب نسبی را که داده شده بفقهاء قدمه در
وجوب تعیین نماز جمعه بلکه تخیری وی نیز سوء تمام
شده بواسطه عدم اموری ۴۰ ۸
- در بیان اینکه در اسلام بنام مذاهب مختلفه آنها بجامع از
سنی و شیعه احدی متکرر شرطیه و الی در نماز جمعه نیست یا
در وجوب وی چنانچه مختار مشهور ایشان است باید واجب
مکرر جماعتی از محدثین شیعه انهم نه تمام آنها پس مدعی هر
وجوبی باشد بنحو مانع الحلو باید اثبات یکی از امور نماید ۵۳ ۱۰

هذه رسالة

ارشاد الامة في عدم وجوب صلوة الجمعة

في زمن الغيبة على غالبها الاف التحية والثناء

طرمية استدلالية اجابة لسؤال بعض حملة العلم والتجار من اهالي ايران صانها
الله عن الحدثنان من تأليف حضرة العلم العلامة المحقق المدقق العالم الرباني وحيد
عصره وفريد دهره الذي عجزت ام الدهور عن مثله حمدة العلماء العاملين وزبدة
الفقهاء والمجاهدين آية الله

الشيخ عبد النبي النجفي العراقي

دامت افادته وفاضلته العالية وقد اعتم بطبعها عدة من حملة العلم والتجار نشرها للفوائد
المودعة فيها التي لم يسبق اليها غيره فجزى الله المؤلف والباذل والناشر عن العلم واهله
خير الجزاء

قلم الناشر

مطبعة الغري
النجف

هذه رسالة ارشاد الامة

في عدم وجوب صلوة الجمعة في زمن الغيبة على غالبها الاف التحية والثناء
لمؤلفها العلامة آية الله

السبح عبد النبي النعماني العراقي

دام ظلّه العالي

بسم الرحمن الرحيم

حمد في حد وثقاي في عدد معبود ذي الجلال را زرينده و سزد که ذات بي
مثال از نسبة زمان و مکان متعالی و بري است و از شايبه تمثيل و تشبيه خالي
و عاري است و ذات بي مثالش منزّه است از اشياء و انداد و اضداد و منزّه است
از اعتال و صاحبه و اولاد و باک است از سکون و حرکة و حدوث و زوال و بذات
و حدوث خود ظالم و خبير است برأر و خفيات و بتفاصيل معلومات و موجودات
قبل از حدوث آنها و بعد از وجود آنها از کلیات و جزئیات تمام عوالم ایجاد از پیدا
و نهان فصيحان الذي لا سبيل الى معرفته الا بالعجز عن معرفته و حدوث ثنائي في نهاية
خداوند برا سزاوار است مکه قرار داد قدر و مقام علمائرا افضل از صماء
شهداء و شکر غیر متناهی برای وي باد که قرار داد مارا در نظام علماء یا مسکثر
سواد آنها چه انکه ثابت شد در شریعة احدیة که هر که چیز را در دنیا دوست
بدارد خداوند در قیامت وي را با او محشور کند کریم کرد کارا از قدرة کلمة
والطاف علیه خود بند آوردی آسمانها و زمینها و آنچه در وي است پس توفیق
بده برای هر چه تو دوست میداری و دافعی باشی و هدایت کن دالما بر ابراه راست
که انعام دادی بانبیاء و اوصیاء و شهداء و صلحاء و تأییدم تا و تسدیدم کن و اعانتم
فما یدبر انعام این رساله ایاک نمید و ایاک نستعین و نسکام دار از خطاه چنانچه اس

اما مطلب اول در بیان دلالة اجماع است بر عدم وجوب نماز جمعه نه تعیین
و نه تخیراً و در وي مفاتیحي است

در بیان دلالة اجماع عملی از زمان صلح ابو محمد حسن بن علی
علیه السلام تا يومنا هذا بر عدم وجوب نماز جمعه نه تعیین
و نه تخیراً

در بیان دلالة اجماع منقول بر عدم وجوب نماز جمعه محصل
ان شصت و سه و بانضمام منقول دوست و چهل و چهار و منقول
متواتر و فسوق تواتر سه که باستثناء قریب هفت تمام
ناطق است بر عدم وجوب نماز جمعه نه تعیین و نه تخیراً
در بیان دلالة اجماع محصل بر عدم وجوب نه تعیین و نه تخیراً
اما مطلب دوم در بیان دلالة سنة است بر شرطية

حضور والي و بدون وي واجب نیست نه تعیین و نه تخیراً و در وي مفاتیحي است

در بیان تواتر اخبار بر شرطية والي
در بیان امکان تبیض در روایة سنداً یا دلالة بلکه جهة
در بیان معنای حجیة ظواهر است
در بیان اینکه در این مطلب نقل شده اولاً بمن حدیث
و ثانیاً ترجمه شود و ثالثاً بوي استدلال شود و در این مطلب
ذکر پنجاه حدیث است بشنوان عددی که دال بر شرطية
است هر کدام با تحصاء دلالة

اما مطلب سوم در بیان دلالة ایات است بر عدم وجوب
مطلقاً و بر شرطية و در وي هفت آیه است
اما مطلب چهارم در بیان دلائل عقلية مستقلة یا غیر مستقلة
یا مؤکد است و ان هشت دلیل است بر عدم وجوب مطلقاً
و لزوم شرطية والي
اما مطلب پنجم در بیان دلالة اصول فقهائیه بر عدم وجوب
نه تعیین و نه تخیراً و ان بتقریبات عمدت است

۲۰۶	مطلب ۶	در بیان ششم در بیان حجج قائلین بوجوب مطلقاً و در وی چهار مقاله باشد
۲۰۷	مقاله ۱	(در بیان آیات است و آن سه ایست است)
۲۱۳	مقاله ۲	(در بیان معنای ولایة عامه و مدرك وی و آن نوزده حدیث است که فقط بعضی از مجتهدین تمسک نموده)
۲۲۹	مقاله ۳	(در بیان ذکر سننیک فقط محدثین (قدم) تمسک نمودند و آن چهارده طایفه است که خود حدیث بعنوان شماره نقل شده)
۲۴۸	مقاله ۴	(در بیان ذکر سننیک قائلین بمطلق و جوب تمسک نمودند و آن پانزده حدیث است)
۳۵۱		(خاتمه در بیان دو عا که است)
۳۶۴		عا که اولی با جماعتی از محدثین (قدم) که قائل بوجوب تعیینی جمع شدند)
۳۶۷		(عا که ثانی با جماعتی از فقهاء و مجتهدین (قدم) که قائل بوجوب تخییری شدند چه آنکه بین مجتهدین قول بوجوب تعیینی نیست یا کلامی است)

لقد تمت هذه النهرست المبارک که بعد الاحقراقل المستغنی

ابن المصنف من ظله العالی الاغا نور الدین المراقی

فرمودی فاتقوا الله و بما لکم الله و نیز فرمودی فاتقوا الله یجعل لکم فرقاً و ذخیره قرار بده برای روزی که لا ینفع المال ولا البنون و نعم بده برادر از دینی و حله علم را از این و چیزه و درود غیر متناهیه از خداوند و فرشتگان و پیغمبر آن و اوصیاء و محوم و مؤمنین از افس و جن بر اکل بریه و افضل نفوس قدسیه و منیم فیوض سبحانیه مؤسس قواعد الدین و جامع شوکه کفره معتدین غایم الانبیاء و الطحیة علی مرت فی الارض و السماء اشرف المخلوقات و افضل اهل الارض و السموات سید المرسلین از کسیکه فرمود کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین یعنی ابو القاسم محمد و بر آل طیبین و طاهرین وی که وارث شدند مقامات علیه را و مسکرم شدند بکرامات جللیه و خفیة و عوالات اینها قبول شد عبادات و صلوات مفروضة و بركة آنها مستجاب شود دعوات و مآزل گردد برکات و دفع شود نقبات چه آنکه اینها بوده باشند حفظه دین و خلفاء رسول امین و نجم علوم اولین و آخرین و منار مهتدین و قدومه مقتدین و امام الانس و الجن اجمعین و لطفه دائمه از لا و ابداً بر اهداء و دشمنان آنها بوده باشد که دشمن حضرت کبریائی است اما بعد در تاریخ پانزده سال قبل بایکه متجاوز کتابی در صلوة و شتم چنانچه در فهرست کتب مطبوعه ماسطور است و در انجا تبعاً لبعض اساتیدنا قدس الله امرارم در مسئله نماز جمعه اختیار نمودیم و جوب تخییری وی را در زمان غیبه علی غائبها الاف التحیة و الثناء مجدداً لازم شد تجدید نظری نمایم پس از فراغ جازم شدیم که اصلاً وجوبی ندارد در زمان غیبه و متعین است که ظهر خوانده شود و خواندن جمعه مجزی از فریضه لازمه ظهر جمعه نیست و مسقط نماز واجب نیست و البته برائة ذمه از واجب روز جمعه و فراغ یقینی حاصل نمی شود بخواندن جمعه و باید معیناً ظهر خوانده شود و چون لازم دانستیم اعلام وی را بامه سر حومه از این جهت هم امم وی را ارشاد الایمه نامیدیم و چون روزی بمضی اردوستان از اعانتم اهالی ایران از تجار محترم باعدنی از حله علم از حقیر مستقمر حکم نماز جمعه شدند در زمان غیبه حضرت ولی عصر روحناله الفداء و متناه نمودند که رسالتی در این باب بشکرم فارسی و استدلالی و بر این جانب رد مأمول آنها خیلی صاحب امدولی اجابت اصعب خصوصاً بقید فارسی بودن که قلم را عادت نیست

و پارتی از معانی هم خیلی مشکل است که لباس عجمی بروی پوشانده شود و باوصف
حال نظر بانکه اعلام را لازم دانستیم اجابة نمودم توکلا علی الله و حسبنا الله
و نعم الوکیل و منة الاستعانة پس مشتمل است این رساله مبارکه بر یک مقدمه
و چند مطالب و یک خاتمه اما المقدمة پس در وی معاینه است (معباح اول)
آن است که در شریعة احمدیة علی صادقها الاف التحية و الثناء بعد از اصول الدین
چیزی افضل و اتم از نماز دیده نشده و رسیدن پس نماز در میان فروع الدین و بقیه
عبادات بنام آنها امتیاز نامی دارد بر حسب اخبار بلکه عقلا هم چونکه قبولی
بقیة عبادات بنام آنها موقوف بر قبولی وی شده و همین نحو است البته چه آنکه
نماز معراج مؤمن است و نماز از جهله و صایای پیغمبران است
و از جهله و صایای عجمی بن مریم است و نماز اصل اسلام است و نماز بهترین عمل
است و نماز بهترین موضوع است و نماز نزدیک کننده هر چه از کار است
بخداوند و نماز نگاه میدارد صاحب و عامل خود را از قبیح شرعیة و عرفیة
و عقلیة و نماز است که می خورد گناهان را چنانچه می خورد نهر آب جاری
جسد را و نماز است که روزی پنج مرتبه خواندن وی مثل آن است که در شبانه
روز پنج مرتبه داخل آب جاری شوی و خود را بشوری و نماز ترازی اعمال
است هر که نماز وی درست از کار برآید تمام اعمال وی درست شود و قبول
نمایند و نماز است که تارك وی کافر است و نماز انكار وی ارتداد آورد و نماز
بعد از اصول دین چیزی بوی ترسد در فضیله از حیث تقرب و از جهة عبویة
در نزد خداوند و نماز خاموش نماید آتش جهنم را و نماز است اول چیزی که حساب
نمایند روز قیامة و نگاه در وی نمایند که اگر آن قبول شد بعد نگاه باعمال دیگر
نمایند و اگر آن قبول نشد اصلا نگاه باعمال دیگر نشود هر چه باشد هر جور
باشد و نماز است که هر که در اوقات آن محافظه نماید و مواظبة کند از نماز پنج گانه
ملاقات نماید خداوند را در حالتیکه از برای نماز گذار ضایعة نامیده باشد در نزد
خدا که بواسطه آن ضایعة نامه داخل بهشت شود و نماز بهتر است از ثواب بیست
حج و حال آنکه هر حجی ثواب وی بهتر است از ثواب یک خانی که بر از حلال

باشد و همگی را در راه خداوند اتفاق کند باسکه نماز است که يك نماز واجب
آن بهتر باشد از هزار حج در حالتیکه ثواب هر حجی زیاده از تمام دنیا قیمت
داشته باشد و نماز را برابری نکند هیچ طاعتی و خدمة خداوندی در روی زمین
و نتوانند معادل و برابری کنند با وی ابد آن نماز است که انسان را بمقام طرف کلام
بملائکها نماید در عراب و نماز است که موجب نزول رحمة حق شود بر گذارنده
وی از عنان آسمان تا عنان زمین و نماز است که ملائکها اطاعت نمایند بر گذارنده
وی و بگویند که ای نماز گذار اگر بدانی که چه بشو می رسد در اجر نماز اصلا
دست از وی بر نداری و نماز کفاره گناهان بین دو نماز است و نماز حرام نباید
جسد انسانی را بر جهنم و بنار است قبول توبه و نماز است که باعث استجاب دعای
انسان است و نماز قیر را نورانی نماید و روشن کند و نماز صراط را روشن نماید
برای عبور و نماز است که غم نفات شاعده شود و نماز است که استخفاف کننده
بان از مسلمین بشمار نرود و نماز است که استخفاف بان از شفاعت عهد و آل عهد (ص)
محروم شود و نماز است که استخفاف بان محروم شود از این که وارد حوض کوثر
شود و نماز محود دین است چه اگر خیمه محود نداشته چادر و ملاب و میخیهای وی
اصلا نباشد ندارد و نماز است که اگر مؤمن وی را ضایع نماید ابلیس امین بروی
خیره شود تا آنکه وی را مبتلا بمعاصی کبیره نماید و نماز است که گذارنده آن
در حال احتضار ملائکها دور نمایند از وی شیاطین را و بوی تلقین شهادة نمایند
و نماز است که هر که تقییم وی نماید باقارون و هامان محسور شود و نماز پنج گانه
است که زینت اسلام است و رکن مؤمن است و رات یزازی مؤمن است و امان
هلاکة وی است و نماز خیر دنیا و آخرت است و نماز فرق مؤمن و کافر است و تمیز
مخلص و منافق است و نگاه دارنده جسد است و نماز مناجاة باحبیب است و بوی
قضاء حاجة شود و توبه قبول گردد و یاد آورد مردن را و بر که آورد و در مال وسعة
رزق آورد و نماز صورت را نورانی کند و مؤمن را عزیز کند و رحمة نازل کند
و دعا مستجاب کند و دماغ شیطان بخاک مالده و ملائکها برای نماز گذار استغفار کنند
و نماز شیطان را دور کنند و سینه مؤمن را مسرور کنند و موجب حفظ اموال باشد

و تواضع برای خداوند است و انداختن تکبیر است و قصرهای بهشتی زیاد شود و صدق حور المین گردد و نماز است که موجب غرس اشجار بهشت است و بخار را برساند و جرعه خداوند شود و نماز است که اداه یک واجب وی یک دعای مستجاب دآورد و نماز است که نه صف ملائکه بوی اقتداء کنند که طول هر صفتی به شرق و مغرب باشد و وقتی که فارغ شود بعد از آن ملائکه در جات برای مصطفی نوشته شود و نماز است که تمام ملائکه برای نماز گذار دعاء کنند و نماز گذار است که خداوند سه خصله بوی بدهد اول همین که مشغول نماز شد ملائکه دور وی را بگیرند تا عیان سماء دوم خیر بر سر وی بریزند تا فارغ شود سوم ملائکه صدا بزنند وی را که اگر بدانی بایک مناجات کنی ابدت از نماز بر نداری نماز است که همانکه وقت وی داخل شود ملائکه صدا بزنند که ای مردم بلند شوید و انشی که بر پشت خود روشن نمودید خاموش کنید بنام و نماز است که خداوند که از شکر نماید برای نماز گذار و نماز است که کرسنه را اطعام نماید نماز است که مؤمن را مستحکم کند و نماز صورت دین است و نماز است که اگر شر ایطوی درست نباشد تفرین کند بر نماز گذار و نماز گذار است که خداوند بوی نگاه کند و درجه بر سر وی بریزد تا نماز وی تمام شود و نماز است که شیطان از غصه فریاد زند که چه خاک بر سر کنم او اطاعة میکند و سجده میکند و من عقاله کردم و امتناع از سجده نمودم و نماز آخرین وصیه انبیاء و اوصیاء آنها بوده و نماز حرام کند بر نماز گذار جهنم را و واجب کند بهشت را و رفعت نماید شر هر ذی شری را و نماز است که خداوند میخائیل را شاهد گیرد برای امرزش او و او هم شاهد گیرد تمام ملائکه را و نماز است که عوض کند گناهان را بشوایب و نماز است که صادق (ع) فرمود افضل از وی چیزی خیر ندارم بعد از اصول دین نماز است که اگر در شرائط وی تفصیری شود صاحب وی در غیر شریعة احمدیه ببرد و بسنخف وی شفاعت انبیاء و اوصیاء نبی رسد نماز است که بتارک وی قافر میگویند و بشارب غیر کافرنی گویند و نماز است که هر که واجب بداند و تا سه مرتبه ترك نماید بر امام (ع) واجب است که او را بکشد نماز است که هر که

خراب بخواند خداوند بر خودش واجب فرمود که او را با منافقین داخل جهنم نماید الغرض تمام این فقراتی را که مقرر نمودیم مضامین اخبار صحیح و آیات عسیدیه است و فضایل و مناقب وی و خواص و انوار دنیوی و حال احتضار و غیر و برزخ و آخرت وی بیشتر از این است که این مختصر رساله اقتضای نماید و کنجایش داشته باشد و کافی است در فضل وی که یکی از ارکان است و اسطوانه پنج گانه اسلام است چنانچه باین مضمون بخصوص روایات عسیدیه فوق استفاضه دارد بلکه دعوی توانا را ولو اجالی بعید از صواب نیست و این جانب یک حدیث از را برای تیمن و تبرک از طریق خودم مستنداً بمشایخ عظام قدس الله امرار هم متصلاً بزرار و رحمة الله علیه که از اصحاب اجماع است اجماعاً نقل میکنم از ابی جعفر امام محمد باقر علیه و علی ابائه المعصومین و ابناؤه الطاهرين الاف النجیة و الشاء که فرمودند بنام گذاشته شده اسلام بر پنج چیز نماز روز کوفه و حج و روز و ولایة انفس حدیث شریف و چون ولایة در مذهب شیعه جزء اصول دین است لذا شایع شده در نزد آنها که اصول دین پنج است از این جهت بعد از ولایة هیچ چیز در مرتبه نماز نباشد و لذا ابتداء هم وی را ذکر فرمود و نقض ولایة که در آخر ذکر نموده نه شود چه قرینه عقلیه دارد هر جا ذکر شود چون گفتیم که اصول دین است و در سابق هم ذکر نمودیم و قرض کردیم مضمون حدیث را که اگر نماز قبول شود بقیه قبول شود و الا فلا و باید هم همین نحو بوده باشد زیرا نماز جامع امور است که بقیة عبادت از فروع الدین و اجدان نباشند زیرا در وی عبادت لسانی باشد مثل قرائة و اذکار و عبادت قلبی باشد مثل تبة و خضوع و تذلل و در وی اظهار آثار عبودیت است مثل رکوع و سجود و جلوس و قیام و بقیة انحاء احوالات مختلفه نماز گذار مثل قرار دادن اعلی موضع خود و اشرف اجزاء است بجای ادنی موضع و اخس اجزاء خود و در ویست اقرار بر بویة خداوندی و نفی اعتداد و شرکاء و واجد است تکبیر و تعجید و تعجید و تسبیح و تتریه حضرت حق جل و علی و دارای اظهار تذلل و مسکنة و خضوع و خشوع نمودن برای حضرت کبریا نیست و اقله از گناهان و توبه و انابه نمودن و طلب رحمة کردن و حاجه خواستن و یاد حق و وسائط نعم و روحانیت بودن و یاد جهنم و بهشت شدن و منذر حال اولیاء

جسمه و اشتیاقه گشتن در عالم ملکوت الحاصل تمام جوارح در این عبادت چون اشتغال دارند بآنچه مامور باشند و لاجرم تمام جوارح نیز باید عامل باشند و تذکر میدهد نقشه دنیوی صلحاء و اشتیاق را کما اینکه متذکر می کند عوالم بعد از او تذکره دعوات مؤمنین و فساق را الی غیر ذلک از خواص و آثار که برای وی بیان شده در کتب مبدی و صاحب (قدّه) بخلاف بقیه عبادات که باین جامع نباشند چنانچه واضح است جداً اگر اندک تأملی در حقایق عبادات و خواص و آثار وی بنمایند پس از این جمعه شرع مقدس در نماز کلیه اهتمام بسیار فرموده چنانچه شناختی و کافی است در فضیله نماز از تمام عبادات که یکصد در آیه در قرآن کریم راجع بنماز خداوند جل ذکره نازل فرموده چنانچه شیخ بهائی و فقیه تهریزی (قدّه) سرها احصاء فرموده اند (مصباح دوم) نو بعد از آنکه شناختی شایسته مقام نماز را و اینکه بعد از اصول الدین در شریعت احمدیه چیزی بنماز نخواهد رسید اینک بدان که در بین تمام انحاء و اقسام نمازهای واجبی و مستحبی نمازی در فضیله و بلندی رتبه و کثرت ثواب دیده نشده بمثل نماز پنج گانه که واجب است در شبانه روز و اخبار در فضیله این نماز یومیه پنج گانه اگر چه بسیار است و معلوم است ولی کافی است ترا این حدیث منقول از امیر المؤمنین «ع» از پیغمبر «ص» که فرمود وارد شدند از علماء یهود بر خاتم النبیین (ص) و اعلم آنها سوالاتی دینی نمود از پیغمبر «ص» من جمله آنکه برای چه خداوند جل جلاله پنج نماز در شبانه روز بر تو و امة تو در این پنج وقت واجب فرموده پس فرمود پیغمبر (ص) آفتاب موقبل که داخل در دایره نصف النهار میشود و قریب که خارج شود تمام موجودات بدون استثناء چیزی تسبیح و تحمید نمایند پروردگار را جل جلاله و در این وقت خداوند تعالی صلوات بر من میفرستد پس از این جهت واجب کرد بر من و امة من نماز ظهر را چنانچه در قرآن فرمود اقم الصلوة لدولك الشمس الى غسق الليل و در این ساعة روز قیامة امر شود بحکم که در وی باز شود برای مستحقین پس هر مؤمنی که در این ساعة ساجد باشد یا را کمر یا قائم حرام کند خداوند جسد وی را بر آتش و اما نماز عصر پس بجهة آن است که در ساعة عصر آدم (ع) خطاء از وی صادر شد و از شجره منبیه تناول فرمود و در اثر آن خطاء

از بهشت خارج شد پس خداوند در این وقت واجب فرمود بر ذریه وی این نماز عصر را روز قیامة و اختیار فرمود خداوند برای امة من و ان بهترین نمازها است و وصیه کرده خداوند در بین نمازها که من وی را محافظه کنم و اما نماز مغرب پس لحاظ آن است که در این وقت آدم «ع» سه رکعة نماز کرد یکی برای کفاره خطای خود و یکی برای حواء «ع» و یکی برای توبه پس واجب کرد خداوند این سه رکعة را بر امة من فقط و این ساعة ساعة استجابة دعاء است پس وعده فرمود خداوند که هر که در این وقت وی را بخواند دعای وی مستجاب کند چنانچه خداوند در قرآن امر بوی فرمود فسبحان الله حين تمسون و حين تصبحون و اما نماز عشاء پس بجهة آنکه قبر را تاریکی است و قیامة را تاریکی امر فرمود خداوند بنماز عشاء یامه من برای آنکه قبر آنها نورانی شود و عطاء کند بمن و امة نوری را که از صراط عبور کنیم و قدی برداشته می شود برای نماز عشاء الا آنکه جسد وی بر جهنم حرام کند و این نماز است که خداوند قدوس اختیار فرمود برای پیغمبران قبل از من و اما نماز فجر بخاطر آنکه آفتاب و قریب طلوع نماید بر شیطان لعین برسد پس خداوند خواست که قبل از طلوع آفتاب بروی و قبل از آنکه آفتاب برستان وی را سجده کنند من و امة برای وی نماز بخانیم و این محبوبترین نمازها است برای آنکه ملائکه شب و روز بروی شاهد باشند و نو خبری که این حدیث بخونی دلالت دارد بر فضیله این نماز بر غیر وی برای آنکه ساعتی که تمام موجودات همگی محوماً بام اشتغال بعبادت حضرت کبریائی داشته باشند نیست مگر همان ظهر و ساعتیکه خداوند بر پیغمبر خود صلوات فرستد نبود مگر ظهر و اگر افضل نبود پیغمبر ترجیح بلا مرجع لازم آمدی و نیز اگر افضل نبود در آنوقت جمعه و من بر جهنم حرام نمی شد و در وی بر کفار و فسق باز نمی شدی و اگر عصر افضل نبودی جعل ضریبه بر ذریه آدم (ع) نمی شدی برای عتق رقبه آنها و اگر مغرب افضل نبودی در آنوقت دور از بارگاه قدس دو باره مقرب نمی شدی و خطاب با آدم انا جعلناک خلیفة فی الارض در حق وی نازل کرد و دعای عباد مستجاب شود و اگر عشاء افضل نبودی چگونه قبر و صراط نورانی می شدی و کدام چیز افضل است از نورانی

قبر و قیامة و صراط و حرمة جسد بر آتش و تعلیم نمودن این نماز را بر انبیاء و کددام
چیز افضل است از اینکه ملائکه شب و روز هر دو شهادت دهند بر عبودیت
عبد در نزد خداوند پس این حدیث دلالت دارد بخوبی بر افضلیه این نماز یومیه بر
غیری چنانچه از روایتی برقی نیز ظاهر است که فرمود صادق (ع) و قیسه
خداوند تبارک و تعالی آدم (ع) را از بهشت امر فرمود که خارج شود و بر زمین فرود آید
بعد از رسیدن بر زمین تا گهان تمام بدن وی سیاه شد از قرن تا قدم و موجب شامه
ابلیس لعین شد و باعث سرور وی گشت و سبب خوشحالی آن خبیث گردید و آدم (ع)
همین که این بلیه را دید بسیار محزون شد و خیلی گریه کرد و غصه خورد که تا گهان
حضرت جبرئیل امین بروی نازل شد و عرض کرد یا آدم برای چه غصه میخوری
و چرا گریه می کنی و برای چیست این حزن و اندوه و غم و غصه و شیون پس آدم
عرض کرد برای این ابتلایم باین بلیه که موجب شامه دشمن شد است و باعث
خوشنودی وی پس جبرئیل (ع) عرض کرد که وحشتی ندارد این وقت نماز اول
است بلند شو نماز بخوان پس بلند شد نماز ظهر را خواند و سیاهی از بدن و صورت
برفت تا کردن و بقیه بماند تا وقت نماز دوم شد پس جبرئیل (ع) عرض کرد بلند
شوید نماز بخوانید و قیام فرمود و نماز دوم بخواند پس سیاهی از بدن تار و
برطرف شد و بقیه بماند تا وقت نماز سوم شد پس جبرئیل گفت یا آدم بلند شو
نماز بخوان پس نماز سوم را اتمام نمود که سیاهی از سر تا نو رسیده بقیه ماند
بحال خود تا وقت نماز چهارم رسید پس امر کرد وی را که قیام نماید و نماز بخواند
پس آدم (ع) نماز چهارم بخواند و سیاهی بر طرف شد تا بقدیم رسید و بقیه
بماند تا وقت نماز پنجم شد پس جبرئیل گفت بلند شوید نماز بخوانید پس قیام نموده
و نماز پنجم خواند که تمام سیاهی از وی زایل شد و تمام بدن وی نورانی شد پس آدم
حمد و شکر نمود خداوند را که وغم این بلا نمود و از شامه آن خبیث لعین رجیم
نجات پیدا کرد و خلاصی یافت پس جبرئیل (ع) عرض کرد که ای آدم مثل
بجای تو و ثریه تو در این پنج نماز در این پنج وقت مثل تو است در این
سیاهی پس همان نحو که در هر نمازی مقداری از سیاهی تو برفت تا به پنج نماز تمام

سیاهی رفت ذریه و اولاد تو هم در هر نمازی مقداری از گناهان آنها برود تا به
پنج نماز تمام گناهان آنها برود و از تمام گناهان پاک شوند چنانچه تو از تمام سیاهی
پاک شدی و مراد از نماز اول چنانچه گفتیم ظهر است چه آنکه آن اول نمازی
بوده که جبرئیل امین (ع) بر خاتم النبیین (ص) آورد چنانچه در مصباح سوم
بیان گنم و نیز در خانه بیان گنم و مدال نمایم پس در افضلیه این نماز پنج گانه
در بین نمازها شکی نیست چنانچه حدیث لیه العراج و وجوب پنجاه رکعت نماز
بر ائمه مرحومه تا آنکه بر پنج استقرار پیدا کرد شاهد است و الا ترجیح بلا
مرجح لازم آید و نیز شاهد است حدیث عهد بهشت و آیه عهد بهشت و الا ترجیح
بلا مرجح لازم آید و حدیث بنای اسلام بر پنج چیز بشاء بر تفسیر وی بنابر
پنج گانه و الا محذور سابق لازم آید و از با محال است مطلق پادر حق حکیم اگر
چه اولی در نزد ما حق است خلافاً لا استادنا الا الله (قدّم) الی غیر ذلک از آیات
و اخبار پس در افضلیه این نماز یومیه از تمام نمازهای دیگر از واجب و مستحب
و بقیه عبادات شکی و شبهه نیست باشد پس بناء علیه بعض از نماز مستحبی یا دعاء یا بقیه
عبادات مستحبه مثل زیارة مولانا ابی عبد الله (ع) که اخبار در فضیله وی نحوی
است که منحصر القول است نتواند مع ذلک باینکه از این نماز برابری کند ولی
نه از جهة آنکه مستحب نمی توان مصلحت وی بقدر مصلحت واجب باشد چنانچه
شیخ بهائی «قدّم» بیان فرموده بعد چارگی ندیده و تمام اخباری که ذکر فضیله
زیارت آن سرور را نموده طرح کرده بزرگم آنکه اینها اخبار آحاد است نتواند
با ادله قطعیة معارضه نماید و توحیدی که اخبار وی فوق ثواب افعالی باشد فضلا
از منبری و قابل علاج نیست و قابل تصرف نیست و ما در رساله زیارة عاشوراء بیان
شبهه ایشان نمودیم و گفتیم که مانع ندارد که تمام این اخبار فضیله بر ظاهر خود باقی
باشد و می شود که مصلحت استنباط زیاده از مصلحت واجبی باشد و هفت جواب
دادیم و در اخبار وی هم اشاره باصل اشکال ایشان و بعضی از اجوبه حقیر شده سبحان
الله چه طور میتوان گفت که ثواب جواب سلام يك فاسقی زیاده از ثواب يك
زیاده از سرور باشد حاشا پس این توهم عدم مقاومت مستحب با واجب

کلامی است غیر صحیح بلکه عمده آن بوده که ذکر نمودیم و لا غیر والله العالم .
 (مصباح سوم) مخفی نمایند بر تو کما اینک این نماز یومیة افضل است از همه
 نمازها از حیث خواص و انوار و ثواب از جهة دنیوی و اخروی پس بین خود این
 نماز یومیة هم بعد از امر بوجوب محافظه وی حضرت حق جل جلاله توصیفی
 بخصوصه در قرآن خود در خصوص نماز وسطی فرموده و اطمینانی بوی داده
 و اطمینانی بوی نموده چنانچه در سورة بقره در آیه دومت و می و تعمید نماید که واجب
 است بر شما عباد که مواظبت و محافظه داشته باشید بر تمام نماز یومیة خصوصاً بر نماز وسطی
 و در این کریمه مبارکه خداوند کریم دو حکم بیان فرموده یکی عام و دیگری خاص
 اما اولی که وجوب اهتمام بوده بنام نماز یومیة در بین همه نماز بلکه همه عبادت
 که امر فرمود بوجوب محافظه تمام نمازها که وسطی هم شریک بوده در وجوب
 محافظه باقیه و اما حکم دومی پس نیز وجوب محافظه است ولی بخصوصه برای نماز
 وسطی که دال بر اهتمام وی است و اظهار تفضیلی برای وی است که آن موجب
 امر دیگری اختصاص نیز شد و دیگر نماز وسطی دوام دارد بنام عنوان چنانچه
 بدیهی است پس از قبیل ذکر خاص است بعد از عام و حذقی اگر چه اموری است
 ولی من جمله آن اهتمام بشوق خاص است و اظهار اجلال و تفضیم و بزرگی و شایسته
 مقام وی در نزد متکلم است چنانچه اگر مولائی بعد خود بگوید که اهالی
 این بلاد اگر ما مخصوصاً علماء را که فی الحقیقة علاوه بر آن وجوبی که از
 عنوان عام بنحو عموم افرادی شامل خاص شده یک امر دیگری هم زیاده برای
 خاص نموده که در امتثال امر وی و محافظه بر آن باید اهتمام زیاده نمود چنانچه
 اینها فوائد ذکر خاص بعد از عام است چنانچه در فن معانی بیان بلکه بعضی
 از کتب اصولیه نیز مقرر شده در نزد اصحاب (قدّه) و این مبارکه فی التل
 چنین مینماید که مولائی مقداری مهم سرمایه از تفرقه و طلا و انحاء جواهر بعبید
 خود بدهد و امر نماید آنها را بمسافرت برای تجارت در یکی از ممالک و بعد آنها
 سفارش کند بسیار که شماها این اموال را خوب محافظه کنید در ذهاب و لایاب
 خصوصاً لباس وی را که هم نادر و عزیز الوجود است و هم گران بهاء پس شما خوب

ملفت باشید که در طریق و مقصد دزدان زیادی و کیسه بران بسیاری باشند پس
 صلوة وسطی در میان نماز یومیة یک امتیازی و شایسته دارد که باعث شد حضرة
 احدیت اطمینانی بوی نمود بنحوی که مقرر کردیم چه آنکه آمد دوم از قبیل ایجاب
 احتیاط باشد و یا ارشاد بجهة افضلیه باشد و یا مولوی باشد یک عنوان که موجب
 تأکید باشد و یا تأسیس باشد اگر چه ما گفتیم که امر بعد از امر تأکید است
 برای تأسیس و یا بدو عنوان بناء بر جواز اجتماع امر و نهی علی التحقیق پس علی
 ای حال شکی در افضلیه نماز وسطی در بین نماز یومیة نیست بر نام تقدیر
 (مصباح چهارم) پس شما بعد از آنکه اهتمام شارع را بنماز وسطی دانستی
 و مقام شایسته آن را در بین نماز یومیة فهمیدی و بزرگی وی بر خوردی اینک
 دانسته باشدش که اگر چه از برای مفسرین مثل تفسیر کبیر و صافی و مجمع و امثال
 اینها اقوالی در تعیین بوده باشد قولی بر اینست که آن ظاهر است و قبل بر اینک
 آن عصر است و شرفی گویند که آن مغرب است و طایفه بر آنند که عشاء است
 و عدنی میگویند که غراحت و قولی بر آن است که آن جمه است و جماعتی گویند که
 آن یکی از آنها لای التبعین است نظیر تخییر شیخ (قدّه) که البته عدم تعیین
 هم فوائد بسیاری دارد مثل اسم اعظم و یا شب قدر و قولی بر این است که آن
 جمه است در روز جمعه و ظاهر است در غیر جمعه و این قول از زیدیه است ولی
 بدیهی است که این اقوال مفسرین بری متعین نیست چه آنکه وظائف آنها
 استنباط احکام الهیه نیست خصوصاً این اقوال هم اکثری از مفسرین عامه
 باشد پس باید نظر در کلمات فقهاء اصحاب قدس الله امرارم نمود و در میان آنها
 نیز خلاف است و در مسئله سه قول است علم الهدی (قدّه) فرموده عصر است
 و مجلسی (قدّه) میفرماید که آن جمه است و مشهور در نزد اصحاب (قدّه) آن
 است که نماز وسطی نماز ظهر است و حق همین است پس اقوی آن است چنانچه
 مشهور فرمودند که نماز وسطی نماز ظهر است بلکه اجماع از منقول و محصل بر
 تعیین ظهر قائم است بلکه دعوی تواتر منقول محقق است پس قول سید (قدّه)
 ضعیف است و اصلاً هم رفیق در این فتوی پیدا نکرد نه قبل از وی و نه بعد وی

پس محوم فیهاء متعقلاً میگویند که ظهر است واجماع قبلاً و بعداً بر خلاف ایشان
 قائم است چنانچه قول مجلسی (قدّه) نیز نادر است حتی هم مسلکان وی هم با ایشان
 در وقت نکرده چنانچه در حدائق فرموده که نماز وسطی نماز ظهر است در نزد
 اصحاب نه جمیع چنانچه مجلسی فرموده و آن نادر است پس اجماع امامیه تقبلاً
 و تحصیلاً بر خلاف وی قائم است بلکه میتوان گفت که بودن صلوة وسطی مبارک
 از نماز ظهر است از ضروریات شیعہ است و سببها شیعان را می شناختند باین
 منی چنانچه ابن ابی الحدید در شرح سبج البلاغة در شرح اوقات صلوات که
 أمير المؤمنين ع بیکی از حکام خود نوشته در خصوص وقت ظهر و تعیین نماز
 وسطی میگوید میگوید که امامیه را اعتقاد جهان است که ظهر اولین نماز است
 که بر پیغمبر ص من نازل شده و قیاس آنها بناء بر این اقتضاء دارد که بگویند نماز
 وسطی مغرب است ولیکن اعتقاد آنها چنان است که نماز وسطی ظهر است و میگویند
 که از آنجا که ما چنانچه رسیده که نماز وسطی ظهر است پس بناء علیه باین دو قول تأدو و قری
 نیست چه آنکه علاوه بر اجماعات ضروری بر خلاف وی قائم است اگر چه هذه اخباری
 بر وفق قولین وارد است ولی و قری بر آن نیست چه آنکه در اصول مقرر نمودیم
 که اخباری را که مشهور از وی اعراض نمودند ادله حجتیه خبری ظاهر است از
 قبول ولو آنکه عمل آنها شرط نباشد افلا اعراض مانع است علاوه بر اینکه
 اخبار صحیحیه در بعضی دلاله دارد بر اینکه نماز وسطی ظهر است و ما نقل یک
 روایت صحیحیه اکتفاء قائم از طریق خودم متصلاً بمشایخ عظام قدّه از
 زمره که اصحاب اجماع است اجمالاً از ابی جعفر ع که خبر بدیهه مرا از
 آنچه خداوند تعالی واجب فرموده بر عباد خود از نمازها پس امام ع فرمودند
 که پنج نماز واجب است در شبانه روز بعد عرض کردم که خداوند این پنج
 نماز را در قرآن اسم برده و تعیین فرموده یا خبر پس فرمودند بل معین کرده در
 قرآن زیرا فرمود خداوند از برای پیغمبر خود که بر پا بدارید نماز را از دلوک
 آفتاب تا تاریکی شب و دلوک آفتاب هجرت از زوال آن است از دایره نصف النهار
 پس در بین دلوک آفتاب تا تاریکی شب چهار نماز را اسم برده و بیان کرده

و وقت آنها را معین کرده و تاریکی شب عباره از نصف شب است پس از آن
 خداوند فرمود و قرآن غیر و قرآن غیر شاهد خواهد بود و این نماز پنجم است
 و بعد فرمود که بیان وی آن است که فرمود بر پا بدارید نماز را در دو طرف
 روز و آن مغرب و صبح است و بعد فرمود و تسکینی از شب و اوان نماز عشاء
 است و بعد فرمود محافظه نمائید بر نمازها خصوصاً نماز وسطی را و آن نماز وسطی
 نماز ظهر است و این نماز ظهر اولین نماز است که بر پیغمبر (ص) نازل شد و اولین
 نماز است که واجب گردید و اول نمازی که رسول خدا خواند و آن وسط بین
 نماز صبح و نماز عصر است انشاء رسید حدیث شریف و روایات دیگری نیز
 باشد که دلاله دارد بر اینکه نماز وسطی ظهر باشد و اخبار داله بر عصر و جمعه
 علاوه بر آنکه بر ظهوری ندارد چه وی هم بخدوش است بواسطه اعراض اصحاب
 (قدّه) و اگر فرض نماز صبح هم کنیم پس مقتضای اخبار علاجیه آن است که
 مندرک مشهور گرفته شود و مندرک قوانین تأدوین دفع بد نمود یا تاویل و یا بطرح
 چه آنکه قول مشهور مخالف امامیه است و قولین موافق امامیه و روایت مشهور
 شهره روایتی هم دارد علاوه بر شهره عملی و بناء بر تعدی شهره فتوای هم دارد
 علاوه بر اجماع بدو قسم وی بلکه ضروری الی غیر آنها از سر جاحات پس اشکالی
 و شکی نیست که نماز وسطی نماز ظهر است و لا غیر و الله الهادی (تومیه) ای باران
 وای همسران خاصه ای اشخاصیکه آمد سفران نزدیک است خانه باند نهر را
 نگاه بدارید و قدر وی را بدانید و نماز بخوانید شهد الله از معصی کم خبر داریم
 چه آنکه خداوند در قرآن حمد داده که نماز عامل خود را نگاه میدارد که سر تکب
 قیام نمی رود و عکس نفیض وی چنان است که هر که سر تکب قیام شود نماز
 نخواهد بود و گذشته در مصباح اول که بر نماز گذار ملائکه نازل شود و صحبت
 نماید پس عکس نفیض وی چنان است که هر که ملائکه بروی نازل نشود در
 خواب یا بیداری بآخر دو نماز وی نماز نبوده و این حدیث صحیح است موافق
 باقرآن موافق با آثار الی غیر ذلک از آثار متعیه نهر که بحکم عکس نفیض بگوئیم
 که نماز خواننده نفعده خوب است قدری تأمل شود در ظاهر ایه مبارکه در سوره

سریم آیه شصت خلف من بعدم خلف اضاعوا الصلوة وانبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا و بدیهی است که آنها واجد بودند باعتقاد خود شرائط صحه را و آن ذراری انبیاء نازی خواندند پس این مذمه و وعده عقاب مگر برای تأمین برای چه است اگر چه آیه را عملی است ولی معلوم که تفسیر کردند در شرائط قبول و لو واجد شرائط صحه بودند و آنچه از اخبار و آثار استفاده می شود تمام آثار ناز مرتب است بر شرائط قبول و کم آثار است مرتب بر شرائط صحه در تفسیر قی و صافی در ذیل آیه ساعة قیامة صغری از پیغمبر (ص) حدیثی نقل میکند که علامه وی تضییع ناز است و متابعة شهوات و نیز بدیهی است که تضییع ناز غیر ابطال ناز است چه آنکه ماقبل ناز اگر بنا شد بخواند برای خدا ناز باطل نمی خوانند و در حدیث معتبر از پیغمبر (ص) در حجة الوداع فرمودند از علام آخر الزمان که سراد قیامت صغری است اموری می شلرد من جمله تضییع ناز و تفریب دلالة وی بمن افچه در کریمه مبارکه ذکر نمودم کافی است آیات و تأمل میسکنی در حدیث معاد که از پیغمبر (ص) نقل می نماید که مضمون وی این است که ناز و قتی که تمام شود از برای وی نوری باشد مثل افتاب بلکه در خفته تر و ملائکه موکل با کمال خوشحالی و سرور او را بردارد و حرکت کنند برای عرض تا باسمان اول رسد ملک موکل بر آسمان اول بگوید بر گردان و بزن بر سر حامل و اگر آن ملک راه داد ملائکه آسمان اول بدرقه نمایند آن عمل را تا برسد باسمان دوم پس ملک موکل بر آسمان دوم بگوید بر گردانید و بزنید بر سر حامل وی و اگر آنهم راه داد ملائکه آسمان دوم ضم باولی شوند و آن عمل را بدرقه نمایند تا باسمان سوم برسند پس ملک موکل بر آسمان سوم بگوید بر گردانید و بزنید بر سر صاحبش و اگر آن موکل آسمان سوم راه داد پس ملائکه آن آسمان هم ضم به بقیه شوند بدرقه نمایند آن عمل را تا باسمان چهارم برسند پس ملک موکل بر آن آسمان بگوید بر گردانید آن عمل را و بزنید بر سر حامل وی و اگر آنهم راه داد ملائکه آسمان چهارم نیز ملحق بقیه شوند و بدرقه نمایند تا برسند باسمان پنجم پس او بگوید که بر گردانید و بزنید

پس ناز گذار و اگر آنهم راه داد پس ملائکه آسمان پنجم هم ملحق شوند بقیه و بدرقه نمایند آن عمل را بایک نورانیة عجیبی تا برسند باسمان ششم پس ملک موکل بر وی بگوید که بر گردانید و بزنید بر سر حامل وی و اگر آنهم راه داد پس تمام ملائکه شش آسمان بدرقه نمایند تا برسند باسمان هفتم پس ملک موکل بر آسمان هفتم بگوید بر گردانید و بزنید بر سر حامل پس بر گردد بر زمین چنانچه بقیه بر گشتند بر زمین و تاریک شود همان نحو که بقیه تاریک شدند و بگویند بنار گذار که خدا تو را ضایع کند همان نحو که بقیه که بر گشتند همین نحو گفتند و جبهه بر گردانیدن این ناز در بعضی صاحب وی غیبه می کرد و در بعضی متکبر بوده و در بعضی حسد داشته و در بعضی ستمه بوده و در بعضی عجب بوده و در بعضی طالب دنیا بوده و در بعضی جاه طلب بوده پس اگر از همه این امراض و کثافتة خالی و ملک موکل بر آسمان هفتم راه داد پس تمام ملائکه آسمان هفتم ملحق شوند ملائکه های شش آسمان و تمام بدرقه نمایند آن ناز را و از برای وی نورانی باشد که قابل توصیف نباشد که افتاب زردوی شب است و از برای آن ناز صوتی باشد در حرکت که اعظم از رعد عظیم و طمطراقی داشته باشد تا برسد بر سرش که تمام حضور حضرت کبریائی شود پس خداوند بفرماید که ای ملائکه شما از ظاهر حال عید من خیر دارید و من بر باطن وی این بنده من خلوص در این ناز نداشته بر گردانید پس آن عمل سیاه شود و ملائکه ها متفرق و بر گردد و بنار گذار بگوید که ضایع گردی مرا خداوند تو را ضایع کند انهم پس آی بران خاصه ای اختصاصی که امده فراتان نزدیک است مرا بد ملتفت نماز باشید ملتعبه نکشید بادی بهوای نفس و امراض دیگر وی را خلیط لکبید و باده از وی نمی برید در حدیث پیغمبر (ص) است که روزی یکی از صحابه از وی پرسید از آیه بوم یلقح فی الصور فتأتون أفواجا پس فرمودند از امر عظیمی سؤال کردی و چنان مبارک را اشک فرا گرفت و فرمود که در روز قیامة ده فرقه از امة از مؤمنین را خداوند صوت آنها را تغییر دهد و بنیر صورت انسانی وارد عسر کند دروغ گوین و خیر چینان بصورة میمون وارد شوند حرام خوردن

بصورت خنجر وارد شوند سر بر گشتگان و با خوردن باشند کوران ظالمان باشند در حکم عجب نایندگان گرد وارد شوند زبان خود را بجویند مالی که فعل وی باقول وی تفاوت داشته باشد دست و پا بریده گان اذیت و اذار کن همایگان بردار او ز شده گان اختصاصیکه نزد حکام جور روند و حمایت کنند اختصاصیکه بوی کنند آنها اهل محتر را اذیت نایند آنها باشند که بعبودت و تبت ندادند حق خدا را در اموالشان و اختصاصیکه لباس آتشین وارد شوند آنها باشند که تکبر مینمودند اعوذ بالله من شرور اغنا آئی رفقاء ملاحظه نمایند اینها با ایمان از دنیا رفتند و ای بحال آنها که ایمان هم نتوانند ببرند پس با چنین اخلاق کجا عاز باقی مانند مله باوی نکنید بمعنی و مادت و لحاظ دنیا در وی نکنید و غیر رضای الهی چیز دیگر نظر نداشته باشید اقلاً ناز را سالم برید مثل بقیه اعمال نکنید فی المثل بلکه واقفاً چون غالباً بدین حقوق مالیه میدهند دهنده هزار جبه ملاحظه نماید گیرنده هم می داند و آن احق دهنده نمی داند که باین دادن ذمه وی بری نمی شود چون قصد قر به نداشته در دادن آن خمس و سهم امام (ع) و گیرنده اهل با کمال اطلاع وی ملاحظه نمی کند که مالک نمی شود مع ذلک او بدهد و این بسکند و با چنین دادوستد اقل و شرب و عبادت تحقق پیدا شود و مولد این اوصاف و این اعمال شود قدری ملاحظه کنید آیه کریمه ولو نساء لمن خننهم علی مکاتهم و آیه مسخ را نیز در سوره بقره بخصوصه ملاحظه کنید که شاید بنا بر قواعد نباید آنها مسخ شوند چه آنکه آنها جنبه مایه نگرفتند و لکن تأمل نکردند که مکروا و مکرا الله و الله خیر لاکرین پس ندوده این مسخ الا آنکه و ما قدر الله حق قدره و مقرر بن بلکه محدثین بلکه فقهاء در باب ایاس مصلی ترمس نمودند انحاء و اقسام مسخ را و اختلاف هم نمودند در اوصاف آنها بعضی گویند از نبی آدم سبزه صنف از صورت انسانی خارج شدند و برخی دوازه گویند و جماعتی می طایفه گفته اند و چون مدد عمل احتیاج فقهاء رضوان الله علیهم نبوده تنفیج نشده ولی اینجا عمل شاهد سبب مسخ آنها است و اگر نبود شفاعت لیل المراج هر آینه میدیدی چه قدر از ملها بجه صورت

تبدیل می شدیم چه بعضی از آنها لواط کن بودند فقط و بعضی محنت بودند فقط و بعضی از آنها زنی بود که با شوهر خود خیانت کردی فقط و بعضی از آنها فقط میوه جات مردم را بدزدیدی و بعضی از آنها فقط عشار بود و بعضی از آنها احترام عید شرعی خود را نمی کردند مثل ماها که اصلاً جمه با غیر جمه نمیدانیم چه فرق دارد و اعمال وی را اصلاً نملم آنها دانیم و نملم وی را و بعضی آنها خیر چین بودند و بعضی آنها باخیل بود و بعضی آنها بزبان مردم آزار بود و بعضی آنها کم فروش بود و بعضی آنها بمجهیدن دروغ می بست و بعضی آنها دزد بود و بعضی آنها بی سبب شرعی آدم بکشتی و بعضی آنها بد خلق بود با شوهر و بعضی آنها غسل جنابة نکردی و بعضی آنها مرد بد خلقی بود و بعضی آنها دهرت بود و بعضی آنها حمد داشت و بعضی آنها اولاد بیغیران را خلق میداد و بعضی از آنها ولایه مولایم امیر المؤمنین (ع) قبول نکردند و بعضی آنها کیل وی ناقص بوده و بعضی زنانه کار بود و بعضی آنها عالمی بوده که بشیر حق حکم میکرد الی غیر این از اوصاف خبیثه که هر کدام موجب مسخ جماعتی شد پس ماها اگر در آن اوصاف و عمل با آنها شریک باشیم تحقیقاً صورت ملکوتی ماها همان است در برزخ و آخرت معلوم می شود اگر چه با قلم بیکر که شفاعت لیل المراج حضرة حق ستاری کرده پس با این اوصاف توقف دارید که ناز شما با ملان برود و ناز شما موجب ظهور ملائکه بر شما باشد پس آئی عزیزان ناز را ملصبه قرار ندهید آئی رفیقان ناز را برای غیر رضای خدا نخوانید آئی هم سفران ناز را برای اغراض دنیویه نخوانید انما یتقبل الله من التتین آئی اختصاصیکه ایمان بخدا و رسول آورید قدر ناز را بدانید امیر (ع) نقل کند از پیغمبر (ص) که چون روز قیامة شود بسکندارند آسمان هفت گانه را بافت زمین و کوههای وی و دریاهای آن و شب و روزان و افتاب و مه تاب آن و ستارگان وی و برندگان و پیغمبر حیوانات آن و باد وی و عرش و کرمی و بهشت و جحیم را در کفه یک ترا زو و بسکندارند ثواب یک رکعة در جماعت را بسکند دیگر هر آینه ثواب است رکعة زیاده باشد و اگر بچسبند ملائکه با وجن و عیاطین و اجرج و ماجرج بان

که باز توابع آن رکنه زیاده باشد سید هاشم محدث بحرینی (قده) نقل فرموده
 آی اشخاصیکه ایمان بخدا و رسول آوردند نیاز را ضایع نمکنند که اگر يك
 رکنه وی را در جماعتی که زیاده از ده نفر باشند پس تمام آنها مرکب باشد
 و تمام درختان قلم شود و جن و انس با ملائکه کاتب شوند قدره نداشته باشند
 که توابع آن يك رکنه بنویسند آی اشخاصیکه ایمان بخدا و رسول آوردند نیاز
 را خراب نکنند باغراض دنیویه از عصی و تحزب و طغی و عجمیه الی غیر
 این امراض شایعه چه آنکه نیاز خیل عظیم است آبائی بینی که پیغمبر (ص)
 فرمود تا بر قتل سید (قده) که هر که ۴۰ ساله مسجد باشد و تا سه روز بگذرد
 بجماعتیکه امام وی عادل باشد پس حاضر نشود بر وی باد لعنة خدا و ملائکه
 و مردم تماماً و اگر از شما مسلمانان زن خواست بوی ندهید و ناخوش شود
 عبادت نکنند و مرد تشییع نکنند نیاز وی نایده ندارد روزه وی نایده ندارد
 زکوة وی نایده ندارد حج وی نایده ندارد جهاد وی نایده ندارد و اگر عمرد بنزد دین
 اسلام مرده آی اشخاصیکه ایمان بخدا و رسول آوردند نیاز را خوب محافظه
 کنید مگر سؤال نقد که چرا خداوند در نیاز اذان قرار داد و در بقیه عبادات
 قرار نداد فرمودند بلحاظ آنکه نیاز متکفل احوال روز قیامت است بلحاظ
 آنکه اذان وی شبیه بقیعة اولی است برای مردن تمام مردم و اقامه شبیه
 بقیعة دوم است برای زنده شدن تمام مردم و بلند کردن دست برای
 تکبیر شبیه است برای بلند کردن دست برای نامه اعمال گرفتن و قرائه شبیه است
 بخواندن نامه اعمال اقرأ کتابک کنی بقیة الیوم حبیباً و در کوع وی شبیه
 است از برای خضوع روز قیامت برای قساریه آن روز و منت الوجوه لحي
 القیوم و سجود وی شبیه است از برای سجده آن روز برای خدا یوم یکشف
 من ساق و یدهنون الی المعجود و تشهد وی شبیه است بجنو برای حضور پروردگار
 فریق فی الجنة و فریق فی السعیر آی عزیزان شیخ جعفر (قده) فرمود آی مردم
 صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمد گفتند برای خداوند شریک قرار ندهید
 من این حرف نمی گویم بلکه می گویم که تماماً خدا را هم شریک در عمل خود کنید

اینکه حقیر نمی گویم در هیچ عالمی از عوالم نباید نیاز را وسیله دنیا قرار داد و نیاز
 را سبک شمرد بعصیه و تعصب الی غیر اینها از وساوس شیطانی بلکه می گویم بکنید
 خود دانید ولی اگر نیاز بخوانید برای آخرت باید اصلاً و ابداً در هیچ عالمی از
 عوالم لحاظ دنیا و عزت و جاه و خوش آمد آمدی و بد آمد آمدی و لحاظ دولتی
 یا ملتی یا اقلیتی یا اهل عیالی یا رفیقی یا اهل بلدی یا عربی یا عجمی الی غیر ذلك
 از تخیلات ابالسه باید در کار نباشد و هوای نفس را ستایش نکنی بزم
 حضرت ربوبیه چنانچه در کتاب روح الامان تفصیل وی را بیان کردم
 ابرایت من اتخذ الله هواه الخ پس است بکنندیم بکنندیم و بر کردیم باصل
 مطلب والله هو الهادی انهم برونه بیداً و نحن نراه قریباً والحمد لله كما هو
 اهله و مستحقه (مصباح چهارم) نو بعد از آنکه در مصباح اول دانستی
 که در میان تمام عبادت چیزی بفضیله نیاز نخواهد بود و در مصباح دوم
 دیدی که نیاز یومیه افضل است از تمام نیازها و در مصباح سوم فهمیدی که در بین
 یومیه نیاز وسطی افضل است از ۴۰ نیاز یومیه و در مصباح چهارم فهمیدی که از م
 ظهر است اینک بدان که بودن نیاز وسطی که افضل تمام نیازها بوده عبادت است از
 ظهر در غیر روز جمعه شکی و شبه نیست بلکه گفتیم دنیا ضرورت مذهب باشد
 چنانچه از ابن ابی الحدید نقل کردیم و اما در روز جمعه پس با حضور وائی
 معصوم و بسط ید وی مثل زلمن غنم التبین (ص) و خلافة چهار ساله مولانا
 امیر المؤمنین (ع) تقریباً و خلافة ائمه ابی محمد حسن ابن علی (ع) پس
 شکی نباشد که آن جمعه است بلحاظ وجوب تعیین وی از جهت بدلیه
 طوایفه وی از ظهر چنانچه مکتب منیر از فقهاء رضوان الله علیهم ادامه
 نمودند این بدلیه طوایفه را مثل علامه و مفتاح العکرامه و مصباح
 و جماعه دیگران چنانچه بیاید تفصیل وی در خانه انشاء
 الله و نیز از جهت قبح قویت مصلحه بر محکفین و قبح ترجیح بلا
 مرجح مع التماوی و قبح ترجیح مرجوح بر راجح مع التفاضل پس لاجرم
 باطلاق دلیل بدلیه و احکام عقلیه مستفاد از وسطی در این صورت جمه خواهد

بود و اما در زمان غیبه بلکه زمان حضور با عدم بسط ید معصوم پس تعیین این نماز وسطی در نهایت اشکال است و منعاً وی اختلاف اصحاب شده در اصل وجوب نماز جمه و عدم وی بر زیاده از هیجده قولی که در مسئله باشد چنانچه بسایز وجوب بجایهتی از فقهاء نسبة وجوب تعیین دادند در فرض مسئله اگر چه نسبة واقعی ندارد چنانچه خام دید در طی بیان خلاف نسبتها در مسئله و لکن بر فرض صحة و قول بوجوب تعیین وی نیز شکی نیست که آن نماز وسطی نماز جمه خواهد بود بتقریبی که سابقاً بیان کردیم و اما بناء بر عدم وجوب وی اصلاً چنانچه حق در مسئله باشد و مختار مشهور از اصحاب است (قده) و حقیر نیز متابعت مشهور نموده چنانچه بیاید بیان وی پس نیز شکی و شبهه نباشد که آن وسطی ظهر است و اما بناء بر وجوب تخیری وی علی اختلاف مساک قائلین وی پس تعیین وی نیز غایب اشکال را دارد که ایا در فرض مسئله هر دو وسطی باشد و یا نیز ظهر وسطی باشد و یا جمه خواهد بود و عجب است از اصحاب (قده) که مسئله با این اهمیت و لزوم ابداً تعرض نکردند خیلی عجب است چگونه روا داشته باشند تصامح در وی را پس شکر تمام خدا و ندی را که حقیر را موفق نمود و هدایه مسکرد باین مسئله و اول شخصی که تحریر این مسئله نموده حقیر باشم بل بعضی از قائلین بوجوب تخیری تبعاً تشدید (قده) فرمودند که بناء بر وجوب تخیری نماز جمه افضل است ولی تعیین و تصریح نکردند که چون آن نماز وسطی باشد بلکه تصریح بخلاف کردند و فرمودند افضل افراد است بطحاظ آنکه دارای جماعت است نظیر نماز جماعت که افضل از نماز انفرادی است و نظیر نماز در مسجد که افضل از نماز در غیر مسجد است یا نماز در حرم امیر المؤمنین (ع) که افضل است از نماز در غیر وی پس میگویم که بناء بر وجوب تخیری هم نماز وسطی همان نماز ظهر چهار رکعتی است نجمه و آن نماز ظهر بناء بر وجوب تخیری افضل است از جمه از جهاتی صدیده که بیان نمایم و خلاصه حال است که در فرض مسئله جمه افضل باشد بوجه من الوجوه و بیان این

مدعی موقوف است بر ابراز دو مقدمه مسلم در نزد تمام اصحاب قده اولی آن است که اصحاب اصولیین قده در ذیل مسئله صحیح و اعم در بعض از تنبیهاً وی فرمودند که دخل چیزی در عبادت چه وجودی باشد چه عدمی تارة شارع لحاظ نموده در اصل ماهیه وی و دخل در اصل ذات وی دارد و تجوهر وی بان قائم است و این را اجزاء و مقوم و فصول میگویند و درها مقدمات داخلی نیز گویند و تارة خارج از ماهیه عبادت لحاظ کرده و اصلاً ربطی بذات وی ندارد ولی صحة آن عبادت و حصول غرض از وی منوط و مشروط باین امر خارجی است چه آنکه قرائن داده شود قبل از وی یا مقارن وی یا بعد از وی بناء بر امکان شرط متأخر قاهر التحقيق و این را شرائط گویند و مقدمات خارجی نیز گویند که در فرض اول بافقد ملحوظ اصلاً عبادت وجود پیدا نکند ولی در فرض دوم بافقد ملحوظ عبادت وجود پیدا کند ولی فاسداً پیدا شود و ثالثه من باب آنکه ماهیه عبادت در خارج پیدا نشود مگر باین خصوصیه و تشخص لا محاله لکن آن خصوصیه در نظر شارع مختلف است بعضی اصلاً ضروری و تنفعتی بر اصل آن عبادت دارد مثل کون خاشی و یا عرابی و بعضی از آن تشخص تنفعتی در عبادت او رد مثل کون حامی و یا قری ستانی ولی مع ذلك عبادت صحیح است و بعض از آنها عبادت را افضل کنند و بر ثواب وی یغزاید مثل کون مسجدی یا حری یا جامعی ولی مع ذلك ربطی باصل عبادت ندارد و لذا اگر قصد کرد باین خصوصیه غرضی از اغراض دنیویه ریا یا ستمه یا غیر ذلك خصوصیه باطل شود لکن اصل عبادت صحیح است و از این راه است که سید طباطبائی (قده) در عروه فرموده که اگر ائمه یا مؤمنان قصد اغراض دنیویه نمایند در جماعت جامه فاسد شود لکن نماز صحیح است اگر چه این حرف نزد ما صحیح نیست از راه دیگری و اصل نماز فاسد شود علی التحقيق ولی مقصود اصل کبری مسلم است در نزد قوم و رایج دخل وی در عبادت قبلاً یا حیثاً یا بعداً برای آن است که عمل وی انجام داده والا خود عبادت مستغنی است نظیر سجده عزیمه حین سماع

در نیاز و یا تخیب این قسم هم افساد وی باری از امور مفسده ضرری
باصول عبادت ندارد این تمام کلام در مقدمه اولی و اما دومی پس آن است
که تخییر دو قسم است شرعی و عقلی اما اول عبارت از آن است که دو واجبی که
بین آنها جلمی ذاتی نیست و احدها اجنبی از دیگری است ولی در عالم مصلحت
متساویان و در عالم عرضی متساویان است پس از جمعه تضاد بین مصلحتین در
خارج بحکم ترجیح بلا مرجع شارع گوید که احدها را ایجاد نماید و ربطی بقدره
عبد و عدم وی ندارد تا آنکه مواردی را که قسره دارد محتاج باجماع خویم
اجتماع ضدین و ارتفاع تقیضین بنفسه محال است ربطی بقدره و عدم آن ندارد
ولو آنکه ربا هم عبد قدره ندارد پس از این مقاله ظاهر شد نیز فساد مقاله
استادنا الثانی (قدس) در اینکه ملاک را عدم قدره یا قیام اجماع قرار
داده و حال آنکه اغلب تخییر ثلثا الکل از اول طهارة تا آخر دیات عبد
قدره دارد اجماعی هم درست در کار نیست کیفکمان تخییر شرعی همان بوده که بیان
کردیم علی کل حال و اما تخییر عقلی پس از عبارت است از اینکه شارع
یک معنای کلی را واجب کند ولی آن کلی در خارج افرادی دارد عرضی
باطولی یا هر دو عقل حکم نماید من باب ترجیح بلا مرجع بر اینکه فاعل
تخییر است در ضمن هر فردی خواهد ایجاد نماید نظیر نیاز در ساعة اول
نسبة بافراد آن والی آخر وقت نسبة بافراد در آن وقت پس شما و فتیکه این
دو مقدمه فیهیدی اینک از برای ما باشد سوالی از قائلین بتخییر که مراد
شما از تخییر چیست شرعی است یا عقلی پس اگر شرعی است پس قول
بافضلیه نماز جمه محال است عقلا چه آنکه بناء علیه نماز جمه که خود یک
واجب مستقل است اجنبی وی ربط از نماز ظهر دیگر افرادی ندارد
نظریه چون واجب مضیق است و نه عرضی چون منحصر در جماعت است
پس قول بافضلیه چه معنی دارد چه آنکه در مقدمه اولی شناختی که افضلیه افراد
بلحاظ تفصیلات و خصوصیات فردیه خواهد بود و بصحة نماز ربطی ندارد و بناء
علیه دیگر خصوصیات و تفصیلات ندارد مگر همان که نفس ذاتی اقتضای

نقد مقام جنل و تدبیر مقام ایجاد غلاوه بر آنچه گفتیم بر فرض محال
توان سجة جماعتی را از تفصیلات فردیه شمرد چون شرط صحة وی است
و دانستی در مقدمه اولی که خصوصیت فردیه ربطی بصحة وی ندارد لذا اگر
آن خصوصیت را قصد اقراض دنیوی نماید فاسد شود ولی عبادت صحیح است
و در مقام بالضرورة و الاجماع شرط صحة است و اگر اخلال کند نماز فاسد
شود پس معلوم شد که از خصوصیت فردیه نیست تا افضلی افراد شود پس بناء
بر تخییر شرعی محال است جمه افضل باشد و اما اگر مراد آنها تخییر عقلی
باشد اگر چه گمان ندارم باحدی پس میگویم اولاً تخییر عقلی محال است در
مقام چه آنکه مدت سیزده سال تقریباً امة مرحومه نماز ظهر میخواندند تا آنکه
در طی حجرة در مسجد قبا یا ورود مدینه جبرئیل امین (ع) امر باقامه نماز
جمه نمود و این معنی مسلم در نزد مسلمین است چه آنکه صوره جمه مکی باشد
یا مدنی یا تبعیض باشد پس چگونه بتوان گفت که کلی واجب بوده و ظهر یک
فرد وی بوده و نوم نفوذ نمیگویم که محال است کلی واجب شود و من باب
الاتفاق برعه زمانی یا دأماً منحصر شود در یک فرد بلکه امکان وی بدیهی
است بلکه میگویم امة مرحومه در مقام امتثال قصد خصوصیت ظهریه اربعمه
رسومات میکردند و اگر کلی واجب بود تشریم شود و چگون در امر است
هم حرام هم عبادت باطل شود بلکه الآن هم نیز قصد خصوصیت شود پس معلوم
می شود که بامر واجب نبوده بلکه خصوصیت واجب بوده و ثانیاً شناختی در
همین مصباح که فقهاء فرمودند که جمه بدل ظهر است و دعوی اجماع بر اینست
بدلیه محقق است بالبدلیه الطولیة نظیر نیم از وضوء نه مثل یکی از افراد خصال
از دیگری پس اگر کلی واجب باشد که بدلیه عقلا محال شود پس دعوی بدلیه
با قول بر جوب کلی عقلا تهافت دارد و جدافاً پس محال است که کلی واجب شود
و باین لحاظ در خانه بگویم که قول بتخییر بسیار بی مغز است اگر دلیل بر
وجوب باشد فرضاً قول بتعیین متعین است چنانچه در اعلام العامة هم اشاره کردیم
و تفصیل وی بیاید در خانه انشاء الله و ثالثاً جماعت در جمه چنانچه در تخییر شرعی گنشم

شرط صحة است خصوصية فردية است ولذا افساد ان خصوصية نماز را فاسد
کند و خصوصية فردية چنین نیست چنانچه شناختي و خود این هم دليل واضحی
است که جامع واجب نیست کیف آن باز محال است که جمعه افضل شود چنانچه
خصوصية فردية نیست و شرط صحة وي است و را بما چه تخيير شرعی و چه عقلي
ممکن است منم کنیم که این جمعة موجب افضلیه وي شود چه آنکه ملاحظه
اخبار در نماز جمعة شود چنانچه سید بحرینی (قدہ) بانی نقلی کرده در معالم
الزانی و شیخ حر عاملی نیز (قدہ) مستفاد از وي است که جماعتی را که
بتواند مکلف بیارد و یا بیارد فضیلة دارد و اما جماعتی را که شرط صحة نماز باشد
و مجبوراً باید بیارد ادله قاصر است مراجع کنید پس علی ای حال نماز جمعه افضل
نیست و ظهر از وي افضل است از جهاتی اول آن چهار رکعة است و بدیهی است چهار
رکعة افضل از دو رکعة است دوم واجد ملاک جمعة اختیاریه است سوم باز
نماز وسطی او باشد و چیزی که او را از وسطائیه و افضلیه اخراج کند پیدا نشده
چه آنکه آن اسم شخص چهار رکعة بوده نهایتاً با وي مزاحم پیدا شد و تو
سابق شناختي که دو عنوان داشت ظهر و وسطی و مزاحم با عنوان اول است که
ظہریه باشد لغوات وسطائیه که بر وی طاری و موجب مصلحة غیر مزه
زاید بر اصل مصلحة ظہری باشد شده و لا اقل من الشك پس استحباب بنشاء
وسطائیه و یا افضلیه وی قبل از هجرة مانعی ندارد چنانچه مخفی نیست از قات
این کلام در وقتی است که تخيير شرعی باشد زیرا غیر وجود مزاحم با عنوان
ظهر کار دیگری نشده پس عنوان وسطائیه بحال خود باقی ماند و اما بنشاء بر
تخيير عقلي از جامع کلی واجب بوده نظیر قصر و انمام و ان وسطی بوده نهایتاً در خارج دو
فرد دارد پس بناء علیه هر دو وسطی باشند فقط ظهر قلت علاوه بر آنچه گفتیم از
استحالة تخيير عقلي وسطی اسم فرد بود و اسم ظهر چهار رکعتی بوده چنانچه اراده
وي و اقصاء عنوان و تمیز ظاهر است چه آنکه فرد دیگر باشد یا باشد مزاحم داشته باشد
یا نداشته باشد تا اینکه اشاره عوی کردیم چه آنکه ظهر اشتراك لفظی نیست پس
نماز ظهر روز جمعه و نماز ظهر روز غیر جمعه پس با اینکه در غیر جمعه اسم است

فقط از برای چهار رکعتی در روز جمعه نیز چنین باشد والا زیر بار مفترک
لفظی و تمدد وضع رفته باقیم و استحباب حاکم بعدم است علاوه بر وجدان
و ضرورت تأمل پس عفت شد از آنچه ذکر کردیم در این مصباح که جمعه ضلاً
محال است افضل باشد و ظهر افضل است بناء بر تخيير و چون کلام باینجا منتهی
شد لازم شد که محرر غایم حکم نماز جمعه را در زمان غیبة بنحویکه سابق اشاره
کردیم چه بناء بر و حوب تعیینی وي نماز وسطی او خواهد بود چنانچه شناختي
بنحویکه مقرر کردیم پس با قلم نظر از اهمیت خود نماز جمعه چون نماز وسطی خلی
ام است لذا لازم است که وظیفه جمعه کاملاً بیان شود و بیاید مزید بیانی در خلاصة
والله المهادي (مصباح پنجم) بدان رحمت الله که نماز جمعه در زمان غیبة بنحوی
که سابق گفتیم زیاده بر هیچکس قول در مسئله باشد و اختلاف عظیمی است بین
فقهاء رضوان الله علیهم حتی از فقیه واحد آراء متعدده از وي صادر شده حتی
از فقیه واحد در کتاب واحد آراء متعدده دیده شده مثلاً علامه (قدہ) در
تحریر و منتهی قائل بحرمه شده و در تذکره در جهاد توقف کرده در صلوة قائل
بتخيير بدون افضلیه شده و در مقام دیگر قائل باستحباب شده پس ربما فقیه واحد
در کتاب واحد آراء متعدده دارد فضلاً از کتب حدیثیه و این معنی باعث آن
شد که ببینی اسم فقیه واحد در اغلب اقوال باشد و از این جهت بهی ار متعنه
انکار نسبة فتوی نماید نسبة بعالمی بلکه بعضی باب طعن در نسبة گشوده تا
آنکه این معنی موجب اغراء بعض شد که کلماتی ذکر نموده که جزاوار نقل نیست
و غلط شده از صحة تمام النسبة مثلاً با آنکه صحة و فساد نسبة فایده ندارد چه آنکه
همه کتاب و سنة است نه اقوال بلکه در معهود وی فایده نیست بناء بر عدم
حجية شهرة فتوایی و مع ذلك شناختن وی چون فوائد بسیاری دارد لذا ما ملجأ
باشیم بذكر اقوال واصله (اول) آنکه نماز جمعة در زمان غیبة حرام است
و معیناً در روز جمعه باید ظهر خوانده شود و ظهر واجب است تعییناً و این
قول منسوب است بجماعتی مثل حاکم النعمان و علامه در منتهی و تحریر و سلاطین
و شیخ الراجعی و ابن ادریس و شیخ سلیمان و ریاض علی الاحوط و شهید در الفیقه

و کبری و کشف از عجز و شیخ طبری و ماصی نوئی و علم الهدی و شیخ الطائفة و صاحب وسیله و این زهره و این پراج و اقا جمال در حاشیه و حیدر مهدی قزوینی و کاشف الغطاء قبل از انعام بلکه در شرح تصریها فرموده حرام است و علمایی اثری بلکه سید مرتضی در کتبی از کتب خود مثل جمل و محمدیات و میا طریفات و مایه بلکه در انتصاری گوید که از منفردات امامیه است اشتراک عیدین با جمعه در شرائط بلکه علامه در مختلف فرموده که در صدر اول حرمة از غیصات شیعه بوده و میگوید که جماعتی از امامیه در کتب خود تصریح میکرده که در مذهب شیعه نماز جمعه حرام است بلکه حرمة وی در صدر اول از ضروریات شیعه بشمار میرفته بناء بر نقل مجلسی (قدّه) در صلوٰة بحار و میگوید در بحار که منها لا زال طعن بر شیعه میزنند که شما شیعه را ضروری دین که نماز جمعه باشد ترك نمودید ولی با همین مقاله و طعن با شیعه معامله فسق فضیلا از ارندار نمی کردی چون جواب آنها را لا زال میدادند بر اینکه شرط وجوب اتم است و امام ماها جماعت شیعه غایب است و احدی را هم معنی نمیکرده برای این عمل اتمی بلکه صاحب مصائب النواصب می گوید صریحاً که شیعه نماز جمعه را برای غیبة اتم حرام میدادند و میان آنها ابدأ قول بوجوب نباشد مگر اخیراً يك نفر پیدا شد و گفت واجب است و آن شهید است بلکه صاحب نوافض میگوید حرمة وی در نزد شیعه از مسلمات عامه و خاصه باشد و بیاید در طی نقل کلمات که مستثیری از امام و خاصه حرمة در نزد شیعه از مسلمات شمرده اند و بسا باشد که نو در طی نقل کلمات زیاده بر این مقدار مشاهده کنی و این جماعت را در مقدّمات است حرمة نماز جمعه و وجوب تهیّتی نماز ظهر (دوم) از اقوال است که نماز جمعه در زمان غیبة مثل زمان حضور واجب تعیین مبنی است و ظاهر حرام است خوانده شود و این قول هم منسوب بجماعتی است مثل شهید دوم فقط در رساله وی و پسر وی و نوه وی و شیخ نجیب الدین و مولی الخراسانی و ملا عسین فیض در رساله شهاب الثاقب فی رجوم القیاطین و شیخ حلبان و سید عبد العظیم و شیخ احمد و شیخ حر عاملی و شیخ احمد جزائری و صاحب حدائق و مجلسین

و حیدر علی زرگر و شیخ مفید و شیخ ابو الفتح کراچی و ابی صلاح تقی و صدوق و شیخ الطائفة و شیخ طبرمی قدس الله امرارهم غنی نمایند که بعضی از حضرات از فتوای خود سرانجام نموده و بعضی از آنها حکایت آنها را که نموده دادند دلالة ندارد و بعضی از آنها ابدأ نسبة واقعه ندارد چنانچه کاملاً معلوم شود بلکه بعضی قاطع میگویند تبعاً لجماعتی که اصلاً قول بوجوب تعیینی نداریم چنانچه مفتاح الکرامه (قدّه) میفرماید که قائل نداریم مگر يك نفر یا دو نفر انهم کلام دلالة ندارد و صاحب مستند (قدّه) که میفرماید قائل نداریم مگر يك نفر یا دو نفر انهم ثابت نهد و مقدس اردبیلی (قدّه) میفرماید که قائل بوجوب تعیینی بی رفیق است الی غیر آنها که در طی نقل اقوال واجبات بخوبی خاض دید مثل حواهر (قدّه) که میگوید منشاء و چند اجماع بر عدم وجوب تعیینی قائم است و دیگران زیاده بر صد اجماع فرمودند و جمعی دعوی نواتر است نمودند چنانچه تمام این مراحل در طی کلمات محقق نهیم بلکه میگوئیم که قول بوجوب تعیینی از قبیل احداث قول ثالث است در مسئله اختلاف امة علی قولین و امکان این دعوی نسبة بمنجهدین است والا از اصحاب ماها محدثین (قدّه) نو ما قائل بوجوب تعیینی باشند و آنچه این حضرات را وادار نموده بر این معنی سه چیز است اول آنکه غیر سنة و اخبار از اجماع و عقل و ظاهر قرآن حجة نمی دانند چنانچه در اصول مقرر است با کتابة یا فی الجمله علی اختلاف آراء آنها پس اگر يك روایتی در کتبانی دیدند بر وفق وی عمل کنند اگر معارضی ندارد والا رجوع باخبار علاجیه نمایند دوم آنکه احوال میکنند نو ما اخبار علاجیه را حتی در موارد جزم عرفی مثل مطلق و مفید و اعم و اخص و اصول و امارة و عناوین ثانویه یا اولیه الی غیر ذلک چنانچه در خانه رساله در بیان محاکمه با محدثین (قدّه) خالی دید سوم این اخبار در ابداً ماها شریکان قطعی الصدور میدادند و لذا اشکال کرده بر آنها شیخ انصاری (قدّه) در رسائل بر اینکه دعوی قاطع الصدور این اخبار جواف است و متابعة نموده و بر حق خراسانی در کفایه و تمام علماء بعد این دو نفر اگر چه این نسبة بحضرات

واقعه ندارد گو یا مرحوم شیخ حکایه از آنها شنیده و محقق خراسانی و دیگران بلحاظ حسن ظن بشیخ این جواب را دادند چنانچه در اعلام العمامه گفتم که این نسبة اصلا واقعه ندارد چه آنکه خبر آنها در فوائد الدنیه میگوید اصل مراد ماها ما مشر اخبارین که میگوئیم این اخبار قطعی الصدور است قطع اصطلاح اصولی نیست مگر احتمال خلاف در وی زود عقلا بلکه مراد ماها علم مادی باشد که مراد اطمینان است پس مراد حضرات همان است که خود شیخ جمع بین کلام ملین نموده که مراد شیخ طوسی از حجة خیر علم مادی و مراد سید م همین است پس بنص محدث استرآبادی (فقه) مراد حضرات م همین است پس مقصود آنها حجة این اخبار است از جهة اطمینان بصدور وی الحاصل اشخاصی را که نسبة و خوب تمیزی دادند پیدا نشده مگر آنها را که در فرصت شناختی و آنهم مجتهدین سوء تمام شده قائل ندارد چنانچه در مقاله سوء تمام در نسب بیات گفتم پس قائل ندارد الا جمعی از محدثین ربطی بختوی و قول در مسئله ندارد مگر حدائق و مجلسی (فقه) یا خیلی نادر و ما با این حضرات باید عا که روایتی کنیم و بیاید در خانه در باب عا کات و الله العالم (سوم) آنکه نماز جمعه در رمان غیبه واجب تخیری است پس مکلف بهر کدام اتیان نماید مجزی و دیگری ساقط و این م امام افضلیه نماز جمعه در نزد حضرات در بین نیست لکن شرط اقامه وی باید مجتهد مطلق و فقیه جامع الشرائط باشد یا ماذون از قبل وی چه اگر امام مجتهد نشد یا مجتهد مطلق نشد بلکه متجری شد و یا جامع الشرائط نشد و یا ماذون از قبل وی نقد جایز نیست نماز جمعه بلکه جرم است و معیناً باید ظهر خوانده شود و این مسأله را نیز نسبة دادند بجماعتی مثل فاضل مقداد و شهید و امام المقاصد و فوائد الشرایع و الجفریة و ارشاد جعفریة و غریه و غیر اینها و من اگر چه در مقام رد اقوال نباشم در این مصباح ولی علاوه بر اینکه اصلاً اغلب این نسبتهای وجوب تخیری م سوء تمام شده و اجتهاد بوده چنانچه خواهید دید و اول این دعوی امر عجیبی است چه آنکه دلیل ولایة فقیه که اقتضاء ولایة امام ندارد بلکه قائل درست م نداریم و اگر باشد پس واجب تمیزی شود تخیر یعنی چه

و دلیل ولایة خاصة اولاً قاصر از شمول و بر فرض تمامیه نیز واجب تمیزی شود باز تخیر یعنی چه و بیاید مرید بانی (چهارم) توقف است چنانچه مختار علامه باشد در جهاد تذکره و مختار ایضاح و تحریر و تلخیص و غیر اینها (پنجم) آن که نماز جمعه واجب است بشو تمیزی و اصلاً و ابداً مشروط باملم یا نبی نیست ولو در زمان حضور و بسط بد بلکه حال وی مثل بقیه نماز است در عدم اشتراط و این قول را نسبة دادند به جمعی از امامه و نادری از اصحاب ماها از محدثین ملی از امامه ذکر نمودند اشخاصی را که در زمان قبل از انحصار مذاهب بپهار نفر بود که فریب می و دو مجتهد داشتند چنانچه در روح الایمان در بیان حقیقة انسان ذکر نمودم (ششم) قول تفصیل است و اینکه بر اهالی شهر و دهات نزدیک شهر که صبح زود بعد از نماز صبح حرکت نمایند بتوانند برای ظهر بنماز جمعه بروند و اجبت تمیزی اگر بقیه شرائط علم شد و آنها بیک از دهات پییده باشند و یا آنها و کوهها و امثال اینها از دریا و جنگل است اصلاً وجوب ندارد ولو با حضور معصوم و عکن وی و این مذهب ابو حنیفه است و از خاصه این جنید و این ابی عقیل پوی قائل باشند (هفتم) قول بتفصیل است بین عقد جمعه و بین سعی و حاضر شدن برای خواندن چه آنکه اول را واجب تخیری شمارند بین عقد جمعه و یا ظهر دوی را واجب تمیزی شمارند و بسوی این مذهب رفته باشند غایة للراد و تقبیح بلکه در جواهر میفرماید که این قول اشهر است بین قائلین بتخیر و در این قول م امام افضلیه جمعه در نماز نیست اصلاً (هفتم) آنکه هر دو را بخواند و هر دو واجب تمیزی باشد از جهة علم اجالی بوجوب احدها و عدم انحلال وی پس از جهة مقدمه علیه باید که هر دو را بخواند چنانچه قی در جامع الفوائد نسبة داده بیهی از متأخرین اصحاب ولی امام فیرده (نهم) اینکه نماز جمعه واجب تخیری بمعنی مکلف غیر است بین اتیان ظهر یا اتیان جمعه و ربطی اصلاً بمجتهد ندارد و ابداً اذن وی محتاج نیست در قبال تخیر سابق که شرط میدانسته و کیف کان این حضرات میگویند که نماز جمعه زمان غیبه مثل سایر نماز است ابداً شرطی ندارد مگر جماعه و امثال آن و بوجه من الوجوه اسمی م از افضلیه جمعه

برده نشده در کلمات اینها و این را نسبت دادند بذکری و تذکره و روشن و مقاصد
المایة والماحوزة و ریاض والنهایة و خلاف و ابی الصلاح و المحقق و سیوری و مصباح
و جامع الشرائع و الشرائع و نام و حواشی و شهب و البیان و موحز و مختصر و میسبة
و قاضی و مفید قدس الله امرارم بحق نماید که اغلب آنچه در این اقوال بتخییر
نسبت داده عمده با عدول کردند بحزمت و یا استحباب و یا سوء تمام شده با اجتهاداً
عمل بتخییر نمودند چنانچه بیاید در مقاله سوء تمام نسبت کلیه بعضین عباراتشان
فی الجمله ملاحظه کنید شیخ الطائفة را (قدم) نسبت دادند در کتاب خلاف این قول را
و حواهر (قدم) از این نقل نسبت داده بوی تخییر را و صاحب حدائق نسبت
داده بوی وجوب تعیینی در کتاب خلاف مستنداً بتقلیل آن فتوی در
کتاب خلاف در فهرست قائلین بوجوب تعیینی چنانچه شناختی و هم نسبت بوی
دادند حرمة را در کتاب خلاف چنانچه شناختی پس ملاحظه کن که اسم
شیخ الطائفة در میان هر سه قبول باشد مستنداً بخلاف وی و همین نحو شده اکثر
نسبتها چنانچه خای شناخت بعضین عبارة «دم» آنکه معینا باید ظهر بخواند
بمصدوجه بناء بر وجوب وی ولی با احتیاط و جوی نیز جمعه را بخواند چنانچه
قی «قدم» نسبت داده ببعضی از علماء در جامع الفتاوی «پازدم» آنکه نماز
جمعه واجب تخییری است با نماز ظهر مکلف هر کدام بخاند کافی است ولی جمعه
افضل است از ظهر چون دارای جماعت است پس از افضل افراد باشد بطری
افراد و جماعت چنانچه در مقاله استحاله افضلیه جمعه بیان کردیم تفصیل را و این
را اختیار کرده شهید و بعد وی اختیار فرموده جواهر «قدم» و جماعتی از
اسانید و غیر آنها بعد از ایشان قدس امرارم و نو شناختی فساد دعوی را از
جہاتی و اینکه ظهر افضل است بناء بر وجوب تخییری نماز جمعه «دوازدم»
آنکه مکلف مخیر است بین ظهر و جمعه در زمان حضور معصوم و عدم بسط بد
وی و زمانی غیبة مثل زمان حضور است و آنچه را حقیر تضمن کردم نسبتاً
ندیدم در کلمات اصحاب «قدم» قبل از فاضل هندی بلکه تمام کلمات اقوال
چنین است که در زمان حضور از مختصات معصوم است و اما در زمان غیبة پس

ایا واجب است علی انحاء و وجوب یا نیست علی انحاء عدم آن ولی فاضل «قدم»
در کشف فرموده بعد از آنکه قول بحزمت را اختیار نموده فرقی نیست نزد
قائلین بتخییر در زمان غیبة با زمان حضور در اینکه این وجوب تعیینی است یا
تخییری بر این تعیینی شود و قتیکه ظاهر باشد و اما و قتیکه ظاهر نباشد بخیر باشند
مؤمنین در این جهة فرق نکنند بین زمان غیبة با حضور با عدم تمکن و این قول
شجاع پیدا کرد بعد از ایشان در نزد چند قری از متأخرین وی «سزدم»
آنکه فرمودند تخییر است و آنهم مختص زمان حضور بوده ولی غیبة عنوان دیگری
است و چون شبیه زمان حضور است پس می گوئیم تخییر را و این قول شیخ کبیر
است در کشف که اگر از حرمة المصاحف شود و قائل بتخییر شدیم در زمان
حضور غیبة مثل وی باشد و باید اختیار تخییر نمود و کیف آن مراد از این دو
قول بتخییر که اختصاص داشته باشد بزمان حضور و غیبة را قیاس بوی کنیم
و یا آنکه اصلاً مقتضای ادله از جهة جم بین آنها قائل بتخییر شویم مطلقاً چه در
زمان غیبة و چه در زمان حضور با عدم بسط بد معصوم است ولو ظاهر باشد نه
آنکه با بسط بد مثل زمان نبی (ص) نیز تخییر است چه آنکه با بسط بد وی
واجب معصوم است تعییناً تکلمه واحده و باتفاق عموم مذاهب فقه اسلامیة فضلاء
الامامیه بلکه از ضروریات دین است علاوه بر مذهب و عن قریب بیاید تفصیل
وی که احدی انکار ندارد بلکه انکار موجب ارتداد است و این دو قول
فرقی ندارد از حیث اثر بلکه نزاع علمی است و فرق بین اول و دوم که اول یک
عنوان است دومی دو عنوان زیرا ما باید وظیفه زمان غیبة را معین نکنیم
و اما زمان حضور هر چه بوده بما ربطی ندارد چنانچه جمیع از اکابر باین معنی
تصریح کردند بل و با اثبات تخییر در زمان حضور بتوان دلیل قرار داد برای
زمان غیبة که همیه بوی باشد در فقی وجوب تعیینی «چهاردم» آنکه نماز جمعه
در زمان غیبة مستحب است و این مذهب شیخ مفید است در ارشاد بلکه
مفتاح الکرامه فرموده در کتاب اشراف نیز همین را مایل شده و علامه در بعضی
از کتب تذکره و محقق در شرایع و محقق کرکی بلکه جزماً بتوان گفت که این

مذهب طباطبائی است چه آنکه میفرماید نایب عیدین واجبست در زمان امام والان
مستحب است و وجوب عیدین مثل وجوب جمعه باشد پس قیاس نیست الا باحوال
اشراط والی در جمعه ولذا چون مفقود است قائل باستحباب شد مراجعہ کنید
واین مذهب را اختیار نمودند مشهور از فقهاء اصحاب (قده) زیرا اغلب
عبارتها باین نحو است که اگر سلطان عادل یا ماذون از قبل وی حاضر است واجب
است نماز جمعه والا مستحب والا جایز و بعضی از شارحین کلام فرمودند که مراد
اینها از استحباب یا جواز واجب تخیری است بلکه بعضی فرمودند که مراد
مشهور از استحباب یا جواز واجب تخیری است نه استحباب مصطلح والا اگر
مراد آنها استحباب مصطلح باشد معنی ندارد پس در مقام در دعوی ما داریم
یکی آنکه مشهور قائل باستحباب و جواز نماز جمعه باشند و دیگری آنکه مراد
آنها از استحباب و جواز استحباب مصطلح است نه واجب تخیری اما دعوی
اول پس واضح است هر که مراجعہ کنند کلمات قوم را میداند که نسبت صحیح
است و اغلب کلمات لفظ مستحب یا جایز باشد و گفتم که بعضی شارحین متون
و غیر شارحین فرمودند که مراد واجب تخیری است والا معنی ندارد و اکثر بلکه
جل نسبت وجوب تخیری لولا الکل از راه همین توجیه و تأویل درست شده و بیاید
در طی نقل کلمات و تقریر دعوی دوم مزید بیانی بر اینکه مشهور قائل باستحباب
باشند و اما اثبات دعوی دوم که مراد آنها همان استحباب مصطلح است و لا غیر
و ما فهمیدیم توجیه و تأویل را و راضی هم نباشیم زیرا کلام آنها مساعدت بر این
توجیه ندارد بلکه نص برخلاف است و دلائل ما بر وی دو چیز است اول کلمات
دوم برهان عقلی اما اول من جمعه مستحب (قده) که فرمودند که نماز جمعه اصلا
وجوبی ندارد نه تمینی و نه تخیری بلکه مستحب است چنانچه مشهور فرمودند
و بعد از اقامه دلیل بر ابطال هر دو وجوب اقامه دلیل بر استحباب نماید تازه
باده احتیاط و آخری بنظر وی پس با این تحصیل و تنصیب چگونه مقبیه راسمی
شود که بگوید مراد مشهور از جواز واجب تخیری است و من جمعه فی (قده)
در غنائم که حق وجوب تمینی و تخیری نماید و ابطال هر دو میکند و بعد می

فرماید که اقوی استحباب وی است چنانچه مشهور فرمودند بعد اقامه نماید
بر استحباب پس با این تصریحات چگونه روا بداریم توجیه را و من جمعه علامه
در یکی از فتاوی خود در تذکره که فرموده مستحب است چه بچه مشهور
فرمودند و من جمعه فاضل هندی (قده) چونکه بیاید که یکی از اقوال در مسئله
تحصیل است بناء بر استحباب وی بر اینکه آیا اثبات این مستحب مجزی از ظر
واجب باشد یا نه فاضل هندی در این مقام بعد از فتوای بحرمة و ندبة استحباب
بمشهور ادله اقامه نماید بر اینکه بشو کلمه اصلا محال است مستحب مجزی از
واجب باشد و یا مسقط وی شود و نیز بعضی از اساتید حقیر در مقام رد وی می
فرماید که مانعی ندارد که مجزی از وی باشد و مسقط بشو کلمه نیز پس اگر
مراد مشهور از استحباب و جواز در مسکلات واجب تخیری باشد نه مستحب
اصطلاحی این چه بحثی است بین اعلام (قده) آیا احدی يك ذي مسکنی "نوم
میکند بر اینکه عدل و اینکه واجب تخیری مجزی و مسقط عدل و اینکه دیگر
باشد یا نه فضلا از اعلام و اساطین و اولیاء امور و اوصیاء انبیاء پس با این تفصیلات
و تصریحات و مباحثات چگونه انسانی بگوید که مراد مشهور از استحباب یا جواز
واجب تخیری است نه مستحب اصطلاحی و من جمعه میرزا محمد اخباری (قده)
در کتاب ایقاف النبیه که بیان اجامیات و اختلافات مذاهب فقه اسلامی نماید در
فقه در نماز جمعه میگوید که مشهور از فقهاء امامیه می گویند که بدون اذن والی
اصلا واجب نیست ولی روایات آنکه علیهم السلام بر خلاف است پس از این مقاله
هویدا شد که قول بوجوب تخیری مطلقا قوما از راه همین توجیه پیدا شده والا
انهم مثل واجب تمینی قادر است اگر چه در قدرت مثل وی نباشد و وجه
قدرت تمینی که اشاره کردم و اما وجه قدرت وجوب تخیری این است که ما
اگر اقوال سابقه از قائلین بوجوب تخیری بنام مساکت آنها و واجب تمینی و قائلین
بحرمت و انحاء قائلین باحتیاط چه انبیه ذکر کردیم و چه آنکه بعد بیان کنیم
کار بگذاریم دیگر از فقهاء احدی باقی نماند مکیف مشهور تا آنکه قوم
نسبة استحباب را بشو بدهند و حال آنکه نسبة داوود و مسیح است پس نیست

نسبة واجب تخیری الا از راه همین اجتهاد و توجیه و تأویل و انصاف باطل شد
 و راضی م تقدیم پس بشود تا در وان اشتباهی باشند که تصریح بوجوب تخیری
 نمودند و از قبل از جواهر (فقه) کم است خیلی کم و اما دلیل عقلی بر اینکه
 مراد قوم از استحباب یا جواز همان استحباب مصطلح است و لا غیر این است
 که معنای مستحب جواز ترك مامور به است بدون بدل و واجب تخیری عدل
 و اینکه هر کدام جواز ترك مامور به باشد بازوم اتیان ببدل و بدینها بون بمید
 پس با عدم قرینه جلیه ملزمه چگونه اطلاق احدها بر دیگری بشود و دیگری آنکه عدل
 هر کدام ولو جایز عقلا ولو الی بدله وجه بسا بواسطه این معنی غنایه و تسامحا
 اطلاق استحباب بر وی بشود و لکن خلاف اصطلاح است و ذهن از لفظ وی
 ابدأ منتقل بتخیر نمی شود بدون قرینه و این معنی مستحب با الله حاشا از امانه
 الله بر حلال و حرام مستلزم تدلیس است و لذا می گوید شیخ انصاری (فقه)
 در رسائل که قوم چنین عبارت گفتند و چنان نگفتند فرار از تدلیس بوده پس
 چگونه بدون قرینه جلیه ملزمه بتوان حمل جواز و مستحب را بر واجب تخیری
 نمود بلکه قرینه در کلمات بر خلاف است و بر استحباب مصطلحی قائم است در
 اغلب کلمات چه آنکه نوما کلمات چنین است که شرط و وجوب عیدین مثل جمعه
 است و عیدین مستحب است پس باید که جمعه م مستحب باشد بهمان استحباب
 افلا بمره مراجع کنید پس مفسر قائل با استحباب مصطلحی باشند و لا غیر
 و باید مزید بآتی منتظر باشید (پانزدهم) قول بتفصیل است نزد قائلین با استحباب
 بین آنکه کسی برای وی قائل باشند مثل قی (فقه) و جماعتی و بین آنکه استحباب
 عرضی برای وی قائل باشند مثل معتقد و دیگران که از راه ادله احتیاط فرمودند
 و این تفصیل م نمرات مهمی دارد در قصد وجه و نذر و در اجزاء از ظهر و مستطبه
 وی و بنا بر اول عام این عناوین مرتب و بنا بر دوم غیر مرتب و این واضح است
 (شانزدهم) آنست که در سابق اشاره نمودم که تفصیل است نزد قائلین با استحباب
 بین آنکه مجری از ظهر باشد یا مجری نباشد و من ندیدم تفصیل مقابله طرفین را
 ولی چنانچه گذشت از اشکالات فاضل هندی (فقه) و از بعضی جواب اشکالات

۲ (بیمم) تحصیل است بین آنکه عدد پنج هر باشد یا هفت هر باشد چه بناء بر اول واجب تخیری است و بناء بر آخر واجب تعیینی است چنانچه همدانی (قده) ۲۱ نسبة داده بیمفی (بیست و یک) همان تحصیل مذکور است و لکن بناء بر اول مستحب است و بناء بر دوم واجب تعیینی است چنانچه مختار و سائل است و نسبة هم داده بشیخ الطائفة (قده) و شناختی که شیخ (قده) در تمام کتب فتواییه خود مثل خلاف و مبسوط قائل بحرمة است (بیست و دوم) قاصیل هدیده در نه صنف از مردم از غیر بالغ و مجنون و زن و مسافر و عید و امخاص باید از دو فرسخ و بیست و کور و قتل که جامع آنکه بر این نه صنف حضور واجب نیست احیانا نه تعیین و نه تخیر و اگر عالمی عامدا حاضر شدند و با ائمتا حاضر شدند پس بر غیر دیوانه مستمری ایا مشروعیه دلرد خوانگفت یا ندارد و بناء بر اول مستحب است یا واجب است تعیین و یا تخیر این در صورتیکه وقت حضور آنها منعقد شده و اما اگر منعقد نبوده پس مشروعیه دارد اقامه استحبابا و وجوب تعیین یا او تخیر یا ندارد پس در هر اکدام از این دو مرحله اقوالی است هدیده چه بما منتهی شود بهشت قول بلکه زیاده پس مجموع اقوال در مسئله بیست و نه قول است و لکن این ده قول در مسئله فی الحقیقة از فروع مسئله است نه اصول و ی بخلاف نوزده قول دیگر که از اصول مسئله بوده والله العالم

معلوم است که مسئله ذات فواید است جماعتی قائل باجزاء و فرق منسکر اجزاء باشند (مقدم) از است که غار جمعه واجب است تعییناً بشرط آنکه در اقامه وی فساد ظاهر نشود والا ساقط شود چنانچه مستند (قده) نسبة داده بیمفی (هیجدهم) از است که واجب تخیری است و لکن ظاهر افضل است از جمعه (نوزدهم) آنکه واجب تخیری است و لکن احتیاطاً ظاهر را اختیار میکند و حقیر این قول را در کلمات اصحاب (قده) ندیدم هر چه تعصم کردم ولی بیمفی از معاصرین مد ظله نقل فرمودند از استادنا الثانی (قده)

(تنبيه لطيف)

عنا لله نظر دارید که قول چهاردهم مسلک مشهور بوده و آن استحباب مصطلحی بوده و ما در اینجا مدلل کردیم که مراد مشهور وجوب تخیری نیست از لفظ جواز و یا استحباب بلکه مقصود آنها همان استحباب مصطلح که یکی از احکام تکلیفیه خمس است ایست چیزی بنظرم رسیده که میخوام بگویم که مراد آنها ایست که تصریح بوجوب تخیری نکردند بلکه مطلقاً فرمودند مستحب است نه واجب است و نه این بلکه مانع استحباب اصطلاحی هم نمی توانیم بشمار دهیم زیرا اگر چه نسبة استحباب ثابت است ولی من احتمال قوی میدم که مراد آنها استحباب مصطلح نباشد و عدل واجب تخیری هم نباشد چه آنکه قدماء اصحاب را قدس الله اسرارهم سیرة چنین بوده که موارد احتیاطات را طراً فتوی با استحباب می دادند از باب اخبار احتیاط و یا اخبار من بلغ و ابداً امر با احتیاط نمی میکردند بلکه در تمام موارد وی فتوی با استحباب میدادند چنانچه فی الجمله باین طریق میفرمودند (قده) اشاره دارد بلکه خود اختیار کرده چنانچه استادنا الثانی (قده) مفعول بیان فرمودند و نیز معاصرین در تهررات در تلخیصات ابرائة در باب حسن احتیاط و اشکال در جریان وی در عبادت بلکه استعانة حریات وی میگویند که از این جهة حکایة شده که سیرة اهل فتوی در زمان سابق چنین بوده که در موارد احتیاط فتوی می دادند با استحباب نفس عمل در شبهات بدون تقیید بدای احتیاط بلکه مطلقاً فتوی با استحباب عمل بوده از جهة اوله احتیاط پس با این احتمال

قوی بلکه مظهر ما ابدأ توانیم که نسبت استحباب اصطلاحی را بمشهور
بدهیم فضلا از آن که بگوئیم مراد آنها واجب تخیری است و از اینجا معلوم
شد که وجوب تخیری ناشی از توجیه و تأویل چه قدر بی منز است و او هن
اینکه بگوئیم این چنین مستحب مجزی و مسقط واجب است و الله اعلم پس
این جمله اقوالی است که حقیق باستقراء نام تحصیل نمودم از کتب اصحاب
رضوان الله علیهم و کلمات قوم در این مسئله خیلی بسیار مضطرب است خیلی
کم مسئله فقیهه مثل این پیدا شود بلکه نداریم حتی فقیهه واحد فتاوی ممدده
دارد بلکه در يك مکتب از وی فتاوی ممدده صادر گشت که همین آنها
آیه الله علامه اعلی مقامه قدس در تذکره سه فتوی دارد ناره وجوب تخیری
فرمود و آخری با استحباب ناله توقف فرموده با آنکه در کتب دیگر قائل بحرمه
شده چنانچه فی الجمله اشاره شد و همین اضطراب و انقلاب باعث آن شده که
جمعی که قائل بحرمه شدند اساسی آنها در عداد قائلین بوجوب تعیینی یا تخیری باقی
مانده و کک بالمکس اشخاصی که قائل بوجوب شدند هر وجوبی اساسی آنها در
مداد قائلین بحرمه باقی مانده و چه بسا اسم فقیه واحد در میان اغلب اقوال
موجود است چنانچه شناختی که این معنی غرر الوجود نموده و لذا مسئله خیلی
مشکل شده و ریعا فقهی المیاذ بالله نسبت تدلیس بوی داده شده و یاد داده شود
و حال آن که استحباب بالله چنین نیست نو فتاوی دیدی از یکی از آنها که گفته
حرام است مثلاً چون اسباب مبیاه نبوده یا بر نخوردید از رجوع وی از این
فتوی یا کتاب دیگر وی چه بسا نخطئه غائی قائل را و هم چنین بمعکس فتوی
بوجوب بوده هر قسم از وجوب از رجوع وی و فتاوی دیگر وی و کتب وی
اسباب مبیاه نبوده نخطئه بهائی زیرا دیدی چه انقلابی بوده علاوه این قدر
م فتاوی قوم منبر نیست مگر از برای تحصیل اجماع والا باشد یا نباشد چه
نایده دارد ماها تجوز نکنیم تقلید میت ابتدالی برای عوام بلکه جاعی لسترا را
نیز پس چگونه طرف راضی خود فتاوی يك نفر و یا دو نفر مگر نالکه در اصول
مقرر شد که ظن حاصل از شهره فتاوی حجت نیست پس قول مشهور اگر

مناء شد که حجة نباشد غیر مشهور بطریق اولی پس غاصمه در نقل عقلانیة
ندارد بی بیان کردیم که مدرسه اقوال برای تحصیل اجماع و اردیاد دلیل و استحکام
در طریقه دخول و خروج در مسئله است و لذا قی (فقهه) میفرماید که فقیه
استیضاح از هر دو فتوی ندارد اگر دلیل با وی مساعد شد و سرور بجماعة
و شهره قی باشد اگر با وی دلیل مساعد نکند پس حمده تحصیل دلیل است
این نام کلام بوده در بیان اقوال مسئله و مذهب منصور چنانچه سابقا اشاره
کردیم مختار مشهور بوده که بیان شد در عنوان چهاردم که نماز جمعه اصلا و حوی
ندارد نه تعییناً و نه تخیراً بلکه مستحب است و مجزی از ظاهر نیست و مسقط وی
نیست چنانچه ما از کلام مشهور استفاده کردیم و بیاید نیز مزید بیانی از برای
عدم اجزاء (مصباح ششم) بدان که وجوب نماز جمعه بنحو تعیینی در زمان
نبی (ص) از ضروریات دین است و انعکاس وی موجب ارتداد است و نماز
ظهر اولین نمازی بوده که خداوند بر پیغمبر (ص) واجب فرمود و جبرئیل (ع)
بر ایشان نازل نمود و معمول بوده در نزد مسلمان و همان نماز و معطی بوده که در
سابق مقام شامخ وی رسیدی تا آنکه بعد از دوازده سال تقریباً در طریق هجرة
در مسجد قبادیاورود مدینه منوره جبرئیل (ع) ظاهر شد و در فرمود و مشروع
شد بدل از ظهر بنحو وجوب تعیینی و بدلیه طویله نظیر نیم از وضوء چنانچه
سابق اشاره کردم که جمیع کثیری دعوی این بدلیه طویله نمودند و دعوی اجماع
هم کردند و لا زال مداومه بر وی میشد در روز جمعه تا آنکه از دنیا رحمة نمودند
و پس از رحلة خلفاء خسه نیز مداومه بر وی داشتند بنحو وجوب تعیینی تا آن
که زمان خلفاء خسه منقرض شد و مولانا حسن بن علی (ع) صلح نمود
یا معاوية و بیعة کرد مجبوراً و بعد از حضرات خلفاء جور مثل بنی امیه و بنی
عباس نیز اقامه می نمودند در روز جمعه بنحو وجوب تعیینی تا آنکه عصر آنها هم
منقرض شد و طوائف الملوك شد و بعد امراء هر مکانی نیز اقامه نماز جمعه مینمودند
و مداومه بر وی مینمودند بنحو واجب تعیینی و این معنی بنحو مزبور بین سلاطین
طایفه بوده و هست در تمام اسکناف و اطراف ارض از بلاد تا بومنا هذا پس واجب

تعیینی در زمان رسول (ص) از ضروریات دین است و از بدیهیات است و لذا تمام فقهاء رضوان الله علیهم در صلوة در مقام اتمام اوقات که یکی یومیه قرار دهد گویند که از آن یومیه شمرده شود باز جمعه پس اصل وجوب تعیینی وی در زمان نبی و خلفاء از ضروری دین است که انکار وی موجب ارتداد خواهد بود و ترك از معاصی محکمه است چنانچه جمعی از فقهاء امامیه تصریح باین عرض حقیر نمودند و عموم علماء عامه چه آنکه دیدیم و چه آنچه شنیدیم باین منوال می گویند و بیاید نیز مزید بیانی برای این مطلب در باب اجماع و نقل کلمات که تمام امامیه بر این معنی تفاق باشند و احدی از مسلمین انکار نکند و غرض از این مصباح اثبات دو چیز است یکی آن که توهم نفوذ که در سابق در ذکر اقوال قولی بتخییر بوده حتی در زمان حضور یا اصلا در زمان حضور تخمیر بوده و غیبه تشبیه بوی باشد مراد زمان پیغمبر (ص) و خلفاء خمس نیز باشد بلکه مراد آنها بعد از صلح با معاویه تا اول زمان غیبه است و این اطلاع برای آنست که احدی توهم نکند از کلمات که زمان پیغمبر (ص) و خلفاء هم قول بتخییر باشد چنانچه از بعضی معاصرین شنیدیم حضور لو گمان مسکونه بوده که مراد قائلین بتخییر اعم است زمان پیغمبر (ص) و خلفاء خمس را نیز شامل زیرا آنها میگویند حضور یا عدم نمکن مثل غیبه است پس لا جرم حکم هر دو یکی است چنانچه فاضل هندی (قدس) تصریح نمود باین معنی بعد از اختیار قول بحرمة پس وجوب تعیینی وی در زمان نبی (ص) از جمله ضروری دین است دوم آنکه مراجعه باحوال نبی (ص) و خلفاء خمس بعد از وی بلکه خلفاء جور از بنی امیه و بنی عباس و امراء طوائف الدولی الان اگر بنائیم در خصوص این نیاز چنانچه اليوم هم شایع است بین عامه بخوبی معلوم خود و اشکارا گردد که از مناسب والی است و بدون والی احدی نمی تواند و نتواند اقامه نماید (مصباح هفتم) در بیان لفظ امام است که آیا این لفظ در عرف شیعه از القاب خاصست یا از القاب عام است و این مقدمه هم خیل ناظم است جدا بدانکه لفظ امام اگر چه در لغه جمعی آمده نمودند که بمعنای عام است و لقبست از برای شخصی که

متابعه و برا لازم داشتند و با بمعنای مطلق قصد چیزی ولی در اصطلاح متکلمین تعریف از طایفه و خاصه باینکه امامت عبارت از ریاست عامه است بر تمام رعیه و این جلم بین همه تعاریف است چنانچه بحکم این تعریف را در ماده (امم) ذکر فرموده ولی در عرف شیعه امام مترادف با ولایت عامه است و معنای احدها معنی معنای دیگری و از لقب است از برای اکمل افراد بشر و معنی است از مناصب الهیه و شریک است با نبوة و رسالت در تعریف مزبور از این جملة زیاد نمودند قید نبایة انبی را (ص) چه آنکه این نبایة بنفس از نبی بوده باشد و با اجماع و غیر وی محقق شود پس تعریف وی چنین است که او ریاست عامه است بر عموم مردم نبایة از نبی ولی تحقیق آن است که در عرف شیعه لقب است از برای اکمل افراد بشر و معنی است از مناصب الهیه و حقیقت وی سلطنت الهیه است بر تمام موجودات ممکنه و متصرف و حاکم است از قبل خداوند با اختیار نبی بر کائنات و باین مقام اشاره فرمود مولانا امیر المؤمنین در خطبه حقیقیه باینکه مقام من مقام قطب است از روحی و این ولایت نوعیه که واحد ارا امام میگویند شیعه شخصی است و نوعی نیست چنانچه بعضی از متفردان گمان نمودند بحمل خداوند است صرف قال قلی نیست چنانچه بعضی از حکماء گمان مسکونه و اغلب مذاهب فاسده میان شیعه از این مسلك خراب پیدا شده و بعد خداوند است و تعیین وی بیدوی است با اختیار امة نیست چنانچه طایفه گمان کردند و در عصری بحال است عفا بر اینکه دو نفر واجد این لقب باشند چنانچه بعضی شیخیه خذلیم الله گمان کرده مثل کرمانی و اگر تشیه و یا جمع بسته شود یا بطحاظ تغلیب است یا باحاظ بجماع است و یا بطحاظ حال تاس ارا است در گذشته و یا آئینه و یا بطحاظ معنی لغوی است الی غیر ذلک از ملاحظات الحاصل حال وی مثل قبه اعلام شخصیه است در تشبیه و جمع بر لحاظی که آنها تشبیه و جمع بسته خود اعم مثل آن است با بعضی از جهات رباعیه و از اول عالم تا قیامت عصری غایب از این شخص نبوده و نیست و بعد از خاتم النبیین (ص) لقب است از برای دوازده قمر متعاقبا و در غیر والی حقیقی اصلا اطلاقات نشود در عرف شیعه مگر بجایاتی که اظهار

داشتیم بی بر نمایند و بی اطلاق شایم است خصوصاً در امر نماز چنانچه روایة
نحو المقول شاهد و نیز حاکم است در باب حکومت عرفیه اطلاعات عرفی پس لفظ
امام در اخبار و تاربیع و آثار و تفسیر و فقه لقب این شخص است که واجد ولایة
عامه است بر ممکنات و هر که اطلاق نمایند اراده می کنند از وی یکی از این
دوازده امام را و این معنی در عرف شیعه چنان معلوم و شایم شد این نوع مسلمین
غیر از خود شیعه که قابل انکار نشد تا آنکه ما جماعه شیعه معروف و مشهور
شدیم در نزد عامه با امامیه پس اگر لفظ در عرف سنی مانده بوده بر معنی
انفوی یا عرفی بنا بر تعمیم در این عرف عام که همه مسلمین امامیه باشند چه خصوصیه
بشیعه دارد و این نیست مگر آنکه ما امام را بر غیر دوازده نفر معصوم اطلاق
حقیقی نکنیم و عنوان امامه را شرایطی برای وی قرار دادیم از عصمة و جمل
آلهی و تصرف در موجودات و خرق عاده الی غیر ذلک لذا بر غیر آنها اطلاق
نشد مگر برینه جلیه ملزمة عقلیه او تقلیه کلیه یا جزئی و لو آنکه این معنی نیز
ماخوذ از معنای انفوی است چون جهان و جهانیان باید فصد وی نمایند و متابعت
او کنند در قول و فعل و تقریر که امام هر سه را سنة گذاشتیم و در هر عصری
بأنها اقتداء شود و باین لحاظ مجازاً با امام جماعه اطلاق نمایند چون مؤمنین در
نماز متابعت وی نمایند و لذا بر همین امام جماعه در غیر نماز اطلاق نمیشود اگر من
بگویم امروز یا امشب خدمت امام رسیدم اصلاً بذهبت شیعه خطور نمیکند
بر اینکه این امام جماعه اراده کرده بلکه تا می شنوند تبریک می گویند حتی
اگر بعد نصریح کنم که امام جماعه اراده کردم مضحکه نمایند بلکه متأسر
شوند و شاید وجه تأثر هم چنان باشد که چون اطلاق کرد این لقب و منصب
مخصوص آلهی را بر ناقص و لذا بر مجتهد اطلاق نمیکند و نکردند و حال نایب امام
است و بعد هر از ارزش دارد و نسبت به امام جماعه و لو آنکه خیلی هم مقدس و خیلی
هم عالم باشد اطلاق نشود بلکه مجتهدی که جماعت هم داشته باشد در غیر حال
صلاتی بر وی اطلاق امام مطاع نمی کنند و اگر بعد بدو لقب فریته همان مضحکه
و تأثر یابد و این نیست مگر آنکه لقب خاص است و منصب مخصوص در عرف

شیعه خصوصاً با حضور وی و بر غیر وی اطلاق نشود مگر مجازاً در کافی از
صادق (ع) خداوند اجل از این است که واگذار نماید زمین را بنابر امام عادل
در عاصن از باقر (ع) هر که تزدیک شود بخداوند تعالی بمیادتی که خود را
خسته نماید بدون امام عادل قبول نمی شود و در اخبار صحیحة زیارت ابی عبدالله
علیه السلام که هر زیارت ثواب بیست حج و عمره با پیغمبر و امام عادل دارد و در
باب اعتکاف که جایز نیست مگر در مسجدی که امام عادل در وی نماز خوانده
باشد و در باب جهاد که جایز نیست مگر با امام عادل و در تهذیب که امیر علیه
السلام فرموده که اگر خوارج خارج بر امام عادل شدند بکشید آنها را و در باب
سرقه و حدود طراً که باید امام عادل حد بزند و روایتی که اگر شخصی ناصبی را
کشته اگر امام عادل بود مایک ندارد و روایتی که در رنیک دفاع از حرام نمود
امام عادل تعرض می نکند و در کافی ساعتی با امام عادل نفسن افضل از عبادت
هفتاد سال است و نیز اگر امام عادل حدی در روی زمینی اقامه نماید بهتر از
بارش چهل روز است و در باب نماز جمعه که واجب است بر امام مسکین حارج
کند عبوسین را روز جمعه و نیز نماز جمعه واجب است بر امام و قاضی وی و شاهد
ان و در کافی حجة بر مردم تا عام است مگر با امام و روایة ای که زمین خالی از امام
نخواهد شد و روایة یونس که اگر نباشد در روی زمین مگر دو نفر باید یکی از
انها امام شود و روایة مسلم التواتر در نزد عامه و خاصه که هر که بمیرد و امام را نداند
مرده باشد مردت جاهلیه و روایة ابی هراسة که اگر امام برود از روی زمین
زمین اهل خود را فرو برد الی غیر ذلک از اصول دین و فروع دین من اوله الی
آخره که لفظ امام یا امام عادل وارد شد است اصلاً احدی احتمال نمی دهد که
مراد غیر والی حقیقی باشد و حال آنکه در اغلب آنها اصلاً فریته بر امام اصل نیست
پس چگونه احتمال داده نمی شود پس نیست الا اینکه در عرف شیعه نزد عوام
و خواص و مستتب و غیر کتب اطلاق نمیشود مگر بر واجد سلطنة آلویه و از
ایات و تفاسیر نیز چنین است بطریقی که من قرار میدهم تو را از برای مردم امام
و نیز منت بگذاریم بر آن اشخاصی که مستضعف شدند و فرار میدهند آنها را امام

الی غیر ذلك که بدوین قرینة اطلاق نشده مگر بر والی حقیقی پس چگونه بر غیر وی مطلقاً بنویسند قرینة اطلاق شود پس اصل مسلم است در عرف شیعه که لفظ امام با امام عادل می گویند مراد معصوم است و در کتاب وصیة و کلمات و محاورات نیز چنین است غیر معصوم استفاده نخواهد شد در حال غیبه فضلا از حضور در عصر ماها فضلا از صدر اول چنانچه اگر احدی گفت امام را خواب دیدم یا امام را خواب دید یا دیده بود یا امام بمن گفت یا با امام بگو یا امام گفت یا من از امام نقل کردم یا این مال امام است یا امام دینیب خانه من بود یا امام دینیب فلان مسجد ملاقات شد الی غیر ذلك از محاورات که ابدآ ذهن شیعه بغیر والی حقیقی خطور نمی کند اصلاً بلکه غالب فقهاء ناسیس همین اصل را فرمودند از سکتاب و سنه و کلمات و محاورات مثل مستند و علم الهدی و شیخ و محماتی و علی بلکه جواهر و کاشف الغطاء و منتهی و نهاية الاحکام و تذکره و ذکر و جامع المقاصد و کشف الالتباس و غریبة و فنیة و مراسم و اشارة و جامع الشرائع و تقي و مفتاح الکرامة قدس الله امرارم بلکه مفتاح الکرامة نسبة استفاده این اصل مسلم را بظاهر فقهاء داده نارة و باصحاب اخری و بیاید در طی نقل کلمات که مرأ همین معنی را متفق باشند بلکه نه فقط در عرف شیعه امام اطلاق نمی شود مگر بر والی حقیقی لکن هم نیز چنین دعوی نمودند فقهاء و ضوآن الله علیهم چه آنکه در لکنه بمعنای قیم و نبی و خلیفه و دایل باشد و مثل مستند (قره) میفرماید که لکنه هم این معنی دارد و عام اینها بر غیر والی حقیقی اطلاق نمی شود و بعد میفرماید که لنویس نیز تصریح کردند که امام حقیقه اطلاق نمیشود بر غیر این اشخاص مگر مجازاً پس تمام عرفها متفق با کتاب و سنه و اجماع و عقل باشند در این اصل مسلم که امام لقب شخص است و از مناصب آل طایفه اطلاق نمی شود و نه شده مگر بر شخصی که واجد سلطنة آل طایفه باشد آنهم سلطنة کلیة و اطلاق وی بر غیر اگر عنوان نیابة نباشد مجاز است مادامیکه قرینة مؤثره جلیة عقلیة یا ثقلیة قایمة یا جزئیة نبوده باشد پس از این مقصود و صیحة وی البته میدانی که دعوی اطلاق نمودن در الفاظ امام که وارد شده در اخبار نیاز

جمعه از اعظم مصائب است بر اسلام و اگر در لفظ وی بما هو لفظ امام بگوئیم مطلق است در اخبار باب نتوانیم این ادعاء بنائیم چنانچه شناختی بلکه بیاید در اینجا مزید بیانی که در خود وی شواهدی باشد بر خلاف چنانچه چند حدیثی که شواهد خلاف در وی بود در همین مقاله ذکر نمودم سابقاً و الله اعلم (مصبح هشتم) در بیان اینکه سابقاً گفتیم این نسبانی که دادند بجایمی از اعلام که آنها قائلند بوجوب تعیینی نماز جمعه چنانچه در ضمن ذکر اقوال بیان مسکرم بلکه تخیری نیز فی الجمله صحیح نیست و خلاف واقع است و بحقیق بلکه غیر من ثابت نشده بلکه آنچه ثابت است خلاف نسبة است و چون وعده دادم که قرض نایم لذا اجمالاً عدنی را در این مقاله قرض نایم تا آنکه واضح شود که این نسبة صحیح نبوده و بیاید مزید بیان در طی نقل کلمات پس میگویم و بخداوند است توفیق یک نفر از اشخاصیکه نسبة و جوب تعیینی دادند و میگیرند که رساله م در این جهت نوشته است شهید ثانی است (قدمه) پس (اولاً) این رساله ثابت نشده که مال ایشان باشد و نسبة درست نیست باحاطه آنکه شهید را در کتاب احوالات علماء مثل روضات و نجوم و امثال اینها کرامتهائی از برای وی نقل کردند و ملاتی وی هم قابل انکار نیست و این رساله بر ساله عالم متقی نمی ماند چه آنکه از وی حکم بکفر هم علماء ظاهر است زیرا فرموده هم ضال و مضلند و ابن خبیل تجری است بر اساطین دین و کفلاء ایشام آل محمد (ص) و حفظه شریعة احدیة و از ایشان ابن سراج بید بلکه محال است و از این جهت است که محقق (قدمه) در مصابیح الطالام انکار شدیدی فرموده که اصلاً رساله مال ایشان نیست و نیز صاحب معالم چنین اعزاف و تصدیق فرموده و لذا صاحب جواهر (قدمه) میفرماید که در زمان جراتی و طلبگی نوشته چون اول کتاب وی باشد (ثانیاً) ایشان از این فتوی بر گفته چه آنکه ایشان را کتب عدیده باشد که در آنها حق و جوب تعیینی کرده و تورا قانی است نفس شرح لمعه که صراحة نمی فرموده و (ثالثاً) اصلاً و ابدآ آن رساله اعتبار ندارد مال هر که باشد و هر چه باشد چه آنکه در وی نسبة و جوب تعیینی را باصحاب داده و تو

در حاشی شناختی که شیعی و شیعیه متفقاً می گویند که قبل از شیعیه قول بوجود تعیین نبوده بلکه بنیها میگویند که اصلاً نبوده حتی تخیری چنانچه شنیدی در حاشی بلکه الی یومنا هذا هم بعضی از فقهاء میگویند که اصلاً قول بوجود تعیین نیست بین فقهاء امامیه (قدم) مگر يك نفر یا دو نفر و از این بیان واضح شد حال کلام ولد ایشان و نوه ایشان که متابعت وی را فرمودند بنسب بر صحت نسبة و باید مزید بیانی در طی نقل کلمات که اتباع ایشان بر گفتند از قول بوجود تعیین و دیگر از امیانی که نسبة و جوب تعیینی بوی داده شده شیخنا الجلیل شیخ مفید است (قدم) در کتاب مقننه که در آن کتاب نسبة دادند که فرموده که نماز جمعه واجب تعیینی است پس اولاً باید نقل عبارت منقوله تمام تأملات کتب دلالی در وی هست یا خیر و بر فرض چه باید کرد و عبارت کتاب اینست پس آنچه واجب در نماز جمعه باشد جماعه است ولی شرط در آن حضور امامی که مأمون بر صفاتی که مقدم شود باشد و بعد از آنکه امام حاضر شود بر مکلفین واجب است و تو خیری که اصلاً این عبارتها دلاله ندارد بر آنچه بوی نسبة داده شده چنانچه جماعتی از محققین مثل کشف القناع و جواهر و معارج الکرامه (قدم) و دیگران اعتراف نمودند بمقدم دلاله وی بر اینکه میتوان با امام جماعه خواند بلکه مراد امام اصل است و خصم هم گویا قبول نموده و لذا گفتند که در کتاب اشراف فرموده و لذا چون در باب نماز جماعه مذکور منسوبه را ندیدند گفته اند که در باب امر معروف و نهی از منکر فرموده کیف کان (اولاً) ثابت نیست این عبارت و (ثانیاً) باشد این عبارت در مقام این است که با این سلاطین جور که صفات ولایه را نقض می نمایند و مع ذلك دعوی اولی الامری دارند نمی توان خواند و اگر صفات ولایتی را واجد و مع ذلك حاضر شود باید خواند و این معنی اعتقاد همه شیعیها باشد چه ربطنی بمقام ما دارد (و ثانیاً) آن چه در کتاب اشراف نسبة دادند عبارت منقوله این است که نماز جمعه را فقهاء میتوانند که اقله نمایند و این عبارت بر فرض وجود زیاده بر ترخیص چیست دیگری را واجد نیست و اهم از واجب تعیینی و تخیری و استحباب است بر فرض

وجود عبارت مضلاً از کتاب چون بعضی از فقهاء فرمودند که اصلاً استحباب اشراف ندارد و احدی نسبة این کتاب را با ایشان نداده مگر شیعیه دوم در رساله ولدا در احادیث مفید (قدم) اصلاً اسمی از وی نیست و بعضی فرمودند عبارت منقوله آن است که مستحب است و (ثانیاً) با این اختلاف نسبة و اجمال عبارت ایشان از این فتوی مراجعت نمودند چه آنکه در کتاب اشراف این عبارت فرموده که وجود امام لازم است برای آنکه اقرب باشند نزدگان و مؤدب و ناجی مصلیه کاران باشد و اقامه حدود کند و عیای بیضه الاسلام شود و جامه مردم شود در نماز جمعه و عیدین پس این عبارت قص است بر اینکه امام جمعه بودن از مناصب است مثل قاضی شدن و امیر شدن و اقامه حدود نمودن و امثال اینها از مناصب خاصه امام بلکه اصرح از این عبارت است که شرط نماز جمعه حضور امام است و الاستحباب است و اصرح از همه در باب امر معروف و نهی از منکر مراجعت شود که این مختص گنجایی ذکر همه ندارد و (ثالثاً) مقرر نمودیم که اغلب فقهاء چنانچه سابقاً گذشت میگویند که لفظ امام از القاب خاصه و الی است مادامی که قرینه نباعده بر غیر و الی حقیقی و سلطان حقیقی اطلاق نمی شود و این اصطلاح است در مذهب شیعه پس چگونه میتوان گفت که ایشان لوازم غیر امام اصلی فرمودند و (سابعاً) دعوی اجماع دو نفر از بزرگان ما کرد و وی مثل علم الهدی و شیخ الطائفه (قدم) بر عدم وجوب با آنکه استادشان قائل بوجوب تعیینی بوده بسیار مستنکر است حتی اقل ذکر خلاف هم نکنند اید است و این لحاظ فقهاء اصلاً انکار نمودند و (سابعاً) تمام احوالات شیخ (قدم) از حین تولد تا حین وفات بکلیات وی و جزئیات وی بما رسید حق مباحثات وی در اماکن متعدده با مخالفین که رفع شبهه کرده بوده رسید تا آنکه توقیعات عدیده در حق وی بصره مر افرازی صادر شده که خیلی اظهار محبة و خوشنودی و سرور از لافده ایشان نموده و بیات اینکه کار ما در غیبه تأیید علماء است و بخطاب یا اخی با ایشان فرموده تا در آخرین توقیم با ایشان دستور دادند که امسال عموم شیعیان مداخله در امری نکنند که آن سال فتنه بغداد ظاهر شد باری کمال قوه

وساطه را داشت و سؤله تقیه م شکسته نموده چنانچه مباحثات وی آراة
میده پس چرا ایشان خودشان ناز جمه اقامه نکردند نه برای خرد نه برای عیبان
چگونه ترك ضروری دین می شود و اگر اقامه کرد بوده لاجرم مثل تقیه احوالات
وی یا می رسید بلکه آنچه رسیده خلاف است (واما آنچه مولانا تقی) ابو
الصالح نسبة دادند بلی صاحب ذخیره بوی نسبة داده و عبارتی که نقل کرده از
ایشان عن رؤیة نبوده بلکه نقل از نقل بوده و معنی م نکرده که کتاب کدام
است و ناقل کی است ولی عبارت ظاهر در وجوب تمیینی است الا چیزی که هست
این نقل ثابت نشده زیرا ابضاح و غایة المراد و مذهب البارع و دروض و مقاصد
العلیه و مقنصر و جواهر المضیة میفرمایند که ابو صلاح میفرماید که ناز جمه
مستحب است و فاضل حمیدی و شهید و فاضل مقداد در تلخیص و بیان و تنقیح
فرمودند که می فرماید حرام است پس با این جماعه کثیره بدعوی رویه
بگویند که ایشان میگویند حرام است یا مستحب و نافی م ندارد قوانین بام
چنانچه واضح است زیرا مراد قائلین بحرمه حرمة ذاتیه نیست بلکه تشربیه
است پس منافاتی با استحباب ندارد چنانچه می بیان کنم تفصیل را چگونه
بواسطه يك نقل از نقل مجهول المویه میتوان نسبة دهیم (واما آنچه مولانا
ابو الفتح کراجکی) نسبة دادند در تهذیب الدررشدین عبارت وی اصلا و ابداً
دلالة ندارد و عبارت منقول این است امام اگر متمکن باشد از اقامه ناز در
وقت و متمکن باشد ابراز خطبه بنحویکه بخواند یا مؤمنین و مأمومین م مأمون
باشند از حضور و اداء پس واجب است و نحو خبری که اولاً لفظ امام مطلق
است و مراد والی است و بر غیر اطلاق نشود بدون قرینه جلیه چنانچه تقریر
تودیم و جمع کنیری ارفقها و مراد الله علیهم فرمودند و نانیایه ای که در وی شواهد
جلیه است که مراد امام اصل است والا معنی ندارد که امام متمکن باشد
و امام قادر بر ابراز مقاصد باشد و مؤمنین مطمئن و مأمون باشند پس اگر حال وی
مثل بقیه ناز است چرا در بغیة اصلا محذوری نیست جماعه یا منفرداً بلکه در
عدم آنها محذور باشد و این ناز از بین م محذور پیدا نمود پس نیست الا آنکه

چون از شترن والی باشد و از مناصب است لذا هر که اقامه نماید مشغول والی
است و این واضح است الی الهایة (واما نسبتي) که بشیخ الطائفة (فده) دادند
پس از ایشان نقل فتوایی دیده نموده که فرموده باشد ناز جمه وجوب تمیینی
دارد بلی فقط صاحب ذخیره فرموده که ظاهر شیخ (فده) در تهذیب است
که قائل بوجوب ناز جمه شده بلحاظ آنکه در آنها نقل فرموده عده اخباری که
ظاهر وی دلالة بر وجوب ناز جمه دارد و نحو خبری (اولاً) که نقل محدثی
اخباری را در کتابی دلالة بر اینکه اعتقاد خود وی م همان است ندارد لذا
شیخ انصاری (فده) در باب مضایقه و مواضع در جواب قائلین بمضایقه که
فرمودند اخبار مضایقه را کبار محدثین نقل کردند و ضبط نمودند بر اینکه این
ضبط دلالة بر اینکه فتوای وی همین است ندارد علاوه بر اینکه ما باید روایة
ملاحظه کنیم و (ثانیاً) لفظ مرور که دلالة بر وجوب نهی ندارد بلکه اعم
است و (ثالثاً) اینکه شیخ (فده) در کتاب خلاف که کتاب فتوایی ایشان
است در چهار سطر تقریباً سه مرتبه دعوی اجماع امامیه نموده بر عدم وجوب
ناز جمه مطلقاً چه تمیینی و چه تخیری چنانچه بیاید در طی نقل اجماع عین
عبارت وی و نیز در کتاب مبسوط که فتوایی است فرموده که وجوب ناز جمه
شرط است که سلطان عادل باشد یا نماینده وی والا فریضه ساقط شود و با
این مراجع فتوی در کتب فتوایی وی چه طور بنقل روایة اتکال خود والا
باید گفت که همه فقهاء میگویند که ناز جمه واجب است چون همی نقل اخبار ناز
جمه را بنایند و این استدلال عجیبی است و اما (نسبة وجوب تمیینی) را بمولانا
شیخ سلیمان خلیلی عجیب است چه آنکه ابضاح دو رساله در حرمة ناز جمه
نوشتند بر حسب نقل مفتاح الکرامه (فده) و دیگر دیده نموده جایی که برگشته
باشد از این فتوی من ندیدم و تفهیم نیز (واما نسبتيکه) بمولانا صدوق
(فده) دادند در کتاب امالی و مقتنع پس اولاً در وی دلالتی نیست زیرا (اولاً)
اصل در امام امام اصلی است باید قرینه اقامه شود که مرادش امام جماعت باشد
چنانچه غیر مره شنیدی که مسلم هم باشد (و ثانیاً) خود صدوق (فده) می

فرماید در کتاب هدایه در باب شروط جمعه که از جهت تفرقه عقده خود امام
و مؤذن وی و قاضی آن و مدعی حق و مدعی علیه و دو نفر شاهدان مدعی پس این
منفی نفس است در سلطان و والی حقیقی پس با این تخصیص چگونه نسبة میدهند
بایدان و جواب را فضلا از تعیینی و انهم بنحو نقل روایه (و اما نسبتی که)
بعولانا شیخ طبرسی دادند در نهج الصادقین وی که ایشان قائل بوجوب شدند
عبادت منقوله این است که امامیه اکثر اینها را باطلند برای نماز جمعه از سنیها و هم
ذکر سنیها شمامه نمایند شیعیان را که شیعیان ترك نماز جمعه میکنند و جهة این
است که شیعیان تجویز نمی نمایند امامه فاسق و امامه مرتکب گیره و امامته مخالت
عقیده شیعه و تو خبری (اولا) که این عبارت بر خلاف مدعای خصم ادل
است چه آنکه در وی اعتراف است از دوست و دشمن بر ترك نماز جمعه غایب الامر
شیعه را از لوث ترك نجات داده در نزد خصم دربر حاصل کلام این است که
ما شیعیان مثل شما سنیها نماز جمعه را واجب داریم با خلیفه پیغمبر ولی شما تجویز
کنید که خلیفه وی فاسق باشد و ما تجویز نمی کنیم نمی خوانیم و (ثانیا)
مصایح الظلام نقل فرموده که شیخ فرموده که حرمة احوط است و تو خبری
که اصلا نهائی ندارد (و اما کلام فیض) و نسبة بوی در رساله هباب الثاقب فی
رجوم الشیاطین که صاحب جواهر (فقه) میفرماید این رساله از کتب ضلال
است و انلاف وی واجب است و در وی کم واقفیه پیدا میشود و خبیلهای
عجایب و غرایب دارد که بناء بر نقل ایشان مسلمان را بگریه در آورد بالاخره
بعد از ذکر یارنی از مصائب که در آن رساله بر اسلام وارد نمود که خود اسم
رساله اعظم آنها است و عرش خداوند را بلرزه در آورد که چه کرده با فقههای
آل محمد و حکماء اینام ایشان صلوات الله علیهم انا الله وانا الیه راجعون و لا حول
ولا قوة الا بالله و بعد صاحب جواهر حرف بزرگی در حق وی گویند و بزرگتر
از حرف جواهر کلام شیخ انصاری است (فقه) در حق همین فیض علی الله
منه پس چنین رساله را چنین شخص کجا محل توجه است قبیحا یا انبانا و چون
ایشان بر حسب نقل روضات دورهای طی نموده از حکمت و اصول و عرفان و اخبار

و تصوف و و در هر حالی فریفته مان بوده و بر دیگران تعدی نمیکرده و بعد
اخیراً در کتاب محاکات میگویند که مذهب من مذهب اخباری است پس با
ایشان باید محاکات میگویند که مذهب من مذهب اخباری است پس با
که نسبة دادند مجلسین قدس الله امرارهای ماخذند که رساله معروف فرمودند
در باره نماز جمعه و هر چه اخباریکه وارد شده در خصوص نماز جمعه انجا ذکر
کرده که دویست حدیث است و هر روایتی که لفظ نماز داشته یا آنکه مضیله وی
و ایان کرده یا شرایط وی یا غایب وی یا اجزاء وی یا اتم اینها قتل و ببری
قدس است و لی چون حقیق در این نوع نسبة عمده نظر معجهدین دارم اعراض
ندارم و محدثین چه آنکه ما این حضرات باید محاکات اخباری نمود و من تمام آن
اخبار رساله را نقل میکنم تا بدانید که در وی اصلا دلالتی نیست بر وجوب
نماز جمعه مطلقا منتظر باشید تا بعمل ذکر اخبار و غرض از این مقاله اطلاع این
بوده که بعضی جمعی از اعیان مذهب را نسبة داده که آنها قائل بوجوب تعیینی شدند
لراده مسکودیم که چنین نیست و این نسبة چنانچه در سابق اشاره نمودیم واقفیه
ندارد و باید یکی از محامی که در اول مقاله ذکر نمودیم محمول و مؤول شود
و از این جهة است که جمعی از بزرگان مذهب فرمودند اصلا ما جماعة امامیه قول
بوجوب تعیینی نداریم لی مگر يك دو نفر انهم عبارت آنها در بیست و چنانچه
مسند و مفتاح الکرامه و مقدس اردبیلی و محقق خوانساری و امثال اینها فرمودند
قدس الله امرارهم و مراد اینها از همین دو سه نفر محدثین است که فقط اخبار
باب را نقل نموده مثل مجلسین و صاحب حدائق و امثال وی (فقه) و الا اینها
گفت که اصلا قائل بوجوب تعیینی نداریم چنانچه مرحوم مقدس اردبیلی
فرموده که قائل بوجوب تعیینی بی رقیب است و محقق خوانساری فرموده بدفعه
است و همین مقدار نورانی است و باید نیز مرید بیانی در طی تقریر کلمات
بلکه غالب اشخاصیکه نسبة دادند آنها را بوجوب تجویزی آن هم همونخواست نسبة
نزد من ثابت نشده باید یکی از محامل سابقه اصلاح نمود چه آنکه در طی ذکر
اقوال مدلل نمودم که مشهور بهر مذهب است و جماعتی گن کردند که آن

و جوب تخیری است پس نوع ثالثی با استصحاب را نسبت دادند بوجوب تخیری
و حال آنکه مدعی از اینها تصریح نمودند که اصلا وجوب ندارد تعییناً و نه
تخیراً بلکه مستحب است و بعد هم فرمودند چنانچه مشهور میگوید مثل مستند
وقتی و علامه (فقه) بلکه قائل بحرمه شده مثل حلی و غیره مع ذلک فرموده
مستحب است پس چنانچه سابقاً بیان نمودیم و مزید بیانی هم در طی کلمات یابید
اغلب نسبت وجوب تخیری هم وافیة ندیدیم برای وی بلکه باید بمعاملی دهم نمود
والا چنانچه سابقاً اشاره سکردم و نیز در مقام گوش زد نمودم و باز در طی
کلمات شمار امتذکر کنم و در طی ابطال ادله آنها بر شما هر یکدا و اشکا را شود که
اغلب نسبت بحکم واجب بوده بمعامل و تأویل بوده ولی آنچه سهل غاید مطلقاً
است است که در سابق گفتیم که عقب کلمات رفتن هم این قدر مشر نیست
و در وی حجتی نیست که خصم را بوجست در آورد بلکه فوائد وی مثل تحصیل
اجماع است تحصیل دخول و خروج در مسئله و ازدیاد مدارک و اطلاع بر مدارک
انها الی غیر اینها از فوائد والا فتوی بجا هر فتوی هر حکم باشد و هر چه باشد
اهمیتی ندارد خیلی بلکه باید عقب ادله رفت و نظر در وی نمود مثل کتاب و سنة
و احادیث و عقل که از وی چه استفاده می شود و الله العالم (مصباح) است
که حضور نبی با امام یعنی حلیه وی با نایندگانی وی شرط است در نماز
همه با شرط وجوب با شرط وجود و این مقدمه ظاهراً بدیهی باشد چون ضروری
دین است که از مناصب است فضلا از ضرورت مذهب بین تمام فرق مسلمین که
الیوم هفتاد و چند مذهب است چنانچه در روح الامیان و اعتقادات اتی عشره
بیان نمودیم و حبیب خاتم النبیین (ص) خبر دادند فرمودند که امة من متفرق شوند
بهفتاد و چند مذهب یکی ناجح و بقیه هالك و این روایة هم متواتر است بین شیعه
و حتی است پس تمام فرق معترف باشند و بگویند که حضور نبی (ص) یا خلیفه
و اول الامر و یا نایندگان اول الامر شرط است در این نماز مگر قبلی از
ما به چنانچه در طی نقل اقوال هتاختی و لکن یابید در طی نقل کلمات که ما به
هم اتفاق دارند و این اقوال منقول از آنها موقعی بوده که حضرات حدود چهل

بجهت داشتند و بعد از قیام اجماع بر چهار نفر اتفاق شد شرطیه حضور و الی
و علاوه بر ضروری و بدیهی شما قدری در مقدمات سابقه معلوم شدید و نیز در
طی نقل کلمات خواهی دید که متون تا ما معترف باشند چنانچه در طی ذکر اخبار
نیز معلوم شود پس از واضحات و ضروریات و مسلمات دین فضلا از مذهب است
که حضور معصوم در این نماز و یا اذن وی شرط و امام جمعه بودن اقبست و منصب
است پس بعد از فراغ شرطیه وی و اینکه از منصب است از مناصب آلهیه و در
وی خلائی نباشد بین شیعه و سنی اینکه که این شرط بالوجدان و بالبیان موقوف
است پس هر که مدعی وجوب نماز جمعه شود چه بنحویست و چه بنحو تخیر باید نحو
فقیه مائمه الخلد اثبات نماید و مدلل کند باده اربعه من الکتاب و السنة و الاجماع
و المنقل یکی از چند امور را (یا آنکه بگوید) که ابتداً اصلا حضور معصوم
شرط نبوده حتی زمان پیغمبر (ص) و نیست در این نماز حتی اگر الساعة صاحب
الزمان روحی له الفداء ظاهر شود یا نشان مربوط نیست بوجه من الوجوه و حال
ایمان با بقیه الناس و عموم رعیه یکی است در این نماز و این خلاف ضرورت
دین فضلا از مذهب و مخالف با اخبار متواتره و اجماعات فوق تواتر است (و یا آنکه
بگوید) که وجود معصوم شرط است در این نماز یا در وجوب یا در وجود و حضور
او شرط نیست و بقدر شرط صحه عبادات نظیر اعتقاد بولاية و این معنی هم
مخالف با توافق کلمات و ادله است که از منصب است مثل بقیه مناصب از قضاة
و غزاه (و یا آنکه مدعی) شود که حضور معصوم شرط است ولی شرط نیست
مطلقاً بلکه شرط مدام تمکن است و با عدم تمکن از شرط ساقط نمود و این
معنی باید مطالبه امتیاز نمود از سایر مناصب و از شرط عیس و فرقی ندیدیم از
جبهه دلیل (و یا آنکه مدعی) خود نیابة عامه را برای فقهاء و بگوید که فقهاء
رضوان الله علیهم ولاية دارند بر مردم همان ولایتیک خاتم النبیین (ص) داشت
بعض قرآن که فرمود پیغمبر اولی است بر مؤمنین از نفس خودشان این
معنی علاوه بر آنکه دلیل نداریم قائل هم شاید نباشد و نادر است و موجب تمییز
است (و یا آنکه مدعی) نماید که از مندرجات نیابة خاصه است و ادله وی

شامل این گونه امور باشد مثل قضاء وفتوی وادله وی بدیهی است که قاصر است از شمول بانکه مثل دلیل قبل موجب تمییز است و اختصاص بفقیه دارد و مدعی اعم است (و یا انکه مدعی) شود که از ادله عامه بمومنها و یا خصوص ادله مسئله یا فقهاء و یا مومنها از فقهاء و بغیره و یا اذن داده شده برای تصرف در این حق و برای تلبس باین منصب و نداریم دلیلی عام یا خاص که تکفل این معنی نماید و معلوم می باشد که این اذن و اجازتیکه مدعی می باید از عهده اثبات وی بیرون آید لاجرم باید از مولانا صاحب الزمان روحی له القداء بوده باشد ولو بامضاء کار پندران خود چه الیوم او مالک این منصب است و این حق از حقوق او است پس او است سلطان عصر و او است مالک القاب بشر پس از وجود مقدس ذی حق است او مالک است او صاحب منصب است او دهنده و او گیرنده و او ذی حق ربطی بمعصومین قبل از وی ندارد چه اگر بخیر حال ثابت شد که بعضی از آنها اذن دادند در این خصوص بنحور عموم فضلا بنحور خصوص فقط آن کافی نیست باید اذن و اجازت مالک فعل و ذی حق فعل در کار باشد بنحوی از لغاء اذن چنانچه در بقیه مناصب گفته شود و لذا می بینی فقهاء نیاز میدارند واجب نمی دانند و اقله حدود یا جهاد و امثال وی را واجب بلکه جایز نمی دانند و قضاوت و فتوی و جمعیات را جایز یا واجب میدانند حکما نیست الا انکه در اینها اذن رسیده و در آنها اذن نرسیده پس در این مقدمه شکی و دربی نیست و باید انشاء الله نیز تفصیلا که تمام این طرق مسدود است بتاتا و حال انکه وجوب نماز جمعه بدون وی بنحویکه مقرر نمودیم مفصلا خرط قتاد است جز ما پس وقتیکه تو این مقدمات را احاطه نمودی و بخوبی اطلاع بر وی پیدا کردید دانسته باش که اقوی در مسئله قول مشهور است و از قول چهاردم است که نماز ظهر واجب تمینی است و نماز جمعه اصلا و ابتدا و جوبی ندارد نه تمینا و نه تخیرا بلکه مستحب است مثل عیدین و اصلا مجزی از ظهر نیست و استحباب وی هم در ملاک و مدرک حکم متناهی باشند چه انکه عیدین استحباب قوی دارد و شاید ما بتوانیم جز ما برای جمعه استحباب قوی می قائل شویم زیرا دلیل بر

مساعد نیست چنانچه میباید بلکه از ادله احتیاط و یا اخبار من مانع بناء بر شمول وی فتوی فقیه را الی غیر ذلك از عناوین حکم استحباب وی شود بخلاف عیدین که دلیل اجتهادی قائم بر استحباب وی باشد چنانچه انشاء الله تمام ادله این مراحل بیان شود پس لاجرم باید شروع در ادله تمام این تمام کلام بوده در مقدمه و اما الکلام در مطالب (مطلب اول در بیان دلالة اجماع بر شرطیه والی و عدم وجوب مطلقا بدون حضور والی و در وی چند مفتاحی است

(مفتاح اول) در بیان اجماع عمل بدانکه از زمان انقضاء خلافة طاهره شش ماهه مولانا حسن ابن علی علیه السلام که با مهابه صلح نمود سیره تمام امامان و صاحبهای آنها و تلامذ و شاگردان آنها و عموم شیعهها تا اول زمان غیبه صغری بر اقیان بظهر بوده و ترك جمعه مگر با خلفاء عصر و از اول غیبه صغری تا اول غیبه کبری بنای نواب خاص دو از ده خانه از معروفه اربعه که مزار آنها در بغداد مثل افتاب است در دایره نصف النهار و غیر معروفه و عموم شیعهها از فقهاء و از مجتهدین نور الله مرافقهم و رعایا بنای بر اثبات ظهر بوده و ترك جمعه مگر با سلاطین عصر و از اول غیبه کبری که حدود سنه سیصد بود تقریبا از عموم طبقات شیعه از عموم علماء و فقهاء و ربعة تا بومنا هذا که سنه هزار و سیصد هجرت است بنای بر اثبات ظهر بوده و ترك جمعه و شما بخوبی میتوانی که تحصیل غائی این سیره مستمره و اجماع عملی را از کلمات فقهاء شیعه و علمای سنیها و از تواریخ و سیر حالات مابرین بنحویکه بعد از تأمل چنان واضح و هویدا شود که اصلا و ابتدا بر بی غایت و تصدیق غائی بنحویکه از برای احدی مجال توقف و دربی و احتمالی باقی نماند چه انکه البته بدیهی است نزد عجزه از نسوان و مرافقین فضلا از غیر آنها که این بازده امام که اول آنها حسن بن علی (ع) و آخر آنها حجة ابن الحسن (ع) باشند تمام سجل احوال آنها بما رسیده از تمام حرکات و سکنات و کلیات و جزئیات که چه وقت تولد پیدا کردند از شب یا روز و چه قدر در شکامها بودند و گویا تولد پیدا کردند و چه قدر با پدر بودند و چه قدر بی پدر و گویا توفات نمودند از سفر

وحضر وجه قدر اولاد داشتند ذکور آنها وانات آنها بلکه حفظ دي چه قدر
بود وجه قدر ازواج مالك بودند از سوره و ملوك از باكره و نبيه از مطلقه
ومتوفي و باقية وجه قدر شاگرد داشتند مسكجاني بودند چه مذهب داشتند
موروثي از پدر بوده يا اكتسابي بلکه غالباً بيان ارحام آنها و عمار آنها نیز نمودند
از غلام و کنیز آنها چه قدر غلام و کنیز داشتند چه وقت تحصیل شد چه نحو
تحصیل شد وجه بستر آنها آمد وجه قدر ملك دارا بودند وجه قدر حیوانات حتی
قاطران چه وقت تحصیل شد چه طور تحصیل شد ثوبت وي چه نحو بود و كي
خرید وجه قدر خرید وجه شد الي غير ذلك از جزئیات و کلیات امور آنها از
دوستان و دشمنان و معاملات آنها با الله و سایر امور از قرائه ادعیه و نمازها و قرآن
و مسجد و زیارت قبور و مسكه و اخوان و ارحام و روزه از واجبات و مستحبات
و اطهار و صبر و کیفیة افطار گرها با اختیاراً یا اضطراراً تمام امور در حال
خاص و شهر خاص و ساعات خاصه یومیه و لیلیه بلکه اثاث خاصه و دشمنان آنها و شمایه
انها و کیفیة فوت آنها و قبر آنها و ممیزه حال حیات آنها و ممات آنها الي غير اینها
تماماً بنوع شیعه بنحو مسلم رسیده بلکه بمصوم مسلمین رسیده پس آنها اگر
نماز جمعه اقامه کرده بودند بعضی یا کل بعض اوقات یا تمام با انکه هاي و هو دار
بود چوشت محتاج بحماة و خطبه و حرکه از اماکن رسیده بوده پس البته باید
بماها برسد پس چه طور می شود چنانکه خود الله (ع) چه قدر امر بتخفی
وي فرمودند تا انکه فرمودند که این سبیه را از کلاغ یاد بگیرد که تا حال
احدی جماع وي را معاخذة نکرده مع ذلك جماع آنها با ازواج بنحو اجمال یا
تفصیل بما رسیده پس چرا در يك تاريخي يك تفسيري ولو خیلی ضعیف یا يك
حدیثي ولو خیلی نادر از طریق شیعه یا سنی یا فرسیده بلکه انبیه رسید که آنها
نمی خوانند مگر با خلفاء عصر و بعد ناز ظاهر میخوانند چنانچه در صلوة
بحار روایة از سید سجاد (ع) که فرمودند من بمسجد میروم و با اسراء نماز
جمعه میخوانم و بعد مراحمه حکم فریضه نذر ظاهر می خوانم و حال انکه
بعض از آنها في الحظ مبسوط البید شدند بواسطه انقلاب دولة مثل صادق (ع)

و بان جهة هم مذهب منسوب بايشان شد و ما را جعفري گفتند و نیز مثل امام
رضا (ع) و نیز احوالات صحابه اي آنها و نلاذ آنها و نوکرهای آنها و بزرگان
شرعهای عصر آنها از حيث عدد و از حيث زمان و مکان و اسم و لقب و مسکنی از
خودشان و پدران و مشیرها و از حيث علم و از جهة تقوی و از جهة مذهب چه قدر
باقی ماندند موروثي بودند یا اكتسابي مدینه ماندند یا امکنه دیگر در سفر و حضر با
امام بودند یا نه محل خود رفتند یا نه و رئیس شدند یا نه گشته شدند یا سرزدند
و قاتل کی بود و سبب چه بود و قارش چه بوده و تصنیفات وي چه قدر بوده
و هر کدام از کدام الله بوده و از چه مقوله بوده و ضعیف بوده یا ثقة و غیر
ذلك از غالب کلیات و جزئیات امور آنها از سفرها و حضرها و دوستان و دشمنان
و انحاء عبادت از نمازها واجب و مستحب و روزهها واجب و مستحب و قرآن و ادعیه
و زیارت مشاهد و مسكه تمام سنوات وي شهر و وي اسبوع وي ساعات وي بما
رسیده خصوصاً بعضی مسكه اعمال یومیه خود را می نوشتند پس چرا در يك
تاريخي تفسيري حدیثي ولو خیلی ضعیف رسید بر اینکه یکی از آنها در يك وقتي
یا دائماً اقامه نماز جمعه نمود بلکه انچه رسید عکس مطلب است چه انچه در اخبار
مستفیضة وارد شده که الله باصحاب خود دستور داده بودند که شماها حاضر
شوید بنماز جمعه اسراء و نیه ظهر نایید امام نماز که سلام گفت بلند شوید بعنوان
نافه دور کتة دیگر خودتان بخوانید و نیز خبر عبد الملك و ابی جعفر (ع) شاهد است
و زمان غیبة صفری ثواب تمام اعدانها اسامي آنها القاب آنها مسکناني آنها زمان تولد
انها و زمان وفات آنها و نیز پدران آنها و اماکی آنها و عشار آنها و ازواج و اولاد و تصنیف
و توفیق در حق آنها و غالب امور آنها از دنیوي و اخروي و معجزات آنها در حال
حیات یا ممات و حالات شیعه و دشمنان آنها و معامه آنها و ملوك آنها و علماء
و بزرگان عصر آنها از جزئیات و کلیات حتی مباحثه آنها با اعداء و نمازها و روزهها
و صحبها و زیارتها و تصانیف آنها وجه مقوله بوده و چند عدد بوده وجه قدر باقی
ماند وجه قدر تلف شد تماماً یا رسیده چه نحوي شده که بعضی از آنها یا کل آنها
اگر اقامه جمعه کرده بودند احیاناً یا دائماً بهار آمد ولو در يك تاريخي يك تفسيري

و بایک روایة نادری پس بدیهی است که محمل بر ترك بوده و نیز از اول غیبة
گبری تا یومنا هذا سته هزار و سیصد و شصت تمام احوالات علماء و فقهاء هر
قرنی ثبت و ضبط شده توله آنها اسامی آنها پدران آنها اماکن آنها تحصیلات
و اسانید آنها و سفر و حضر و ریاسة در وطن خود یا غیر وطن و عمر آنها و عمت
بمختلف آنف یا قتل آنها و تصنیفات و اخلاق و کتبه آنها چه مقدار بوده و در چه
مقوله بوده مانند یا تلف شد از مطبوعات و غیر مطبوعات غالباً سلاطین مصر
انها و عبادات آنها از افتاء و قضاء و تدریس و نماز و روزه و ادعیه و قرآن و مکه
و معاهد الی غیر ذلك از کلیات امور آنها و جزئیات وی که غالباً بها رسید از این
قولیه و شیخ مفید و سلار و سید مرتضی و شیخ الطائفة و سید رضی و ثقة الاسلام
کلینی و ابو الصلاح و صدوق و ولد وی و نو و عیحق جواد و ابن شهر آشوب
و ابن شمه و سید احمد و سید عبد الکریم و ابن طاووس و ابن عتایی و محمد و ابن
علی و ابن فهد و عز الدین و ابن الطوسی و دیلمی و محمد رفیع و شیخ حسن نجفی
و سید علیخان و ضیاء الدین و قاضی و معین الدین و نجیب الدین و مفید دوم
و ابن قاری و ابوالفتح کراچی و ابن ادریس و ابن زهره و علامه و ابن جنید و سید
بحرینی و فاضل مقداد و عیحق اول و شهید و میر و کاشف الغمام و عیحق دوم و میر
کرکی و شیخ ابوالفتح و شیخ طبری و عیحق خوانساری و میرش و مقدس اردبیل
و صاحب معالم و شیخ صالح و شیخ طبرمی و شهید ثالث و صاحب مدارک و صاحب
حاشیه بر مدارک و سید جواد و غرالمحققین و تقی و سید علی زرگر و کبیری و فاضل
نونی و شیخ سلیمان و صاحب و سیله و مولی الخراسانی و سید عبدالمظلم و شیخ
جزایری و میرزای قی و مفتاح الکرامه و صاحب ریاض و تراقی اول و دوم و سید
مهدی و ساطات و سید علی شوشتری و سید نور الدین و حاجی اشرفی و صاحب
قوام و شریف العلماء و سید علی فروبی و شیخ یحیی و واند وی و بحر العلوم و حجة
الاسلام و سید مجاهد و سید علی بحر العلوم و صاحب فصول و آقا سید شفیق
بروجردی و شیخ جعفر حکیم و شیخ موسی کاشف الغطاء و عیحق ناظمینی
و میرزا مهدی شهرستانی و صاحب مستند و صاحب ضوابط و مقدس کاظمی

و سید شمس و شیخ جعفر شوشتری و شیخ مرتضی انصاری و شیخ محمود و شیخ
ابو القاسم و اشتیانی و شیخ محمد طه و شیخ حسین امام و میرزای شیرازی و سید
کوه کرب و حاج میرزا حبیب الله و شیخ زین العابدین و صاحب جواهر و مامقانی
بزرگ و آخوند خراسانی و سید یزدی و شیخ مهدی خالعی و صدر اصفهانی
و میرزا محمد تقی شیرازی و سید محسن عاملی و سید محمد اصفهانی و شیخ علین
خراسانی و سید محمد یزدی و شیخ مهدی مازندرانی و شیخ احمد کاشف الغطاء
و حاجی محدث و حاجی میرزا خلیل و آخوند ملافتح علی عراقی و آشپخ عبد الکریم
یزدی و شیخ عبد الله مامقانی و آخوند علی آقا و آشپخ صادق آقا و آشپخ علی قی
و حاج آقا حسین بروجردي و حاج آقا حسین قی و شیخ محمد حسین مکاشف
الغطاء و میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی و آخوند ابو الحسن اصفهانی الی
غیر اینها از آیات الهیه و عباس کل توحید و حجج اسلام نور الله مرقدکم
و زاد الله فی عمر اعیانهم که فقهاء امامیه یعنی اینها و اینها یعنی فقهاء امامیه
چرا احدی از اینها اقامه نماز جمعه نکردند چرا نه حالات اینها بمبار سید
پس اگر بعضی از اینها یا کل اینها اعیاناً یا دائماً اقامه نماز جمعه میکردند
افلا در يك تاريخی در يك تعمیری ولو نادریا میر سید بلکه آنچه رسیده بخوانند
بوده و حال بعضی از اینها خیلی مبسوطه البتد بودند و حال آنکه بعضی از اینها در
زمان سلاطین حاکم دین بودند مثل صفاریه دیلمی مغولیه و انجاسویه و قاجاریه و امثال
اینها و حال آنکه بعضی از اینها درك تشرف ولی عصر روحی له الفداء مینمودند
مثل سید مهدی قزوینی و ابن فهد و مقدس اردبیلی و بحر العلوم بناء بر آنچه ثبت
شده و حال بعضی از بلاد شیعیه در نصب دیانتی بی نیایه بودند حتی ترك تقیه م
میکردند و در اقامه شعائر مذهبی بی دریغ بودند و کارهایی از این صادر میشدند
که بمبار اعظم بود از اقامه نماز جمعه پس چه شد این اسلام دین را در این
فرون منادیه و ابن شعیبان جان فشان در این مدت منادیه که در تمام امر مذهب
مضایقه و مسامحه نکردند و از بین تمام احکام واجبه و مستحبه این فریضه اسلامیة
نماز جمعه را ترك نمودند باز ازلی تا آنکه مورد شتمانه حقیقاً واقع شدند و عذیم

چنانچه سابق اشاره کردیم از مفتاح الکرامه و مجلسی و سید مرتضی و تهرانی
المرقن و مستند و غیر اینها قدس الله امرارم جمعا و نیز صاحب مصائب اللواسب
و صاحب التواضع تمام اینها تصریح کردند که لازال شیعه مورد شتمانه آنها
باشند که آنها ضروری دین را ترك کردند حتی بجای اقامه (قدسه) میفرمایند با آنکه
مذمه میگردند مع ذلك با شیعه معامله ارنداده نمی گردند چرت شیعه جواب
می دادند که امام ما شیعه غایب است و حاصل جواب مراجعه شود برای فرار
از ترك ضروری دین و از لزوم ارندادن بوده و همت که ما شیعه مثل شما سنها
نماز جمعه را واجب دانیم و وجوب وی را از ضروری شماریم ولی شماها گمان
گردد که سلطان و امیر عصر حقیقه پیغمبر است ولو آنکه فاسق هم باشد اما برای
پیغمبر خلیفه خاص معصوم قائم و او غایب است و احدی را هم افز ندادند چنانچه
در مصباح سابق گذشت که بعض جواب عامه را داده بوده که ما شیعه اشد
حفظا باشیم از شما سنها بر نماز جمعه زیرا ما بی شرط نمی خوانیم و شماها بی
شرط اقامه نمائید آخر اگر تأمل کنی که چرا عموم شیعه از عالم و جاهل و عادل
و فاسق از رئیس و رعیة از شهری و دهاتی از دهاتی و کوهی از معصومه و بیابانی
از زن و مرد و بچه همه نمازها می خوانند و می خوانند حتی با جماعت حتی در
فرای بیده و قل کوه ها و بیابانها حتی عجزه نسوان و جهال و بی مبالاة در دین
و حکم وی را هم بشمارد و اما این نماز جمعه را این معامله کردند از بین آنها
و ترك نمودند و حال آنکه برای ریاسة روحی و شمار اسلامی و اجرای مقاصد دنیوی
و اخروی خوب بوده که این نماز خوانند شود پس چرا این همه رؤساء در هر
قرنی از علماء و صلحاء و اخبار و امتناء و کفلاء ایام آل محمد و حفظه شریعت
احمدیه که لازال عموم مردم در هر قرون و عصری در سر حال نعمت اینها بودند
علماء و صلحاء و علماء و صلحاء خوانند و حال آنکه معصی را شتمانها نسبت دادید که میگویند
افضل افراد هم باشد بناء بر واجب تخیری و از این بیان اعتذار از ترك هم معلوم
شد که ترك نماز جمعه برای تنبه هم نموده و اینهم معلوم شود که وجود این
سیره وجدانیة عملیه قطعیة در تمام شیعه جیلا بعد جیل دور و کور از زمان

امام حسن علیه السلام تا بر ما هذا منافاتی ندارد که بعضی احیانا سه نفر محدثی
انهم از متأخرین آنها در بعضی از نواحی اقامه نماز جمعه را نمایند بزم دلالة بعضی
از اخبار چونکه جهة فعل وی بر ما معلوم است و گفتیم در سابق که باید با اینها
حاکم اخباری نمود تا واضح شود که ابدأ در وی دلالتی نیست و خروج امثال
انها ضروری بر اجماع ندارد یا آنکه با هم انقلاب دولتی و ریاستی بر ریاستی
بعضی اقامه نموده باشند و از این معانی حاصل شد مساجد شاهی ایران و مناصب
امام جمعی در ایران و اقامه نماز جمعه نمودن و اوقات و حقوق آنها رسانیدن
احیانا و از اینجا بوده که امام جمعی ایران موهون بودند حتی در انظار عوام
فضلا از خواص اگر چه در همین امام جمعه نیز شهاده باشد که این از مختصات والی
باشد و لذا دولت آنها منصب امام جمعه میدهد و این نبوده مگر برای مخالفة آن
سیره قطعیة از زمان معصوم تا الان پس اگر تأمل کنی در احوالات غایبین
از صدر اول تا الان هر اینه بر وی واضح و هویدا شود وجود این سیره جماعه
مثل افتاب در دایره نصف نهار و هر که انکار نماید فقط انکار بزبان است و قلب
وی مطمئن بر حق است پس همین سیره وجدانیة عملیه قطعیة اعظم دلیل است
بر عدم وجوب وی چنانچه جمعی بوی تصریح کردند مثل مستند و شیخ الطائفة
و شیخ صکیب و غیره (قدسه) چنانچه در مفتاح دوم برای الدین مشاهده نمائید
از فقهاء این ثبوت اجماع عملی را و شناختی که انتساب بوجوب تخیری هم کم
بوده همه از جواهر (قدسه) به بعد بیرونی و نمودند و این قول بنخیر قدری
قره گرفت و حال آن که استاد ایشان قائل بحرمه بوده و کیف کان دینی نیست
که عمل بر ترك بوده و در اینجا کاری با فتوی نبوده عقب اجماع عملی میگردیم
و شما دیدید که مسلم است و جای انکار نیست پس این عمل بخوبی دال است بر
حق وجوب قمیستی بلا ریب ولی سازش دارد با وجوب تخیری چه آنکه ترك
جمعه و انیان ظهر منافاتی با وجوب تخیری ندارد ولی با فطام نظر از اطلاع ما
بر وفور فتاوی بوجوب تخیری نتوان بگوئیم که ترك اهم از وجوب تخیری
است چه آن که مستبعد است بلکه حال عادی است که در مدت هزار و چندین

سال توافق عمل شده باشد بر اتيات فردی و ترك فردی دیگری خصوصاً
 ملاحظه آن که متروك بر حسب فتاوی بعضی افضل م باشد پس این حال عادی
 است نظیر استعمال توبه بر گنبد در باب تواتر در این مقام چون کار بافتوی
 نداریم فکاهه اصلاً خیر از فتوی نداریم فقط نظر بعمل است بنا هو عمل پس
 عمل بر ترك بوده و از این عمل حکم بعدم وجوب می کنیم مطلقاً چه آنکه نظیر
 رجوع از فتوی است اگر چه عمل را احراز نمودیم چنانچه غنی قیمت کیف
 کان در این مقام فقط جهة نظر بعمل است و عمل بر ترك بوده و اصلانظری فتوی نیست
 در بیان اجماع منقول است و این فوق تواتر
(مفتاح دوم) قائم است تقلاً بر عدم وجوب نماز جمعه چه منحر
 تبیین وجه منحر تخیر و شما تصدیق میفرمائید بعد از آنکه تامل غائب در کلمات
 منقوله (شیخ الطائفة قدس) در کتاب خلاف می فرماید که شرط انعقاد جمعه
 امام است یا شخصی که امام بوی امر فرماید از غرضی و امر و امثال اینها و اگر
 بنهر امام اقامه نماز جمعه شود صحیح نیست و بر این شرط اجماع شبهه قائم است
 زیرا شیعه را خلافت نیست که شرط نماز جمعه امام است و یا کسیکه امر نماید
 و نیز ریی در اجماع شیعان نیست در این شرط بلکه آنکه از زمان نبی تا
 امروز مامای اقامه جمعه را نمی نمودند مگر خلفاء و امراء و امثال آنها پس معلوم
 شده که اجماع اهل هر عصری بر این شرط بوده و اگر بناء بوده که بر حجة منقده
 شود که آنها خود منعقد میکردند و می خواندند و حال آنکه چنین نیست انهی
 محل حاجه از کلام ایشان (موافق) ازل آنکه این یگانه مرد را (قدس) دیدی که از
 قائلین بموجب تبیینی قرار داده بودند و نسبة م داده بودند به کتاب تهذیب
 وی و کتاب خلاف بعضی آنکه مقداری از اخبار صلوة جمعه را در آن کتاب
 که از کتب اخبار است نقل فرموده و این کتاب کتاب فتوی است و جای فتوی
 این کتاب و آن های نقل اخبار است اعم از دلالة و عدم وی اعم از معارض
 و عدم وی اعم از معمول بودن و عدم وی (دوی) آنکه چه قدر اهتمام
 فرموده در اصل عدم وجوب که در چهار سطر چهار مرتبه دمری اجماع نمود

و منشی باشد بخانه مسجد امام اصفهان
 از کتب خارجة خارجة

دو مرتبه محصل و دو مرتبه منقول (سوی) در مقام اجماع منقول چگونه تمسك
 باجماع عمل نموده بلکه محصل نیز (چهارم) آنکه عبارت نص است که اصلاً
 وجوب ندارد پس فرمایش جواهر (قدس) که ایشان در کتاب خلاف قائل بموجب
 تخیری شده ظاهراً ایشان م مثل حدائق قدس سرها که بهین کتاب خلاف نسبة
 قیمینی داده علی لفظی بوده و کتاب حاضر نبود و نزد آنها و این عبارت این بوده که نقل
 کردم مراجعه فرمائید چه شده نمی دایم پس آنچه از این کتاب استفاده میشود غیر
 حرمة چیز دیگر نیست شیخ الطائفة (قدس) در (مبسوط میفرماید) که شرط نماز
 جمعه چند چیز است من جملة سلطان عادل یا نایب او و اگر مختل شد صفات
 امام سابط شد فرض جمعه و فرض وی ظاهر است مثل سایر ایام پس اگر می
 تواند چهار و کما بخواند الا باحكام تقيّة و رفتار کنند انهم محل حاجه و تو خبری
 که این عبارت م نص است که اصلاً وجوب ندارد بلکه حرمة است پس قسم
 بجان خودم که نسبة وجوب تبیینی با ایشان دادن و یا نسبة وجوب تخیری
 با ایشان دادن از چیزهایی است که موجب سلب اطمینان می شود مراجعه کنید
 ترجم البصر مرتین قبل روی فیه من فتور (و این ادویس قدس) در سرار می
 فرماید که خلافت بن مسلمین نیست که شرط انعقاد جمعه سلطان عادل است یا
 مأفون از قل وی انهم (و این زهره قدس) در کتاب غیه میفرماید که
 واجب است اجتماع نمایند برای نماز جمعه بشرط آنکه امام عادل یا اشخاصیکه از
 قبل وی نصب شده باشند برای نماز یا اعم از نماز و غیر نماز باجماع شبهه انهم
 (فائده) تو خبری که کلام نص است که بدین امام معصوم یا نایب وی اصلاً
 وجوب ندارد پس استفاده وجوب تخیری از کلام ایشان نمودن خیلی عجیب است
 و انجب صدور این نسبة است از اسطوره دین (و نقل مقدار قدس) در کز
 الرکن فرموده که سلطان یا نائب آن شرط است در وجوب نماز جمعه و برای شرط
 است اجماع علمای ما و مدرك اصحاب قبل ای (ص) و ایشان معین میفرمودند
 برای این نماز و نیز خلفاء بعد از وی معین میفرمودند تا اینک قضاة معین میکردند
 و روایات اهل بیت (ع) بر این معنی بسیار است انهم و تو خبری صکه

استشمام رجحان نماز جمعه از کلام ایشان نمی شود پس چگونه نسبة وجوب تخیری بوی داده شده از بعضی اعظم و تمسک وی بعل نبی (ص) و خلفاء بعد وی نیز ادل دلیل است پس این نسبة چیست متحریم (و محقق کرکی قده) در رساله معموله خود میفرماید بر اینکه اجماع نمودند علمای امامیه ماها که نماز جمعه وجوب عینی ندارد در زمان غیبه اثنی (و در کتاب جامع) میفرماید که شرط وجوب نماز جمعه سلطان عادل است یا نایب عام وی و یا نایب خاص در نماز جمعه و دایم ما اجماع علماء است اثنی (فایده) نایب عام شامل مجتهد نمی شود در عبارت ایشان از دو وجه یکی آنکه اصلاً مجتهدین نیابته عامه ندارند و دیگر آنکه ذکر خاصی که نمود بعد از عام بخصوصه برای نماز جمعه چه در غیبه نیابة خاصه بجمعه برای احدی افعال نیفتاده حتی غیبه صغری برای قراب معروفه و غیر معروفه چنانچه شناختی و در کتاب اول اگر چه غیر وجوب تمیزی را نفی نکرد ولی بدیهی است که اثبات تخیری م نکرد و در این صورت معتقد اجماع در کتاب جامع عام بوده و تقی وجوب تمیزی و تخیری هر دو را نموده خصوصاً با دلیل تأمی (و عقیده قده) در کتاب روضه میفرماید می فرماید که با حضور امام معتقد نمی شود نماز جمعه مگر با امام یا نایب وی خاص برای نماز جمعه یا عام برای هر قاری باشد و بدون حضور وجوب نماز ماقط شود اجماعاً و موقوف موضوع وفاق است که تعبیر باجماع نمودیم اثنی (فایده) تو تخیری که فرمود بدون حضور امام فریضه ماقط است اجماعاً پس دیگر کجا احتمال وجوب تخیری میتوان داد با ایشان (و عقیده قده) در کتاب روض عین عبارت روضه را نقل می فرماید و الله میگوید ربما تسمی نایب و فقهاء از حکم نماز جمعه در زمان غیبه بجزار یا استحباب برای آنکه معلوم شود که اجاعات آنها بر عدم وجوب عینی مسلم است پس اگر فرض محال بگوئیم واجب است باید وجوب تخیری بگوئیم اثنی (فایده) تو تخیری که مطلقاً تقی وجوب نمود نه فقط وجوب تمیزی را تقی فرمود (و محقق میرداماد قده) در رساله معموله خود میگوید که اجماع دارند علماء بر این که نداده مشروط

باینکه بر مکلفین واجب است حاضر شوند برای نماز جمعه منادی باید از قبل نبی یا امام یا کسانی که مأذون از قبل آنها است و نصب برای نماز جمعه بوده باشد اثنی (فایده) مراد وی از نداده اشاره بایه کریمه در سوره جمعه است پس از شنیدن پس معلوم شد که تمسک بمعوم این آیه بی اساس است حتی اگر منادی بزی (ع) باشد و نیز معلوم شد که معتقد اجماع اعم است دون اخص (و محقق کاشف الظلم قده) میفرماید بر اینکه اجماع فعلی از مسلمین است بر اینکه نماز جمعه صحیح نیست و قابلیت ندارد مگر از سلطانی عادل و یا کسیکه او را سلطان نصب نموده باشد اثنی (فایده) تو تخیری که از این عبارت بوی رجحان نیاید فضلاً از واجب تخیری پس نسبة وجوب تخیری بایشان خیالی صیغ است (و پسر محقق کرکی قده) در حاشیه خود بر ارشاد می فرماید که خلافی بین علمای ماها نیست بر اینکه شرط وجوب نماز جمعه امام است یا نایب آن در کارها و یا در خصوص نماز جمعه و این اجماعی که ما ادعا نمودیم و نقل کردیم نقل فرمودند آن را بزرگان فقهائ ماها اثنی و تو تخیری که اصلاً و ابداً احتمال وجوب تخیری در وی نیست و من است باشرط نماز با امام و خلاف از دو وجه پس چگونه نسبة دادند و الله العالم (و محقق قده در مصابیح للسلام) میفرماید که قائم شده بر اینکه شرط نماز جمعه سلطان یا مأذون از قبل وی اجاعات منقوله در نماز عیدین و اجاعات منقوله در شرایط وی بلکه عدد اشخاصی که تقی وجوب نماز جمعه را نمودند باجماعات زیاد بر چهل نفر است اثنی (فایده) در تواتر اگر چه عدد خاصی معتبر نیست لیکن ظاهراً بمحدود چهل پنجاه مسلم حاصل است چه طور حاصل نه شده و حال آنکه اصحاب (قده) بر احادی اقل از این ادعای تواتر نمودند چنانکه مشاهده میکنی در قاعدة لا ضرر و نیز تواتر البته بدیهی است که دو قسم است محصل و منقول مثل اجماع چنانچه علماء در ذیل اجماع منقول تعرض نمودند و ما نیز تعرض کردیم در اصول پس بناء علیه دعوی اجاعات بر عدم وجوب نماز جمعه متواتر است و نیز ایشان معین نکردند و مقید فرمود بوجوب تمیزی بلکه معتقد اجماع ایشان اعم از تمیزی

و تخیری است (و محقق تاضی شیخ ابو الفتح گرجاکی قنده) بر حسب نقل
جواهر (قنده) فرموده که واجب است جمعه و مجتمع شوند در نماز جمعه بشرط
آنکه امام عادل و یا کسیکه او را عادل نصب نموده باشد و یا هرگز بوی
مپرده باشد انتهى (فائدة) علاوه بر اینکه در مقدمه سابق بیان نمودیم که فقط
امام بفرمائی اطلاق نشود بدون قرینه جایة تو خیری که مراد ایشان والی
است بحدوث نصب نواب محوما یا خصوصاً پس نمبة وجوب ایشان دادن با
این عبارت خیلی عجیب است و مورد حیرت هر وجوبی باشد (و محقق قنده) در
کتاب معتبر میفرماید که وجود سلطان عادل با نایب از قبل وی شرط است در
وجوب نماز جمعه باجماع تمام علمای ماها و ابو حنیفه هم شرط میدانند ولی گفته
که با سلطان جور هم میتوان خواند ولی شافعی اصلاً وجود سلطان را شرط
نمی داند و نایب وی را لازم نداند لکن کلام شافعی بی اساس است زیرا اعتماد
ماها فعل نی (ص) باشد که تعیین می نمود برای نماز جمعه و خلفاء بعد وی نیز
چنین میکردند همان نحوی که تاضی معین می فرمودند پس همان نحو که جایز
نیست قضاوة بفرمائی اذن امام همان نحو جایز نیست امام جمعه شدن بدون اذن وی
و این عمل بقیاس نیست بلکه عمل بسیره مستیره علماء است در همه اعصار پس
مخالفة این عمل همه عصرها خرق اجماع مسلمین است انتهى و ترا اگر دقت غائی
در این کلمات خصوص این کلام محقق بخوبی تصدیق بنائی دلیل اول حقیر که
تمسک باجماع عمل نموده بودم زیرا به بین چه نحو علاوه بر دعوی اجماع تمسک
باجماع عمل مسکونه بلکه اجماع عملی را محقق اجماع بعمل قرار داده بلی همین
نحو است جزاء الله عن الاسلام خیراً البته تأمل در کلام وی غائی خوب آشکارا
شود که معقد اجماع نمی مطلق وجوب است نه فقط وجوب تعیینی (در کتاب
غریبه) میفرماید که اجماع علماء بر این است که شرط است در وجوب نماز جمعه
سلطان عادل و یا نایب وی که خاص بجمعه باشد یا عام در همه کارها و فرقی بین زمان
حضور و غیبة نیست و عبارت اصحاب تمام ناماق باین معنی باشد انتهى (و در
کتاب منتهی) میفرماید امام و یا مأذون از قبیل وی شرط است در نماز

جمعه اجماعاً انتهى کلام وی زاد الله فی مقام وی (و صاحب مختصر قنده) میگوید
در کتاب خود که نماز جمعه شرط وجوب وی سلطان عادل است یا کسیکه از
قبل وی منصوب شده باشد باجماع شیعه (و صاحب ریاض) یعنی شرح کبری
قدس الله نفسه می گوید که نماز جمعه شرط وجوب از سلطان عادل است و یا
کسیکه سلطان عادل او را نصب کرده باشد باجماع شیعه چنانچه این اجماع
مستحضره است بلکه متواتر است بلکه گفته شده که اتفاق دارند اصحاب بر
نقل اجماع و ردای میان اصحاب نیست تا آنکه می فرماید بعد از ذکر ادله که
در عدم وجوب عینی اشکالی نیست و مسئله بی اشکال است اگر اشکالی باشد
در وجوب تخیری است تا آنکه بعد از بیان مقداری از ادله بر عدم وجوب
تخیری نیز می فرماید مسکه وجوب تخیری هم ندارد بلکه احوط ترک نماز جمعه
است زیرا شك در فراغ ذمه داریم و باید یقین بفراغ پیدا نمایم و معین باید ظهر
خوانده شود و جمعه مجزی نیست انتهى (و صاحب حاشیه بر مدارك قنده) می
فرماید که شرط وجوب نماز جمعه سلطان عادل است و یا منصوب از قبل وی و بر
این حکم اجماع شیعه است بلکه عدد بحدیث و نقل اجماع برسد بخود می نشر
بلکه زیاده از ارفاق دین که دعوی اجماع بر عدم وجوب نموده اند انتهى (فائدة)
شما اگر خوب تأمل در کلام ایشان غائی جهانی از علم باب وی برای شما مفتوح
شود از انکار وجوب مطاماً تعیینی و تخیری و دعوی اجماع بعمل و دعوی تواتر
اجماع بر عدم وجوب مطلق چنانچه این دعوی تواتر اجماعات بر عدم وجوب
مطلق در کلمات بسیار است چنانچه شناختی مقداری و باید نیز مقدار دیگر
(و علم الهدی قدس سره) در اقتصار میفرماید که از چیزهاییکه مختص امامیه
است و صلیها با ائمهات موافقه ندارند این است که امامیه نماز جمعه را واجب
نمی دانند مگر با پنج قری که یکی از آنها امام باشد و نیز از مختصات امامیه که
صلیها با ائمهات موافقه ندارند این است که نماز عیدین واجب است بر هر مسکنی
که شرایط وجوب نماز جمعه را واجد باشد و تو هم نه شود که در مسئله اولی معقد
اجماع را عدد قرار داده نه وجود امام و نه عدم امام زیرا در قبال صلیها است

بسی که وجود امام معصوم شرط نمیدانند سلطان جبار نیز تجویز نمایند علاوه
 مختصات امامیه را بیان نماید و آنها که بی امام تجویز نمی کنند خصوصا در مسئله
 دوم که ملازمه بین نماز عید و جمعه قرار داد در وجوب پس تقریب استدلال
 چنان است که رفع مقدم مستلزم رفع ثانی است که احدی از امامیه نماز عیدین
 را واجب نمی داند خلافاً لغیر امامیه پس احدی از امامیه نماز جمعه را واجب
 نمی دانند بواسطه ملازمه که معقد اجماع بواسطه اشتراك در شرائط وجوب
 داشته علاوه بر همه اینها تصریح کلام وی در کتاب فقه ملحق که میفرماید
 اجماعاً نماز جمعه واجب نیست مگر با سلطان عادل یا نایب خاص از وی و نیز در
 مجمل و محمدیات و تارفات فتوی داده بحرمات (و محقق قی قده در غنائم) چنین
 می فرماید که من بالقول نظر ندارم مگر در آنرا از بزرگان دین از علماء که
 نقل فرمودند بر اینکه اجماعاً نماز جمعه واجب نیست و ظاهر کلام حق وجوب
 مطلق است زیرا توهم اینکه اجماع قائم شده باشد بر نفی وجوب تمیزی ناسد
 است زیرا بقاء مجلس بعد از ذهاب فصل و بقاء معلول بعد از ذهاب علو محالست
 پس اگر احدی بخواهد اثبات وجوب تخیری نماید باید دلیل دیگری و آراء
 دلیل وجوب تمینی زمان سابق را اقامه نماید و الا مشروط اشکالی ندارد که
 معلوم است بافتاء شرط و تخیریة مثل تمینیة فصل دیگری است محتاج بدلیل
 دیگری باشد و از این جهت است که جماعتی فرمودند حرام است و دلیل دیگر
 هم معلوم نیست پس فقط نماز جمعه مستحب است چنانچه مشهور فتوی داده اند
 انهی مقصود از کلام وی و ابقان بعد از اخبار و مکلفات استفاده رجحان
 نموده تا آنکه بعد میفرماید احتیاط خوب است (فائدة) تو اگر خوب دقت
 نمایی در این کلام ابوابی از علوم برای شما مفتوح شود که تصدیق کثیری از
 ما مفسر را مبتلای اول دهری اجماع بر عدم وجوب مطلقاً دوم دهری اطلاق
 اجماعات بر عدم وجوب مطلقاً سوم بر این عقایه اقامه نمودن بر استحاله وجوب
 تخیری بعد از مسلمیه عدم وجوب تمینی چهارم تصریح باستحباب نمودن پنجم
 نسبة استحباب معطله را بشهور دادن چنانچه در سابق ما بیان نمودیم که

گفتیم مشهور تأمل با استحباب معطله باشند و جناب عالم تحریر (امید جعفر کشفی قده)
 در مکتب کفایة الایتام که دوره فقه است بنام استدلالی در باب نماز جمعه
 بعد از آنکه اختیار میکند قول بحرمة را در زمان غیبه و از مختصات و مناصب
 والی می شمارد میفرماید که قلم تحریر و قیاس که نماز جمعه رسید بواسطه سکتة
 اختلاف و نهاجم قولاً و مدركاً چهار شبانه روز تحریر توقف پیدا کرد و در شب
 دوم مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در خواب دیدم فرمودند در زمان غیبه
 حرام است اگر چه نظر باینکه ابالسه بصورة معصوم نتواند در آید و نظر باین
 که من رأی فقد رأی بضم آیه مباهه باید اعتقاد نمود ولی گفتیم در بنقطه
 که این خواب است و حجة نیست و اعتباری ندارد تا آنکه شب دوم از خواب
 دیدم مولا را و فرمودند حرام است باز همین نحو گذا راندم و در بنقطه گفتیم
 خواب را اعتباری و حجتی نیست تا شب چهارم نیز خواب دیدم مولا را که فرمودند
 زمان غیبه نماز جمعه حرام است تا آنکه روز پنجم بعد از امطیل کفایة الایتام چهار
 شبانه روز باب علم مفتوح شد اثنی عشر القول من کلامه و حضرت استادنا
 الثانی (قده) در نجات المبادی فرماید بر اینکه شکی و شبهه نیست در اینکه
 ولایة بر انفراد نماز جمعه مثل سایر ولایات است و از مناصب خلفاء خداوند تعالی
 ولایة امر وی است و احدی را نمی رسد اقامه وی مگر بنصب آنها (من)
 و بعد اختیار تخیر نماید الخ (و در مکتب مذاهب اربعه) که دوره فقه عامه
 است زیاده بر چهار مجلد که در مصر وزارت معارف طبع نموده که مشتمل است
 بر فتاوی مذاهب اربعه ائمه عامه نظیر عروة الوثقی محلی هر چه اتفاق است در
 متن ذکر شده و هر که را نظری باشد در متن حاشیه نوشته رأی وی را در
 این مکتب در اواخر نماز جمعه میگوید باقی ماند در امر و دوی وی اینست
 که امام جمعه در نماز جمعه والی است و ولی امر است یا مأذون از قبل وی یا ذن
 لم یا باذن خاص و بعد ذکر نماید عدلی از فروعات لذت را و در تعیین امام
 جمعه که باید ولی امر باشد احدی از ائمه اربعه حاشیه ندارد پس معلوم می شود
 که عامه عموماً بدون مخالفة از احدی از ائمه اربعه حضور والی را شرط میدانند

در این نماز واحدی مخالف نیست و این کتاب قریب چند سالی است طبع شده بتوسط قریب هجده نفر از علماء بزرگ این صاحبان مذاهب اربعه پس معلوم است که مسئله اشراط حضور و الی اتفاقی امة است و آنچه در کتب فقیهه ماها دیده میشود که نسبة خلاف را بیهی از عامه دادند معلوم میشود که در فتاوی آنها بوده موقعی که آنها قریب چهل مجتهد و مفتی داشتند و باب اجتهاد را هنوز مسدود نکرده بودند که قبل از زمان علم الهدی (قدّه) بوده و بعد منقرض شد وقتی که بقر و غلبه دولت باب اجتهاد را مسدود نمودند و اجتهاد را منحصراً بچهار نفر نمودند و جمیع شدند در اندامی مثل روز اول دعوی اجماع نمودند بر بطلان تمام مذاهب الا آن چهار مذهب و جهان اجماع عمل شد تا بونا هذا پس بناء علیه احدی از عامه انکار اشراط ندارد مراجعه نمایند و ما قدری از اقتراض مجتهدین آنها و انحصار در چهار نفر را در کتاب روح الایمان که مطبوع است تعرض نمودیم (و در کتاب ماحوزیه) میگوید که زیاده از مقدار حد علمی خود حرف زده کسیکه دعوی اجماع نموده بر اینکه نماز جمعه بشرط آنکه امام مجتهد باشد جائز است انهمی (فائده) خدای رحمة نماید و بر او پس کسیکه میگوید مجتهد میتواند بخواند زیاده از حد علمی خود حرف زده پس کسیکه میگوید حال وی مثل بقیه نماز است همه کس میتواند اقامه نماید و همه هفتصد باید اقامه نماید پس در حق وی چه خواهی گفت و در کشف التمام عبارة دیگری باحوزیه نسبة داده که میگوید احدی از اصحاب ما امامیه فرمودند بر اینکه نماز جمعه وجوب تمیزی دارد در زمان غیبه انهمی (فائده) فرمایند ماحوزیه (قدّه) اگر چه مقداری سوء ادب است بر علماء رضوان الله علیهم ولی کیف کان شاهد مدعی حقیر که قریل بوجوب تمیزی یا نداریم چنانچه مقدس اردبیلی (قدّه) ادعاء فرمودند یا نادر است چنانچه جماعتی دعوی نمودند (در کتاب مقاصد العلیه) فرموده که اجماع دارند اصحاب بر نفی وجوب عینی نماز جمعه (در کتاب تهیید الفوائد) میفرماید که عدم وجوب عینی نماز جمعه ظاهر اصحاب است (در کتاب ذکری شہید قدّه) میگوید که حمل طاقه

امامیه بر عدم وجوب عینی نماز جمعه بوده در تمام قرنها و شهرها (در کتاب عیون المسائل) میفرماید که اتفاق نمودند اصحاب ماها بر قیل اجماع بر عدم وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبه (در کتاب تنقیح) میفرماید که عینی نزاع در مسئله نماز جمعه این است که آیا حضور امام شرط است در ماهیه نماز جمعه و مشروعیه وی و یا شرط است در وجوب وی این ادیس اولی را اختیار نموده و همه اصحاب دومی را اختیار نموده انهمی و حقیر قهیدم فرمایش جواهر (قدّه) که نسبة وجوب تخیری بایشان داده وی فرماید که کلام تنقیح صریح در نفی وجوب تمیزی است از کجا استفاده فرموده تی از کجا استفاده و اثبات از کجا در اغلب این نسبتها چه وجوب تمیزی چنانچه حدائق (قدّه) فرموده و چه تخیری چنانچه جواهر (قدّه) فرموده لذا ما جاء شدم که اصل قیل عین عبارت تمام از کلام قوم و فهم وی را انحصار بخود قاریان نایم و مرحوم میرزا محمد اخباری (قدّه) در کتاب ایفاظ النبیه در ذکر اجزاءیات و مختلفات مذاهب خمس اسلامیه میفرماید که مشهور در نزد فقهاء امامیه آن است که نماز جمعه بدون اذن والی اقامه نشود و سابقاً ذکر نمودیم کلام وی را (و جناب شیخ جعفر کبیر قدّه) در کشف الظاه میفرماید که وجود سلطان مادل منسوب از قبل پیغمبر یا امام مبسوط الید و نافذ الحکمه که فرمود از اقامه جمعه و دعوت مردم را بان نماز از فقهای فخره بباشرت خود یا تعیین نایب خاص معین برای مکان خاصی یا مطابق مکان برای قیام بوی و واجب نیست با غیبه امام یا حضور وی من دون اتقیاد مردم جناب حلیفه را در اواسر وی و عدم تمکن وی از نصب نایب چنانچه ظاهر است از ملاحظه سیره قطعیه پس امامیه جمعه همیشه در زمان نبی (ص) و حایفه و امامیه بر دعیه از مناصب شرعیه است که جایز نیست در وی قیام مگر بعد از اذن نبی یا امام و همین جور بوده مستقر کلمات علماء از زمان قدیم الی الان و از زمان قدما و متأخرین مسگر نادری و از این راه واضح است اجماع محصل و بر قرار است و منقول از اجماع از لسان فقهاء اوائل و اواخر بوجهی است که فوق تواتر است و اگر جایز بود نماز جمعه

در صدر اول مطلقا ولو اذن و حضور واجب نباشد پس حتی از دو فرستنی واجب نمی شد و این ادعیه خاصه برائی لازم نبود و اقامه جمعه در تمام محل بود چرا اقامه جمعه نقد و ذکر امام و قاضی و مدعی و مدعی علیه و شاهد و مقیم حدود لازم نبود و این نیست مگر اینکه امام در اخبار باب غیر امام جمعه است و امام اصلی است و چگونه نوم هود که زراره و امثال وی ترك نمایند نماز جمعه را و اصرار بر ترك هم داشته باشند و چه معنی دارد اشتراط شهریه و اشتراط حضور والی و تنفی وجوب از دهات و چه معنی دارد اگر نشد جمعه در دهات سکدام ده باشد که يك امامی برای نماز جمعه ندارند خصوصا در عصر اهل اسان و ذکر امام مکرر در نماز مید که با شرائط جمعه شرکت دارند تا آنکه بعد از ذکر عدنی از ادله برای عدم وجوب مطلقا میفرماید منصب امام جمعه مثل منصب قضاوت و امرایه است پس از آنچه گفتیم و قلم پیدا نمائی که نماز جمعه اصلا وجوبی ندارد و گمان مکن که با این مسکثرة اخباریکه وارد شده در خواندن نماز جمعه علماء غافل از وی بودند تا آنکه ترك نمودند یا عاقلی پیدا می شود بگوید امام در زمان شدت تقیه صحابها را امر میفرمود که مخالفة تقیه نمایند و بگریختن خود را نت بر وی نماز بخوانید با آنکه واجب باشد بر امام که نمی نماید صحابها را از اقامه و کلام ایشان (قده) بسیار مفصل است همین خواصم بدانند چه خیر است خودت رجوع نمائی تا آنکه میفرماید اصلا چیزی نیست در مقابل قول بحرمه و مقتضی دلیل حرمة است چنانچه از روز اول تا الان بوده تا آنکه میگوید اگر انحاض از حرمة شود باید قول بوجوب تخیری را اختیار نمود انهی مقصود از کلام ایشان (فوائد) (اول) آنکه کلام ایشان را مقداری طول دادیم بحجة امتیازی که ایشان دارند در بین نوع فقهاء از حیث علمیه بلحاظ آنکه دعوی نموده که قبل از وی و بعد از وی احدی این ادعاء را نکرده فرموده بوده که اگر دوره فقه شسته شود من میتوانم بنویسم بنحویکه در آید بوده و از حیث عمل ملاحظه روایات نمائید که کرامات عده برای ایشان بیان نماید (دوم) خیلی مطالبی دارد و فریادی دارد از دست قائلین بوجوب و هر

کدام اردلیل وی بر عدم وجوب گریزی است بر قائلین وی مطلقا امرایه نمائید (سوم) چگونه نمک خود با اجماع محلی نأرة و اجماع منقول آخری و باجماع محمل ثالثه و بدعوی فوق توأمر اجماعات منقوله رابطة و بخصوص عدم قول بوجوب عینی خامسة و بعدم تفاضل علماء و فقهاء از اخبار باب سادسة و اثبات اشک لفظ امام مطلق غیر والی را شامل نیست چنانچه ما در مقدمه مدلل نمودیم سابعمة وجه نحو قول بحرمه را معجل فرمود تا مانه وجه نحو استدلال باخبار باب نمود بر موز برای عدم وجوب خامسة و چگونه حکومت نمود بین قائلین بوجوب ماثرة الی غیر ذلك از شواهد دیگر من غیر اعتراف بجهل خودم عنودی نمی بینم که با این تصریحات و اقامه ادله و فی الحقیقه گریه از دست قائلین بوجوب خصوص وجوب تعیینی نسبة و وجوب تخیری بوی دادن یا تعیینی از عماد دین (و اصرح از این عبارتها در شرح) می فرماید که اجماع مسلمین است بر اشتراط والی در این نماز یا نمائنده وی و در غیبه خلاف است و اقوی حرمت است در نزد من انهی مقصود از کلام در شرح و الله العالم الهادی (و سیدنا الملامه سید علی بحر العلوم قده) در برهان الفقه میفرماید که وجوب نماز جمعه بوجوب تعیینی در زمان حضور مثل بقية فرائض است پس ضروری است فضلا از اجماع و در زمان غیبه و جوبی ندارد نه تعییناً و نه تخیراً انهی (و در کتاب آیات الاحکام مولانا محقق الجواد قده) میفرماید بر اینکه در زمان غیبه نماز جمعه واجب نیست اجماعا بشعر عینی (و در شرح مفاتیح) می فرماید اجماع متواتر داریم بر اینکه نماز جمعه بوجوب عینی ندارد (و در کتاب بحم البرهان) میگوید که نماز جمعه اجماعا در زمان غیبه و جوب عینی ندارد. (و در نهاية الاحکام) میفرماید که اجماع شیعه بر این شده که نماز جمعه در زمان غیبه حضرت ولی عصر (ع) واجب نیست تعییناً (و در کتاب کشف الرموز) میفرماید بر اینکه اجماع فوق توأمر داریم بر اینکه نماز جمعه در زمان غیبه و جوب تعیینی ندارد بلکه جمعی تصریح فرمودند که فرقی بین حضور و غیبه نیست پس لاجرم اصلا وجوبی ندارد در زمان غیبه ابدأ انهی (و در حاشیه محقق خونساری قده) می فرماید که

نماز جمعه مشروط بسلطان عادل است و یا نایب وی باجماع مسلمین در هر دوره و گورنی با ظواهر ادله و خواندن وی بدعة است (و در حاشیه ارشاد) می فرماید که اجماع علماء است بر اینکه حضور امام یا نایب وی شرط است در نماز جمعه و بعضی از اهل این زمان گمان کردند که از اصحاب ما در این زمان غیبة کسی هست بر اینکه بگویند نماز جمعه وجوب عینی دارد و این خطاء فاحش است بلحاظ آنکه نقل اجماع بر عدم وی شد انہی (فائدة) این عبارت م مثل بعضی از عبارات قبل تصدیق نباید مطلبی را که سابقا اشاره کردیم غیر مره که قول بوجوب عینی یا نداریم و اگر باشد مادر است خیلی نادر چنانچه جمعی تصریح کردند زیرا یا نسبة خلاف واقع بوده و یا آنکه از فتوی مراجع نموده چنانچه در طی خلاف نسبة سابقا کلاما مدلل نمودم بذکر عین عبارت در کتب خاص مراجع نمائید و علامه تحریر ذوی التوفیق والسعادة شیعنا الاعظم شیخ علی ابن قاضی مازندرانی که از اجله علماء امامیه است و بجزیره خضراء رفته چنانچه قصه وی را در بحار مفصل ذکر شده میفرماید نماز جمعه ابدأ بدوین والی واجب نیست و اقامه جایز نیست و در عداد ذکر سنة اماره بقیه تمام فی الجمله (در مفتاح الکرامة میدنا العلامة سید جواد ماملی قدس) می فرماید بر اینکه اجماعات بر نفی وجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبة متواتر است و مقداری را که خود تحصیل کردم از نقل اجماع از ائمه دین می رسد و جماع بلکه زیاده و بعضی از آنها تصریح در نفی وجوب عینی است انہی (فائدة) تو خبری که اغلب معاند اجماعات مطلق بوده و نفی وجوب تعیینی و تخیری بوده و نیز دعوی فوق تواتر یا تواتر از اجماعات بر عدم وجوب مطلق بوده چه وجوب تعیینی و چه وجوب تخیری بلی بعضی وجوب عینی بوده صراحة چنانچه ایشان شهادت دادند (و در کتاب مستند) میفرماید نماز جمعه واجب است باجماع ائمة و ضرورت دین و اجماع قائم است بر وجوب عینی وی با حضور امام معصوم یا نایب عام وی برای همه و یا نایب خاص برای این نماز و محل خلاف با حاضر نبودن امام معصوم است و نه نایب خاص و عام وی و یا عدم تمسک معصوم مثل

زمان غیبة نا گفته شود که وجوب عینی تعیینی رفته باشد و یا باقی ماند اولی مختار اصحاب است و حدود صد نفر از اركان دین در هر عصری و قرنی از زمان اول تا زمان ما همین مسلك بودند بلکه قائل دوستی بوجوب عینی نیست زیرا هر چه بنقل چند خودیم زیاده از دو سه نفر پیدا نکردیم و آن دو سه نفر هم که نسبة دادند خلاف واقع است پس در زمان غیبة اصلا قائل بوجوب عینی ندیدیم پس تطابق دارند کلمات بر عدم وجوب و اجماع آنها متواتر است بر عدم وجوب بلکه کثیری فرمودند بدعة است و اختراع بلکه مقدس اردبیلی فرموده قول بوجوب عینی در زمان غیبة قولی است بی رتب و بلکہ قاضی هندی فرموده پس تمام این معاند اجماعات متواتره متکثره در نفی وجوب شامل وجوب تخیری م می باشد پس وجوب تخیری م ندارد اجماعا و اما آنچه بعضی از اخبارین استدلال نموده که بعضی از متاخرین مواظبه بر وی داشتند پس باید واجب باشد در وی دلالتی نیست پس چه طور ادعای وجوب نمایند او و حال کلیات جیلا بعد جیل بر عدم وجوب بوده تا زمان شریع چه نحو ادعای وجوب نمایند و حال صاحب مصائب التواصیب گفته با اهتمام وی برد ناصیهها و اکثر طعن وی بر ما شیعان اینکه در میان شیعها قول بوجوب نماز جمعه نیست مگر از شیعہ علامه در مختلف فرموده در مسئله دو قول است حرمة و وجوب تخیری و صاحب توافض الزوافض گفت در مطاعن خود بر امامیه که امامیه واجب می دانند ترك نماز جمعه را و همگی میکنند که معهود نبوده اقامه جمعه مگر از برای خلفاء و امراء و بقاء بر ترك بوده حتی با تمسک نام از اقامه مثل زمان صفاریه و دیلمی و مغولیه خصوصا انجاثویه و بعد قاجاریه خصوصا بلاد شیمیای متعصب مثل قم و حله و سبزوار که کارهای اشد و اعظم از این نماز جمعه میکردند که نمی توان گفت که قیة بوده تا آنکه ادله اقامه نماید برای عدم وجوب تخیری م و بعد دو سه مرتبه دعوی اجماع نماید بر عدم وجوب تخیری م تا آنکه بعد از نفی هر دو وجوب میفرماید مستحب است انہی التعمود (و علامه اعلی الله مقامه) در تذکره فرموده است اینکه شرط است در وجوب نماز جمعه سلطنت یا نایب

وی در نزد علماء مجتهدین بنامه بلحاظ آنکه فی (ص) بود نصب می فرمود برای این ناز و حلقه بعد هم همین نحو بودند انهمی و بعد از مسائلی می گوید که آیا از برای فقهاء مؤمنین میباشد که در حال غیبه اقامه جمعه نمایند یا نمکن از اجتماع و خطبه ناز جمعه اجماع فرمودند ملای ملای و اتفاق کردند بر عدم وجوب و اختلاف نمودند در استحباب آن و مشهور میگویند که مستحب است انهمی (فوائد) (اول) آنکه معلوم است در کلمات آنها که میگویند با نایب الملم لفظ نایب مجتهد را شامل نیست اول آنکه مجتهد نیایه مامه ندارد دوم آنکه فقهاء زمان غیبه را بعد عنوان مستقل قرار داد که علماء می توانند اقامه نمایند یا نایس لاجرم نایب خاص است چه عام چه خاص (دوم) آنکه فرمود مشهور آن است که مستحب است و مختار خود وی در این مقام همین است اگر چه در منهی فرمود حرام است و در مختلف فقط دو قول نقل فرمود و در همین تذکره فقط سه فتوی داده در جهاد توقف اختیار کرده در ناز وجوب تخیری اختیار کرده و در اینجا استحباب اختیار کرده و تعجب این است که استحباب که معنای وی طلب فعل است با اخذ در ترك لا الی بدل که مختار مشهور است چنانچه معاهده نمودی در کلمات محل شود بر واجب تخیری و توجیه بان شود با آنکه عدل واجب تخیری جواد ترك است. مع الاشیان بالبدل و جوبا و از اینجا است که وجوب تخیری هم قول نادر ضعیف است چنانچه مشاهده نمودی در کلمات همین عبارت آنها ولی چون مشهور قائل با استحباب شدند توجیه نمودند کلام آنها و فرمودند که مراد آنها واجب تخیری است و این توجیهی است غیر و جیه و توجیهی است که لایرضی به قائله چه آنکه (اولا) متبادر از لفظ مستحب و شاید در آن هر جا استعمال شود نیست الا استحباب اصطلاح (وثانیا) اینکه مثلا صحیح نیست اطلاق استحباب اصطلاحی بر واجب تخیری چه آنکه گفتیم مستحب ترك لا الی بدل است و عدل واجب تخیری ترك مع البدل است و جوبا (وثالثا) بعضی از قائلین با استحباب نفي وجوب تعیین و تخیری هر دو نمودند و پس نسبت استجابی را که اختیار نمودند به مشهور دادند مثل فی و مسند (فقه)

پس چه طور میتوان گفت که مراد وجوب تخیری است (ورابعا) اطلب القائلین با استحباب نظر آنها بدگر استحباب اخبار من بلغ و اخبار احتیاط است چگونه میتوان گفت که مراد وجوب تخیری است (و خامسا) زاعمی که تحریر نمودند که بناء بر استحباب ایام جزئی از ظهر واجب می شود یا نه و جماعتی مثل فاضل هندی فرموده که محال است مستحب جزئی از واجب شود پس اگر مراد وجوب تخیری است این بحث چه صورت دارد بین اعلام (و سادسا) اگر مراد چنین باشد پس این چه بحثی است بین اعلام که بناء بر استحباب آیام مستحب بالذات است و استحباب تعینی دارد و یا آنکه مستحب بالعرض است (و سابعا) در کلمات جماعتی این عبارت بوده که در زمان حضور وجوب تعیینی دارد و با عدم حضور فریضه ساقط شود و مستحب است پس چگونه می توان گفت که مراد وجوب تخیری است (و ثامنا) جماعتی چنانچه سابقا نقل کردیم از علامه و مفتاح العسکرامه فرمودند که جمعه بناء بر وجوب بدل ظهر است بلکه ادعای اجماع هم شده بوده از بعضی پس تخیر عرضی بین بدل و مبدل چه معنی دارد و یا طرلی با اکتفاء به بدل چه معنی دارد (و نامقا) سابق گفتیم که حیره مستمرة قدماء بر این بوده که در موارد احتیاطات فتوای با استحباب میدادند پس در این صورت چگونه بتوان گفت که مراد مشهور از استحباب واجب تخیری است و مراجعه نماید مقاله ذکر اقوال تا مسئله واضح شد و در سابق هم گفتیم که مراد قائلین با استحباب مصطلح است نه وجوب تخیری و این حل اصلا مورد ندارد و لذا در کلمات نادر پیدا نمودیم تصریح اینکه واجب تخیری است قبل از جواهر (فقه) که تشدید این معنی را نمود و بعد از وی متاسفانه وی نمود پس نیست مراد از استحباب مگر همان مستحب اصطلاحی و مراد علامه اعلی الله مقامه نیز همین است چنانچه شهادت میدهد بر وی کلام وی در تحریر که شرط ناز جمعه امام عادل است یا نایب وی والا ساقط شود وجوب اگر چه عرض کردم که ابطان را اقوال مدیده باشد والله العالم (و شیخنا الاعمده) بعضی از مفسرین در سوره جمعه میفرماید که بناء عبارت از ناز جمعه آنستکه مصوم باشد الحکم یا نایب خاص وی اقامه نماید چه وجوب مبنی ناز شبیه و اهل جمعه باجماع

بیت (ح) طبقه بعد طبقه و عصر بعد عصر مشروط است بمحضور معصوم باشد
الحکم یا نایب خاص بان و این اتفاق و اشتراط بی شبهه استوار داشته تا
بر مان شریف (فقه) شیخ زین العابدین و چون شیعی وی را عارض شد و مالی
در وجوب عینی نوشت و بعد از وی بعض در اطراف وی صحبة کردند و عدنی
هم انصکار نمودند که اصلا رساله مال ایشان باشد انهی (و در مسائل) بی
فرماید شرط نماز جمعه امام یا نایب وی است و با عدم حضور امام که حال غیبه
باشد واجب تخیری است و مجزی از ظهر باشد انهی (قائمة) فرمایش ایشان
که مجزی از ظهر باشد ایماء به بدلیه است که در سکلام بعضی سابقا اشاره شد
(و در جواهر) میفرماید که بدون سلطان عادل یا نایب از نماز جمعه ساقط می
شود وجوب عینی وی و یا تخیری نیز علی اختلاف قولین که هر دو مشترک باشند
در عدم وجوب عینی در این زمان غیبه بدون آنکه خلافت بین اساطین از
علماء مؤمنین بوده باشد بلکه مسلمین نیز مگر شافعی بلکه این مطالب از ضروریات
فقه امامیه است اگر مذهب نباشد بلکه سنیها ما را می شناسند همین که واجب
عینی نمی دانیم چه برسد بخود شیعیها تا خود اختیار فرماید وجوب تخیری را
بعد از اعتراف باینکه هفتاد و اجماع بلکه زیاده وارد شده از کلمات در اشتراط
عید و جمعه امام یا نایب خاص وی و این دو نیز در شرط مشترک باشند (قائمة)
اولا اینکه فرمودند که سنیها شیعیها را می شناختند بر اینکه شیعیها نماز جمعه را
واجب عینی میدانند ما هر چه تخص کردیم از معین این عبارت اصلا آری ندیدیم
و نسبة هم ندادند که کی نقل فرمود این معنی را بلکه آنچه دیدیم و نسبة هم
می دهیم این است که سنیها شیعیها را می شناختند که نماز جمعه را واجب میدانند
بدون قید تعیینی بلکه حرام می دانند پس این قید تعیینی چیست و نقل این
عبارت که اصلا واجب نمی دانند و میگویند حرام است بسیار است سید علی
الهدی صاحب مصائب الزواجر و صاحب نوافل الرافض و صاحب مستند و جماعة
ریگری مراجع نمایند بنقل کلمات مثل شیخ طبرسی و غیر ایشان فقه و صاحب
سدائنی (فقه) نقل می فرماید در حدائق که جماعتی فرمودند که نماز جمعه اصلا

و جوی ندارد اجماعا انهی و باید کلام ایشان واعظم از همه عامی (فقه) که
میفرماید لا زال سنیها شیعیها را ملامه میکردند در ترك نماز جمعه و شتمان میکردند
اینکه اینها می گویند نماز جمعه که واجب نیست و مع ذلك شیعیها را میزدند و میزدند
و حکم بکفر اینها نمی کردند چونکه اینها می گفتند که شرط این نماز امام است یا
افت از قبل وی و امام ما غایب است و اذن با حادی نداده پس در کدام عبارة
از عامه دیده شده که گفته باشند که اینها واجب عینی نمی دانند و نیز بناء علیه
ارتداد لازم نیاید کفر لازم نیاید تملیل درست نباشد که امام غایب است (و ثانیاً)
اغلب این اجماعات هفتاد گاه و زیاده که دعوی فرمودند چنانچه شناختی اعم بوده
از تنق و وجوب عینی و تخیری چنانچه جمعی تصریح کردند خصوصا تملیل باعتراف
در عید پس این قائلین در عید که میگویند مستحب است پس اگر بدون شرطی
که بمقتض هفتاد اجماع و زیاده واقف شده واجب نیست چنانچه در عید گفته شده
جمعه مثل وی باشد و اگر بدون وی واجب است عید مثل جمعه باشد پس این
تخصیل از کجا و اختصاص جمعه از کجا بشی وجوب عینی و الله العالم (و شیخنا
الاعجد فقه) در حجم البیان میفرماید بعد از ذکر مقداری از شرایط نماز جمعه
اینکه فریضه واجب است بر تمام مکلفین مگر اصحاب اعتذار از سفر و مرض
و کوری و حرج و زنت و خبلی و غیر مرد و عید و منزل وی زائد از دو فرسخ
بعل لاقه جمعه باشد و وقتی که تمام شرایط حاصل شد واجب نمی شود بر احدی
از افراد مکلفین مگر آن که حاضر شود سلطان عادل یا کسی که منصوب از قبل
سلطان عادل بوده باشد برای نماز جمعه انهی (و شیخنا الاعجد ابو الفتح فقه)
در تفسیر خود می فرماید بدان که نماز ادبیه واجب است بشرط اعلی و از شرایط
او آن است که امامی عادل باشد یا کسی که از جبه او بزرگتر باشد که اقامه
جمعه نماید چون قاضی و امیری و بی امر امام در دست نباشد انهی (قائمة) و
خبیری که در کلمات هر جا ذکر امام عادل نمایند مراد آنها و الی است چنانچه
در سابق گفتیم که این اصل مسلم است مستفاد از حکایت و سنة و کلمات فقهاء
و اعتراف آنها بان اصل حکم همی و الله الهادی (و محقق فقه) در شرایط فرماید که

نماز جمعه ابدأ واجب نمی شود مگر باطمان عادل یا کسیکه ایشان وی را نصب نماید تا آنکه در مسئله هم بگوید اگر امام یا نایب وی موجود نباشند ولی ممکن باشد اجماع و خطبه قوی بر این است که مستحب است و قوی بر آن است که اصلاً مشروع نیست و اولی اظهر است انهی (فائدة) حقیق الی الان هنوز ندانیم که بجه مناسبه از لفظ مستحب استفاده واجب تحیری خواهد شد و شما شناختی که اغلب واجب تحیری از راه همین حمل و تأویل درست شده والله الهادی (و عهد اول قده) در لحنه بفرماید که نماز جمعه عرض ظهر است و منعقد نمی شود مگر با امام عادل (ع) یا نایب وی و بجهند جامع الشرائط نایب است اگر ممکن باشد اجماع و گذشت سابقاً عبارت روضه که فرمود سقوط بدون شرط موضع وفاق است و چه بسا فقهاء در زمان غیبه نیز با استصحاب یا جواز نمایند برای آنکه معلوم باشد که عدم وجوب عینی و فاقی است مراجعه کنید مجدداً (و در ذخیره) میفرماید که واجب نمی شود نماز جمعه مگر با امام عادل یا کسیکه امام (ع) بر وی امر نماید و آن عرض ظهر است و مستحب است در زمان غیبه و در زمان غیبه مشهور فرمودند وجوب عینی ندارد بلکه مصنف فرموده مطابق علیه علماء ماها و مدقق شیخ علی دعوی اجماع بر وی نموده بلکه شهید در ذکر فرموده حمل طائفه بر عدم وجوب عینی است در تمام اعصار و امصار بلکه کلام محقق نیز چنین است فرموده شرط است سلطان عادل یا نایب وی در وجوب نماز جمعه در نزد علماء ماها الخ بدانکه بعد از احاطه باین مقدار از کلمات که همگی دعوی اجماع نمودند بر نفی وجوب عینی از منقول وی و از حمل آن و از اجماع حملی در بعضی از کلمات بلکه در اغلب دعوی تواتر اجماعات بوده بلکه در بعضی فوق تواتر اجماعات ادعاء شده بوده بلکه در بعضی فرمودند که اصلاً قائلی بوجوب عینی درست ندیدیم بلکه در بعضی فرمودند که ابدأ قائل نداریم و با قطع نظر از چند تر محدث همین نحو است که اصلاً حقیق قائل بوجوب عینی بین فقهاء ندیدیم چونکه شناختی در سابق که نسبتها واقعی نباشت و شاهد وی شد نیز دعوی اجماعات حملی و تقسیمی پس بناء علیه می توان

گفت که قول بوجوب عینی نماز جمعه در زمان غیبه از باب احداث قول ثالث است و این منعی خرق اجماع فقهاء است چنانچه دیدی که فرمودند صکه خرق اجماعات است بلکه رد تواتر اجماعات اصحاب است بلکه رد فوق تواتر است چنانچه دیدی بلکه چنانچه دیدی از محقق خوانساری (قده) بدعه است چنانچه مقدس اردبیلی فرمود بنی رفیق است بلی همین نحو است چه آنکه تطابق کلمات تقیلاً و مشاهده در نفی وجوب عینی چنانچه مشاهده نمودی قابل انکار نیست قائل خلاف نیست قابل تأمل نیست و ردید نیست پس اگر نبوده ما را دلیلی بر فرض محال بر عدم وجوب کافی بوده ما را این افاق کلمات بر عدم وجوب عینی چه آنکه فرض محالی اگر دلیلی پیدا شد از سنه و دلالة نمود بر اینکه نماز جمعه واجب عینی است و تعیینی است پس لاجرم بحکم این اجماعات متظافره متکافره متواتره بلکه فوق تواتر بلکه عدم الخلاف اصلاً و ابدأ باید رفع بد از ظهور وی در عینت و تعیینیه بنائیم و بر استصحاب حمل نایب و الا خرق اجماع مسلمین فضلا از مؤمنین نموده باشیم پس قول بوجوب عینی خیلی بی اساس و بی مدرک است علی التحقیق و بی رفیق و بی طریق است علی التحقیق چه این همه کلمات قابل توجیه و تأویل و تأمل و خدشه نباشد بوجه من لوجود و اما وجوب تحیری اهم دیدی که اغلب کلمات بحکم از منقول و حملی و دعوی تواتر یا فرق تواتر اعم بوده بلکه بعضی از آنها صریح در نفی هر دو قسم از وجوب بوده پس مراجعه میکنید و دقة نائید والله العالم

در بیان اجماع حمل است بر عدم وجوب نماز

«مقتاع سوم» جمعه اصلاً نه تعییناً و نه تحیراً از جهة قیام اجماع

القبیه چه آنکه شما بعد از تأمل در کلمات قوم چه اینها را که ما ذکر کردیم تا نمر نه خود برای آنچه ذکر نکردیم بلحاظ فقد کتب و دقة نائید در دعوی آنها از اجماعات منقوله و از اجماعات محمله و دعوی آنها از اجماعات حملی و منقوله هم از ذکر عدد منقوله عنهم از ده نفر و سی نفر و پنج نفر و چهل نفر و زیاده بر چهل نفر و هفتاد و پنج نفر و صد نفر متجاوز و امثال وی و عدم نقل آنها

بلکه بعنوان اینکه اجماعات متواتر است بلکه دعای آنها که فوق تواتر اجماع داریم علاوه بر عمل آنها هموما بخوبی می توانیم بگوئیم جزما که نماز جمعه واجب نیست نه تعییناً و نه تخیراً اجماعاً از قلت چگونگی دعوی اجماع ثانی بر عدم وجوب نماز جمعه خصوصاً بقید اطلاع با آن که خود نقل نمودی که در مسئله نیست و نه قول است پس چه معنی دارد و این دعوی با این اختلافات قات اولاً تقضاً همین اختلاف را علماء مشاهده فرموده بودند هم ذلك چه معنی داشت این دعوی اجماعات مطلقاً یا در خصوص بنی عینی پس هر محلی که در آنها صحه اجماع را درست نمودی مقام یکی از آنها است و اساساً حلاً که دعوی اجماع در مقام با این اقوال متناقض ندارد مگر با دو قول والا بقیه اقوال که همگی در حق وجوب مطلق شرک دارند و چون شما محسناً مشاهده نمودی کلمات منقول را که قائل بوجوب عینی هم ندانستیم بمنزل نداشتن چنانچه مقدس اردبیلی فرمود که می رفیق است و مستند و افتتاح الکرامه فرمودند دو سه قرآنهم ثابت نشده و محقق خوانداری فرمود بدعه است الی غیر ذلك پس دعوی اجماع با این قول هم بخوبی سازش دارد و اما با قول تخیر پس شما بعد از آنکه اطلاع پیدا نمودید در مقدمه بخلاف نسبتها و محذور نمودیم که آنها با جهاد و حدس درست شده و توجیه و تأویل شده چنانچه علاوه بر آنکه در مقدمه بسم محترم رسید در بیان نقل اجماع منقول بخوبی تصدیق میکنید بلکه عمده از جواهر (فقه) این اساس استحکام پیدا کرد پس تخیر هم قول نادر است پس در این صورت ضرری بدعوی عالم اجماع ندارد چه آنکه شرط نیست در اجماع اینکه مخالفی پیدا نشود بلکه کافی است در نزد اصحاب (فقه) توافق کلمات عدلی که انساب جزم بکشف از رای معصوم حاصل کنند و این مقدار از کلمات که من نقل نمودم با آن خصوصیات که متکفل اجماعات منقوله و محصله و عملیه و دعوی تواتر بوده خصوص قول مشهور که قائل باستصحاب شده بودند دیگر شکی باقی نیست و اگر با این حال تواتر دعوی اجماع نمود پس اصلاً و ابداً در فقه نتوان دعوی اجماع نمود ملاحظه جواهر نماید در اغلب مسائل می گوید که اجماع بر دو قسم موجود است و حال آنکه

ملاحظه نمایند افتتاح الکرامه را که در همان مسئله چه اقوالی است و چه اقلایی است و چه اختلاف پس نیست مگر آنکه ملاک اجماع این بوده که ذکر نمودیم والا در فقه مسئله غیر خلافیه غیر ضروریات نداریم پس وقتی که تحصیل وی را نمودیم صحیح است دعوی اجماع ولو آنکه مخالف داشته باشیم پس با این ملاحظات وجهات وجود اجماع بر عدم وجوب بی شائبه شک است و بحمد الله مسئله صاف است و اجماعی است پس فرض محال چنانچه دلیلی پیدا شد که ظاهراً دلالة کند بر وجوب نماز جمعه ما مفری نداریم که با لحاظ این انحاء اجماعات از محلی و نقلی و محصل و نقلی هم از تواتر و غیر تواتر و تواتر هم بمحصل و هم بمنقول باید رفع بد تاایم از این ظاهر و طرح تاایم و یا تأویل کنیم چنانچه واضح است و شاید بان لحاظ هم مشهور فرمودند که مستحب است اصطلاحاً ولو آنکه آنها هم اختلاف فاحش دارند از جهة اخبار احتیاط و یا ادله من مله و تسامح در ادله سنن الی غیر ذلك که در مقدمه بیان کردم نه فقط منقذ تعیینیه است زیرا محال است که فصل برود و جنس باقی ماند چنانچه جواهر (فقه) فرموده و این را بمقدار اجماعات قرار داده و لذا کتب اصحاب (فقه) در قسم ثالث استحباب کلی لینک شد و سقیته دقایق در اینجا وقف کرد و لذا محقق خراسانی (فقه) فرموده که ولو اذا نسخ الوجوب بگوئیم جواز باقی عقلاً و لکن مع ذلك جاری نیست علاوه بر آنچه سابق گفتیم و نیز در آخر رساله در بیان طرح محاکمة در غایه بیان کنم پس کیف کان با این توافق کلمات و انحاء اجماعات انصافاً دعوی وجوب امر فریبی است چه آنکه خرق اجماع مسلم متواتر مسلمین است چنانچه شناختی و اغرب از وی آن است که اصلاً نماز جمعه مشروط نیست حتی در زمان نبی (ص) و خلفاء و حتی اگر الان اهل عصر (ع) ظاهر شود و بطی با یقین ندارد و حال این نماز با بقیه نماز یکی است فقط شرط است در وی جماعه چنانچه بعضی از متاخرین محدثین از اصحاب فرموده و این معنی خلاف ضرورة اسلام است فصلاً از مذهب چه آنکه بین مذاهب حنیه اسلامیة خلاقی نیست در اینکه این نماز مشروط است بحضور والی و نسبة خلاف که در کلمات بعضی دادند به بعضی از مذاهب عامه

گفتیم این وقتی بوده که آنها قریب پنجاه مجتهد داشتند والا الان تمام شرطی داند چنانچه در طی بیان اجماع منقول نقل کردم از کتاب فقهی که جدیداً با سر وزارت معارف در مصر بطبع رسیده که قریب بیست نفر از طراز اول علمای مذاهب اربعه هم شدند و دوره فقه استدلالی مختصر نوشتند نظیر عروة الوثقی و هر که را نظری باشد در حاشیه بیان کرده پس اليوم مخالفی بین مسلمین در اشتراط وی بحضور والی پیدا نمود از شیعه و سنی تمام مذاهب بی کلام در این است که بدون شرط نیز واجب است یا نه چنانچه بیاید تفصیل وی پس شما اگر نظر دارید بر اینکه شیخ انصاری (قده) در رساله قدری خدشات دارد در بعضی از اجماع منقول از جهاتی از سرفی است در اصول ربطی بقیه ندارد و ربطی هم باین قدمت از اجماعات ندارد ملاحظه فرمائید خود شیخ را (قده) در طهارة دی و صلوة وی و مکاسب و ملحقات وی و قنبلکه باجماع میرسد چه نحو تلقی قبول ناید و آنچه را در کله داشته دور اندازد و حال آنکه خود وی خدشه کرد در بعضی از اجماعات و حال آنکه يك نفر زیاده دعوی اجماع نکرده مع ذلک تسلیم شود پس چگونه ماها بتوانیم از زمان امام حسن (ع) تا بومنا هذا عمل این اعلام و امتناء و رحمت و کفلاء ابتنام آل محمد (ع) و اقوال آنها در نقل اجماعات آنها و دعوی تواتر از چنانچه برای العین دیدی نه یکی و نه ده و نه پنجاه و نه صد رد کنیم این بسیار اسم عظیمی است و چه قدر تهافت و تباین اینکه ماها اصلاً و قری باین اجماعات و اتفاقات از صدر اول الی الان نگذاریم و بین کلام شریف دوم (قده) در شرح لمعه که می فرماید یکی از اسباب ارتداد و اجماع اصحاب ما امامیه است اگر بناء شود که باین و قری نباشد لما اخضر لفقته عود بل ولا یبقی للاسلام محمود فاسأل الله تنویر البصيرة و حسن السلیقة فانه المتفضل الوهاب الحنان اللطیف بالمعطیات والله الهادی

«مطلب دوم در بیان سنت است»

و ما باید قبل از شروع در نقل چند امری در مقامی برای حصول بصيرة و فقه

حدیث قبل امتراض شوم که در اثناء نقل محتاج نباشیم و ناظر بسمین و یسار نشویم البته بدان که اثبات حکمی از احکام الاکلیه بروایة محمود **مقباس اول** و نخواهد شد مگر آنکه مدعی سه چیز اثبات نماید صدور وی و جهة ان دلالة وی و ما در نقل این احادیث تعرض صدور و جهة را نکند چه آنکه بنای اصحاب ما اصولیین (قده) بر آن شده که از حمل اصحاب حکم بصدر نایند ولو آنکه راوی بسیار ضعیف مصطلح رجال باشد و از امراض حکم بضعف از راوی نایند ولو آنکه راوی بنفسه بسیار ثقة باشد بلکه از اصحاب اجماع باشد آیا نمی بینی که معهود غیر عمل جنایة رافعه حدث نمی داند مثل غسل جمعه و حال آنکه روایة بسیار صحیحة دارد با تملیل بر این که وضوء اقی من الفضل و هكذا پس مدلل حجة احادیثی است که اصحاب عمل نمودند پس (اولاً) این احادیثی را که من نقل نمایم تا ما اصحاب عمل کردند قولاً و فعلاً بحکم آنچه در مطلب اول از اجماعات و کلمات آنها و فتاوی آنها بیان نمودیم پس خدشه در سند باب وی مسدود است ولو سرحله باشد و اما جهة که با اصول عقلائیة مدفوع است (وثانیاً) آنکه در میان آنها صحاح و موثق و حسن بسیار باشد و لویک حدیث چه آنکه در تقدیر از حدیث مطلق يك مقید کافی است و دلائل خصم غیر يك مفت مطلقات زیاده نباشد (وثالثاً) شخصی که ادعای میکند که تمام این اخباری که در ابواب ما شیعان است قطعی الصدور است بر معنای از قطع باشد و بعد طعن زید با شخصی که اخبار را تنویر و تقسیم چهار فاه نمودند چه حق خدشه در سند دارد (ورابعاً) ما فرض حال چنانچه مسلک این ادریس (قده) باشد بناء می گذاریم که اصلاً خبر واحد حجة نیست و ما در این مطلب دوم بتواتر مدلل نمایم اشتراط ناز جمعه را بحضور والی و آنکه بدون وی اصلاً و ابداً و جبری ندارد نه تمییزاً و نه تحجیراً البته بدیهی است مگر در مگر در تواتر ملاحظه سند نمی شود ولو راوی کافر یا زن یا بیجه باشد ضرری ندارد و چون تواتر سه قسم است لفظی و معنوی و اجمالی پس معنوی وی را قهراً داریم که اثبات کنیم فضلاً از اجمالی و معنوی البته میدانی که ما در مقابل

این اخبار متواتره چیزی نیست که بتواند مبارزه نماید و بوی تمسك چیست پس ما در مقام يك عقد اجماعی داریم و آن دلالة اخبار متواتره معنویه بر اشتراط والي و اینك بدون شرط اصلا واجب نیست هر وجوبی با عقد يك عقد صلی که در مقابل چیزی نداریم پس اما عقد اجماعی پس در اینجا اثبات نایم تواتر اخبار را و اما عقد صلی پس بیاید در مقام استدلال طرف در خانه در بیان عما که اجمالا و قیل از وی تفصیلا

در بیان از است که ما احیانا در طی ذکر سنة چه
مقیاس دوم بسا بمحدثین تمسك غنائیم که متکفل باشد حرثیه و یا شرطیه و یا قطعیة و یا مانعیة چیزی که مشهور قائل بوی نباشند و لعل ما خود هم قائل بان نباشیم و یا آنکه شاید احدی نگوید و مع ذلك بمسلم استدلال برای مدعی ضروری ندارد چون غایة آن فقره معمول به نهدن منافاتی با صحة فقره دیگر ندارد چه در سند هرگز الوجود نیست و از قبیل عام افرادی است اگر چه این معنی را انصکار نموده استادنا السائینی (قده) و لکن وقوع وی متواتراً در فقه معنی است از امکان در نزد اصحاب چون حدیث متکفل جهات حدیده احادیث حدیده محبوب است چنانچه در مرحله دلالة نیز شایم است این معنی آیا نمی بینی در طهارة شی از بول کردن رو بروی افتاب و مه تاب و باد و روی بقیه و پشت بقیه وارد شده در روایة واحده و مع ذلك غیر اخیرین را حمل بر کراهة کردند پس ظهور فقرتی منافات با عدم ظهور فقره دیگر ندارد یا رفع ید از نصی در فقرتی منافاتی با بقیه آن ندارد چنانچه تمام اینها معمول است در فقه در نزد اصحاب (قده) پس این رساله فقط نظر دارد بحکم نماز جمعه و ابداً نظری بحقیقة وی ندارد و ما مفصل حقیقة وی را در کتاب صلوة خود که در فهرست کتب مطبوعه ذکر کردیم بیان نمودیم

در بیان از است که مضای حسیة ظواهر در کتاب
مقیاس سوم سنة چنین است که ظاهر يك مضام عری دارد که اگر آن حدیث را بر عرف عرضه دارند چنان می فهمند که اگر فرضاً صادق

از کتب بخانه خارج نمود

طیه السلام این حدیث را برای مردی باده نفین ارسال میکرد یا برای يك مرد بازاری مرقوم میداشت اعنی استفاده میکردند و احتمالات عقلیه یا سوفسطاییه در وی راه ندارد و آن احتمالات اصلا و ابداً در قلب آنها خطور نمی میکرد پس ما عا پس از تبادل معنی بر حسب فهم عرف بذهن نباید بان احتمالات که برخلاف ظاهر است اعتناء کنیم ولو آنکه عقلا احتمال می رود ولی واجب است که اعتناء نکنیم ولو آنکه عقلا ممکن است ولی واجب است که الفاء کنیم چه آنکه نیست مضای نمید بظاهر الا الفاء احتمال خلاف و اخذ بان مضام عرفی والا اگر چنین نباشد حد باب حسیة نصوص شود فضلا از ظواهر چه آنکه احتمالات عقلیه ممکنه در کلیة الفاظ از نصوص است فضلا از ظواهر الی ما شاء الله تطرق دارد پس آنچه بعضی احتمالاتی باب وی را مفتوح نمودند در پارتی از اخبار آیه که منافی با ظاهر وی است بمیدار صواب است در ظواهر و اصلا و ابداً روا نباشد و در پییه بقبول بعض است که مراد از خر و میسر فلان و فلان است و مراد از صلوة و زکوة فلان است پس مدار فهم عرف است ندقة عقلی بلکه احتمالات محال و الله الهادی

این است که ما در مقام قل حدیث لولا عین من
مقیاس چهارم حدیث را قل نایم بالفاظ وی و ثانیا ماضی رحمه
نایم و ثالثا بوی استدلال نایم و این خلاف بنای رساله از دوجهة است اولاً برای یمن و غیرك یمن حدیث و ثانیا شاید در قل یعنی از ما چیزی فوت شود و یا آنکه ضروری بمسلم استدلال داشته باشد در نظر ناظرین اگر چه این معنی بر ما واجب نبود چه آنکه در محل خود مدلل کردیم و مقرر نمودیم چرا قل احادیث را بلفظات دیگر پس و تمسك احاطه نمودی بان مقتضات اینك شروع در قل احادیث نایم و خداوند است ولی توفیق و بر وی توکل من و از وی استعانة بخوانم قل هو الجیب

از صدوق (قده) از کلمات عل و عبود خود از ثامن
حدیث اول الا لیه (ع) قال (ع) قلن قال قائل فلما سارت صلوة الجمعه

نیز

اذا كانت مع الامام ركعتين واذا كانت بغير امام ركعتين قيل لعل
هتي (منها) ان الناس يتخطى الى الجمعة من بعد فاجب الله عز وجل ان يخفف
عنهم لموضع التعب الذي اصاب اليه (ومنها) ان الامام يحبسهم للخطبة وم
منتظرون الصلوة من انتظار فهو في صلوة في حكم الامام (ومنها) ان الصلوة مع
الامام اتم واكمل لعله وفقه وعدله وفضله (ومنها) ان الجمعة عيد و صلوة العيد
ركعتان ولم تقتصر لمكان الخطبتين فان قال فلم يجعل الخطبة قبل لان الجمعة معهود عام
فان اراد ان يكون للامير سبب الى موعظتهم ورغبتهم في الطاعة وتزويجهم من المعصية
وتوقيفهم على ما اراد من مصلحة دينهم ودنياهم ونحو ذلك مما ورد عليهم من
الاتفاق ومن الاحوال التي لهم فيها المصرة والنعمة ولا يكون الصائر في الصلوة بل
منفصلا وليس بشامل غيره ممن يؤم الناس في غير يوم الجمعة فان قال فلم جعل
الخطبتين قبل لان يكون واحد لانشاء على الله والتحميد والتفديس لله عز وجل
والاخرى للمواجع والاعذار والاذار والدعاء وما يريد ان يعلمهم من امره ونبيه
وما فيه الصلاح والقصاد انتهى

فرمود امام رضا (ع) بر اینکه اگر کسی اشکال کند که چرا نماز
جمعه را با امام بخواند دو رکعة است و بی امام بخواند چهار رکعة
است جواب وی این است که علة زیادی دارد من جملة این است که مردم از
راه دور برای نماز جمعه حاضر می شوند از این جهت خداوند دوست دارد که آنها
تخفيف بدهد در نماز عوض رجهت را که برای نماز جمعه آمدند و من جملة
اینکه چون امام حبس میکند مردم را و معطل میکند آنها را برای خطبه خواندن
و حال آنکه مردم منتظر نمازی باشند و هر که منتظر نماز باشد او در حکم نماز گذار
باشد و در حکم نماز تمام است و من جملة اینکه نماز با امام بهتر است و کاملتر است
چونکه امام علم دارد و فقه دارد و عدالة دارد و فضایل دارد و من جملة اینکه جمعه
عيد است و نماز عيد دو رکعة است و جهة اینکه دو رکعة می خواند عوض وی
دو خطبه است و اگر اعتراض کند که اصلا چرا دو نماز جمعه باید خطبه خوانده
شد جواب آن است که چون جمعه وقت حاضر شدن عامه مردم است پس خواست

خداوند اینکه بوده باشد از برای امیر ان مردم و حاکم و والی ان مردم بیبی
و راهی بوده باشد برای موعظ نمودن ان مردم و ترغیب و تحریم کنند ان
امیر و حاکم مردم را در طاعة خدا و ان امیر و والی ترساند مردم را از معصیت
خداوند و نگاه بدارد ان امیر و حاکم مردم را بر آنچه میل دارد و الی از مصلحة
دنیوی ان مردم و بر آنچه میل دارد از مصلحة اخروی ان مردم بر حسب
وقت و بیز اخبار نماید و خبر بدهد ان امیر مردم مردم را بآنچه وارد شده بر آنها
در اتفاق مملکت و اخبار نماید ان امیر مردم را بزمی و فزع عظمی ان چنانی که
لز برای مردم است در هولها از ضرر و مضرة و قهر و منة و ان خطبه امیر
داخل نماز نیست بلکه خارج است و نیست حککننده این گونه نماز و راه ان
امیر و حاکم که امام جمعه است از اشخاصیکه امامة نماز دارند برای مردم در غیر
روز جمعه و اگر اعتراض کند که چرا در نماز جمعه دو خطبه وارد شده جواب
آن است که بوده باشد یکی برای تهای خداوند و تحمید وی و تقدیس وی و دیگری
برای حوائج مردم و اندوهای مردم و ترساندن مردم و دعاء نمودن بوالی مردم
و برای آنچه که اراده نموده ان امیر اینکه اعلام و ابراز نماید ان مردم را از امر
خودش و شی خودش و برای آنچه که در وی صلاح است و صواب است و رسید
ترجمه حدیث شریف (و تقریب دلالة) حدیث بر اینکه این امام جمعه شدن از
مناصب الایه است و نماز جمعه اقامه نمودن از شؤون سلطنتی است و شرطت
در وجوب این نماز علی الاقوی بادر وجود وی کما نوم حضور والی یا عابده
وی از جهانی مدیده است که قابل خدشه و انکار نیست و نفس صریح است و روا
قرموده شارح تحویل و توجیه را در وی (اول) آنکه حضرت تقریر سؤال
چنین نموده که چرا شرط نماز جمعه امام شد و اما غیر نماز جمعه این شرط ندارد
و ما در مقدمه رساله در امر حرم مدلل نمودیم بکتاب و سنة متواتره و اجماع
منقول و معمل و عملی و مثل بر اینکه لفظ امام خاص است بخلیفه پیغمبر در عرب
شیعه و قوم دبدی که کلمات طرأ بر این معنی ناظم بوده علاوه بر اینکه در
خود اخبارم نصریحانی دافعه بر اینکه مراد از امام خلیفه پیغمبر است و شامل آیه

جماعة نباشند اصلا خصوصا ثناء بر مذهب مجامعی (قده) امام اگر معروفه شد
الف ولام عهد است و مراد والی شامل آنه جماعه نباشد چنانچه در آیه بیان
کنیم عین کلام وی را (دوم) آنکه فرمود است امام از علماء است از فقهاء
است از فضلاء است و تو خبری که در امام جماعتها اصلا و راه و توفیق چه دیگری
مستور و شرط نیست نه عالیه و نه فاضلیه و نه فقهیه پس معلوم می شود که مراد
از امامیکه شرط در نماز جمعه است خلیفه پیغمبر است چه ظاهر این عناوین
شرطیه وی است در امام (سوم) آنکه فرمود امیر و حاکم حبيب واهی داشته
باشد بر مؤمنین برای انجام مقاصد پس علاوه بر اینکه در تمام ابواب فقه فضلا
از باب جماعه اصلا و ابتدا اطلاعی امیر و حاکم بر امام جماعه فقهه اطلاعی هم
غلط است چه آنکه امیر یعنی امر کننده وهی کننده و این امام جماعتها که حاکم
بر کسی نباشند امری یا هی بر احدی ندارند بلکه خود آنها مأمورند نه امر پس
معلوم می شود که مراد از امامیکه اطلاق امیر بر وی کرده و شرط است در نماز
نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) (چهارم) آنکه فرمود است امیر نماز جمعه
اخبار نماید بمؤمنین اخبار اتفاق و اخبار مملکتی که بر آنها وارد شده ظاهر چنین
میناید که اخبار را خود امیر می داند و قوما آنها نمی دانند و این معنی نیست
مگر در حاکم و والی که در عمل جوایس برای والی حشر آورد و از خارج هم
حکام بتوسط قصد اطلاع می دهند و چون جهل و تخلف و خیریت است ولی در
مقام انشاء است پس واجب باشد که اخبار نماید امیر بر رعیه از موت فتلان
و قتل وی و عزل وی و فسق وی و سکف روی و فتح مجاهدین و شکست آنها و رفض
یعتها از اهل ذمه و تلف کردن اموال جبابیه و نصب فتلان و تأخیر محاربه و تقدیم
وامثال ذلك از امور سلطنتی که تمام لازم است که بر رعیه برساند تا آنها بدانند
و رأی خود و تدبیرات خود را بیان نمایند و لهذا شرط فرمود که زن حاضر نشود
با این نماز چه حاضر نشود بعد حاضر نشود مرأی حاضر نشود مسافر حاضر نشود
اهل برادی و قتل حاضر نشوند و امثال اینها از اصناف مردم که صاحب رأی
و تدبیر نباشند مثل مجنون و استقلالیه ندارند حاضر نشوند چنانچه بر تمام اینها

اخبار متکثر است پس حکدام امام جماعه در خانه خود را ذیو دلزده اخبار
اتفاق می شنود و کدام امام جماعه یومیه چند قصد از طرف حکام اطراف برای
سوی خبر آورند و کدام امام جماعه جوایس وی لازال برای وی خبر آورند بر فرض هم
که بدانند رجحان ندارد میان فضلا از وجوب پس نیست مراد از امامیکه در
نماز جمعه شرط است مگر خلیفه پیغمبر (پنجم) آنکه نیز فرمود که واجب
است بر امام که اخبار نماید بمؤمنین بخوفیکه بر آنها وارد شد است و بدین
که این اخبار بخوف و جزع نیست مگر از شؤن والی از تراحم اعداء و عدم
ظفر مجاهدین و موت روماء و قتل صاحبان مناصب و دخول کفار بیضه الاسلام
الی غیر ذلك که نیست مگر امورات عامه سیاسیه که مال والی است پس نیست
مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر (ششم) فرمود اخبار نماید آنها را بضرر و منفعة
و اخبار نماید آنها را بصلاح و فساد و بخیر و شر که اصلا غیر معصوم مطلق بمحقق
امور چه برسد بر والی بآز ضرر و منفعة و صلاح و فساد مردم را در امر دین
و دنیا می دانند چه برسد باین امام جماعتها که از صلاح و فساد و ضرر و منفعتهای
خود دنیوی بلکه در بعضی اخرویی خبرند پس چگونه غیر مطلق از امورات
عامه فضلا از خاصه ممکنه بتواند آنها را اخبار نماید پس نیست مراد از امام
غیر در نماز جمعه مگر خلیفه پیغمبر (ص) و بطاعت مرتبه عامه این ملاک متکلمین
ما فرمودند که خلیفه پیغمبر باید بمن خداوندی باشد از همه بشر خارج است
(هفتم) آنکه تصریح فرمودند بعد از بیات آثار این امام بر اینکه این
نماز جمعه را غیر این امیر نمی تواند اقامه نماید از سایر مردم از امام جماعتهای
سایر نماز پس اگر معصوم می خواست بگوید حقه امام جمعه منصب
خداقی است و اقامه جمعه فعل معصوم است و حضور وی شرط است و راه این
لفظ اصراح پیدا میشد که نکره در سیاق نمی آورد که مفید عموم است و مع
ذلك تصریح کرد باخراج امام جماعتها پس نیست مراد از امامیکه شرط است
در نماز جمعه مگر خلیفه خداوند (هفتم) آنکه فرمود جمعه عید است و نماز
عید دو رکعه است پس این اخبار مستفیضه که من جمعه همین روایه است که می

فرماید جمعه عید است بلکه در بعضی فرموده که عید اعیاد است یا جل
عیدیه نموده برای جمعه حقیقه مثل اضحی و فطر و یا تزیل نموده و بناء بر اول
که دلالة واضح است و بناء بر اخیر بلحاظ اثر است چنانچه خود امام هم بیان
فرمود بعد از اثبات عیدیه وی باینکه نماز عید دو رکعة است و نیست این
قول مثل قول وی که غدیر عید است و یا نوروز عید است بلحاظ بودن قریه
نقط در فضیلة در این دو تا علاوه بر نفس قول در مقام که باحفاظ نماز جمعه
است لذا فرمود بعد از عیدیه که نماز عید دو رکعة است لذا جواهر (قده)
هذا و چند اجماع ادهاء فرمود چنانچه شناختی در کلیات فقهاء (قده) بر
اشترک این دو نماز در شرط که باید نماز وی با امامی که خلیفه پیغمبر باشد اقامه
شود و فقط هم از همین راه انکار وجوب عینی نموده پس مراد از امامی که باید
اقامه نماز جمعه نماید مثل نماز عید نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) (هم) انکه
امام علیه السلام تامل آورد که جمعه وقت حضور عامه مردم است و تملیل
یا اختصاص آورد باین امر و باین امام جمعه و اگر بناء شد که مراد خلیفه پیغمبر
نباشد تملیل یا اختصاص فوت شود و مشهود عام فوت شود و ایضا سبب فوت
شود و این اخبار و موعظه خاصه فوت شود چه انکه در شبانه روز پنج مرتبه
نماز خوانده شود چه مخصوصه بمجمعه دارد پس نیست مراد از امام مگر
خلیفه پیغمبر (ص) (هم) انکه امام فرمود بر اینکه از امیر اعلام میکنند مردم
را بامر خود و هم خود و نگاه دارد آنها را برای مقاصد خود مثل اینکه بگوید
فلان را قاضی کردم و فلان حاکم محل شود یا امر کردم بتقدیم عساکر یا تأخیر
عساکر یا قتل فلان یا حد فلان الی غیر ذلك از شؤون اوامر و نواهی سیاسة
دولتی که والی باید بر مایا برساند پس نیست این وظیفه مگر از والی و نیست مراد
از امام مگر خلیفه پیغمبر (ص) (هم) (هم) انکه فرمود امام (ع) که مردم را
تحت اراده خود نگاه دارد پس آیا احدی توأم کرده که بر امام جماعه واجب
استبای راجع است که مردم را در تحت اراده خود در آورد و لازم است که حرفی
بزنند که مردم متقاعد وی شوند و چرا بگویند پس این غیر کار حاکم و امیر است

و ان نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) (هم) (هم) انکه واجب است که
مردم را اعدا کنند بمجلس خطبه برای اقامت است و نیست مگر انکه بگوید
من نیت را حاکم نکردم حکمة این بوده و بکر را معزول نمودم فلسفه چنین است
و خلاف را قاضی کردم چنان است حکمة انکه منسحب شدند و ضریه تخفیف دادیم
و یا از محل فلانی نگرفتیم راه نظر این بوده الی غیر ذلك از عناوین اعدا و تملیل
وی باشد عنوان اذار دیگر عنوان مستقل قرار ندیم پس واجب است که بگوید شما
محالفة والی نکنید عاقبة و خیم دارد در دنیا و در آخرت و تهاون در اوامر و نواهی
وی نکنید سوء خانه دارد الی غیر ذلك از انحاء اذار که واجب است و نیز
واجب است که امام دعاء نماید بر والی چنانچه در روایة محمد بن مسلم بیان شده
و شیخ حکیم و سایر فقهاء فرمودند پس جای سؤال باشد که کدام يك از فقرات
اذار و اذار و دعای وی بر والی بر الله جماعه واجب است یا راجع بچه حق
دارد و چه عذری یا تذری دارد و بر کدام والی باید دعا بکنند پس نیست این امور
مگر وظیفه سلطان و نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) پس بعد از روم محل جل
خبره در فقرات حدیث بر انفاء اغلب فقرات وی را که ملاحظه نمائی حالت
که مراد از امام خلیفه پیغمبر است و لا غیر پس حدیث از جهات عدیده بلکه
از چهارده جهة بعضی بظهور و بعضی بنصوص ما را هدایه می نماید بر اینکه مراد
از امام جمعه نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) یا نباشد وی و حضور ان بانایند وی
شرط است و اصلا بر عیة ربطی ندارد چه انکه در مقابل این حدیث که تعیین
فرمود بر اینکه احدی اقامه جمعه را نمی تواند بناید مگر والی چیزی نداریم که
بتواند معاضه نماید و مزاحمة کند و غرضناختی در مقایس سابقه که روا بنامد
حمل ظواهر بر مراتب دقائق عقلیه و احتمالات امکانیه چه انکه مأموریم بترك ان
احتمالات پس بناء علیه تصرف در این ظواهر و نصوص چه صورت دارد مراجعه
کنید توجیه هفت گانه در فقره و لیس بجعل غیره احد که اصلا ربطی بامام لفظ
ندارد و بر فرض صدق دعوی رسائل (قده) عدم فقره اخیر در کتاب بیون
کافی است در ودوی در محل علاوه بر ظهور و نصوص فقرات وارده در وی نیز

و مثل وی باشد محل کلمه امیر در فقره حدیث بر مثل امیر حج کما اینکه در حج
امیر جعل می شد و لیکن ربطی بحج ندارد و اختصاص باحدی ندارد و نه شرط
وجوب و نه شرط واجبیت پس چنین باشد مقام نیز و حال بافاق ائمه وجود این
امیر در این نماز شرط صحت است یا شرط وجوب نهایت این است که آنچه شرط
است چیست و کدام است والله المأدی

از دعائم الاسلام از مولانا امیر المؤمنین علیه السلام قال
هر یک دوم لا یصلح الحکم ولا الحدود ولا الجملة الا للامام او من
بقیه ائمه

فرمود امیر المؤمنین (ع) که قابله ندارد قضاة نمودن و نه اقامه
حدود نمودن و نه اقامه نماز جمعه نمودن مگر از برای امام و یا کسی
که امام وی را نصب نماید برای هر سه فقره

دلالة این حدیث شریف بر اینکه مراد از امام در نماز جمعه
و تقریب خلیفه پیغمبر است (ص) و اینکه امام از مناصب الائمة
ولایت است و از شؤون سلطنتی و حضور و یا اذن وی شرط است یا در وجود
یا در وجوب و یا عدم آنها وجهی حق انعقاد ندارند از جهاتی عدیده است (اول)
صیاق قضیه چون احدی نتواند خود را قاضی یا امیر عاری کند پس انعقاد
صیاق ما را ماحداً کند که بگوئیم احدی نتواند که خود را امام جمعه کند مگر
آنکه معصوم وی را امام جمعه نماید چنانچه احدی را قاضی و یا امیر عاری نماید پس
نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر و یا نایبند وی و این انعقاد صیاق لازم
الزامات است و لذا در حدیث دوم ملزم بوی باشند با اینکه با بعضی از فقرات
سازش ندارد جداً پس منحصر است امام جمعه بودن بخلیفه پیغمبر (ص) یا
نایبند وی چنانچه این حصر استفاده می شود از مفهوم حصر در کلمه استثناء
و چون خلاف است بین اصحاب (قدمه) بر اینکه استثناء عقیب جل متصده
ایا راجع است باخیر و یا بنام پس قدر متیقن از مفهوم حصر آن است که اقامه
نماز جمعه صحیح نیست مگر برای خلیفه پیغمبر (ص) یا نایبند وی (دوم)

الف که فرمود امور سه فائده نیست مگر برای امام پس باید مراد از امام
خلیفه باشد نه سایر ائمه جماعه چه آنکه بعد از شرائط تکالیف و عهده برای
هر فردی جایز است امامت باجماع ائمه پس امام جماعه سه چیز در وی مستبر
نیست که بلای رجب هم مانعی ندارد امامت کند پس چه خصوصیت نماز جمعه
دارد حتی اجتهاد هم در وی معتبر نیست و باشد هم باز مدعی اعم است بناء بر
ثبوت نیابة عامه برای این امور و با استفاده از نیابة خاصه نمودن برای این گونه امور
پس خود کلمه لا یصلح امامت جمعه مگر برای امام ولو آنکه اصلاً بگوئیم کلمه
استثناء مفهوم ندارد و آنچه حصر نکند کافی است در مقصود (سوم) آن که
فرمود مگر است امام در این امور نایب تعیین نماید و بدیهی است که امام جماعه
حق این فضولی ندارد پس این فقره تعیین نایب نفس است بر اینکه مراد از
ائمه جمعه نایب خلیفه پیغمبر (ص) باشد و لا غیر و نمی توان در امام تعیین قائل
شد (چهارم) استفاده نمودن اختصاص بوی را از کلمه لام اختصاص ولو اصلاً
استثناء مفهوم نداشته باشد و فرماید حصر را فرضاً (پنجم) آنکه ما در مقدمه
مدلل کردیم اربعه و کلمات در باب اجماع منقوله تماماً شاهد بر صحت بود علاوه
بر دایره اولی که لفظ امام از القاب خاصه است غیر خلیفه پیغمبر را شامل نفوذ
مادامیکه قرینه مؤثره در بین نباشد (ششم) در مقام بخصوصه الف و لام
عهد است و لو در سایر جایها بگوئیم جنس است چنانچه جمله (قدمه) همین
معیار فرق گذاشته در بخار بین نماز عید که فرموده واجب نیست و از مختصات
والی است و جمعه واجب است و از مختصات نیست دعوی آنکه امام در نماز
جمعه در اخبار باب تمام نکره است و در عید تمام مطلقه پس الف و لام در عید
عهد است و مراد والی است و باید محاکمه با وی در خصوص این دعوی که خود
این حدیث و حدیث قبل دعوی ابصاراً ابطال نماید و مراد بین دو نماز بر دارد
کیف کان ظاهر حدیث الف و لام عهد است پس مراد خلیفه و نایبند وی است
پس بلحاظ این جهات عدیده که بعضی ظاهر و بعضی نص است حکم شود که مراد
از امام نیست مگر خلیفه و حضور و یا نایبند شرط است جداً پس نظر معروف

ار فقهاء (قدّه) که فرمود اصلا واجب نیست باشد حال این احادیث است و تو
خسیری که در مقابل وی چیزی نیست که بتواند اثبات ابدال وجوب بین نماید
مگر يك معنی مطلقات و يك حدیثی اطلاعات اخبار قراء که معارضه
باشد باخبار متقیه از زیاده قرآن چه بر فرض تمامية اطلاعات يك مقید وی را کافی
است فضلا از و ترم این که عدم صلاحية ظهور در حکم الیه دارد عجیب است
چه آنکه اولاً تحقیق در نزد ما آن است موافقا للمحقق احکام وضعیه خود
بمحول معتقل باشند نه منزع از تکالیف و این حدیث فقط تکمیل جعل
شرطیه را مینماید حکم تکلیفی در کار نیست تا آنکه حرام نباشد یا مکروه و مثل وی
است در حمل نعل در قول وی من حاض ملک و تانیا قبول نداریم که ظهور در
مکراهة داشته باشد اصلا و ابداً چه آنکه در ابواب فقه هر جا حمل بر کراهة
شده خود لفظ دلالة ندارد بلکه بواسطه قرائن است و ثالثاً در مقام نتوان
چنین ترم کرد بوجه من الوجوه بلکه اجماعاً چه آنکه استعمال لفظ در اکثر از
معنای واحد در محل خود مقرر شده که است پس چون در قضاء و حدود چون
توان چنین حرفی بر زمین پس در امام جمعه نیز نتوان چنین احتمالی داد و این
واسع است الى النهاية

از کافی از صادق (ع) قال سماعة مثلک ایما حدیث
هر يك سوم علیه السلام من الصلوة يوم الجمعة وقال (ع) اما
مع الامام فرکتان و اما لمن صل وحده ففی اربع رکعات وان صلوا جماعة انتهى
گفت سماعة که سؤال نمودم از جعفر بن محمد علیه السلام از نماز روز
ترجمه جمعه پس فرمود بر این که اگر با امام بخواند پس آن دو رکعة
است و اما کسی که بدون امام بخواند پس آن چهار رکعة است اگر چه با جماعة
م بخواند (تقریب دلالة وی چنین است که تحصیل بین نماز با امام و بی امام
فاصل شرکة است و امام فرمود نماز با امام دو رکعة است ناری امام چهار
رکعة ولو آنکه با امام جماعة بخواند پس بدین است که مراد از امامیکه اقله
جمعه بوی شود نیست مگر خلیفه پیغمبر و نیست مراد امام نماز جماعة و لذا

فرمود که اگر والی نیست چهار رکعة بخواند با يك امام نماز جماعة و اگر این
مراد نباشد تحصیل غلط است پس نیست مراد از امام جمعه مگر خلیفه پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم پس این حدیث نص است در شرطیه حضور معصوم در
نماز جمعه یا تأیید وی و این از مختصات محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین
است ولو آنکه روز جمعه با جماعة م خوانده شود چهار رکعة است پس در
دلالة وی در شرطیه حضور والی و پادشاه معصوم شکی نیست و حمل حدیث بر
اینکه امام جماعة خطبه بلد نبوده قاعد است از جهاتی (اولاً) خلاف ظاهر روایة
است و خلاف اطلاق وی است و حمل بدون قانون است جایز نیست چه بناء بر این
است که ظواهر حجة است و احتمال خلاف ملقاء است و الا این قسمت از احتمالات
در علم ظواهر جاری است پس انشاد باب احکام می شود و طرح طریقه عقلاء
خواهد شد (و تانیا) کی است يك استغفار و تمجید و تمسکیر و دعاء و صلوات
و يك سوره قرآن م بلد نباشد خصوصاً زمان صدور روایة از اهل لسان
و خصوصاً بقية احکام نماز و مسائل و اجزاء و شرائط آن برائی مشکک از اقل
خطبه است (و ثالثاً) بلد نبوده و غی دایمته که باعث تحصیل میشود زیرا مقدمه
وجودیه است و تحصیل وی واجب است بر همه مقلین مثل بقية مقدمات وجودیه
از تمام اجزاء و شرائط چه شد که در بین همه مقدمات وجودیه این یکی امتیاز
پیدا کرد که تحصیل وی واجب نبود پس معصوم بجه یانی باید یاف شرطیه
نماید باطنی که عقلاً محال باشد تطرق احتمالات در وی ایا در باب دلالة انقطاع
ممکن است دلالاتی باشد که تطرق احتمال در وی نباشد پس اگر این بناء گذاشته
شود که بدون ملزومی طرح و توجیه ظاهر روایة شود که مستلزم محاذیری شود
(و رابعا) ما مدلل نمودیم در مصباح هفتم چنانچه کلمات شهادة داد و اخبار سابقه
حاکم شد بادل اربعه از کتاب وسنة و اجماع و عقل بر این که امام از القاب خاصه
خلیفه پیغمبر است در عرف عام فضلا از شبهه (و خامسا) الف و لام عهد است
ولو در سایر جایها نگوییم بقرینه تحصیل که شرکة را قاطع خصوصاً بمسک مجملی
(قدّه) که معیار فارقه نکره و معرفه قرار داده با آنکه از جهاتی سکلام

ایشان غیر صحیح است چنانچه بیاید انشاء الله پس ربي نیست که مراد از امام
خلیفه پیغمبر است و شکی نیست که حضور وی یا غایبده وی شرط است در نماز
جمعه و امثال این احادیث مشهور فتوی دادند که نماز جمعه اصلاً در زمان غیبه
وجوبی ندارد نه تعییناً و نه تخیراً و ما نداریم در مقابل این اخبار صحیحیه مریحه
چیزی که بتواند باوی مزاحمة نماید چنانچه خواهی شناخت

از کتاب هروس و تهذیب شیخ الطائفة (قده)

حدیث چهارم من لا یحضر صدوق (قده) از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام قال تعجب الجملة علی سبعة نفر من المؤمنین ولا تعجب علی اقل
منهم الامام وقاضی المدعی حقاً والمدعی علیه والشاهدان والذي یضرب الحدود
بین یدی الامام اتی

فرمود امام محمد باقر (ع) که واجب می شود نماز جمعه بر هفت نفر
ترجمه از مؤمنین و بکثر از هفت نفر واجب نمی شود و اقل اقل عدم که
بوی منعقد می شود از امام است و قاضی امام و مدعی يك چیزی و مدعی علیه
و دو شاهد از مدعی و شخصیکه امام معین فرموده برای اقامه حدود در حضور
امام (و تقریب) دلالة بر اختصاص این نماز بحضور والی و شرطیة حضور در
این نماز از واضحات است و نفس است زیرا (اولاً) اگر فرض محال بگویم
اخبار باب در لفظ امام اطلاق دارد باب این دعوی در مقام محال است پس
در این حدیث شکی نیست که مراد از امام والی است از دو جهة يك ذکر
ملازمین وی و دیگر ارجاع سایر تائید بوی پس نیست مراد از امام جمعه مگر
خلیفه صلی الله علیه و آله و سلم (وثاقیا) علاوه بر شهادة کلمات و اخبار سابقه
در مصباح عدم مدلل نمودیم که لفظ امام در عرف شیعه از القاب خاصه معصوم
است باده اربعة ویدون قریة ملزمة بر غیر صادق نیست (وثالثاً) نیزالف
ولام عهد است خصوص در مقام از جهة ذکر ملازمین امام علاوه بر آنچه در
سابق اشاره نمودیم و اما تو هم اختصاص بحال حضور و یا قرار دادن حدود را
هفت و حال آنکه جمعی گویند به پنج م منعقد شود و با آنکه اصل وجوب انعقاد

عظم باین جماعه باشد تصرف و حمل است جواب ندارد پس این حدیث صراحة
نفس در شرطیة حضور والی است و امثال این حدیث مشهور فتوی دهند بعدم
وجوب نه تعییناً و نه تخیراً چون در مقابل اینها چیزی نداریم چنانچه خواهی
شناخت (حدیث پنجم) از کتاب سلیم بن قیس از مولانا امیر المؤمنین علیه
السلام قال امیر المؤمنین (ع) الواجب من حکم الله و حکم الاسلام علی المسلمین
بعد ما يموت امامهم او یقتل ضالاً فان او هدی یا ان لا یعملوا محلاً ولا یقدموا یداً
ولا رجلاً قبل ان یختاروا لایعصم اماماً غیفاً ظالماً و ربما ماراً بالفتنة والسنة یحیی
قیوم و یمیت حجته و جمعهم و یجی صدقهم اتی (ترجمه) فرمود امیر المؤمنین
علیه السلام آنچه واجب است در احکام خداوند و احکام اسلام بر عموم مسلمین
بعد از آنکه مرد امام مسلمین یا کشته شد چه امام جابر باشد و چه امام عادل
اینکه هیچ کاری و عملی نکنند و اصلاً حرکت ندهند دست و پای خود را قبل
از اینکه اختیار نمایند از برای خودشان امامی را که ضعیف و عالم و بدع باشد
و عالم بقضاوت و اخبار نبویه باشد که هم اوری کند غنائم آنها را و اقامه نماید
حجة آنها را و اقامه نماید نماز جمعه آنها را و هم اوری کند زکوات آنها را
(تقریب) دلالة در این حدیث شریف بر اینکه مراد از امامی که اقامه جمعه
ناید معصوم است و خلیفه پیغمبر (ص) یا غایبده وی بر واضح است زیرا بدین
است که امام در حدیث امام جماعه نیست زیرا فرض محال اگر در محال گوی
شود که لفظ امام مطلق است در مقام خاص و والی است و لذا فرمود بعد از آنکه
امام اول مرد مردم اصلاً هیچ عمل نکنند مگر امام دیگری معین نمایند و قبل از
تعیین امام تمام اعمال آنها باطل است چنانچه مذهب شیعه همین نحو است که
عمل بدون معرفة ولایة امام عصر و بدون معرفة امام زمان باطل است و چنانچه
مقتضای اخبار کثیره است و پس از ارجاع تعیین این امام و ائمه و ائمه امام
را بیان نمود از جمع غنائم و زکوات و قضاوت نمودن و اقامه حجة نمودن و اقامه
هم نمودن و امثال اینها از فوائد وجود امام پس این حدیث نفس است
بر اینکه مراد از امام جمعه والی است و اقامه نماز جمعه از خواص والی است

و حضور معصوم شرط است یا در وجوب یا در وجود از جهانی (اول) بطلان
 همه عبادت قبل از معرفة امام (دوم) ذکر هواند امام که من جمله نماز جمعه
 باشد (سوم) سوق قضیه که مقتضای حفظ اتحاد دارد (چهارم) آنکه در امام
 شرائطی قرار از علم و معرفة بقضاوت و سنة معصوم و غف و ورع که آن فوق عدالة
 است که بیان وی را در روایة احتجاج فرموده در باب تقلید که باید مخالف با
 هراء و حوس باشد مراجعه شود (پنجم) غیر مره گفتیم که لفظ امام مختص
 بخلیفه پیشین است در عرف شیعه بادل از به پس ربهی نیست که مراد از امام
 خلیفه پیشین است و با مثال این حدیث فتوی دادند مشهور که نماز جمعه ابدأ
 و جوبی ندارد نه تعییناً و نه تخیراً و در مقال وی چیزی نداریم که بتواند با این
 نصوص مقایسه کند چنانچه خواهی شناخت و بوم نه نشود که چون در روایة
 منافی است که امامیه وی را قائل نباشند چه آنکه می فرماید اختیار امام نمایند
 و حال آنکه شیعه امامه را با اختیار ندانند بلکه بنص خدا و رسول گویند پس
 نمسک بوی باید ندارد چه آنکه (اولاً) فقرتی اگر در روایة معصوم به نه شد
 بلحاظ دلیل اقوی از وی منافاتی با حسیة بقية فقرات ندارد و این معنی در فقه
 شایع است از طرح بعض و حمل به بعض سنداً یا جبهه یا دلالة چونکه در حکم
 احادیث متعدده است چنانچه در سابق در مقیاس دوم بیان مسکردم
 مراجعه کنید (و ثانیاً) این جبهه تقیه بوده زیرا این اقای مظلوم در زمان سلطنت
 خود هم مبدوط الید نبود ندیدی در منع شریع از قضاوة چه شد و از منم جماعة
 در ناله چه شد و هم چنین موارد دیگر و چون این معنی از تکلیفی مردم شده
 بوده و سیره بروی مستقر شده بوده که امامه با اختیار مردم است آنهم تقیه بیان
 فرمود و لذا عملام همان نحو رفتار میکرد و لذا دیدی جل و صفین و هروان لازال
 میگفت مردم مرا اختیار کردند نمی گفت من معصومم از قبل خدا و رسول
 و لذا ابن عباس بعد از رحله ایشان بمسجد آمد و گفت ای مردم امیر المؤمنین (ع)
 شهید شد پس دارد میل دارید بیاید بیمة کنید والا احدی را بیمة نباشد پس
 جبهه حدیث در بعضی از فقرات محذور داشته منافاتی با فقرات دیگر ندارد

(و ثالثاً) مقام از قبیل آن است که در حدیث بنای اسلام بر پنج چیز
 و مردم اخذ نمودند بپنج چیز و ترك نمودند ولایة را که می گوئیم اخذ بپنج
 ما بر حسب اعتقاد خودشان بود والا اصلاً اخذ نکردند چون عبادت نارك
 ولایة باطل است پس تقیه هم لازم نیست و یا آنکه گفته شود که تقیه در تطبیق
 بوده چنانچه در حدیث لا تقض گفته شده کیف كان مفساد حدیث ضروری
 شیعه است این قدر طول و تفصیل ندارد (حدیث ششم) از شیخ الطائفة
 (قدس) از حماد از امیر المؤمنین (ع) قال اذا قدم الخليفة مصراً من الامصار
 جم الناس ليس ذلك لأحد غيره انهم (ترجمه) فرمود امیر المؤمنین علیه
 السلام وقتیکه وارد شد خلیفه والی بر شهری از شهرها واجب است که اقامه نماز
 جمعه نماید برای مردم و نیست این اقامه کردن نماز جمعه از برای احدی از افراد
 مسلمین غیر از خلیفه پیشین (و تقریب) دلالة وی از جهانی است (اولاً)
 که جم الناس جمه خبریه است در مقام انشاء یعنی واجب است که اقامه جمه
 نماید پس ظاهر منطوق صدر حدیث که می فرماید خلیفه که وارد می شود واجب
 است اقامه جمه نماید اگر از عوون والی نباشد و منصب نباشد و مشروط بخلیفه
 نباشد اقامه والی چه معنی دارد اقامه برود وی چه معنی دارد وارد شود یا نه
 خود بخواند یا نخواهد بخواند یا نخواهد بوی چه مربوط مسلمانان بخوانند
 نماز خود مشغول باشند مثل بقية فرائض بوی مربوط نیست پس دیگر احدی
 احمال میدهد که خلیفه بر امام جماعة نماز هم صادر اید و نیست الا اینکه از
 مختصات والی است (و ثانیاً) مقتضای مفهوم شرط این است که اگر خلیفه
 نداشته باشند اصلاً و ابدأ واجب نباشد « و ثالثاً » لفظ احد نکره است در
 حیاق نمی واقع شده و مقرر مسکردم که نکره در حیاق نمی مفید عموم است
 پس خود امام تصریح فرمود احدی حق اقامه نماز جمعه را ندارد مگر این
 خلیفه پس چگونه بتوان گفت که رعیه بتواند اقامه نماید پس با مثال این
 احادیث مشهور فرمودند که نماز جمعه ابدأ و جوبی ندارد نه تعییناً و نه تخیراً و در
 مقال وی نداریم چیزی که بتواند مقایسه نماید چنانچه واضح است و خواهی

شأنات (حدیث هشتم) از کتاب التعمیلات از مصوم (ع) قال ان الجمعة والجمعة لامام للمسلمین انتهى (ترجمه) فرمود مصوم (ع) بتعقیق که اقامه نماز جمعه و حکومت مختص بامام مسلمین است (و تقریب) دلالة وی از جهاتی است معلوم بر اینکه نماز جمعه از شؤونت والی است و حضور وی شرط است (اول) آنکه اضافه امام بتمام مسلمین که مقتضای جمع علی بالنسب و لام است بدیهی است که والی است (و ثانیاً) اینکه در عداد حکومت اسلامی نماز جمعه را قرار داد پس همان نحو که قضاة و حکومت از مختصات وی است پس چنین باشد نماز جمعه (و ثالثاً) ما باده اریبه مضاعفاً الی تطابق کلمات و شواهد اخبار مدلل فرمود که لفظ امام از القاب خاصه والی است در نزد شیعه پس دینی نیست این حدیث دال بر شرطیة حضور والی است پس معهود بدلیل این حدیث فرمودند که ابدأً وجوبی ندارد (حدیث هشتم) از عده الله دینار از مصوم چنانچه کلینی و شیخ الطائفة و صدوق (قد) نقل فرمودند قال یا عید الله ما من یوم عید للمسلمین جمعه ولا اضحی ولا فطر الا و یجد الله لآل محمد علیه وعلیهم السلام حزناً قال قلت ولم قال انهم یرون حقهم فی ایدی غیرهم انتهى (ترجمه) فرمود مصوم (ع) که ای عید الله نیست روزی از روزهای عید از برای مسلمین از عید جمعه و عید فطران و عید فطر مگر آنکه نازه میکنند خداوند برای آل محمد صلوات الله علیهم در آن روز قصه و غم را گفت عید الله امام که برای چه غم و قصه آل محمد در این اعیاد ناره می شود فرمود امام برای آنکه آل محمدی بینند حق خودشان غصب شده در دست مردم (تقریب) دلالة این حدیث بر اینکه اقامه نماز جمعه از شؤونت والی است که این سه عید روز حشن مهم مسلمین است و سلطان مسلمین هم در این سه روز از اول اسلام الی الآن برور میکرد و جلوه میکرد آثار سلطنتی از حضور نماز در سه روز پس در این صورت مسلمانان از عبادة مهمه خود فارغ شدند و این روز را بر حسب جبل شارع روز جشن قرار دادند و بعبادت خاصه آن روز اشتغال دارند سروری بالا تر از این معنی از برای آل محمد متصور نیست که

امة اسلامیة جنبان بدستورات وی رفتار کردند و میکنند پس چه چیز موجب غمه آنها است در این روزها و ما هر چه تأمل کنیم در روز جمعه مثل عیدین تاریخی از برای آل محمد روی نداده و چه حق بخصوصه در این روز غصب شده ندیدیم در ایادی مردم و چه مصیبتی بآنها وارد ننهیدیم و نقل نکردیم مگر این نماز جمعه که سلطان جور اقامه نماید مثل عیدین پس ظاهر حدیث میرساند که اقامه نماز جمعه مثل عیدین از خصائص اهل بیت است و از شؤون سلطنتی است و در ایادی ظلمه واقع شده که باید اینها در این روز ریاسة کنند بر قومیه هم قبول ندارند باید مردم اقتداء بآنها نمایند خود باید بروند برغم آنکه نظام اقتداء نمایند پس کدام مصیبة از این بالا تر که روزی است که اتفاق می شود و نوکر اتفاقاً دلیل و ذلیل اتفاقاً الی غیر ذلك از فوائد همین نماز از دنیوی و اخروی پس دینی نیست که ظاهر حدیث دلالة دارد بر اینکه نماز جمعه مثل نماز عیدین اقامه وی را غیر والی تواند و از مختصات والی است بی مجلسی (قد) فرموده که در بعضی از نسخ روایة لفظ جمعه را ندارد انهم می گویند اصالة عدم زیاده بلا معارض است معارض با اصالة عدم تقیصه نیست چنانچه در لا ضرر در کلمة فی الاسلام بحث واقع شده است پس کافی است وجود وی در نسخ دیگر زیرا بناء علیه مثبتین است نهایت ندارند علاوه بر اینکه استاد تأییدی (قد) می فرماید اصالة عدم زیاده معارض ندارد با عدم تقیصه و متین فرمود بدلائل که در رساله لا ضرر بیان کردیم پس اصالة عدم زیاده بلا معارض است علاوه اصلاً لفظ عید مسلمین کافی از برای اثبات مطلوب است چه در روایة اول امام مدلل فرمود که جمعه عید است چنانچه اخبار مستفیضة دارد بعد فرمود نماز عید دو رکعة است (حدیث نهم) از کافی از سماعة از صادق (ع) قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن الصلوة يوم الجمعة فقال امام مع الامام فرکتان و امام من صل وحده فهي اربع رکعات بركة الظهور یعنی اذا قال الامام بخطب فان لم یکن الامام بخطب فهي اربع رکعات وان صیروا جماعة انتهى (ترجمه) گفت سماعة که سؤال کردم از صادق (ع) از نماز جمعه پس فرمودند که اما ما امام اگر خوانده شود از دو رکعة است و اگر تنها بخواند و امامی که خطبه

بخواند نیست پس از چهار رکعة است اگر چه با جماعت بخوانند آن چهار رکعة
ظاهر را (و تقریب) استدلال بوی چنانچه در حدیث سوم سابق گذشت این
است که امام (ع) تحصیل بیان نمود بین دو رکعة و چهار رکعة با آنکه هر دو
بجماعت خوانده شود و این تحصیل ظاهراً لفظ امام است در دو رکعة و چهار
رکعة پس نیست مراد از امام در دو رکعة نماز جمعه مگر والی و نیست مگر
معموم شرط است علاوه بر آنچه در مقدمه هشتم مقرر کردیم که لفظ امام غیر معصوم
را شامل نیست در عرف شیعه و علاوه بر آنچه در سابقها گذشت چون
اخبارات آنکه بمنزله کلام واحد است از متکلم واحد علاوه بر اینکه الف و لام
هدایت است اشاره بوالی است بتصدیق مجلسی (قده) و گذشت در موقوف سابق
باری از اشکالات غیر وارده منافی با ظاهر حدیث و جواب وی که بمنها همان
بحث در اینجا باشد (حدیث دوم) از بحار و توح کتب فقیه م نقل فرمودند
مثل مفتاح العکرامه و ریاض و جواهر از نئی (ص) قال اربع للولایة الفی والحدود
وسدقات والجمعة انتهى (ترجمه) فرمود پیشتر اکرم (ص) چهار چیز است
که مختص بولات است جمع اوری غنائم و اقامه حدود و جسم اوری و سکرات
و اقامه نماز جمعه (و تقریب) استدلال باین حدیث برای اشراط و اینکه امام
جمعه بودن مثل قاضی بودن از مناصب است و از شوون والی است و بدون وی
اقامه نمی شود از جهاتی است (اول) لام اختصاص (دوم) قرار دادن جمعه
را در عداد امورات مختصه والی که مقتضای حفظ سیاق و انسداد هم از آن است
که از اختصاصات باشد سوم منطوق حدیث که اگر جمعه خارج شود عدد ناقص
شود و حال آنکه بالاتفاق همه چیز دیگر مختص بوالی است پس باین جهت حکم
کنیم که امام جمعه شدن مثل قاضی شدن است باسرا و اختیار خود مکاف نیست و باید
رعیه نیست بلکه باید والی تعیین نماید پس بامثال این حدیث معهود فرمودند
که نماز جمعه در زمان غیبه اصلاً و جوبی ندارد نه مینا و نه تخیراً و نداریم در
قبال چیزی که بتواند تمارض نماید چنانچه خواهی شناخت انشاء الله (حدیث
یازدهم) از فقه الرضا که بعضی از محدثین م نقل فرمود است و آن حدیث

مفصل است کیمه نماز عیدین را قاعلاً بیان نماید و مصالح و محاسن وی را بیان
کند و حکمة وجوب را بیان نماید و بعد از همه اینها می فرماید و صلوة العیدین
فريضة واجبة مثل صلوة يوم الجمعة انتهى (ترجمه) یعنی نماز عید اضحی
و عید فطر واجب است مثل نماز روز جمعه که مراد نماز جمعه باشد (و توجیهی)
که امام (ع) فرمود نماز عید فريضة واجبة باشد مثل نماز جمعه پس جمعه شده
جاءنی را که میگویند در اقامه نماز جمعه والی و منصوب از قبل وی شرط نیست
و در عیدین شرط است و عیدین را نمی خوانند چونکه شرط مفقود است و جمعه
را بخوانند و در فرض شرطیة جمعه نمایند و اجزاء شرطیة عیدین نایند و حال آنکه
امام عید را بجمعه قیاس نمود و این قیاس تزیل است و تزیل صحیح نباشد مگر
بنا بر شرعیة و آثار شرعیة نماز جمعه بمیدین صریح کرده و داده شده نیست مگر
همان مشروطیة وجوب وی یا وجود وی بحضور والی یا نایند وی و باین جهت
چون ایوم در عیدین والی و نایند وی حاضر نیست واجب نباشد پس
جمعه بطریق اولی واجب نمی شود چه آنکه وضماً و رفعاً حکم عیدین از واجبة
جمعه شد پس چه شد که حکم عیدین ساقط شد و واجب نگشت و اما جمعه حکم
وی باقی ماند و اما فرمایش مجلسی (قده) که در این مقام در مقام دفع بر آمده
که لفظ امام در اخبار عیدین معرّفه است و الف و لام عهد است و در جمعه نکره
خلاف وی اوضح من الشمس است چه در عیدین هم نکره دارد و در جمعه هم
بسیار معرّفه دارد بلکه اغلب لفظ امام در جمعه معرّفه است و بیاید کلام ایشان
و دعوی وی باین تفصیلی (حدیث دوازدهم) در وسائل از شیخ عاملی (قده)
از مولانا ابی عبد الله علیه السلام قال علی الامام ان يخرج المبحوحین فی الیوم
الجمعة الى الجمعة و یوم العید الى العید و یرسل معهم فاذا فوضوا الصلوة و العید ردم
الى السجن انتهى (ترجمه) یعنی فرمود جعفر صادق بر امام واجبست
اینکه خروج نماید مبحوحین در دیون را در روز جمعه برای نماز جمعه و روز
عید برای نماز عید و همراه آنها نماید یعنی با مسلمین بروند پس وقتی که اداء نماز
جمعه و عید نمودند برگرداند آنها را بحبس و لا شک در اینکه مراد از امام خلیفه

ووالی است احتمال غیر وی نمی رود و ظاهر از اقامت که همین امام که امر بخروج درجوع نماید همین اقامه جمعه نماید ولو بقرینه لفظ عید که در ردیف جمعه بیان نمود پس احتمال آنکه غیر والی اقامه جمعه میکنند در جمعه لکن بر والی واجب باشد ارسال محرمین بسیار بی نمک است چه آنکه بسیار خلاف ظاهر حدیث است پس مراد از امام جمعه غیر خلیفه خداوندی و نایبشده وی نخواهد بود و حضور وی شرط است انهمی (حدیث سیزدهم) در بحار و غیر از و نوعی میکنند فقہ مثل مستند و غیر از صحیح این ای می است که از اصحاب اجماع است اجماعاً از ابی عبد الله علیه السلام قال انی لأحب للرجل ان لا یخرج من الدیاحی یتتم ولو مرة وان یصلی الجمعة ولو مرة انهمی (ترجمه) فرمودند صادق (ع) که من هر آنکس دوست دارم از برای مرد مؤمن اینک خارج نشود از دنیا تا آنکه صبیحه نماید زنی را و او در مدت هر خود یک مرتبه و نیز دوست ندارم از برای مرد مؤمن اینک از دنیا خارج شود مگر در مدت هر خود نماز جمعه را بخواند و او یک مرتبه باشد و این حدیث نص است بر اینکه نماز جمعه اصلاً و ابداً وجوبی ندارد و معنی ندارد چیزیکه وجوب وی از ضروری دین باشد امام فرماید در مدت هر یک مرتبه بخواند پس نیست مگر برای آنکه از شئون والی است و حضور وی شرط و اذن وی شرط چه شرط وجوب و چه شرط واجب و اصلاً واجب نباشد انتفاء شرط چنانچه امام (ع) فرمود که ابداً وجوبی ندارد نه تمیناً و نه تخیراً خصوص در ردیف متمه قرار دادن که دلالة نماید فی الجملة رجعتی که امام وی را استجاب گذاریم و احتمال آنکه از جهة وجوب تخیری باشد بسیار غیر وجه است و منافی با ظاهر حدیث است خصوصاً تفسیه بیتمه نمودن و ردیف وی اقرار دادن که انباء بان است که از احکام منقوله است و تصرف در وی شده علاوه در فرض وجوب محبوسیه معنی ندارد علاوه عبارت نباید چنین گفته شود و بمثل این حدیث مشهور فتوی دادند باستجاب و الله العالم (حدیث چهاردهم) از کتاب محامل از داود بنجار از مولانا مرسی بن جعفر علیه السلام قال لو حی الله الیه هل تدری ما الدرجات قلت انت اعلم یا سیدی قال اصباح الوضوء

۱۳

۱۴

فی المسکروحات و المونی علی الاقدام الی الجمعات معك و مع الائمة من ولدك و انتظار العلوة انهمی (ترجمه) یعنی فرموده موسی بن جعفر علیه السلام که وحی فرمود خداوند به پیغمبر خود که آیا تو نبی می دانی که چیمت درجات بهشت یعنی چه حاصل شود گفتم که تو بهتر میدانی ای پروردگار و انانی من فرمود خداوند اصباح وضوء است در خداوند و رفتن بر قدمهای خود باشد بنماز جمعتی که خوانده شود و اقامه شود بان و با املاک بعد از تو که از نسل تو باشند و انتظاری کشیدن برای نماز خواندن انهمی (تقریب) دلالة واضح است زیرا امرای فرمود که نماز جمعه موجب درجات بهشت است از آن است که بان و اولاد تو که اوصیاء باشند خوانده شود پس از دو جهة میتوان استفاده اختصاص و شرطی نمود (اول) آنکه اگر شرط نباشد ذکر معك و مع الائمة من ولدك لغو خود زیرا کافی بود رفتن برای نماز جمعه خواندن پس ذکر این دو ظرف برای اختصاص است ولو آنکه می گوئیم که مفهوم لقب حجة نیست ولی اینجا در مقام تحدید و تمیز و امتنان است چونکه از احادیث لیه للمواجم است معافانهمه سکاکی دعوی اجماع نموده که اصل در قیود اعراض است الا انهم خارج شود (دوم) آنکه امتنان عام نفوذ مگر باختصاص چون حدیث در مقام امتنان است (سوم) آنکه ظهور عرفی خود يك معنای است متبادر و منساق از حدیث اختصاص است و منافاتی ندارد اینکه بعضی از فقرات حدیث مستحب باشد با وجوب بعضی از فقرات دیگر و این معنی شایع است در ابواب فقه دائماً چونکه اخباریکه متضمن جهات عدیده شد فی الحقیقه احبار متعدده باشد و ظاهر چون دلیل اقوی بر خلاف وی قائم باشد دفع بد شود و هر مقداری که دلیل اقوی بر خلاف قائم نشد ظاهر حجة باشد آیا نمی بینی در باب طهاره روایة دارد که بول مکن روی بیاد و نه روی بافتاب و نه روی به ناب و نه روی قه و نه پشت بقبه و فقهاء (قدمه) طرح ظواهر سه فقره اولی نمودند و حمل بر اجماع نمودند و دو فقره اخیره بظاهر خود باقی گذاشتند چون فی الحقیقه احادیث متعدده باشد علاوه بر همه اینها این حدیث بیان شرطیة نبی و خلیفه وی را در

نماز جمعه میباشد چه آنکه کلمه مملک ومع الایمه تعلق بمشی ندارد چه آنکه اجماعاً
 احدی ادعاء نکرده بر اینکه رفتن با نبی و امام برای نماز جمعه شرط است یا
 مستحب یا واجب پس تعلق بجمعه دارد پس معنای وی چنین شود رفتن بنماز
 جمعه واجب است است با تو یا خامه تو در این صورت شرط نماز جمعه
 شود پس اگر گفتیم احکام وضعیه مستقل بحمل باشند پس فقط تکفل از یک
 وضعی دارد که حضور معصوم شرط است در نماز جمعه کاری ندارد که نماز جمعه
 واجب است یا نه فقط حکم وضعی بیان دارد و اگر گفتیم که منزع از تکلیف
 است پس تحقیق است است که قیود واقعه در جزای طلب واجب هیئت است علی
 التحقیق چنانچه مقتضای قواعد عربیه هم این است پس طلب مقید است بوجود معصوم
 در این صورت چه طلبی که منزع می شود از وی شرط الزامی باشد یا غیر الزامی
 علی کل حال ماده شرطیه مسلم (حدیث یازدهم) از کتاب مختصر از معصوم
 علیه السلام عین حدیث ولیکن بزیادتی در آخر وی که غیر مرتبط بمقام است
 و تقریب دلالة چنان است که بیان شد تکرار نکنیم (حدیث شانزدهم) حدیث
 منقول در نوع مکتب دقهیه مثل جواهر و غیره فقیهیه مثل بحار از معصوم (ع)
 قال لنا الحسن ولنا الانفال ولنا الجمعه ولنا صور المال انهمی (ترجمه) فرمود
 معصوم علیه السلام که مختص است بما نحن واخل وفتایس غایم واقعه نماز جمعه
 و این حدیث از وجه دلالة دارد بر شرطیه حضور والی و اینکه امام جمعه بودن
 از شؤون ولایه است (اول) اتحاد سیاق (دوم) لام اختصاص در نام
 مفرد حدیث (حدیث هفتم) از کتاب جمعیات از سید سجاد ارمولانا
 امیر المؤمنین (ع) قال لا یصح الحکم ولا الحدود ولا الجمعه الا للامام انهمی
 (ترجمه) فرمودند امیر المؤمنین (ع) که صحیح نیست قضاة نمودن و نه
 اقامه حدود نمودن و نه اقامه جمعه نمودن مگر از برای امام (و تقریب) دلالة بر
 شرطیه حضور والی در اقامه نماز جمعه و اینکه امام جمعه بودن از مناصب والی
 است از جهاتی است (اول) اتحاد سیاق در امور مذکوره که نام آنها از
 شؤون والی است پس تا اینکه ادبی نتواند قص خود را قاضی قرار دهد

۱۵

۱۶

۱۷

و مردم نتوانند احدی را قاضی قرار دهند پس چنین است فتاوتی که اقامه جمعه
 فایده پس نیست مراد از امام مگر حلیه پیغمبر (ص) (دوم) مفهوم « هر
 مستعاد از کلمه الا و چون وقوع استثناء در هر محل متعدده محل کلام که جمعه
 راجع است یا ناخبره پس اگر همه شد که شکی نیست که مراد والی است و اگر
 بخصوصه اخیر باشد که مطلوب ثابت است علاوه املا ذکر وی در تعداد
 اختصاص والی انو خواهد شد مگر آنکه آنها فرینه شود که در مقام بیان است
 که نماز جمعه هم مثل بقیة از اختصاص است پس نیست مراد از امام مگر خلیفه
 پیغمبر (سوم) استفاده نمودن اختصاص از کلمه لام اختصاص در امام که هر
 کدام از امورات را بر او معلقه که از برای هم در حکم است مختص با امام
 نموده نتوان غیر جمعه را مختص نمود بوالی چونکه کلمه و او معلقه بیان شد که
 از برای هم در حکم است پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر (چهارم)
 آنکه مقرر کردیم در مصباح هشتم که اصلاً لفظ امام مثل لفظ امیر المؤمنین در
 عرف شیعه اطلاق به غیر معصوم نمی شود و ثابت کردیم بدله ارمیه (پنجم)
 الف و لام عهد در خصوص مقام که ذکر اختصاصات والی نموده ولو آنکه در غیر
 مقام بگوئیم (ششم) اصلاً حدیث منسکک و در امر است چنانچه در حدیث
 دوم گذشت پس نیست مراد از امام مگر حلیه پیغمبر یا بنده وی پس با مثال
 این فتوی دادند مشهور که هر جمعه در زمان عبیه ابدأ و جوی ندارد نه
 قبلاً و نه تخیراً و تو خبری چنانچه خواهم دید که مقابل این ادله اشتراط
 نداریم چری در دست که شواهد مایلی کرد (حدیث هجدهم) روایه منقوله
 در کتب دقهیه مثل جواهر و غیره از روایات مثل بحار این معصوم قال للمعصوم
 ان الجمعه لنا والجماعة لقیمتنا انهمی فرمود معصوم علیه السلام اینکه بتحقیق که
 اقامه نماز جمعه نمودن از اختصاصات ما معصوم است واقعه نماز جمعه نمودن مال
 قبیحان است (و تقریب) دلالة بر اینکه حضور والی یا بنده وی شرط است
 در نماز جمعه و امام جمعه شدن از مناصب والی است و از شؤون ولایه است
 از دو وجه است اول که امام فرق گذاشت بین امام جمعه و امام حریه و معصوم

۱۸

۱۹

داد و تحصیل قاطع شرکه است پس معلوم می شود که مراد از امام غیر خلیفه نیست «دوم» اختصاص «حدیث نوزدم» روایة منقوله معموله در غالب مکتب فقیهیه مثل جواهر و غیر از و کتب اخبار مثل وسائل و غیر وی از عمار ساهلی از ابی عبد الله قال کان يقول ما کان رسول الله فهو الامام بمدر رسول الله انہی «ترجمه» گفت عمار که میفرمود حضرت جعفر صادق که هر چه بوده از برای پیغمبر خدا (ص) پس همان از برای امام و والی بعد از اوست «و تقرب» استدلال بعد از فراغ آمده عموم یا بالعموم یا بالاطلاق از کلام موصول از استسکه مراد از آنچه بوده برای پیغمبر اضافات دنیویہ نیست از خانه و اثاث البیت و عمار و حشم و امثال اینها از اموال دنیویہ بلکه اینها مکتب و سنة و اجماع مال و ارب و وی خواهد بود و احکام خاصه نبوی نیست مثل وجوب قیام و تہجد و اباحه گرفتن زن و غیره و امثال ذلك که در نکاح و غیره نمودند از خصائص نبی بلکه مراد احکام و حقوقی است که مال جمیع سلاطینی بوده و حره و ولایتی مثل قضا و تعیین قضا و غرا و تعیین امراء و اقامه حدود و جمع جبایات و امثال ذلك از شؤون ولایتی چنانچه مورد روایة بلکه صدور وی شاهد است و اقامه جمعه از این قسمت بوده و امام بعد وی منتقل است بدآید و الان بحجة ابن الحسن روحی له القداء منتقل شده و حق وی است بعد از فراغ آنکه در زمان نبی از مختصات ایشان بوده بضرورت من الدین چنانچه شناختی در سابق و اگر مبطل داری بگو در این وجود سه اسم و سه عنوان بوده محمد (ص) باین عنوان مرد من افراد بشر و مرد من افراد المسلمین و مرد من للمکلفین و مرد من افراد العباد (و نبی) باین عنوان مرد من افراد المذنبین و مرد من افراد الرسل و سلطان من سلطان الله و مال من ولایة الامر و باین عنوان مرد من افراد سلاطین و مرد من افراد الولاة و فرد من افراد اولی الامر و باین عنوانی احکامی مرتب است که ربطی با حکام عنوان دیگر وی ندارد پس بعنوان اول احکام طایفه اول مرتب است و بعنوان دوم احکام طایفه دوم مرتب است و بعنوان سوم احکام طایفه سوم مرتب است پس اشکالی نیست در اینکه در زمان نبی این

اقامه نماز جمعه بوده بوجوب عینی تمینی و از مناصب و شؤون ولایتی بوده جز ما اتفاقاً از وقت ورود مدینه تا وقت رحله از دار فناء واحدی در هیچ مکان اقامه نمی کرد مگر بتعیین وی و اجازه وی چنانچه شاهد شد فاعل خلفاء خاصه بعد و فاعل سلاطین امویہ و عباسیہ و بقیة ملوک تا زمانها هذا و ظاهراً این مقدمه بدیهی و ضروری دین باشد و لذا بدی که عنوان را زمان غیبة قرار دادند و تمام گفتند که غیبة وی مع النبی از ضروریات است چنانچه ما هم مدلل نمودیم پس شکی نیست که در زمان نبی از مناصب بوده و از مختصات بوده مثل تعیین قاضی و امیر و اقامه حدید و جمع جبایات پس لا جرم مثل بقیة امام بعد منتقل است این حق مثل بقیة حقوق و بهمان نحو بدآید منتقل شده تا الان بدی حجة بن الحسن است عجل الله فرجه پس کسیکه مدعی وجوب است یا ولایة عامه ثابت کند برای فقهاء یا آنکه مدعی امام است دلیل نداریم با درج در ثبایة خاصه میکنند یا آنکه مدعی امام است دلیل نداریم یا آنکه دلیل عامی و راء ادله و وجوب نماز جمعه از ادله اربعه وی اقامه نماید از خروج اقامه نماز از اختصاص اینهم دلیل نداریم چنانچه خواهی شناخت چه آنکه نمسک باده نماز جمعه بی ربط مدعی است چنانچه چه گفتیم در سابق مدعی وجوب بنحو مانعة الخلو هر و حوی باشد باید یکی از امور نمسک نماید و تمام آنها باطل است جز ما پس انکار شرطیة در زمان نبی صلی الله علیه و آله و سلم که از ضروریات است نتواند انکار نماید احدی و انتقال از بنحویکه از برای نبی بوده با امام بعد بحال انکار نیست برای احدی و مراد از امام در حدیث تو هم غیر خلیفه نیست از برای احدی و دلیل بر سقوط بعد از غیبة امام که نداریم جداً پس لا جرم نماز جمعه بوجه من لوجوه و جوبی ندارد نه تمیناً و نه تحقیراً پس با مثال این حدیث مذهب فرمودند که نماز جمعه اصلاً وجوبی ندارد و نداریم در مقابل چیزی ابداً این قلت این برهان معادله باشد زیرا باید بعد از ثبوت منصبیة برای نبی (ص) منتقل شود و از اول کلام است قلت تو شناختی که در بین مذاهب خاصه خلافتی در اینکه منصب نبی است نیست و بین شیعه نیز چنین حتی نزد محدثین بی دوسه قر از متأخرین آنها

چنین نوم کردند و خواهی شناخت که فرمایش از طریق موازین نیست از جهانی
 که باید انشاء الله (حدیث بیستم) از علامه تحریر در کتاب مستند از
 معصوم (ع) قال ان فی کل جمعة وعید یتجدد حزن لآل محمد لا یم یرون حزنهم
 فی بدعیرم انهم (ترجمه) فرموده معصوم علیه السلام که بتحقیق هرایک در
 هر روز جمعی و روز عید ی بازه می شود غصه و غم از برای آل محمد (ع)
 بواسطه آنکه آل محمد می بینند حق خودشان در دست مردم و این مرسله غیر
 مستند سابق است چنانچه مخفی نیست (و تو خیری) که حدیث بر واضح است
 که حضور معصوم شرط در اقامه نماز جمعه است و اینکه امام جمعه بودن از
 مناصب الهیه است مثل امام عید غدیر و الا در خصوص روز جمعه و عید هر چه
 نازل کنیم در حرح و تعدیل غایم و تجزیه کنیم نازی و راه مصالح حایر ایام ندیم
 و گذشت تفصیل مفاد این حدیث در حدیث هشتم و لذا تصریح نکنیم طرق
 استدلال را احراز کنیم (حدیث بیست و یکم) از کتاب جمعیات
 از علی بن الحسین مولانا سجاد (ع) از امیر المؤمنین علیه السلام انه سئل عن
 الامام یهرب ولا یخلف احداً یصلی الناس کیف یصلون الجمعة قال (ع) یصلون
 کمولهم اربع رکعات انهم (ترجمه) یعنی سؤال شد از مولانا امیر المؤمنین
 علیه السلام از امامی که فرار نمود و همین نکرد امام فرار کرده احدی را که نماز
 بخواند برای مردم پس چگونه نماز جمعه بخوانند فرمود امیر المؤمنین (ع) که
 مردم نماز بخوانند مثل نمازهای خودشان چهار رکعة یعنی همیناً ظهر بخوانند
 ولو با جماعة و جمعه بخوانند (و تقریب) دلالة این حدیث بر شرطیة حضور والی
 در اقامه نماز جمعه و اینکه امام جمعه از مناصب است شکی در پی نیست چه آنکه
 مراد از امامی که فرار کرده حاکم است و الی نه امام جماعة از حیاتی (اول)
 اینکه امام جماعة اگر حادثی روی دهد تعیین نایب نه لازم است و نه حق داود
 و نه با اوست (دوم) اینکه فقهاء فرمودند اگر از برای امام جماعة حادثی
 روی داد در اندام نماز بوقت یا تحول یا حدث یکی از مؤمنین حای امام
 بود و امامه کند و این حکم مسلم همه مسلمین باشد پس اینکه فرمود خودشان

نماز ظهر بخوانند نیست مگر از جهة عدم تعیین امامی که والی باید تعیین نماید بلکه
 مقتضای اطلاق ولو با جماعة باشد و محل بر اینکه شاید از عدد صفة نماز جمعه
 ناقص بوده که اقلاً باید مثلاً پنج نفر باشد امر غربی است چه علاوه بر
 اینکه خلاف ظاهر است فرد قادر خیلی قادر است که خیلی مایه لازم
 دارد که تا محل شود چه طور می شود جائیکه از اطراف امام بلکه
 بلد امام تا دو فرسخ باید حاضر شوند مع ذلك بعد نمازی تردد علاوه بر این
 که فقط محط سؤال و جواب فرار امام است نه از جهة فقد بقية شرائط مصافا بانه
 غیر مره مکرر نمودیم و گفتیم که در عرف شیعه امام بر غیر والی اطلاق نشود
 باده اربعة پس ربی نیست که این دلالة صریحه دارد بر اینکه حضور والی
 شرط است در اقامه نماز جمعه (حدیث بیست و دوم) از بحار از شیخ زین
 الدین علی بن فاضل مازندرانی که اجبة علماء است بر حسب فهرست روایات از
 حید شمس الدین اقا زاده حضرت ولی عصر روحی له القعدة در مسئله تشریف
 وی بخندمت ایشان در جزیره خضراء از مولانا صاحب الزمان روحی له القعدة که
 ایشان امر فرمودند بسید که اقامه نماز جمعه نماید و من جملة اول جمعة صلیتها
 معهم رأیت السید صلوات الله علی الجمعة رکعتین فریضة واجبة فلما انقضت الصلاة
 قات یاسیدی رأیتکم صلیتم الجمعة رکعتین فریضة واجبة قال نعم لان شروطها
 المعلومة قد حضرت فوجبت فقلت فی نفسي ربما کان الامام حاضراً ثم فی وقت
 اخر سنات عنه فی الخلوة هل کان الامام حاضراً فقال لا ولكن انا النائب الخاص
 باسمه صدر عنه (ع) انهم عمل شاهد (ترجمه) گفت شیخ مذکور که بعد
 از تشریف پس اول روز جمعه که نماز خواندم با سید شمس الدین و اصحابش دیدم
 سید شمس الدین نماز جمعه خواند و نماز ظهر بخواند و نماز جمعه را بشعر و جوب
 خواند پس بعد از انقضای نماز عرض کردم بسید شمس الدین که آیا اقای من
 دیدم شما نماز جمعه را بشعر و جوب خواندید فرمود بل بطحاظ آنکه شروط و جوب
 وی معلوم است زرد ما و موجود است پس نماز جمعه واجب است پس خیال
 کردم شاید امام عصر علیه السلام حاضر شده بوده پس در وقت دیگری سؤال

مستردم از وی در خلوة که لیا وفتیکه روز جمعه تنها ناز جمعه گردید امام زمان حاضر بود پس سید شمس الدین فرمود خبر حاضر نبود لکن من تأیید خاص ایشان ماثم وصادر شده از ایشان امری در اقامه ناز جمعه و این قضیه سؤالا و جوابا نص است که حضور والی شرط است در اقامه ناز جمعه و بدون حضور واجب نیست و اینکه امام جمعه شدن از مناصب است و از شؤون والی است و این قضیه در حدود هفتصد از هجرة بود که حدود سیصد و شصت از غیبه سکری است آن قات ذکر این قصه در مقام بجه مناسبه و داخل نمودن قضیه در حدیث بجه میزان و پایه فقه بر این واقعه بجه اساس قات بلحاظ آنکه این قضیه سنة محسوب است در عداد سنة ذکر گردیم و چون سنة است مدرك فقه قرار دادیم چه آنکه لا تربد از سنة الا فصل معصوم یا قول وی و یا تقریر وی و یا قولیکه حاکمی از باشد و این معنی در مقام ثابت است چه آنکه شیخ مذکور می گوید که سید مذکور گفته که امام عصر (ع) امر باقامه جمعه نمود و ربی نیست بر اینکه امر باقامه قول معصوم است واجب است سید را تصدیق نمود در وی و منافاتی هم ندارد که نسبت بهقیم که دعوی نیایه خاصه داشته دعوی باشد و این حجة اثبات نشود والا عین این اشکال در روایة زرارة و عبد اللک که آمده قائلین بوجوب ناز کردند دلالة وی را وارد است آن قات اصلا ثابت نشده که از برای امام (ع) اولادی باشد و شیخ مسند قول خود را نسبت به پسر امام داد و این مسئله منعی است که خبر در موضوعات هم حجة باشد بلکه اگر حجة هم باشد باز در مقام فایده ندارد چه آنکه پسر داشتن آری بر وی مرتب نیست قلت شیخ فرمود ما در اینجا وارد شدیم بر عالمی که امام وی سید شمس الدین بوده غایه دعوی دیگر هم نمود که او پسر امام هم بوده پس سلما که دعوی پسریت ثابت نباشد مضر بعالم استدلال نیست علاوه ضروری ندارد اخبار وی به پسریت و غیره هم در نذر و امثال وی ظاهر است علاوه از اخبار مستفیضة حتی اسامی اولاد آنها و قوانین شریعة که رهبانیه جایز نیست معلوم است که اولاد دارد چنانچه فرمود که در وقت ظهور هزار نفر از اولاد خود وی در رکاب وی

باشد و سید مریم هم اسباط است بر حسب نقل نه ولد است بنساء بر مذهب مشهور که ولد را بم الواسطة صدق حقیقی نمی دانند الحاصل ظاهر آری نبی نباشد که صدق سنة بر وی بشود باحاط وجود آثار شرعیة آنها (حدیث بیست و دوم) **سوم** روایة طالحة از مولانا امیر المؤمنین (ع) که فرمودند لا حجة الا فی مصر نظام فیہ الحدود انتهى یعنی ناز جمعه اقامه وی صحیح نیست مگر در شهرهاییکه اقامه می شود در وی حدود (و تقریب) دلالة از جهة نبی حقیقة جمعه و یا صحه وی و حصر وجود وی را یا صحه وی را در شهر چونکه در آنها اقامه حدود شود دون برادی و بحار و قلل کوهها و دهات برای آنکه چون در غیر مصر ولو غالباً حکام و نماینده والی نیست و شاهد وی هم اقامه حدودی که وظیفه والی است ذکر فرمود پس از جهة انضمام جمعه را بحدود و از جهة نبی حقیقة و یا صحه از غیر مصر چونکه والی نشین نیست و حصر وی را بموجب کلمه حصر در مصر که محل ولاه است استفاده می شود که حضور والی شرط است و بدون وی صحیح نیست والا که اگر مثل بقية ناز بودی که معنی ندارد که بر غیر اهل شهر واجب نباشد پس روایة با قلم نظر از فتوی و معارض دال است بر مدعی و افه العالم (حدیث بیست و چهارم) از موکل از صحیبه از ابیة سید سجاد (ع) در دعای روز جمعه قال اللهم انت هذا الامام الخلفاء واصفياك ومواضع امنائك في الدرجة الرفیعة التي اختصصتهم بها قد استروانا انك عرضت ویمکنک حتی عاد صفونك وخلفائك مغلوبین مقهورین منین برون حکمك مبدلا و کتابك منبوزا وفرائضك معرفة عن جهة اشراعتك ومنن نبيك مقروكة اللهم امن اعدائهم من الاولين والآخرين ومن رضي بضالهم واشياهم وانباههم تا اخر این دعاء که مختص است بروز جمعه و بعد از صبح (ترجمه) یعنی ای پروردگار من این مقام تحقیقا از مختصات خلقای تو است و این مقام از مختصات خاصه و برگزیدگان تو است و این مقام از مواضع و مواقع امنای تو باشد که مقام شامخ بزرگی است که مختص نمودی از خلفاء واصفیه و امناء را بآن مقام و بتحقیق که سلب نمودن آن مقام شامخ را از خلقای تو تا آنکه خلقای تو بعد از آنکه در زمان پیغمبر تو عزیز و محترم بودند

و غالب و حکمران بودند و نمودند مثل قبل از بعثة یا اوائل از مغلوب و مقهور شدند و مغلوب شدند از مقام خود و می بینند این خلقای تو حکم تو را عوض کرده شده و مکتوب تو را بر حسب نزول و مقصد و عمل پشت سر انداخته شده و واجبات تو را تحریف کرده شده و تغییر داده شده و بشعوبی که پیغمبر فرموده و اورو نه نموده شده و سنة و احکام پیغمبر تو ترك کرده شده ای پروردگار واجب است که لمن ثانی دشمنان محمد و آل را از اولین و آخرین و هر که راضی باشد بکارهای ایشان و نیز شیعیان آنها و متابین آنها آنها رسید ترجمه این فقرات (و دلالة) این حدیث بر اینکه نماز جمعه و نماز عید اقامه وی از شؤون والی است و از مختصات خلیفه پیغمبر یا نماینده وی باشد و احدی بدون ایشان و بدون اذن و اجازه والی نمی تواند بر واضح است از جهاتی عدیده (اولا) مشار الیه در کلمه هذا چیست که مختص بخلفاء نمود لایذ باید کاری از کارهای روز جمعه و عید باشد که در غیر جمعه نبوده و باید تازی از نمازهای روز جمعه باشد که در غیره روزها نبوده تا آنکه از عکار و از چیز تازه مشار الیه واقع شود و مختص بخلفاء گردد در این روز جمعه و عید و تا آنکه از کار و از چیز تازه موضوع احکامی که بعد مترتب نمود واقع شود پس این مقدمه ایده بدیهیات است و نیز از بدیهیات است که دعت آوردن و معین کردن آن مشار الیه و از موضوع توقف دارد که حساب کارهای مختصه یوم جمعه بنائیم تا معلوم شود که مال والی کدام است و مال صوفه کدام است و نیز بدیهی است که کارهای مختص هر روز جمعه محصور است معهود است از غسل کردن و شارب گرفتن و ریش اصلاح کردن و ناخن گرفتن و توسعه بر عبال دادن و میوه تحصیل کردن و دعای خاص کردن و چند رکعة نمازهای ربادی های آوردن و ربارت مؤمنین نمودن از زندها و مردها و امثال اینها دیگر چیز تاری نداریم پس این گونه امور که اصلا ربطی بخلفاء ندارد بلکه والی یا رعیه شریک است و سنی و شیعه هم جای آورند بشاره که پس اینگونه امور که جز ما مشار الیه نیست و موضوع حکم نیست پس نمی ماند چیزی مگر اقامه نماز جمعه و عید و نیست چیزی قابل که مختص بخلیفه باشد مگر اقامه نماز جمعه

چون از است که از شؤون والی و از مراتب سلطنتی است که باید مردم حتی از دو فرسخی بلد آنها رجال کامل نه بچه وزن و عید و سریش و امثال اینها جم شوند و والی را با عزاز بمسجد ببرند چنانچه نامن الاغه در عید در طوس حرکت نمود برای خواندن است نماز که طومر و منزلت نمود که خبر بامور دادند و برا برگردانید و نیز باید خودش صعود بسم نماید و خطبه بخواند و غرض از این خطبه چنانچه در روایة طل و میون بوده نیست مگر آنچه را والی صلاح داند و امر صلاح داند و خلیفه صلاح داند از مصالح و مفاسد و از سر و منقضا از شخصیه و نوعیه از دنیوی و اخروی و از اخبارات ممالک از محل و غیر محل از خیر و اورد بر آنها و از شر وارد بر آنها و دعت آوردن اراء آنها در این امور بحکمة الی غیر ذلک از حکم و مصالح تشریع نماز جمعه که در اخبار بیان شده متفرقه پس نیست مشار الیه الا نماز جمعه و نیست مگر اینکه حضور والی شرط است در اقامه این نماز والا نماز جمعه که هر روز خوانده می شد (و ثانیاً) فرمود که از خلفاء و سب نمودند خسفه و کفره ما باید سوال نائیم که در روز جمعه بخصوصه کدام حق از حقوق آل محمد در ایادی مردم واقع شد و از آن که چه چه بر مخصوص روز جمعه از ایادی آل محمد در بودند احکام یوم جمعه با آنکه از خصایص ایشان نباشد تا ما بر قرار است چیزی از کسی گرفته نشده چیزی بکسی داده نشده مردم جمع شدند مثل همه روزه نماز جمعه میبایند آل محمد (ص) چه چه مربوط پس میتوانست حق مغلوب را غیر اقامه نماز جمعه قرار داد که مظهر نام اجلی شؤون سلطنتی است چون در زمان جاهلیه این روز را عروبه می گفتند و هر دو بدنی ادینه است که عید میگوئیم پس مردم عید دارند جمع شدند شادی کنند و با هر که هم میل دارند نماز خدا را با جماعه انبیان نمایند بال محمد (ع) چه چه مربوط پس تصویر نمی شود از برای حق مغلوب مگر اقامه نماز جمعه پس نیست مگر آنکه حضور والی شرط است در اقامه (و ثالثاً) فرمود عود کردند خلفاء مغلوب شدند مقهور شدند باید پرسید بکجا عود کردند اول چه بودند این خلفاء که دو باره باز پا به رسیدند غیر از است که اشاره باول بحث نموده

که قریش تسکین از خلیفه خدا نمی کردند و امتثال او امر و نواهی وی را نمی کردند تا آنکه خداوند دین را خود را قوی گرد طوعا او گرها طمعا و خوفا قبول کردند و شدند خلفاء عزیز و محترم امر و ناهی و مطاع و البوم دو باره عود نمودند مثل است روز شدند اطاعة نمی کنند از این خلفاء که نماز با آنها بخوانند و مطاع نمی باشند تا مصالح و مفاسد و ضرر و فتنه دنیوی و اخروی شخصی یا نوعی بیان نمایند تا خیر دار این دریا بند (و در اینجا) باید سؤال نمود کدام حکم است که مدلل شده در روز جمعه که میفرماید حکم تو را تبدیل کردند ماهر چه تقدیر کردیم در روز جمعه بخصوصه چیز دیگری ندیدیم الا آنکه نماز جمعه شیکه باید با والی بخوانند و با خلیفه پیغمبر بخوانند مردم را جمع نمایند یا جمع شوند بی خلیفه پیغمبر بخوانند و نماز باطل باشد و فریضه مهله بوم جمعه از مسلمین فوت شود دنیا و آخرت آنها خراب شود (و خامسا) فرمود قرآن را پشت سر انداختند پس باید سؤال نمود که در روز جمعه کدام آیه از قرآن پشت سر انداخته شده بی آیه مباحه آیه اطعوا الله و اطعوا النبی اولی آیه امر جامع آیه طهاره آیه نداء الی غیر ذلك ناما بخصوصه در روز جمعه پشت سر انداخته شده چنانچه در فصل نمک بقرآن بیان نمایم که چه طور در روز جمعه بخصوصه این آیات متروک شده (و سادسا) فرمود واجبات تو را بنحویکه پیغمبر فرموده امتثال نمیکنند و تغییر می دهند پس سؤال کنیم که در روز جمعه آخر تازه کدام است غیر اقامه نماز جمعه چیز دیگری تازه باشد غیر خطبه وی که باید عقل کل بپذیرد بالا رود و مردم را سوق دهد بخیر دنیوی و اخروی کلی و جزئی عوض وی ابو هریره بنسب در نیابة از خبیثی که سه روز مدینه منوره را تهب و عارت وی عرض نموده و مباح کرد و بعد بیعت رفت بگوید الحمد لله الذی جعل الدین قواما و ابو هریره اما این کلام است از این امام بالای منبر از نیابة از جناب منوب منه که عقل کل شکایه کند که حکم تو را تغییر دادند (و سابعاً) فرمود سنة پیغمبر تو را ترك نمودند آیا چیز دیگر از سنة نبویه در روز جمعه غیر اقامه نماز جمعه تصویری شود که او خود اقامه مینمود و بعد از

و مؤکد بلکه شاهد خوبی است از برای آنچه را که ابی جعفر احمد بن القاسمی نقل فرموده از بعض اصحاب الشیعه و نیز بحار تغسل نموده از گشای قدس الله اسرارم که معنی این ختیس آن است که روز عید خرج الی الصحراء شغلاً مفرراً فی ذل لوف وری ملهوف ناداً معمد الخطیب المنیر مدیده نحو السماء ثم قال اللهم هذا مقام خلفائک واصعیانک ومومنینک الدین اختصصتم بهم الفروهاوات لتقدر الاشیاء لا یطالب قضائک ولا یجاوز المحتوم من تدبیرک کیف شئت وانی شئت وعلیک فی ارادک کملک فی حاکمک حتی عاد صغوتک وحفائک مضمون مقهورین و من برزت حکمک مدلاً و کثایت منسوداً و فرائضک محرفه عن جهات شرایعت و من انبیک منزوکه اللهم المن اعدائهم من الاولین و الآخرین و العادین و الزانحین و المناصین و الفار من الهم و المن جبارة رماسا و اشیاعهم و اتباعهم و احراهم و اعوانهم انک علی کل شیء قدير (و دیگر ترجمه نکند چه آنکه بینه دعای روز جمعه و عید صحیفه است و معنی کوچیک تر است از اینکه چنین دعائی انشاء کند و موقع قرائت وی را دانا باشد و با آن حال پراگندگی و غم و حریت و حال مصیبه زده کی برود بصحراء و قتی که خطیب میر روت اشاره بیدر کند و اشاره بامام جمعه کند و متوجه آسمان شود و یا خداوند مناجات کند و این نموده الا آنکه این دستور از موالیان وی بوی رسیده بوده و عملاً در جمعه و عید در خلوات از آنها دیده بوده این است که آنها مصابین صحیفه یاعین وی را با شرائط عمل میکرد و این واضح است قسم بجات خودت و الله العالم

وی چون ما فان رسول الله و هو الامام بعده دیگران اقامه نمایند و سده لاره وی را یا بمال نمایند (و نامنا) فرمود اختصاصهم بها یعنی تو حد دارند مختص کردی خلفاء را بان پس این ضمیر بها بجه چیست است غیر نماز جمعه مرجعی می توان پیدا نمود که تصدیق عرفی داشته باشد (و نامنا) در حدیث سابق ذکر نمودیم که فی کل جمعه و عید تجدد لآل محمد حرباً برهن حقهم فی ابادی عیونم پس نیست ان حرب مگر این شکایتها که اینجا بخدا نموده پس نیست مگر نماز جمعه پس چون ملحوظ اینکه این تیکه از حلاوة را این روز بردند و از دست آل محمد گرفتند و این شمار بزرگ را از بین بردند و خراب کردند و این عسادت مهمه را مردم محروم شدند از عیون وی و انت سواق بختیرات دارین خط را مردم محروم پس واجب شد این ایشان و شیعیان ایشان و نامین آنها و راضی و فعال ایشان پس دلالة این حدیث از جهاتی عید است بر اشتراط حضور خلیفه پیغمبر در این نماز و اینکه امام جمعه شدن از مناصب است پس بمثل این حدیث فتوی دادند مشهور از مبره فقهاء بر اینکه نماز جمعه بوجه من الوجوه واجب نیست در زمان عیبه نه تعیناً و نه تخیریاً والله الهادی (حدیث بیست و پنجم) صحیح جلی ۲۵
از بحار در کتاب صلوة وی از ابی عبد الله علیه السلام قال فی صلوة العیدین اذا کان العوم خمسة او سبعة فایم یجمعون الصلوة کما یستعملون بالحمة انتهى (ترجمه)
فرمودند صادق (ع) در نماز عید عطار و عید اسحی در وقتیکه مردم پنج نفر یا هفت نفر شدند پس هر اینه بتحقیق واجب است که اقامه نمایند نماز عیدین را با نحر و شرائطی که برای اقامه نماز جمعه واجب بود (و تقریب)
استدلال باین حدیث برای اشتراط حضور والی و اینکه امام جمعه از مناصب است و بدون وی جمعه منعقد نخواهد شد ظاهراً از بیانات است چه آنکه امام فرمود آنها یجمعون الصلوة حله خبریه در مقام انشاء با تاکید بکلمه تاکید یعنی واجب است بعد از تهیه عدد که اقامه نماز عید نمایند پس فرمود که شرط اقامه نماز عید همان شرط اقامه نماز جمعه است و مثل شرط اقامه جمعه است پس امام می فرماید که آنها جماعة نماز عیدین اقامه نمایند بان نحو و شرائطی که واجب است

اقله نماز جمعه نمایند و از این حدیث است که متون فقه ناما چنانچه مخصوصا در عروه وارد که شرائط نماز عیدین مثل شرائط نماز جمعه است و از این است که محاسنی (فقه) فرموده که این حدیث دلالة دارد بر اشتراط والی در نماز جمعه و یا مأذون از قبل وی و فرمود این از اعظم دلیل قاطعین بر اشتراط است پس احادیثی که حضور والی شرط در عید پس جمعه که امام عید را بوی قیاس مسکونه بطریق اولی چه آنکه اشتراط حضور والی در عید از راه اشتراط در جمعه شد پس در اشتراط حضور والی در عیدین وجهه شکی نباشد بموجب حدیث بلکه غیر حدیث هم چه جواهر (فقه) فرمودند در مقام بی وجوب تعیین جمعه بر اینکه معتاد و جمیع اجماع بر اشتراط قائم است پس بناء علیه کما اینکه عیدین در زمان غیبه شرط مفقود است وجوب ساقط است پس جمعه نیز چنین باشد وجوب وی ساقط بلکه بالاولیة ساقط شود چون اصل است و عیدین فرع پس ردی نیست که حضور والی شرط است در اقله نماز جمعه و بدون آن اصلا وجوبی ندارد نه تعییناً و نه تخیراً و بمثل این حدیث فتوی دادند مشهور بشرطیة حضور والی و فرمودند که نماز جمعه در زمان غیبه ابداً وجوبی ندارد و نیست در قبالی وی قائل مزاحمة (حدیث بیست و هشتم) روایة منقولة در کتب فقهیه و احادیث مثل بحار از سیدنا خاتم النبیین (ص) قال ان الجمعة والحكومة لا امام المسلمين انهم (ترجمه) فرمود خاتم النبیین (ص) بر اینکه اقامه نمودن نماز جمعه و قصار و حکم نمودن از برای امام مسدود است و این حدیث غیر از بوده که از اشمعیات نقل شد چه ایمان نقل از پیشتر (ص) فرموده بوده و این را در بحار نقل از نبی (ص) نموده پس اگر چه ممکن است در واقع یک حدیث باشد لکن ظاهراً دو حدیث است چنانچه عقلا همین احتمال در حدیث یازدهم با چهاردهم ممکن است و تواند است از بعضی چنانچه غنی نیست و تقریب استدلال از است که از عطف بکلمه و او که اقتضای جمع دارد و لام اختصاص و اختصاص حکومت معلوم و هویدا و اشکارا است که حضور والی یا نماینده وی شرط است در اقله جمعه و امام جمعه شدن مثل حاکم و قاضی شدن از ماصی

مکر

نکته

است و دیگر احتمال نمی رود که مراد از امام در حدیث عام باشد شامل غیر والی باشد علاوه بر آنچه مقرر کردیم در مصباح هشتم که اصلاً اعظم امام مثل امیر المؤمنین بدون قرینه ملزمه شامل غیر والی نیست و از القاب خاص است بلکه در مقام دلیل بر اختصاص بر والی است ولو آنکه در سایر جا فرضا عام باشد چه آنکه نسبة را تمام مسلمین داد چنانچه مقتضای جمع محل ملام است پس نیست مراد از امام مگر والی و قسم بحاجت خودم که بر واضح است محتاج اطالة نباشد (حدیث بیست و هشتم) از صلوٰة بحار و غیر وی از مولانا جعفر بن محمد (ع) قال لا یستحب الا فی مصر تقام فیه الجمعة انهم (ترجمه) فرمود حضرت صادق علیه السلام که اقله نماز جمعه صحیح نیست مگر در شهر بیک اقله می شود در وی حدود الاربع و تقریب دلالة وی بر شریایة آن است که حدود اقله نمودن با جمعه اقامه نمودن توأم و متلازم قرار داد شرعاً و در این صورت چون اقله حدود نمودن از ماصی والی است پس لایحرم اقامه جمعه نمودن نیز از ماصی والی باشد و چون حدود بدون حضور یا نماینده مشروع نیست پس اقامه جمعه نیز مشروط باشد و اختصاص بمصر و شهر یا از جهة غلبه است که چون غالباً در دهات والی منصوب نیست و از این جهة اقله حدود و اقامه جمعه نمی شود و با اصلاً بر اهالی دهات پییده واجب نباشد حتی با حضور و تمسک و ممانعتی ندارد بر فرض وجوب بر غیر شهر نیز حجة و دلالة وی چه غیر مره گفته ام که قیام دایمی اقوی بر عدم حجة و تقریب منافات با حجة فقره دیگر ندارد و اما حل حدیث بر بی قال دون تقی حقیقة یا صفة اولاً خلاف وضع وی است چه آنکه صلواتنا اشهار کلمه تأیید در صفة و اکنون در تقی فضیلة اشهار حاصل شده و تأیید در مجاز مشهور هم اول کلام است و قسم بد نمودن و ثالثاً در مقام مناسبة ندارد چنانچه چه واضح است بعد از آنکه قرین با اقله حدود شد و سابقاً در حدیث بیست و سوم شرح دادیم (حدیث بیست و هشتم) از کتب احادیث مثل بحار و وسائل از سیدنا ابی عبد الله علیه السلام انه قال اذا کان القوم غیبة و ماعداء مع امام فی مصر فاجتمع ان یجمعوا الجمعة و العیدین انهم (ترجمه) فرمود حضرت

۲۷

۲۸

صادق (ع) اينك اگر مردم و مكلفين عدد آنها پنج نفر و زبانه شده واجبست
جمع شوند اقامه نماز جمعه نايستد و اقامه نماز عيد الفطر و عيد غفر نايستد (و تقرب
دلالة) ان است كه بعد از حل جملة خبرية بر انشاء حديث چنان مي رساند كه
مراد از امام والي و خليفه است از جهاتي عديده كه غي توان احتمال تعميم داد
اولا در مصباح هشتم گفتيم كه با عدم وجود قرينه حل و احتمال جاز نيست
و ثانيا در مقام قرينه موجود است بر اينكه مراد معصوم است بطحاظ انكه همان
اماميك اقامه عيدين بر وي واجب همان امام اقامه جمعه بر وي واجب است
و اين ملازمة از جهاتي است اول از جهة واد ماطقة كه براي اشتراك در حكم
است دوم اگر غير از مراد باشد لازم آيد استعمال لفظ در اكثر از مهاي
واحد يكي حقي و ديگري عاري و ان محال است عقلا پس چه شد جهاتي را كه
عيدين با انكه عطف بجمعه شده وجوب وي يا وجود وي بملحاظ عدم حضور
وي و يا نماينده وي از بين رفت و ساقط شد و اما وجوب جمعه بر وجوبي باشد
باقى ماند بدون حضور و اجازه و حال انكه حديث حاكم بر اشتراك است در شرطية
چنانچه جواهر «فقه» در اين مقام مي فرمايد كه هفتاد و چند اجماع بر
اشتراك در شرطية دارند و هفتاد و چند اجماع بر نفى وجوب تعييني قائم است
اگر چه بر ايشان وارد است كه مقتد تمام اجتهادات الا دو يا سه نبي مطابق
وجوب بوده كه تعييني فقط چنانچه شناختي كاملا در افتتاح دوم در مطلب اول
و ثانيا اختصاص داد وجوب اجتماع و اقامه را بمر و گذشت در حديث بيست سوم
بر اينكه خود اختصاص بمر از جهاتي دلالة دارد بر اينكه امام چه به از مناصب
الهييه است و حضور وي و يا نماينده وي شرط است يا در وجوب يا در وجود
پس نيست مراد از امام مگر خليفه پيغمبر (ص) و بابت حديث و اشكال ان
فرمودند معهود كه اصلا وجوبي ندارد بدون حضور خليفه يا نماينده وي
(حديث بيست و نهم) از بخار از مولانا امير المؤمنين عليه السلام قال ليس
على المسافر جمعة ولا جماعة ولا تشرىق الا في مصر جامع اقبى (ترجمه)
فرمود امير المؤمنين (ع) كه واجب نيست با صحیح نيست بر مسافر كه اقامه نماز

جمعه و نه اقامه نماز جماعة و نه اقامه نماز عيدين نايستد مگر انكه در شهر يكي مسجد
جامع داشته باشد يا در شهر يكي امام جامع داشته باشد و تقرب استدلال ان
است كه امام (ع) نفى صفة نمود از براي مسافر از اين امور ثلاثة مسافر
مگر انكه در مصر جامع باشد و وجوبي از براي نفى متصور نيست مگر انكه والي
نيست و امام مقيم اين نمازها نيست و امام جمعه نيست مالبيا يا دأءا پس ردیف
قرار دادن جمعه را با عيدين و بر او ماطقة هي نمودن كه موجب اشتراك در نفى
است و هي صفة نمودن از اقامه جمعه مگر در شهر نيست ان ظهور مگر براي ان
كه چون در غير مصر والي نيست و شرط مفقود است و اما ثانيا ندارد بقبام اجماع
بر حوار جماعة در سفر را اگر از خارج نداشتيم دليل اقوى بر جواز هرايشه مي
گفتيم كه جماعة هم در سفر جاز نيست پس ظاهر حديث ان است كه حضور
والي يا نماينده وي شرط است در اقامه جمعه و عيد و اگر حال وي مثل بقية نمازها
بودي اولاً چه خصوصية بمصر دارد صحرا و دهات و شهر يكي است مثل
سائر نمازها و ثانيا مصر والي دارد و يا ندارد چه مربوط بنماز است و ثانيا مسجد
جامع با امام جمعه دارد يا ندارد چه مربوط بنماز است و رابعا اصلا بر مسافر
واجب نباشد ولو بتواند اقامه سكك يعني چه پس نام اينها فرائن حليه است
كه چون ان سه ناز در ان سه روز مال والي است از اين حرة مسافر نافذ شرط
است نبايد اقامه نماز و محل بر انكه چون عدد حاصل نمي شود براي وي و يا
خطبه نداند با انكه خطبه اهميه ندارد خصوصا صدر اول از اهل لسان با انكه
مقدمه وجوديه است بايد هر فردي ياد بگيرد خلاف ظاهر است دليل بر حوار حل
نداريم اصلا فضلا از اقوى تا بتوانيم رفع يد كنيم والا حديث بظاهر خود
دال بر اشتراط است والله العالم (حديث سيم) رواية خمس از ابي عبد الله
عليه السلام قال ليس على اهل القرى جمعة ولا خروج في العيدين اثنى (ترجمه)
فرمود امام صادق (ع) كه واجب نيست يا صحيح نيست بر مردمان دهات كه
اقامه نماز جمعه نايستد در وي و يا اقامه عيدين نايستد و مراد از قرى دهات كوچكست
استكه جريئت عادت بملكه نيست كه در انجا والي منصوب باشد چنانچه فرمود

در مستقیضه که اقامه نماز جمعه نمی شود مگر در شهریک اقامه حدود شود یا
مصرفیک والی داشته باشد یا مطلق مصر علی اختلاف اخبار که نظری در وی
نیست مگر همین غلبه پس اگر امام جمعه مناصب والی نباشد و شرط جمعه حضور
والی نباشد و محلی ندارد بر اینکه بر غیر اهل شهر واجب نباشد پس چه شده
که بقیه نماز بر عموم مردم واجب باشد و این نیز وعید از دهائیک حافظ شد و اگر
حال وی مثل بقیه نماز بود که خود اقامه نمودند مثل سایر نمازها پس از این
نمی از دهات و قلل جبال و مرادی و نیز در ردیف عید قرار دادن بخوبی میتوان
استفاده نمود بر اینکه در اقامه مثل عیدین است چون شکی نیست برای آنکه
سقوط عیدین برای عدم والی است در آنجا پس مثل وی باشد جمعه و محل بر
اینکه امام جمعه ممکن نیست قبیح است چرا در بقیه نمازها ممکن شد در این
ممکن نشد علاوه تقصیر عیدین که منی است و خطبه هم لازم نیست پس محل بر
اینکه خطبه باید نباشد اندک است با آنکه امر خطبه به بسیار سهل است و مع
همین بداند چنانچه سابقاً هم مره اشاره کردیم خصوص صدر اول بسیار
اهل لسان و منافا بر اینکه مقدمه وجودیه است واجب است بروند قیام نمایند
موجب سقوط تکلیف نخواهد شد پس چون ظاهر حدیث بخوبی دلالة دارد
بر اشتراط حضور والی یا نمایند وی از این جهة عمل بوی نموده شیخ کبیر (قده)
ار برای عدم وجوب اقامه اصلاً و الله الهادی (حدیث سی و یکم) از وسائل از علی
این راشد قال قلت لابی الحسن الثالث ع اما تؤتی بالنشی فیمال هذا کان لابی
جعفر ع عیدنا و کیف نصنع فقال ما کان لابی بل لیس الامامة هو لی
و ما کان غیر ذلک هو میراث علی کتاب الله و سنة نبیه ع (نسخه) گفت علی
این راشد که عرض نمودم حضور حضرت علی النقی ع که غایب اخای افتاده
چیزی نزد ما یارند و پس میگویند که این مال حضرت امام محمد تقی است و الان
که ایشان از دنیا رفته فرمودند از چیزی نزد ما باقی مانده تسلیم کن فائیم پس فرمود
علی بن محمد ع که هر چه برای پدرم بوده اگر بعنوان امامه وی بوده پس است
چیز الان برای من است و هر چه برای پدرم بوده بفرع عنوان ولایة بلکه بعنوان

علی بن محمد که انهم فردی از افراد عباد است از باید پورته وی بر حد پس ورته علی
ماقی کتاب الله تقسیم نمایند و تقریب استدلال از است که امام جمعه از مناصب الهیه
ولایتیه نبویه بوده باخلاق مذاهب جمعه اسلامیه چنانچه غیر مره شنبیدی و گفتیم
صردی ندارد این معنی عبادة دوسه قرار از محدثین مدد از آنکه مدوک اعتقادها
و اداسیم که از چه راه است و خطاه است چنانچه بیاید پس صفری که بر حد
علماء صحیح است شکی ندارد پس بحکم عموم تطیل و عموم کبری حکم فائیم
که هر چه مال نبی ع بوده بعنوان خلافة الهیه چه جزء معنویه چه جزء صوریة
و الی مدوی منتقل است جبرماً یا بدآید تا الان بحجة ابن الحسن منتقل شده
چنانچه این معنی روایة مستفیضة دلردن جمله در رساله بحکم و منشأه سید فقه
از امیر المؤمنین ع فا قال الله و رسوله فهو للأمام و من جملة در وسائل از محمد ابن
مسلم از ابی عبد الله ع فا کان رسول الله هو للأمام و بالجملة این عنوان بسیار
است چنانچه در باب احوال و غیر آن وارد است پس شکی نیست که عنوان امام جمعه
از مناصب حضرت ولی عصر است مثل عنوان امامارة و قضاوة الی غیر ذلک پس هر که
مدعی واجدان منصب باشد باید دلیلی اقامه نماید بر اجازه و اذن ایشان بخوبی از
انحاء اذن و اجازه و چون نداریم پس لاجرم اقامه جمعه برای احدی جایز نیست و
تعییناً و نه تخیراً چه آنکه نداریم در ایادی چیزی که بتوانیم بوی اثبات این معنی
را فائیم چنانچه غایب شناخت و الله العالم الهادی (حدیث سی و دوم) از شیخ
الطائفة (قده) از زید آن ثابت که نقل نموده از پیغمبر ع قال انی رجل من
الاعراب الی رسول الله ع فقال بانی انت و امی یا رسول الله انا اکون فی هذه
البادية بعداً من المدينة ولا تقدر ان تأتیک کل جمعة فذاتی علی عمل فیه فصل صلوة
الجمعة اذا مضیت الی اهلی اخرهم به فقال رسول الله ع اذا کان يوم الجمعة
ارتحاع النهار فصل رکعتین تقرأ فی اول رکعة الحمد مرة و قل اعوذ برب الفلق سبع
مرات و اقرأ فی الثانية الحمد مرة و قل اعوذ برب الناس سبع مرات فاذا فرغت فافرو
آية الكرسي سبع مرات ثم قم فصل ثانیة رکعات بنیستین و اقرأ فی کل رکعة
منها الحمد مرة و اذا صلصت الله و افتتح و قل هو الله احد عس و عشرین مرة و اذا

فرغت من صلواتك فقل سبحان الله رب العرش الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله
 العمل العظيم سبعين مرة فوالله اني اصطفاني بالنسوة مامن مؤمن ولا مؤمنة يسلي
 هذه الصلوة يوم الجمعة كما اقول الا واما ضامن له الجنة ولا يقوم مقامه حتى ينظر
 ذنوبه ولا يؤبه ذنوبها انتهى (ترجمه) زيد این ثابت نقل کرده که آمد مردی
 از عربهای یابان خدمت پیغمبر «ص» و عرض کرد بایشان پدر و مادرم قدای و
 باد ای پیغمبر خدای من مردی باشم در یابان در حالتیکه دوری باشم از مدینه
 و قدرة ندارم که در هر روز جمعه بشهر پیام باشم نماز جمعه بخوانم پس سران نشان
 بده يك كاری و عملی که در آن ثواب نماز جمعه باشد که وقتی برگشتم بطائفه خودم
 مانا بگویم و عمل کنیم و دیگر حاضر نشوم بشهر برای نماز جمعه پس فرمود
 پیغمبر «ص» وقتیکه روز جمعه قدری افتاب بالا آمد پس بلند شو دو رکعة نماز
 بخوان در رکعة اول حمد يك مرتبه و سوره قل اعوذ برب الفلق هفت مرتبه و در
 دومی حمد يك مرتبه و سوره قل اعوذ برب الفلق هفت مرتبه و وفتیکه سلام گفتی
 بخوان هفت مرتبه آية الكرسي را پس بلند شو بخوان هشت رکعة نماز را بدو
 سلام مثل نماز ظهر و عصر و بخوان در رکعات این هشت رکعة حمد را يك مرتبه
 و سوره اذاجاه نصر الله و سوره توحيد بیدت و پنج مرتبه وفتیکه فارغ شدی از
 نماز بگو سبحان الله رب العرش الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم هفتاد
 مرتبه پس قسم بخدای آن چنانکه مرا بر گردید برسانه بیست مؤمن و نه مؤمنی که
 بخوانند این نماز را در روز جمعه چنانچه من بیان کردم الا آنکه من ضامن وی
 باشم هفت را بلند نمی شود نماز گذار از جای خود مگر آنکه امر زبده شود
 کتاهان وی و کتاهان پدر و مادر وی و قریب استدلال این است که اولاً ظاهر
 چنین مینماید که این مرد عرب را اعتقاد این بوده که نماز جمعه بدون نبی «ص»
 نمی توان خواند والا اگر این اعتقاد نمی داشت و مثل بقیه نمازها بوده که بمدینه
 لازم نبوده باید بلکه مثل بقیه در محل بجمعه میرواند خصوصاً صدر اول مثل
 الساعة میان مینماید قادر نماز افرادی خوانده میشود بلکه تا دو نفر شدند یکی
 دیگری اقتدا میکند کیفکان در محل خود جماعه بوده خوب بود انجا بخواند

و بعد عدم قدرت بر خطبه قبیح است از اهل لسان و جرأتی بودن وی و چند کلمه
 رابع الامام له علاوه بر وجوب تحصیل مقدمه وجودیه پس نبود این اعتقاد چون
 اهل بادیه بوده و الا و نایبند و الا انجا ننوده که اقامه نمیدانند این بوده که مسکن
 بمدینه می آمد که والی داشت و اقامه جمعه میکرد و پیغمبر «ص» هم بتقریر امضاء
 ننوده اعتقاد وی را والا خوب بوده بفرماید رای چه می آئی همان جا بخوان با
 جماعه مثل بقیه نماز را والا تأخیر بیان از وقت حاجه شد و آن قبیح است (و ثانیاً)
 این مرد از مدینه ریاضه برد و در مسج دور بوده یا کثر یا اندر وی اگر حق اول بوده
 که بروی حضور واجب نبوده چرا او تمایل آورد بعدم نیک و مشقة و بی «ص»
 رد نکرد پس نمی شود که بعد از این مقدار باشد والا بر وی واجب نباشد و در
 رسول بوده که بیان نمایند والا تأخیر بیان از وقت حاجه غرافه شد و این فرج
 است بلکه اگر بقصد امر امدهی تشریم ننوده و حرام است «که مسلم چنین است
 چنانچه غالب عوام از حقه حول بحکم قصد امر اندیشند خصوصاً بعدم نشر احکام
 در اراذل امر پس لازم بوده ردع وی از جهانی و زیر میسر «ند عدم عمل امام در انجا
 و مؤکد اخبار نایب جمعه و عیدین است از قرا «واگر دو قسم دیگر بوده که بروی
 واجب بوده که حاضر شود در این صورت اخذ نمی «ص» در ترك فریضه لازمه
 روز جمعه ماحصول عام شرایط چه معنی دارد پس نمی توان گفت الا اینکه اقامه
 این نماز را شوق و لی است از برای وی این قدمت از تصرف باشد چون حق وی
 است مثل احتیاج جمعه و عید والا اذن در ترك معنی ندارد پس چرا نبی «ص»
 عوض قراز داد مگر نبی «ص» میتواند برای بقیه نمازها عوم قرار دهد مگر
 بقیه نمازها را اذن میگرفتند از نبی «ص» که بخوانند مگر بقیه نمازها را بانی «ص»
 می خوانند مگر بقیه نمازها را واجب باراجع بوده که بمدینه میباید و با آنکه
 می آمدند و کدام عسیره در بادیه باشد که پنج مرد نداشته باشد که جماعه مسجده
 کنند خصوصاً «ص» اهل لسان که گیر خطبه می بودند و بر فرس بودن «ص» علاوه
 بر سهوله امرویی تعلم واجب است چون مقدمه واجب واجب است بلحاظ آنکه
 مقدمه وجودیه است مثل تعلم سایر نماز و شرائط آن خصوصاً صدر اول بلکه الا

میان امامه که جماعت این قدر اهمیت ندارد بلکه هر کسی بهر کسی اقتداء نماید پس آن مفر و سبیه ذهن سائل که والی لازم دارد و آن تقریر نبی ص ۵ و است در خواست جعل بدل و آن امضاء نبی و عدم ردع و عدم جعل والی در آن مکان بخوبی میرساند شرطیة حضور والی را یاغایبند و بی در این نماز بدون وی وجوبی ندارد اصلاً پس يك سوالی از اقلان امام که واجب عینی میدانند داریم که آیا شما میگویید يك مردهائی که حاضر شد رای اقامه نماز جمعه چه حدود و مرسخ چه زیاده چه کفر که نور و بدل خود و اصلاً فریضه لازمه و اجبه روز جمعه بخوان و این نماز تو را کافی باشد دیگر حضور بر تو واجب نیست والله الهادی (حدیث صحیح و سونم) در صلوة بخار از مولانا جعفر صادق (ع) از قال لا جمعة الا مع امام عدل تقی انتهى (ترجمه) فرمودند بر اینکه نماز جمعه صحیح نیست مگر با امام عادل صاحب درع (تقریب دلالة) پس که لام تقی جنس اگرچه در تقی ماهیة و در تقی صفة و در تقی کمال استعمال شده حتی قبل استعمال در یکی از آخرین از قبیل مجاز مشهور است ولی که مکان اینجا تقی کمال نخواهد شد اجماعاً چه آنکه وجود امامی که باجماعت خوانده خود شرط است اجماعاً بقسمه باید که ضرورتی بل کلام در این است که مراد از امام کی است و ظاهر آن مراد از امام در حدیث خایفه پیغمبر است نه غیر وی و امام جماعت را شامل نیست چه آنکه (اولاً) چون ماهیة باخلفاء و امراء جور میشوند این صفة عدل و تقی را آورده برای اخراج آنها پس قبل اعتراض است چنانچه اصل در قیود این است بر حسب دعوی اجماع سکاکی پس بر حسب زمین صدور روایة و ظاهر حدیث نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر ص ۵ پس دعوی اهمیت خلاف ظاهر است والا قید تقی لازم نبود چه در جماعت غیر عدالت چیز دیگر لازم نیست و ظاهر روایة را باید بر عدالة اعتبار کرده (و ثانیاً) اصلاً دعوی اهمیت امری است که تصدیق وی بتوان کرد چه آنکه امام جزء و کل ندارد و کلی و جزئی ندارد امام لقب شخص است از برای دوازده نفر و مترادف باخایفه پیغمبر است و بالاتر است این لقب از خود رسالت چنانچه در قرآن مجید در خصوص ابراهیم بیان شده و هم تفسیر تعرض نمودند خصوصاً چنانچه در روایة

المرام سید بحرینی (قدس) در خصوص درخواست ابراهیم (ع) مقام امامة را از خداوند که مدار خلافة و نبوة و رسالة بوده و اذا در اخبار و احادیث و تدریج اطلاق امام بر اولاد آنکه که دعوی خلافة کردند بسیار شده مثل محمد و ابراهیم و زید و اطلاق بر اولاد آنکه که دعوی نمیکردند با آنکه آنکه جماعت بودند به شده اصلاً مثل اسماعیل و عید محمد و عبدالمعظم و امثال این دو صنف پس نیست مراد از امام مگر خلیفه پیغمبر ص ۵ (و ثالثاً) مادر مصاح هشتم مدلل کردیم از کتاب وسنة و اجماع و نقل چنانچه شاهد وی بوده تمام کلمات فقهاء در مقام نقل اجماع منقول که تماماً در کلام آنها امام عادل و امام عدل بوده و مراد آنها خلیفه پیغمبر ص بوده که امام اصلاً و ابداً بر غیر خلیفه پیغمبر اطلاق حقیقی نمی شود و اطلاق وی بر غیر منابت است و لا زال باید با وی نوعی از قرائن بوده باشد و با امام جماعت بلحاظ اقتداء مردم بوی ادنی ندس بخلیفه دارد باین لحاظ اطلاق شود بر وی ولی باید قرینه در کار باشد و الا لفظ اطلاق بر غیر خلیفه نه شود (و رابعاً) چون اخبار قرینه در کار باشد و الا لفظ اطلاق بر غیر خلیفه نه شود (و رابعاً) چون اخبار آل محمد ص ۵ بر لفظ کلام منکر و احداث و منفصلات وی باید بحکم متصلات در من نمود بناء علیه در روایة علی و عیون که فرمود امیر نماز جمعه آنها را اخبار نباید بحوادث آفاق و در روایة حماد که فرمود خایفه که وارد مصر میشود اقامه جمعه نماید و غیر حقی ندارد و در صحیحه حایي که فرمود واجب است اقامه نماید عیدین را مثل اقامه جمعه و روایة حماد که فرمود عیدین اگر جمع شدند یعنی جمعه و اضحی یا جمعه و فطر من اذن دادم که جمعه نخواهد و واجب می باشد که اذن بدهد الی غیر ذلک من انحاء قرائن و شواهد و دلائل در اخبار ماضیه دلیل است بر اینکه این امام در نماز جمعه در حدیث مراد نیست مگر خلیفه پیغمبر (ص) و خامساً و نیز برای ما جای سوال باشد اگر لفظ امام اعم است همین لفظ بعینه بدون وجود قرینه در اخبار عیدین هم وارد شده پس چه نحو است که اینجا اخص است و اینجا اعم با آنکه باید خصم متکس حکم نباشد و سگویند در عیدین اعم است و در جمعه اخص چه در عیدین غیر لفظ امام چیزی دیگر ندارد در تمام اخبار وی بخلاف اخبار جمعه که لفظ امیر و خلیفه و امثال اینها از لفظ عدل و تقی و امثال وی و از تقی اقامه بدون

حضور والي از احدی از قرآن داله بر اینکه مراد خلیفه است بسیار است پس چه شده اشخاصی را که دعوی بسکس ادعاه نموده از زراره از ابی جعفر (ع) که فرمودند نماز عید فطر واضعی صحیح نیست الامع امام عادل از عمر ابن یحیی از ابی جعفر (ع) که فرمود نماز عید فطر واضعی صحیح نیست الا بائمه از ابن ابی عمیر از ابی جعفر (ع) که فرمود که هر که بخواند نماز رابع الامم در جماعه روز عید نماز وی صحیح نیست از محمد ابن مسلم از صادقین که پرسیدم از نماز روز عید فطر و ابی جعفر فرمودند نماز صحیح نیست الا امام از جماعه از ابی عبد الله (ع) اینکه فرمود که نماز در عیدین یعنی اضعی و فطر صحیح نیست مگر امام از ابان از احمد صادقین که فرمودند اینکه نماز عید فطر واضعی واجب است بر غیر مسافر و صحیح نیست این نماز الا امام از علی بن ابراهیم از ابی جعفر (ع) اینکه فرمودند هر که نماز عید فطر واضعی را با امام خود بخواند صحیح نیست از و شاذ از ابی جعفر (ع) که فرمود نماز صحیح نیست در عید فطر واضعی الا امام پس اینها تمام اخبار عیدین است پس حایه باید محاکمه نمایم که در این اخبار عیدین که اصلا و ادأ قرینه هم در بین نیست و ابیهای ندارد بلکه در اکثر لفظ عادل هم ندارد چنانچه گوئید که امام اعم است متفقاً میگوئید که امام اضعی است و مراد خلیفه پیغمبر است و چون حاضر نیست و اذن هم ثابت نه شده در بعضی حاقط شود و اما در اخبار نماز جمعه بالانکه قرائن بسیار دارد از لفظ خلیفه و امیر و امثال وی که گوش زد نمودم که شاهد است بر اینکه مراد خلیفه است دعوی اهمیت نباید این غیر محکم را می دارد و منی هم و ما پس از فراغ از انعام ادله در مقام خاتمه اشاره باده خصم نمایم ولی برای آنکه بدانید چه خطاه بین در کار است نمونه ذکر نمایم چون در مقام لازم است مرحوم مجلسی (قدس) شخص این روایه می و سوم را که من بسوان عددی ذکر کردم نقل فرموده بعد میفرماید که این حدیث دلالة دارد بر اینکه در زمان غیبه اقامه نماز جمعه واجب است چونکه اقامه می شود با امام جماعه و این لفظ امام اعم از اصل و امام فرع است یعنی امام جماعه بعد بر خود اعتراض فرموده که اگر لفظ امام اعم است پس چرا در عیدین میگوئید اضعی

است و مراد والي است پس چه فرق است بین اخبار نماز جمعه و اخبار عیدین بعد میفرماید که فرقی واضح دارد زیرا اخبار عیدین لفظ امام در وی مرفعه ذکر شده و الف و لام عهد است و اشاره بوالی دارد این است که نتوانیم دعوی کنیم غائبیم بخلاف اخبار نماز جمعه که لفظ امام مثل این حدیث نکره استعمال شده از این جهت میگوئیم که لفظ امام در اخبار نماز جمعه اعم است امام جزء را نیز شامل است از این جهت میگوئیم که نماز جمعه واجب است و عیدین واجب نیست و توضیحی بخاطر این دعوی از جهاتی عیدیه (اولاً) در اخبار عیدیم لفظ امام بسیار نکره استعمال شده بود مثل روایه زراره و مسلم و ابان و و شاذ (ثانیاً) در اخبار جمعه هم لفظ مرفعه بسیار است مثل روایه صدوق در حدیث اول در روایه دعائم در دوم در روایه کلینی در سوم در روایه عروس در چهارم در روایه مسلم در پنجم در روایه اشعریات در هفتم در روایه نیم از قالی در روایه شیخ مامی در دوازدهم در روایه حسن در چهاردهم و روایه جعفریات در شانزدهم و روایه وسائل در هیجدهم و روایه حفصیات در بیستم و روایه بحار در بیست و پنجم و روایه عمار در می و یکم پس تمام اینها مرفعه آورده بقول شما الف و لام عهد است اشاره بوالی دارد علاوه بر لفظ خلیفه و امیر و عید و امثال ذلك (ثالثاً) کی شما عرض نموده که الف و لام عهد است در هر دو با چه آنکه اصل در این کلام اینست که از برای جنس باشد چه دلیلی قائم شده بر اینکه رفع ید نموده از این اصل معتبر چنانچه اصحاب فقه اعتراف بوی نموده در باب استصحاب در لا تنقض البقی بالک و حال آنکه در باب جمعه ما دلیل بر عدول داریم و میتوانیم بگوئیم الف و لام عهد است بواسطه لفظ حلیه و امیر و امثال اینها و در عید اصلاً قرینه نباشد چنانچه شناختی (و راجعاً) کی شما عرض نموده که نکره یا هو نکره دلالة بر اطلاق و تعمیم دارد و لا جهات خارجیة مثل وقوع در سیاق نفی یا مقدمات حکمة و یا غیر ذلك که نام اگر باشد در هر دو مورد و اگر نباشد پس نیز چنین باشد (و سادساً) دعوی اطلاق مرجع اجراء مقدمات حکمة است و از جمله وی فقد قدر متیقن با انصراف باشد حایه یا اگر ما نزل کردیم گفتیم لفظ امام لقب شخص نیست پس آیا قدر متیقن از وی یا

منصرف از وی هم معصوم نیست اینهم احدی تواند انکار نماید پس کجا بتوان دعوی اطلاق نمود (و سابقاً) مگر اثبات عزائی و بشرطی در عبادتی چه قدر حدیث لازم دارد غیر آنکه يك روايه كافي است پس شما چرا مقید نمی گزینید این اطلاق را باخباریکه بتوان معنوی دال است بر شرطية حضور والي در نماز جمعه و چرا مقید باجماعات عملي و نقلی و محصل فوق تر از فضلاء از توان چنانچه محتاجی نمی کنی پس دینی باقی نماند از برای عالم که نیست مراد از امام عادل تقی مگر امام معصوم و خلیفه پیغمبر و بمضمون این حدیث نظر داشتیم که در سابق وعده دادیم که بیاید که ابدأ لفظ امام اطلاق ندارد و مدار بر نسک و معرفه نیست و آن ملاک امتیاز نمی شود با هو هو (حدیث می و چهارم) از بحار از مولانا امیر المؤمنین (ع) قال لاجمة ولا تشریق الا فی معراجهم فرمود امیر المؤمنین (ع) که اقامه نماز جمعه صحیح نیست و اقامه نماز عید صحیح نیست مگر در شهری که جامع باشد و تقرب استدلال بوی این است که کلامی جنس که در آن حقیقة و نفی صفة وافی قال تماماً استعمال شده باشد که گفته شده که در آخرین مجاز مشهور است که در وی اقوال سه گانه باشد بلکه می خواهند ادعا نمایند که بسرحد حقیقة ثانویه نایل شد است ولی مع ذلک در نفی قال مناسه ندارد چنانچه سابق مان اشاره کردیم پس بانی حقیقة است بانی صفة و مقتضای مفهوم محرم مستفاد از کلام الا این است که نماز جمعه و عید اضحی و فطر صحیفاً اقامه نشود مگر در شهری که مردم جمعند یا مردم امام جمعه دارند یا مسجد جامع که مال امام جمعه است چنانچه روایة دارد شرح وی در وسائل و بیسی است که وجه اختصاص به شهر دون دهات و بوادی و قتل جبال و بنور نیست مگر آنکه چون در آن اماکن والي ندارد عاباً والا اگر حال وی حال نفی نه بوده که وجهی ندارد برای ترك چه آنکه بقية نمازها اختصاص ندارد پس نیست مگر از جهة والي داشتن و نداشتن و ترم آنکه از جهة خطابه باشد که در آن اماکن مقدور نیست قبیح است چه آنکه اولاً امر خطبه - هل است کدام مسلمان است که چند کلام اذکار بلد نباشد خصوصاً اهل لسان خصوصاً زمان صدور خطاب و محل صدور خطاب علاوه نداشتن بامت سقوط

واجب نمی شود چنانچه در قیمة فراموشی از تعدد بعض اجراء یا شرائط ساقط نمی شود و با فرض لازم است یاد بگیرند چرا ساقط شود پس نیست مگر برای آنکه حضور والي شرط است (حدیث می و پنجم) روایات مستفصیه علی ما یبالی به روایة دارد بر اینکه اگر عید اضحی باید فطر با حرمه هم شد بر والي واجب است که هر دو را بخواند و لازم است بر والي که اذن بدهد هر که میل دارد دست از نماز جمعه یا معصوم بردارد و برود ظهر بخواند چه منفرد او چه با جماعه و من جمله این حدیث است از عمار از مولانا علی بن ابی طالب (ع) قال یقول اذا اجتمع عیدان للناس فی يوم واحد فانه ینبی للامام ان یقول للناس فی الخطبة الاولى انه قد اجتمع لکم عیدان فاما اصحابا جیمما فن کان مکانه فاصحابا فاجب ان ینصرف فقد اذنت له انتهى یعنی میفرمود امیر المؤمنین (ع) اینکه اگر جمعه شد جمعه باید فطر یا عید اضحی را برای مردم در يك روز پس سزاوار است که برای امام بر اینکه بگوید در خطبه خود یعنی در خطبه اولی اینکه جمع شد است از برای شما مردم دو عید یعنی جمعه و فطر یا جمعه و اضحی و من امام هر دو را میخوانم جیمماً پس هر که جای وی بدادت و دوست دارد باید که برگردد و در روایة پس من بوی اذن دادم و در روایة دیگر پس مرحوم است برگردد و در روایة دیگر جمعه را بخواند برگردد و در روایة بخواند منفرداً یا جماعه و تقریب دلالة این احادیث بر شرطية حضور والي در نماز جمعه و اینکه اقامه نماز جمعه از شؤون والي است و از لوازم سیاسة شرعیة است و امام جمعه بودن منصب است این است که امام فرمود من اذن دادم چون مردم از اماکن بعیده آمدند از اطراف از دو فرسخی بلکه ربابه و از دحام است و اتیان هر دو نماز طول انجامد فرمود من اذن دادم که ترك نماید جمعه را و برود بعمل خود و ظهر بخواند در ای صورت - و قال دارم که والي حقیقی مبسوط الید معصوم حاضر شده برای اقامه جمعه و تمام شرائط موجود و مردم هم سعی نمودند برای خواندن وی اذن وی ترك یعنی چه با آنکه واجب یعنی تعمی است یعنی چه مردم ترك نمایند فریض لازم را پس چرا در ظهیر این اذن معدوم است پس چرا در مغرب اذن نمی دهد پس چرا در غیر اذن

فمی دهد و بوی چه مربوط است که اذن بدهد در ترك فرجه و اذن وی در ترك
یعنی چه پس از حصول شرائط نیست الا اینکه اقامه این نماز از شؤون والی
و حق والی است و از برای وی باشد این قسمت از تصرف و تولا اینکه از شؤون
والی باشد و حق وی باشد اصلاً و ابداً اذن وی در ترك معنی ندارد پس وقتی که
ثابت شد که شرط است حضور والی و امام جمعه شدن منعی است پس فرقی بین حضور
و غیبه نیست چونکه معلوم شد از اذن و اجازه وی در ترك بر اینکه این اقامه
نماز جمعه از حقوق لازمه والی است و منعی ندارد از این جهت که از این قسمت
از اخبار کمال کرده که در زمان حضور م واجب تخیری است چنانچه در مقاله نقل
اقوال بیان کردیم زیرا اگر واجب تخیری باشد که محتاج باذن در ترك نیست و اذن
در مراحمه نیست از اول اصلاً معنی واجب نباشد مگر حاضراً و اگر حاضر
م شد ادا می خواند و بر میگردد بدون اذن والی پس نفس اذن دادن من است
که این اقامه از حقوق والی است هر که را میل دارد اقامه نماید و بخواند و هر که را
میل ندارد ولو بلحاظ مصلحت رعیة اجازه دهد در ترك علاوه فرموده بعد است
بنحوی که از معنی یا بطر عبد است پس با حقیقة جعل عید برای جمعه نموده مثل
آخرین وی و یا تزیل است و علی التقديرین معنی ندارد مگر شرطية حضور والی و این
معنی واضح است الی التهایه (حدیث می و هشتم) صحیحه دراره قال حدثنا
ابو عبد الله ع « علی صلوٰۃ الجمعة حتی یصلت انه یرید ان ینایه فقلت نعدوا الیک
فقال ع « لا انا عنیت عدم انهمی (ترجمه) گفت دراره که ترغیب و تحریم
نموده ما را حضرت جعفر صادق ع « برخواندن و اقامه نماز جمعه حتی کان کردم
که ایشان شاه گذاشته که حاضر بشوم با وی اقامه جمعه نمایم پس گفتیم بوی که
فردا حاضر بشوم نزد شما اقامه میفرمائید پس امام فرمود که نه حاضر نه غایب قصد
کردم نزد خودتان بخوانید و تقریب دلالة بر وجوب نماز واضح است چه از
که تحریم و ترغیب امر باقامه و خواندن نموده پس لایحرم باید دراره را تأیید
یا اذن داده باشد و ظاهر امر وجوب تعیین است و جماعتی پس از فراغ دلالة وی
بر وجوب و لکن چون معارض دارد باخبار و ادله داله بر وجوب ظهر نمینارم بد

ترجمه

از ظاهر هر کدام رفع بد نمودند و محل بر تخیر نمودند و جماعتی بلحاظ امر غیب
خطرناک ترغیب و تحریم محل بر استحباب نمودند و جماعتی استفاده حرمة
نمودند بر عدم دلالة وی بر شرطية حضور والی الفرض این حدیث معر که اراء
واقف شده هر فرقته برای مالک خود استدلال بوی کرده من جمله حدیثین
« قد ع » که فرمود دلالة بر وجوب تعیین دارد معنوی که بیان نمودم
و تو خیری غرض این توضیحات چه این حدیث بخوبی دلالة دارد
مضلاً از ظهور بر اینکه حضور والی شرط است در نماز جمعه و بدون
حضور یا اجازه وی اقامه نماز جمعه موجه من الوجوه واجب نیست نه تعیماً و نه
تخیراً و اینکه امام جمعه شدن مثل قضاوة و جهاد و اقامه حدود از مناصب والی
است و این مدعی واضح شده بعد از مایک مقدمه که لازم است قد لا تحریر
نایم و ان مقدمه این است که دراره را وی این حدیث از اعظم علماء است و از
اکابر تلامذة صادقین است بلکه کماظم ع « و از اعلام صاحبان شیخیه و دیگران
این مدعی از است که روایة کلیة احادیث ما ما معاصر امامیه ما بر احصایة اهل
رجال مثل ما مقانی (قد ع) شانزده هزار و سیصد و هفت نفر است و بین همه ایشان
موقوفین آنها از حیث اعتماد و وثوق چه صحیح و چه ثقة و چه موثق و چه حسن نیز
بر حسب احصایة ایشان سیصد و سی و نه نفر است و بین ایشان بر حسب دعوی اجماع
کشی (قد ع) در دو مورد از کتاب خود هیجده نفر اجماع بر تصحیح قول آنها
واقف شده و بین این هیجده نفر اصحاب اجماع شش نفر را طراز اول و طایفه اول
قرار دادند و بین این شش نفر اول آنها را دراره فرمودند چنانچه بعضی ایشان در
منظومه خود فرموده (قد اجمع الیکل علی تصحیح ما یصح عن جماعة علیهم الفهم
اولی النجاة و رفعة اریة و خسة و تسعة فالتسعة الاولی من الایجاد اریة منهم من
الاوتاد دراره کذا یرید قد اتی ثم محمد و لیث یافقی الخ) پس وثوق دایمی این مرد
ممتاز بوده بین شانزده هزار و سیصد و هفت نفر از اهل رجال روایة احادیث معصوم
و در علیة نیز مثل وثوق و دیانة نیز بی نظیر بوده نزد آئمه و شیعیان و علماء اما امتیاز
وی در بی نظیری نزد علماء تومینی که علماء با مضمره وی معاصره مستند نمایند

مطلب اینست که زواره اجل شأناً بوده که از غیر امام چیزی بپرسد چنانچه عقی خراسانی در باب استصحاب فرمود و نیز در باب حجة خبر دارد در ذیل آیه سؤال و نیز در اخبار وارده عیدیه من جمله در اخبار استصحاب که امام بوی میفرماید که سزاوار نیست از برای تو که قص یقین بشک نائی و این حرف بکسی گویند که برخلاف مقام علمی خود سؤالی نباید و حال مسئله استصحاب از غوامض مسائل علمی است و در وی شصت و چند قول است بر حسب نقل سید سناد سید شمیم روجردی (فقه) در کتاب خودش هم ذلک امام بوی فرماید بر خلاف مقام حرکه میکنی و نیز تو مبینی موارد عیدیه در اخبار که با امام مباحثه علمی نباید و نیز خواهد وی اخبار کثیره که در حق وی از تجلیلات صادر شده که در حق احدی صادر نه شده او از اعلام دین است او قائم بقسط است او از امانه خداوند است بر حلال خدا و حرام خدا او از مجذوبین خداوند است او اگر نبود مندرس می شد آثار نبوة و منقطع می شد آثار نبوة و او از حفاظ دین است و اگر او نبود شیمه نبود و او خزینه علم باقر (ع) است و او امین امام محمد باقر بوده بر حلال و حرام خدا و باو واضح شد و برداشته شد هر بدعتی و باو باطل شد ماریتی که امان و مبطلین دین و باو رجوع نمودند اهل غلو و او متاخره میکرد با کفره و غیره و او مستند علیه صادق (ع) بوده در فقه و او اسبق سخن تر بوده و او هر چه نقل فرمود صادق (ع) تصدیق میفرمود و او بوده که صادق (ع) میفرمود از برای من جایز نیست رد وی و او دارای صولة بوده بین صحابه مثل صولة معلم میاست بجهه مکتبها و او معین شده بود برای مراجعه بوی و نمود مثل وی اصداغ بحق و او بوده که اگر حکمی نمودی صحابه امر را می شد پس بعد از این مقام علم و عمل ممتاز محسوب اصرار امام صادق (ع) ایشان که نماز جمعه بخوان به حوق فقیه مانده اطلاق از چند جهت متصور است اول آنکه اصلاً زواره نمی دانسته که در شریعة اهدیه نماز جمعه واجب است چنانچه لازمه تحریر که بیان فضایل و مناقب نماز جمعه است چنین ظهور دارد این احتمال که در حق وی محال است عادة زیرا نبوان و بجهه در برادی و فقه گویند بدانند که نماز جمعه وجوب وی از ضروریات

دین اسلام است و زواره این را ندانند که امام تحریر می نماید مضافاً باینکه تعلیم حکمی از احکام که اصرار نمی خواهد مگر بقیة احکام را زواره با و را تحصیل میکرد (دوم) آنکه می دانسته واجب است بلکه ضروری است و اصلاً و ابداً مشروط بحضور احدی و اذن احدی نیست مثل بقیة مراسم ولی عمل نمی کرده و امام (ع) ایشان را نهی از منکر فرمود اکیداً چنانچه نیز لازمه تحریر است اینهم که محال است مادة (حوم) آنکه می دانسته که واجب است بلکه از ضروریات است ولی شرط اقامه حضور و الی معصوم است یا نمایند وی و در عمر خودش مصداقی نمی دید الا صادق (ع) و میدانست که او در حمات حاضر نمی شود برای اقامه و اذن هم بکسی نداده پس لاجرم واجب مشروط چه شرط وجوب و چه شرط واجب یعنی باستفاء شرط وی از این جهت ترك کرده بوده لذا از اصرار امام بر تحریر متحیر ماند که مقصود امام چیست تا آنکه کان کرد شاید امام مأمور بقیام شده و خیال دعوی ولایة علمی دارد پس عرض کرد که پس نهاه علیه مردا حاضر شویم خدمه شما اقامه میفرمائید جمعه را و امام فرمود حیر نیاید نزد من علاوه بر تحریر امام اعتقاد ایشان را والا مگر آنها بقیه نماز را باوی می خواندند و چرا فرمود که شما مگر بقیه نمازتان بامن میخوانید پس این متاخره بخوبی دلالة دارد بر اشتراط حضور و الی و اینکه امام و رعیة تارك جمعه بودند از جهت فقد شرط پس شد الله این حدیث پس در اشتراط حضور و الی است و حای انکار نیست و هر که انکار نماید بزبان است در حالتیکه قلب وی مطمئن بایمان است پس در این صورت قول امام (ع) که قصد کردم نزد خودتان جمعه خیریه است و معنای خبری نیز از وی اراده شده و معنای وی در این هنگام نیست الا آنکه امام فرمود خواصم نزد خودتان و اراده کردم نزد خودتان پس باید ملاحظه نمود که آنچه را خواص بود چه است و آنچه را که اراده کرده بوده چه است مقصود و مراد چه است و معمول کلمه خواصم چه است والا قص غایت عندکم بوجه من الوجوه دلالة بر وجوب اقامه نماز جمعه یا استحباب وی با و الی از جور و عدل و با و الی منعداً باعتبار آنکه بر غیر نماز هم دلالة ندارد نه بشهر مطافه و نه نفس و نه الزم مضافاً

از دعوی نیابة و یا اذن چون مفعول وی مذکور نه شد و از نیست الا کلام سابق
وی فکانه فرمود باشد غیبة عندکم و این بدیهی است پس تنک باین که و این
لفظ که بسیار بی اساس است و حرفی است غیر مطابق با قانون و قواعد عربیة پس
لاجرم باید دست از این کلمه برداشت و برگردیم عقب مفعول خواستیم زیرا که
عمل ماضی و ضم شده از برای نسبة واقعه و نسبة صادره منقضیة پس در این تنکی
نیست و کلام سابق وی نبوده مگر این لفظ که حتما علی سلاوة الجمعه یعنی تحریم
و ترغیب نمود امام (ع) مرا بر نماز جمعه پس لاجرم باید بحث در مدلول این
لفظ واقع شود که مراد از وی چیست و توضیحی که این لفظ ابدأ دلالة بر
اینکه امام (ع) زراعه را نایب کرد در اقامه نماز جمعه یا اذن بوی داد نیست بوجه
من الوجوه والا زراعه منحصر نمی ماند والا عرض نمی کرد که فردا بناء علیه حاضر
شویم بخوانیم مگر زراعه ادبی عرب اهل لسان تعلیم ابی حمزه (ع) بوده تارخه
فرمودند بعد از اذن عبد الله را اختیار نمود مدت زمان عالم تحریر فقیه بیان
پدران خود را نمی فهمید که امام وی را نایب کند یا اذن دهد او را بخصوص
یا بصوم و او منحصر نباشد و نه فمده بلکه ممکن بگوید پس فردا که جمعه
باشد خدمت شما بر صوم و ایقان م فرماید خبر تشریف یارید پس دعوی اذن
یا نیابة مدعی از کجای عبارت استفاده می کند باقیه المظیم مورد حیرت است که
خود عالم تحریر اهل لسان استفاده نکرد بلکه ممکن استفاده نمود و ماها مردم
عجم یا غیر عجم بعد از زیاده بر هزار و سیصد سال پیدا شدیم استفاده اذن و نیابة
گیریم از برای زراعه تا بعد از آن تمدی کنیم برای خودمان پس این دعوی که غیر
محکم و خلاف صنعة علمی و خلاف قواعد عربی و قواعد عرفی است پس منهای
عارة نیست الا اسک امام ترغیب و تحریم نمود زراعه را بر خواندن نماز جمعه
و الله نمی دانم نصها چه شده و ادراکات کجاست این دعوی عجیب و غریب چه
است چه آنکه اعماض نموده از عدم دلالة عبارت بر مدعی و اعماض نموده از
دلالة مریجه عارة بر خلاف مدعی چگونه صادق (ع) فرمود بروید در مدینه
که بعدوی نیم فرسخ نیست نماز جمعه اقامه نمایند شما شیعیان و حال آنکه منبها

م اقامه می نمودند پس در مسجد نبی (ص) دو نماز جمعه اقامه شود یکی منبها
یکی شبها پس این دعوی از شما باد دعوی ایشانکه پنج مرتبه یا هفت مرتبه خلیفه
عصر صادق (ع) احضار نمود برای گفتن و آنچه نماز بوده بوی گفت و آنچه
نالا بق بحساب ایشان بوده بعمل آورد یعنی چه و امر نمود که در خانه وی بسته
شود یعنی چه و امر نمود دیاری از وی بجز نبرد و الا مجازات شود یعنی چه پس
این نهایت و تناقض دعاوی یعنی چه پس اولاً عبارت دلالة ندارد بر اذن و نیابة نمی
توان گفت اهل لسان تحریر استفاده نکرد و نه فهمید و ماها دانستیم و ثانیاً دلالة
دارد بر عدم اذن و عدم نیابة والا نمی گفت فردا بیاییم یا شما بخوانیم و ثالثاً امام
نمی فرمود که نیاید و رابحاً با آن اوضاع و احوال امام در ایادی ظلمه و گرفتاری
شبها خصوص مثل زراعه که چون معروف بود حال وی حال خود صادق بودند
در اعداء حکم نایب منافی را داشت حرکات وی را حرکات صادق (ع) می
دانستند پس این دعاوی که غیر آنکه بر حیرت افروخته نباید ابداء احوال دیگری
نمی کند چنانچه شیخ کبیر (قدس) همین بیان حقیر را فرموده پس نیست منهای
عبارت الا آنکه امام ترغیب و تحریم نمود وی را بر خواندن نماز جمعه بواسطه
آنکه والی در بلد بوده از جور و زور و امتثال وی با آنکه ولایه اقامه نموده
بودند نمی خواندند چون فتوری در سلطه اموی حاصل شد و انقلاب دولتی پیش
آمد صاحبها قدری تقیه ترک کرده بودند و کلمات میکردند که نمی عارض با این
خانواده مستبزه نمی کنند این بوده که تقیه را ترک کرده بودند و شاهدوی م
این بوده که چه را در سابق امام پایبنا امر نمی کردند پس نموده الا احاط آنکه
بجماعة عامة سابق حاضر می شدند و بعد از فتور تقیه حاضر می شدند و تارک جمعه
شدند و نیز شاهدوی آنکه گفت با امام که بیاییم یا شما بخوانیم و الا اگر امام را
در فشار ظلمه میدید که محال بوده بگوید بیاییم پس از این سؤال و جواب
مستفاد می شود که قدری سوط تقیه از بین رفته بوده بر عزم وی این بوده که زراعه
نشان کرد که نماز با این ظلمه بدون تقیه که باطل است و حضور والی م که شرط است
بطور وی نتواند بخواند پس نشان کرد که شاید اراده قیام دارند گفت پس بیاییم

فردا باشما بخوانیم و امام فرمود که چنین نیست نیاید کار ما مثل سابق است بلکه اعظم شماها نمی دانید بروید بین خودتان مسلمانان نماز بخوانید چون امامی اعظم بر وجود اتفاق با وائی از ترك حضور جمعة با ولاة فضلا از جمعة نماز جمعه نبود در آن عصر شاهد وی نیز روایتی که در باب نماز جمعة از مولانا امیر المؤمنین (ع) رسیده که فرمود چه شده اقوامی را که جمعة ما مسلمانان را ترك نمودند حاضر می شوند بجمعة و یا امر نائیم که بیوت آنها را بسوزانند بروی و نیز شاهد این مدعی و نیز دلیل بر اینکه حضور وائی شرط است و اینکه صدوق نقل فرمود که دو خطبه نماز جمعه را هر دو قبلا خوانده شود از بدعتیهای عمان است چون مردم مفری ندانستند می بایست بجمعة نماز جمعه حاضر شوند چون بدون وائی نمی شد از این جهة مفری شدند و نماز پاری می خواندند بعد که بنابر معرفت برای خطبه بلندی شدند و می رفتند و میگفتند که کلام تو قابل اسماع نیست پس با حزب خود در این باب مشاورة نمودند صلاح دیدند بر اینکه بعد از حضور مردم برای نماز قبلا هر دو خطبه را بخواند چونکه آنها مجبورند شرعاً برای نماز بنشینند پس کیفکان در ظهور اتفاق با وائی امامی بالا تر نبوده از ترك جمعة وائی خصوصاً جمعة نماز جمعه و صاحبها چون فتوری در امر سلطنة دیده بودند ترك نموده بودند این بوده که امام فرمود که مطلب چنین نیست ما مثل سابق باشیم بلکه اعظم بروید نزد خودتان مسلمانان نماز جمعه را بخوانید پس نه اذن است نه نیابة و نه معروجة جمعه و بایست نیز مزید بیانی از برای بطلان دعوی اذن و نیابة چه طور ممکن است هر این معنی صادق (ع) میفرماید که نکشته مارا مگر شیعیان که دستور تقیه رفتار نمی کنند و فرمود که تقیه از دین من و پدران من است و میفرماید که شیعه نیست کسی که ترك نماید تقیه را ال غیر ذلک که میفرماید موردی که لازم نیست تقیه تقیه کنید تا محبة و مادة شود تا بسگویند خدای رحمت کند جعفر را چگونه اصحاب خود را مشوب نموده و تارك تقیه واقع در مهلکه است پس با این نحو و سوط سیف و قل بر مردی و اصحابی مع ذلک امر نماید با اصحاب خود که رفض تقیه نمایند و لواء مخالفة بر پا نمایند و قبای دولتی درین خود نیابند حاشا

ثم حاشا کلام کلام هر که چنین کان کند فقط بزبان است و قلاب وی مطمئن بایمان است چنانچه شیخ کبیر (قله) همین بیان استدلال کرده از برای عدم وجوب مطابق و اثبات حرمة در من و در شرح پس نیست تحریم و ترغیب مگر برای خواندن جمعه با جمعة طایفه زیرا معلوم می شود از مکالمه راوی و مرادی عنه که حضور وائی شرط بوده در نزد آنها و شکی در وی نیست پس در این صورت معنی از برای تحریم متصور است یا اقامه وی با وائی جائز و این حق است و مراد همین است و یا اقامه با وائی حق فرض آن بوده که قبول نکرد و یا خود قیما اقامه نمایند و این صورت با وائی اذن و بدون نیابة محوماً و یا خصوصاً و یا با اذن و نیابة اولی که محال است زیرا دلالة حدیث بر شرطیة قابل انکار نیست و لذا متمسکین باین حدیث هم انکار ندارند مدعی اذن و اجازه باشند و دعوی محال است زیرا نمی توان گفت مثل زراره ادبی اهل لسان عالم تحریر فقیه جامع زبان پدران خود را نمی فهمید و استفاده اذن یا نیابة نکرد از کلام امام خود و لذا هم عرض نمود که فردا پس بیائیم باشما بخوانیم و ماها مردمان عجم یا عرب بعد از هزار و سیصد سال تحریماً پیدا شدیم و برای زراره اذن یا نیابة درست کردیم و بعد از آنکه پایه وی را بر قرار کردیم تعدی کنیم برای خودمان درست نائیم قسم بجان خودم که دعوی عجیب است حاشا پس لاجرم حدیث را محمل نیست عقلاً الا همان که بروید با دلالة عامه بخوانید و نزد من نیاید و برای من و خودتان دوخه درست نکنید و اتفاقاً در مهلکه نکنید والا اگر نه مراد این باشد پس چرا صادق (ع) خود قبول نکرد و چرا خود اقامه نکرد پس چگونه مریضه لارمه مهمه شرائط وی موجود ترك نمود چه آنکه اگر تقیه باقی بوده مثل زمان سابق که اقامه بر همه حرام بوده و اگر تقیه از بین رفته بوده که نیز بر همه واجب عینی پس چه شد که بر خودش واجب نه شد و اما بر دیگران واجب شد و حال آنکه در نزد عامه حرقات او می دانستند پس ترك ابقان اصلاً معنی ندارد و این واضح است قسم بجان خودت پس حدیث بخوبی دلالة دارد بر شرطیة وائی و استحباب حضور

بجماعة مائة با وجوب وی چون آنها بزعم کسر شو که تقیة و تکلیف انخلد بنی عباس با
 نبی علی (ع) تارک شده بودند پس امام آنها را ردع از این اعتقاد قاصد نمود
 والسلام و حاصل کلام آنکه احوال اینک امام (ع) زوداره را نایب قرار داد و یا بوی
 اذن داد چون اذن دو تصرف غیر نیابة است چنانچه واضح است بمیار بی مقر
 است زیرا که اولاد من حدیث لفظی که دلالة کند بر اذن واسطه و نیابة در بین نیست
 وثاباً این معنی را اجرا خود زوداره که اصل لسان بوده و عمری در خدمت با ذین
 نند کرده بوده استعاده نکرد از طلیه و مقام غایب علی و عملی وی اغراض
 کردیم چرا ذین بدان خود را بد نبوده تا آنکه نظر بسلمیة شرطیة ملجأ شد
 و عرض کرد که پس فردا بیائیم با شما بنظرانیم و ثالثاً امام چه طور میتواندست که اذن
 بدهد یا نایب کند و حال آنکه اشاره کردم که تقیة در زمان نبی عباس باشد از
 زمان امویه شد و لذا اینجاست مرتبه یا هفت مرتبه طلب نمود خلیفه عصر برای گفتن وی
 و آنچه هتک بوده بجای آورده و لذا امر نمود که در خانه وی بسته شود و لذا امر
 نمود که احدی چیز از وی نبرد اوم نگویید و امثال این معانی و تو خیری
 که نبی امیه چنین معامله با حضرات نکردند و رابماً اگر تقیة باقی بوده بر همه حرام
 و اگر رفته بوده بر همه واجب تدریک رای چه بوده و خامساً سلمنا باز را در چنین
 معامله کرد اذن داد بادی را نایب کرد بدید مگر آن چه مروط است زوداره که
 مرحوم شد اذن و نیابة از بین رفت و منقطع شد و بر از قبیل بیان حکم الله نیست
 رای مسکفین که تا گفت شود اختصاص با حدی ندارد و خامساً بر حقه صادق
 اذن و نیابة منقطع شد و نیابة هم فوت نایب منقطع شد و حقوق والی بوالی بعد
 منتقل است فان رسول الله فهو للامام بعد رسول الله نظیر اقتراض طبقات
 موقوف علیهم در وقف خاص و قیاس بیاب تصرفات متولی لوقف خاصه غلط است
 چه آنکه باب وی باب امانة و جماله است بر فرض جواز تسلیم تصرفات وی زمان
 متولی لاحق را خصوصاً اگر متولی لاحق ملاحظه نماید فساد تصرف وی را بلب
 ولایة و صاحب نظیر حق الجنابة که هر جا رفته باشد جانی حق الجنابة از عقب وی
 برود پس هر که والی شد حقوق ولایة برود و از این جا نیز ظاهر شد بطلان قیاس بیاب

اوصیاء طولی و باقیم طولی که غیر امانة داری منحوس که صلاح بداند نیست و این
 غیر منصب است چنانچه گفتیم و از اینجا نیز ظاهر شد قیاس وی بیاب حق اختیار
 که منتقل بوارث شود چه آنکه در اینجا وارث ملک حق است مثل سایر اموال
 وی بوارث منتقل شود و شاهد وی قدیره بر اسقاط و عدم اسقاط است و والی
 تواند این حقوق را اسقاط نماید بلکه مولی علیهم نیز بعد از قبول تواند استغناء
 بدهد بدون رضایة والی و باید که تنظیر بسباب حق ولی مبث نیز غلط است
 پس از قبیل بیان احکام نیست که بیان هر معصومی کافی باقی بلکه
 حق است غیر قابل از برای قتل و انتقال مادای که موضوع وی موجود
 است حق باقی است و مجرد منتقل شود بوالی بعد و اموالک و متصرف است باید
 او اذن دهد و یا نایب کند مگر ندیدی حضرت امیر علیه السلام و حسنین (ع)
 اسقاط نمودند سهم امام را از رعیة خود و از شیعیان و آنچه بعد وی مطالبه نمودند
 مگر ندیدی کانظم (ع) اسقاط نمود سهم امام را غیر سال اول و آنچه بعد مطالبه
 نمودند حتی حضرت ولی عصر عجل الله فرجه و ثمالی که فرمود هر که یک دینار از مال
 ما بخورد اقل فی بطنه ناراً مگر هر دو در مستفیضه که ما کان رسول الله مهر
 للامام بعد رسول الله مگر ندیدی که ابو الحسن ثالث فرمود در مالی که برای ابی
 جعفر ثانی ارسال شده بود بر ایشان که اما ما کان من جهة الولاية فهو لي پس چون
 اليوم سلطان عصر و قیم زمان و صاحب دار امام زمان است (ع) پس باید مدعی
 وجوب اثبات اذن و نیابة از ناحیه ایشان نباید بلحوی اراخاء اذن و لا غیر و در این
 باب چیزی فرموده و بر فرض مدعی اعم است چنانچه خاص شناخت پس این
 روایة بوجه من الوجوه دلالة بر وجوب ندارد مطلقاً بعد از مسلمیة دلالة وی بر
 اقتراض پس قسم بجان خودم که بدیهی است محتاج باطاله در کلام نیست و اما احتمال
 آنکه بی حضور و اجزیه مستحب باشد یا از جهة لفظ تحریر و ترغیب چنانچه در
 ابواب فقه شایم است که مراد استحباب است و یا از جهة امر عقیب خطر که غیر
 رجسان فی الجمله چیز دیگری نمی ماند و یا از جهة تحریر منفصله ولو بمثل لفظ امیر
 و خلیفه و لفظ ان خصوص بمثل صحیحه این امیر از صادق (ع) که فرمود

من دوست دارم که مردی از دنیا رود مگر آنکه مدت عمر خود يك مرتبه نماز جمعه بخواند و در مدت عمر خود يك مرتبه صیفة نماید زنی را الی غیر ذلك از جهة وظل استحباب که انشاء الله در آتیه بوی اشاره نمایم پس این معنی بر فرض تامة لا باس به خصوصاً بضمیمه تصامح در ادله سنن ولیکن برای خصم مفید نیست حتی بناء بر قول اجزاء مستحب از واجب چنانچه عام این مراحل بیاید انشاء الله و تمام مراحل مزبوره واضح است الی التهایة والله العالم

(حدیث سی و هفتم) از زراره از عبد الملك از ابی جعفر (ع) انه قال قال (ع) مثلك بهلك ولم يصل فريضة فرضها الله قال قلت كيف اصنع قال صلوا جماعة صلاة الجمعة انتهى گفت زراره که بیان کرد از برای من عبد الملك که امام عبد باقر (ع) بوی فرمودند ای عبد الملك مثل تو ادي هلاك میکند خود را و نمی خواند نماز واحی را که خداوند جل و علی از را واجب فرموده پس عرض نمود عبد الملك بامام که پس من چه کنم در خصوص این نماز پس امام بایمان فرمود که بخوانید در جماعة نماز جمعه را و این روایة م مثل روایة قبل اختلاف انظار در وی شد است از قائل بحرمه و قائل باستحباب و قائل بوجوب تخیری و قائل بوجوب تمینی و دلالة وی بر وجوب از روایة سابق از زراره از جعفر صادق (ع) اصرح است زیرا مره بر است امر فرمود بخواندن نماز جمعه با جماعة و شکی نیست که ظاهر امر وجوب است و اقتضای تمینی را م دارد اگر معارضی پیدا نکرد ولیکن تو خیری بصاد استدلال و این روایة ظاهر است در اعتراض حضور والی و بسندون اجزیه وی واجب نخواهد شد اصلاً و ابداً و تقریب دلالة وی اگر چه بعین حدیث سابق است ولیکن توضیحات فی الجمله تعرض نمایم وجه دلالة این است که عبد الملك که مثل زراره آدی از وی نقل حدیث میکنند و از صحابه صادقین (ع) بوده و مرد بدوی نبوده باید (اولاً) برسد که این یگانه مرد چرا بقیة نمازها را ترك نکرده و میخواند و اما این نماز جمعه را نمی خواند (ثانیاً) قبل از اینکه امام بوی بگوید نماز جمعه را با جماعة بخوانید لفظی که دلالة بر نماز جمعه باشد نبوده در بین ولی معلوم می شود که ترك نماز جمعه از نوع بزرگان

صحابه شده بوده و لذا عبد الملك فرمید که سراد امام ترك نماز جمعه است والا ار کجا استفاده نماز جمعه را نموده پس معلوم است که ترك جمعه شایم بوده در این صورت که ترك بین نوع شایم بود شوال متوجه که چرا بقیة فرایض ترك نکرده بودند و این نماز جمعه ترك کرده مگر این جماعة باب علم بر آنها مسدود بوده مدعا مسدود بوده ضروریات دین که از امثال اینها معنی ندارد ترك وی با این مقام علمی و عملی که در زراره و اضراب وی ثابت است پس برای چه ترك کرده بودند (ثالثاً) چه جوابی است که عبد الملك بامام می دهد که با آنکه جواب نص است در اینکه ترك بوده بگوید چه کنم مگر اگر کسی نماز نمی خواند بوی بگوید نماز واجب خدا را بخوان باید بگوید چه کنم یا باید بگوید چشم توبه کردم می خواهم علق کردم معجزانم کیف ثالث زراره و عبد الملك و محمد بن مسلم و امثال و اضراب اینها عیون شیعه بودند و اجله عصر خود بودند و امامهم تلا میزد صادقین بودند و از معارف شیعه بودند حتی در نزد امام نه فقط خاصه پس چرا ترك کرده بودند پس نبوده این ترك مگر آنکه اینها کان مسکونه بودند که از صراط و سبیل امتداد فارغ شدند لذا بجماعة عامه دیگر حاضر نمی شدند خصوصاً روایة عبد الملك که از ابی جعفر است آخر زمان امویة بوده که حجاز را این دیر آشوب کرده بوده و عراق را ابیاع غنار و ایران را ابو مسلم و هکذا گریه ناری نبی امیه مانع بوده از تعاقب شیعه و بنی هاشم بلکه فی الجمله م تعلق میکرد حکومت عمل چنانچه شأن هر دولة ضعیف است این است که این اخبار ترك کرده بودند نماز جمعه را چون دیگر مورد تقیة نمی دیدند و چون اعتقاد راوی و سروری منه بشهادت روایة این بوده که حضور والی با اذن وی شرط است در این نماز پس والی جابر که تقیة بزعم آنها از بین رفته مجری نیست والی معصوم که حاضر نمی شود و نایب م معین نکرده پس لاجرم شرط مفقود است باید مشروط متفق خود این بوده که عبد الملك می چاره امام عرض کرد چکنم و امام (ع) چون این معنی را از صحابه احرار نمود دید اینها احباب دوحه و اسباب بلا فرام می آورند برای خودشان و امامان و غیة شیعه و ترك جماعة سابق گفتم که کاشف عام است

از نمازش با والي و حال زمان شده تقیه م بوده فرمود بانها که شماها خطا
میرید و شماها خود را احکام میکند در این خواندن نماز جمعه با والي رسمی برود
با جماعه مسلمانان بخوانید مراد از این هلاکة هلاکة ترك تقیه است چنانچه در
روایة احتجاج بیان میفرماید که تقیه را ترك نکنید تا در هلاکة واقع شوید و شما
عمل تقیه را جای آوردید بهتر است از اینکه هلاک شوید و منقطع شوید و این
صاحبها بواسطه فتور در امر سلطنتی تقیه را غالباً ترك کرده بودند یا اصلاً
حاضر نمی شدند یا غالباً حاضر نمی شدند امام فرمود شماها عین شیهه و اعظم شیهه
و معروفین وی باشید چرا ترك نمائید نماز جمعه را با ولایه وجود تا موجب هلاکة
شما شود و حال آنکه واجب کردم بر شما تقیه را مثل شما نمی باید از فلسفه تقیه
غافل شود این بوده که عبد للک متعبد ماند که چه کند حضور والی معصوم یا
غایبده وی شرط است و خود که حاضر نمی شود و نایب م معین نکرده و تقیه
م فعلاً مورد ندارد با این اقتضایات عرض کرد پس چکنم و امام (ع) فرمود
که مطلب این نحو نیست سوط تقیه کما قلت است برود با جماعه مسلمانان
بخوانید سبحان الله امام می گوید در ترك تقیه هلاکة است امام می فرماید
که نیست شیهه هر که تقیه ترك نماید امام فرماید می زند که ماها را ننگه مکر
شیمان ماها که ترك تقیه نمودند امام امر فرموده در مورد غیر تقیه تقیه کنید
تا مدت نمایند در مورد وی تا بگویند خدا رحمت کند جنفر را که اصحاب خود
را چنین مؤدب نمود امام فرموده تقیه دین من و پدران من است امام با
اتباع و اصحاب خود پای منبر زانده جلوس نمایند یومیه چند مرتبه و امام را
هفت مرتبه یا پنج مرتبه خلیفه طلیده و هر چه تا سزاوارده بوی گفته و خواسته
که وی را هبید نمایند مع ذلك میگویند تقیه نبوده نمی دانم از تقیه چه اراده کرده
پس نباید پرسید که خود چرا نمی خواند پس اگر تقیه نبوده بر او م واجب
چنی بوده پس با چنان معصیه بعد از آنکه با صاحب خود که شما لوای خلافة
پرا نمائید امام پای منبر چندین مرتبه سب و قتم خود و اولیاء خداوند را استماع
نماید بعد از آنکه با صاحب که لوای خلافة پر پا کنید و قبای سلطنتی را در و بایید

ماها هم حاکما کلام کلامی نیست مراد مکر خواندن با امامه و لا غیر چنانچه
روایة دارد گفت حضرت می بامام عباقر (ع) که شما روز جمعه چه میکنی برای نماز
جمعه گفت امام که تو چه میکنی گفت من نماز در منزل ظهر میخوانم بعد
بروم مسجد بانها افتداه میکنم گفت امام من م چنین میکنم چنانچه در فهرست
اتیة میاید پس حکمی نیست که مراد نماز با امامه است و لذا محمدانی (قدّه) فرمود
اصلاً دلالة ندارد و شیخ حکیم (قدّه) فرمود دلالة عکس است و بسیار
متین فرمود علاوه برلفظ جمعه م در روایة حزه حدیث نیست عبارة و سائل است
اگر چه اگر باشد م ضروری ندارد پس در این صورت با نصیة حدیث بر اشراط
حضور والي چه دلالة دارد بر وجوب و چه دلالة دارد بر نماز جمعه و چه دلالة
دارد بر اذن و چه دلالة دارد بر نیابة (و رابعا) فرماید دلالة بر اذن یا نیابة
برای عبد للک بوده بشماها چه مربوط است چه آنکه دستور اذن برای وی و یا نیابة
از قبیل بیان حکم الله نیست که عموم مردم شریک باشند بلکه مختص بنایب
و اذن است و تقیه مرد تمام شد اذن و نیابة بلکه اگر م فرض محالی باقی
باشد چنانچه در نیابة و لومنون عنه میروند نایب باقی ماند علی لکن حکمی نیست
که بر حقه ای جنفر (ع) و سر دق عبد للک قطعا اذن و نیابة قائم باید و منصب
امام جمعه بوالی بعد منتقل شود و لذا میگویم که اذن و اجازه ولایه بعد م فرض
محال اگر باشد نایده ندارد بلکه ماها باید مدلل کنیم اثبات اذن یا نیابة را ایوم
از امام زمان خودمان حجة ابن الحسن عجل الله فرجه و چون نداریم جایز نیست
و فرض ثبوت دلیل اخص از مدعی باشد (و خامسا) امری است غیبی نمی غیر
رجحان چیز دیگر ندارد (می و هفتم) حدیث مشهور در السنة مذکور در
وسائل که قال رسول الله (ص) سلوا تا و یسئونی اصلي یعنی فرمود پیشتر (ص)
واجب است نماز بخوانید بنحویکه جدید من خواندم و تقریب دلالة واضح است
چونکه ثابت شد نزد ما بلکه عموم مسلمین براینکه این نماز بدون وی خوانده نمی شد
پس بر ما نیز چنین واجب است و باید مزید یانی را برای این حدیث در طی ذکر دلائل
طلیة انشاء الله تعالی (حدیث می و هفتم) عن الجعفریات عن جعفر بن محمد (ع)

انه قال المشرقة اذا كان امير عليهم يقيم الحدود عليهم فقد وجب الجمعة والتشريع انتهى (ترجمه) فرمود ابو عبد الله عليه السلام بر اينكه اجابات مردم وقتي كه بوده باشد بر ان مردم حاكي كه اقامه حدود نمايد بر ان مردم پس در ان وقت واجب است اقامه جمعه و اقامه نماز عیدین و تقرب دلالة وي بر اشتراط نماز جمعه بر والي چنين است كه انساني مدني طبع است در زندگاني خود محتاج است بمعاشرت و مخالطة با ايناء نوع خود و اين امر وجداني است و در معاشرت و مخالطة لاجرم بايد قانوني باشد متكفل مصالح و مفاسد شخصية و نوعيه و مورد مزاحمة هر کدام با هر کدام از دنيوية و اخروية و اين معاني على ما هو عليه احدي اطلاع پيدا نكند الا بجمعه (ص) بالهام خداوند پس از اين طريق اثبات نبوة طاه به عصمه وي نمودند و چون مردم بدبي است و فطري است كه بلحاظ حرص و حيل بان قانون و ظلم آنها بر هديگر تفاخر نايابد و تنازع كند و نمدي نايابد پس بايد بين آنها يك قري باشد عالم بان قانون على ما هو عليه و مردم را نگاه بدارد بر ان قانون تا نظام حاصل شود و از اين طريق فرمودند كه لازم است بعد از رحله نبوي (ص) يك قري كه در علم و عصمة مثل نبوي باشد بايد وجود داشته و بوي ولايت عامه با عصمة ثابت نايابد كه نبوي راي حدوث نظام است و ولي براي بقاء چنانچه تفصيل مسئله را متكلمين و حكام اسلام در مكتب خود مقرر فرمودند پس امام (ع) فرمود كه نظام عالم وقتي است كه مردم والي داشته باشند كه بر آنها اقامه حدود نايابد اگر نخطي از قانون كردند و پس از وجود والي معصوم مقيم حدود واجب است بر ان والي كه اقامه نماز جمعه و نماز عیدین نايابد چنانچه مستفاد از كلة فاه تقريم هيمن است چه انكه اذا حاجي باشد يا ظرفيه يا شرطيه على الظاهر در معنى تعاوني نميكنند بر حسب مقصود ولو بر حسب سنة تعاوني نايابد كيف كان ظاهراً شكي در دلالة حديث بر شرطية ليست (حديث چهل) في البحار عن علي (ع) انه قال لا يصلح الحكم ولا الحدود ولا الجمعة الا بامام عدل انتهى (ترجمه) فرمود امير المؤمنين عليه السلام كه قابل نيست قضاوة نمودن و اقامه حدود نمودن و اقامه جمعه نمودن

مگر با امام عادل و اين حديث بدبي است كه غير حديث دوم است از دعاء الاسلام و غير حديث هفتم است از جمعريات سنداً و متنأ بلكه مضمونا و تقريب دلالة وي بر شرطية والي در اقامه نماز جمعه از جهاني است اول حفظ سياق كه خود يك معنای است چنانچه در حديث دوم گفته شده پس حفظ سياق و اتحاد وي اقتضاء دارد كه اقامه جمعه مثل اخوات وي مختص بوالی است دوم عطف بلكه و او كه ار برای اشتراك در حكم است چه در مميزات و چه در مميزات عموم مفهوم حصر مستفاد از كلة الا چهارم اينكه اگر مراد والي نباشد در اقط امام استعمال لفظ در اكثر از معني لازم آيد چه انكه نسبة بقضاوة و حدود والي اراده شده و نسبة بجمعه غير وي و اين عقلا محال است پنجم اينكه اصلاً ظهور طرفي خود يك معنای چه انكه ظاهر چنين ميرساند كه همان اماميك از مختصات وي است قضاوة و حدود همان اقامه جمعه نايابد و جمعه از مختصات وي است علاوه بر انكه غير مره گفتم كه اقط امام لقب شخصي است كلي و جزئي ندارد و در مسامح هشتم مدال نمودم بادل اربعة و تفصيل نوانر م بر وي نمودم و ديدي كلمات م تمام نطاق داشت و از اين حديث ظاهر شد كه در بيان محاكه مجلسي (فده) در حديث امام عدل تقی اينكه ربي نيست كه مراد والي است باقظم نظر از صفة قروي و مدلل بر نكره و معرفة نيست والله العالم الهادي (حديث چهل و يك) انه فقه الرضا عليه السلام ار بشار انه قال وصلوة العید مريضة واجبة مثل صلوة الجمعة الا على خمسة المراض والمرأة والمملوك والعبي والمساكين انتهى (ترجمه) فرمود امام رضا (ع) كه نماز عید مريضة واجب است مثل فریضة واجبة نماز جمعه مگر بر پنج فقر فاخوش وزن وعدد و بچه و مسامر (و تقريب) دلالة وي بر اشتراط جمعه بوالی ان استكه امام (ع) تقبيه نمود و تنزيل كرد عید مطر واضحي را بجمعه و تقبيه و تنزيل درست نمي شود الا بلحاظ آثار شرعية منزل عليه و مشبه عليه تا انكه اثر شرعي وي را بجمعه و منزل داده شود و داده نه شده بنماز عید مگر اشتراط وي بحضور والي پس بايد جمعه بمشروط بحضور والي باشد تا انكه از وي تمدي كنيم بعید چنانچه از اين حديث و امثال

از دعوی زیاده بر صد اجاع در کلمات شده بر اشتراك شرطية والي در عیدین
مثل جمعه پس چه عده اقوامی را که در اصل شرطية را دفع بد نمایند و در فرج
ایفاء بدارند و آن محال است عقلا چه آنکه لغوی تزییل و تنقییه لازم آید چنانچه
واضح است علاوه بر استحالة بقاء معلول بدون بقاء علی علاوه اصلا خود
استثناء از اشخاص مذکوره شاهد است که حال این نمازها مثل بقیة نمازها نیست
پس با آن اتمام در امر نماز چه شد این اصناف محروم از فیض شدند پس چرا
در نمازها تماما مثل بقیة مردم شدند الا این نمازها نیست الا آنکه باید رجال
اهل حل و عقد حاضر شوند در خطبه امور حیاسی را جمیع با امر مملکتی صحبت
بدارند چنانچه بیاید تفصیل وی و این حدیث غیر حدیث یازدهم است چنانچه
واضح است والله الهادی (حدیث چهل و دوم) عن الحسن بن الملا بن الفضل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ليس في السفر جمعة ولا اضحى ولا فطر انتهى
(ترجمه) از کتاب الحسن بن علا بن فضیل نقل میکند که حضرت جعفر صادق
فرمودند که صحیح نیست برای مسافر اقامه نماز جمعه و نماز عید و نماز فطر
و قریب دلالة آن است که غالباً یاد آنرا چون در سفر ولایة منسوب و امام جمعه
خاص نیست از این جهت فی مشروعية نمود والا اگر حال این نمازها مثل
بقیة نماز بوده و این امام جمعه همان امام جماعت باشد پس چرا در سفر
جماعة مشروع است اما جمعه مشروع نیست همان امام جماعت امام جمعه
خود پس تحصیل قاعده شرک است پس از فراغ مشروعية جماعت و محل بر عدم عدد
جمعه حل بر فرد تأدیر است علاوه منافی با اطلاق وی است ولو آنکه عدم
موجود باشد حل بر جهل مسافرین بخطبه م منافی با اطلاق وی است خصوصاً
تکرار در حیاتی نمی و هم کدام مسلمان است که اقل خطبه که چند کلمه اذکار
رایج امامت باشد بجا نباشد م عدم الم باعث سقوط تکلیف نمی شود چنانچه
غیر شریعت گفتیم که مقدمه واجب است و مقدمه وجودی است بر تمام و حال امة
واجب است یاد بگیرند مثل خود نماز و بقیة نماز و اجزاء و شرائط آنها خصوصاً
صدرا اول میان اهل لسان که این احتمال در حق آنها محال مادی است پس نیست

الا انما كان اصلا امام جمعه متعصب است و مال ولایة امر است والله الهادی
(حدیث چهل و سوم) عن ابي بكر حضرمي قال قلت لابي جعفر (ع) كيف
نصنع في يوم الجمعة قال (ع) كيف نصنع انت قلت اصلي في منزلي ثم اخرج
فأصلي معهم قال (ع) لك اصنع انا انتهى گفت ابو بكر که عرض نمودم خدمت
امام محمد باقر (ع) که شما چه کار میکنید با نماز جمعه در روز جمعه امام (ع)
فرمود بایشان که شما چه کار میکنید پس عرض کرد که من نماز ظهر را خودم
در خانه میخوانم بعد میروم مسجد با آنها نماز جمعه میخوانم پس فرمود امام
عليه السلام که من هم همین کار میکنم (قریب) دلالة بخوبی واضح است که
باید نماز جمعه با والي خوانند و اینکه از جهة فقد شرط شیعها ترك بودند حتی
الامكان م نماز عامة حاضر نمی شدند والا اگر حال وی حال بقیة نماز بوده
که خوفی و زریعی نداشت هر کسی بهر شخصی اقتداء میکرد چه آنکه عامة را
در غیر جمعه بجا بر این است و اگر شرط نبود که خود شیعها اقامه میکردند
مثل جماعت بقیة نماز پس ترك نبوده مگر بلحاظ شرطية و فقد وی جداً (حدیث
چهل و چهارم) از حمران بن اعین قال قلت لابي جعفر (ع) حملت فداك اما نصلي
مع هؤلاء يوم الجمعة وهم يصلون في الوقت فكيف نصنع فقال صلوا معهم تخرج
حمران الى زيارته فقال له قد امرنا ان نصلي معهم يصلونهم فقال زيارته هذا لا يكون
الا بناويل فقال حمران قم حتى نسمع منه فدخلنا عليه فقال له زيارته ان حمران
اخبرنا عنك انك امرنا ان نصلي معهم فانكرت ذلك فقال لنا فان علي بن الحسين
يصلي معهم الركنين فاذا فرغوا قام فاضاف اليها ركعتين انتهى گفت حمران برای
امام محمد باقر (ع) که ما نماز میخوانیم با عامه در روز جمعه یعنی نماز جمعه
و اینها نماز را در وقت ظهر میخوانند پس چه کار کنیم پس فرمود امام (ع)
که نماز جمعه را با آنها بخوانید پس حمران خارج شد و رفت خدمت زيارته
و مسئله را بوی خبر داد که ماوریم با اینها نماز بخوانیم و زيارته قبول نکرد
و فرمود این حکم را نوجویی باید باشد پس حمران بوی گفت پس بلند شوید با هم
برویم نزد امام مقصود وی جمعه بوده پس زيارته با امام عرض کرد که حمران از

ما حجة شما خبر میدهد که باید نماز جمعه را با عامه بخوانیم پس فرمود بنادم علی
 ابن الحسین می رفته مسجد روز جمعه با آنها نماز جمعه دو رکعة می خوانند پس
 وقتیکه امام فارغ می شد بلند می شد دو رکعة دیگر ظهر را متصل می خواند
 و تو اگر کامل قانی در این حدیث بخوبی خواهی دانست که راوی و مروی
 عنه تارك جمعه بودند و چون در عصر اینها قدری فتور حاصل شده بوده
 گاه گاهی هم قرار از تنقیه می کردند و بمجاعة عامه حاضر نمی شدند و اگر هم اتفاقا
 حاضری شدند بنحو توریه ظهر میخواندند و این بوده مگر برای آنکه حضور والی شرط
 بوده والا وجهی از برای ترك نداشته پس جهة تركی نفس جماعه نبوده والا
 اینها که قبة نماز را با جماعه می خواندند چه با عامه چه بدون آنها خوردشان چه
 اقامه جماعه غیر جمعه مکی نداشته پس ترك را می نداشته مگر شرطیة و عدم امکان
 تحصیل وی چنانچه واضح است (حدیث چهل و پنجم) عن فضل ابن شاذان
 عن الرضا ع قال انما وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا اكثر من
 ذلك لان ما يقصر فيه الصلوة يريدان ذاهبا او يريد ذاهبا ويريد جائيا واليريد
 اربع فراسخ فرجت الجمعة على من هو نصف اليريد الذي يجب فيه القصر وذلك
 اد بجي فرسخين ويذهب فرسخين فذلك اربع فراسخ ونصف طريق للمسافر يعني
 فرمود حضرت امام رضا که نماز جمعه واجب شده بر اشخاصیکه سر دو فرسخی
 باشند نه زیاده بر دو فرسخ بلحاظ آنکه مسافتیکه نماز قصر می شود در آن دو
 برید است ذهابا یا یک برید ذهابا و یک برید ایا یا و برید چهار فرسخ است پس
 واجب شد نماز جمعه بر اشخاصیکه آنها بر نصف برید آن چنانی که واجب است
 در وی قصر نماز و این معنی برای آن است که دو فرسخ می آید و دو فرسخ
 می رود و این تمام چهار فرسخ است و آن نصف راه مسافر است (و تقریب)
 دلالة وی بر عدم وجوب مطلق آن است اشکالی ندارد بر اینکه تکلیف ضروری
 و حرجی در این شریعه سهله اسلامیه مرفوع است پس اگر از برای این نماز
 وجود حضور والی مدخلیة نداشته چه معنی دارد که مطلق در هر غنی و غمر
 یک روز خود را فدای یک دو رکعة نماز نماید پس اجرائیة نمازها چنین نباشد

۴۵

مگر در محل امام جماعه امکان ندارد پس چرا بقیة نمازها در محل بتوان با جماعه
 بخوانند اما این نماز باید از محل خود حرکت نمایند و محل بر اینکه چون عابدا در
 اطراف شهر امام خطبه خوان نیست بخودش است چه آنکه اولاً اسم شهر و یا
 دهائی در روایة نیست بلکه میگوید در محلی اگر اقامه جماعه جمعه شد باید از
 دو فرسخی برای وی حاضر شوند چه شهر و چه ده و چه منازل و چه دریا و قتل
 کوهها (و تائید) سلما چنانکه باشد در زمان صدور روایة خصوصاً نسبة باهل
 لسان بسیار سهل است و هم از عهد بر اینست (و تائید) مثل بقیة احکام و بقیة احراء و شرائط
 پس چون مقدمه وجودیة است واجب است که تعلم نمایند مثل سایر عبادات
 معنی ندارد که هر هفته مسافرت نمایند قسم بجان خودم دلالة حدیث بر عدم
 وجوب اوضح است از اینکه اطاله در کلام غایب چنانچه شیخ کبیر (قدس)
 و دیگران بهین حدیث استدلال برای حرمة فرمودند و بیاید مزید بیانی انشاء الله
 در طی دلیل عقل (حدیث چهل و هشتم) از کلبی از ابی عبد الله علیه السلام
 قال قال ابو عبد الله ع اول من قدم الخطبة على الصلوة يوم الجمعة عثمان ع
 لانه كان اذا صلى لم يقف الناس على خطبته وتفرقوا وتناوا ما نصنم بمواعظه وهو
 لا يتمظ بها وقد احدث ما احدث فلما رأى ذلك قدم الخطبتين على الصلوة انتهى
 (ترجمه) فرمود حضرت جعفر صادق ع که اول کسیکه مقدم نمود خطبه
 نماز جمعه را بر خود نماز در روز جمعه عثمان بود بواسطه آنکه وقتیکه نماز می
 خواند مردم توقف نمی کردند برای اسماع خطبه وی و متفرق می شدند و می
 گفتند که چکنیم خطبه و موعظه تو را و حال آنکه تو خودت متعظان موعظه
 و خطبه نمی باشی و حال آنکه بدعتها نمودی در دین آنچه را که بدعت سکری
 (و تقریب) دلالة این حدیث و کشف وی از اشتراط والی در این نماز از جهاتی
 است که قابل انکار نیست اول آنکه معلوم است که صحابا رضی الله عنهم اعتقادشان
 این بوده که نماز جمعه بدون والی نمی توان خواند از این جهة حاضر میشدند
 و با عثمان می خواندند والا اگر این نحو نبوده که خود نماز می خواندند و حاضر

ع

بنابر وی نمی شدند و احتمال خوف یا طعم هم در کار نبوده والا محال بوده که نماز با وی بخوانند و بخطبه بروند و بعد هم بگویند چه آنکه حاضر نشدند اخف مؤنة بوده از حضور و عدم جماع چه آنکه خرق و بدگفتن موجب هتک و اثاره قبیله و خوف توره باشد بخلاف عدم حضور بآمره پس معلوم است که طعم و خوف ندرده و فقط جوة شرعی بوده باعتقاد خودشان دوم آنکه امام (ع) نیز اعتقاد آنها را تقریر نمود والا میفرمود که اینک تقدیم خطبه از بدعتها باشد اصلا خواندن با والی هم از بدعتها است و این واضح است سوم آنکه احدی از امامیه حتی بعضی از محدثین که می گویند اصلا شرطی ندارد تقوه نکردند بر اینکه این اشراط والی از معتلات عامه است پس بخوبی می توان از وی استفاده نمود اشراط والی را و در اول مطلب دوم در بعضی از مقایس ذکر نمودیم که منافاتی ندارد روایة از جهتی حجة نباشد باحاطت معارض اقوی با حجة جوة دیگر و از این باب بوده نمک نایت روایة و عدم جوار در سر یا در ده و امثال وی و تسبیح منقضي نمی شود از محمدانی (فقه) در ذکر این حدیث در باب لزوم تقدم خطبه بر نماز که حمل میکند این حدیث را تبعا بجماع الفقهاء بر سر قاسخ واقف جمعه را بعد و حال آنکه علاوه بر اصالة السلامة حدیث تقدم اختصاصی بان ندارد و بدعة تقدم اختصاصی بان ندارد در روایة معاویة در خطبه عید نیز میفرماید که تقدم خطبه جمعه از بدعتی است که ای همان است و بیست مگر محمدی را که ذکر نمودم والله العالم (حدیث چهل و هشتم) از قرب الاسناد از موسی بن جعفر علیه السلام که سؤال نمود وی را برادر ایشان قال سألت عن القمود فی العیدین والجمعة والامام بخطب کیف یستقبل الامام او یستقبل الفلانة قال علیه السلام یستقبل الامام (ترجمه) - سؤال کردم از موسی بن حمزة (ع) از نشستن ما مؤمنین در روز عید اضحی و عید و طر و روز جمعه برای استماع خطبه امام ایارو بروی امام جلوس نمایند که پشت بقبله شود یا بروی قبله نشینند که پشت امام شود فرمودند که رو بروی امام جلوس نمایند ولو پشت بقبله باشد و تقریب دلالة بر اینکه مراد از امام در جمعه والی است

۱۵۴

این است که سائل امام عیدین و جمعه را يك امام فرض کرده نمی توان گفت در عیدین والی است و امام اصل است و در جمعه امام فرع است والا استعمال لفظ در اکثر از معنی لازم اید علاوه بر عطف جمعه بر عیدین بکلامه و او عالمه که از برای اشتراك در جماعت است و امام علیه السلام هم تقریراً اعضاء اعتقاد سائل را نمود و هم خود علی بن حمزة (ع) مردی است مهم نمی توان گفت که این قدمت از مسائل را اید نبوده علاوه بر اینکه همان محدث در استعجال استعمال در کلام امام هم بوده باشد پس حدیث بخوبی می رسد که امام جمعه همان امام عیدین است پس که اینک شما ماژم باشید بر اینکه امام عیدین والی است و عیدین حضور ویا اجازه عیدین واجب نیست پس نیز چنین باشد جمعه والا لازم اید خلاف قواعد عربیة و لازم اید استعجال مذکوره و چون والی باطل است باوجود حدیث پس باید مراد از امام جمعه والی باشد علاوه بر آنچه ذکر نمودیم غیر مره چه آنچه در مصباح هفتم گذشت که امام لقب شخصی والی است کل و جزای ندارد

اصلا والله الهادی (حدیث چهل و هشتم) عن ابن ابی عمیر فی باب الجهاد من المصوم انه قال حکم الله فی الاولین والاخرین و مرایة غایم سواء الامن حة او حادث و یکون الاولون والاخرون ایضا فی منم الحوادث شرکاء و الفرائض علیهم واحدة یسأل الاخرون من اداء الفرائض كما یسأل عنه الاولون و یحاسبون به كما یحاسبون به (ترجمه) یعنی در مورد مصوم (ع) که حکم خداوند در تمام افراد مردمانی که در اوائل بودند و در اواخر پیدا می شود و واجب آن خداوند بر همه یکی است مگر يك عطی یا حادثی روی دهد که آنهم اولین و آخرین شرکاء دارند در همه حوادث و واجبات بنام بر مردمان يك جور است - سؤال می شوند آخرین از اداء فرائض چنانچه سؤال می شوند از وی اولین و حساب نمایند آخرین را بان فرائض چنانچه حساب نمایند اولین را (و تقریب) دلالة حدیث بر اشراط والی در نماز جمعه این است که عموم مذاهب جمعه اسلامیة تا ما بدون استثناء فردی حتی محدثین از امامیه معترف می باشند که بی (ص) امام جمعه را تعیین می نمودند چنانچه قاضی و امیر حینک

۱۵۵

و مقیم حدود و عامل جباية ضريبة تعیین می نمود. و در این مقدمه نزاعی نیست
بین ائمه علی چنانچه بیاید در طی دلیل عقلی بعضی از محدثین میفرمایند که این
تعیین دلالت بر شرطیة ندارد چه آنکه ایشان مؤذن و امام جماعت هم تعیین
میفرمودند و حال آنکه تعیین شرط نیست اجماعا اگر چه تقض آنها مردود است
باینکه تعیین فعل معصوم است لازم الانباع است مگر آنچه را دلیل قائم بر
تخصیص شده باشد مثل اذان و جماعة والا در وی نیز گفتیم لازم است علاوه
حکم الله بقیاس باطل است والا ما نیز قیاس بقضاء و مقیم حدود و عامل ضريبة
نائبیم که اجماعا تعیین لازم است و پس می گویم که امام علیه السلام فرمود
که حکم الله بر حسب ازمان و قرون تفاوت پیدا نمی کند و تمام افراد اولین با
تمام افراد آخرین در وی مساوی باشند در مقتضیات وی و موافق چه آنکه کلام
وار طاعت باشد یا معصی باشد و در مؤاخذة از سؤال و حساب نیز مثل هم باشند
پس در این صورت اولین هر وقت و هر مکان نبی (ص) یا امیر (ع) تعیین می
نمودند امام جمعه را نماز جمعه را میخواندند تعیین اولا ظاهر میخواندند تعیین
پس بحکم شرکت مستفاد از حدیث چنین است که والی ما مردم در آخرین اگر
تعیین امام جمعه کرد بخوانیم آن را تعیین اولا بر ما واجب است بخوانیم ظهر
را تعیین اوالین مؤاخذ بودند در ترك نماز جمعه با والی و ترك ظهر بی والی پس
آخرین نیز مؤاخذ باشند در ترك نماز جمعه با والی و ترك ظهر بی والی و اوالین نماز
جمعه با والی محسوب می شد عبادت بی وی عبادت نبود پس آخرین نیز با وی
عبادت باشد و بی وی عبادت نباشد ابتدا چه آنکه بدیهی است که عبادت فوقی
است توانی است باید از شارع برسد بنحویکه تشریع نموده و آن نحویکه
ثابت شد تشریع وی با والی بوده و بدون وی ظهر محمول بوده و بدون وی
تشریع وی محقق نشده پس بعد از اعتراف خصم باین مقدمه و بموجب حدیث
شرکت محوم امر حرمه در حکم مرور و ازمان و قرون تغییر و تبدل ندارد
پس بر خصم است بمقتضای حدیث و حکم عقل وسیره ائمه مرحومه اثبات یکی
از دو مقدمه یا آنکه تعیین شرط نبوده و یا آنکه در زمان ماها شرط ساقط است

(حدیث پنجم) از علی صدوق (قدس) عن مولیٰ ابو الحسن الرضا (ع) قال
 فيه الى قوله (ع) قل قل جمل اولی الامر و امر بطاعتهم فقیل لعل کثیرة
 منها ان الخلق الى قوله ومنها انما لا تجد فرقة من الفرق و لامة من الملل عاشوا الا
 بقیم و رئیس لما لا بد لهم و لا قولم الا به فیکسانلون به عسدم و یقسمون به
 فیهتم و یقیم لهم جمیعهم و جماعتهم و یمنع ظالمهم من مظلومهم الخ (ترجمه) پس اگر
 احدی اشکال نماید که چرا خداوند اولی الامر قرار داد برای مردم و واجب کرد
 بر آنها اطاعة اولی الامر را پس بواسطه علل بسیاری بعضی از علل امامت است
 است چونکه بواسطه تکالیف مردم محدود تا قول وی و بعضی از علل امامت این
 است که ما ندیدیم که فرقی از فرق مردم و هیچ مقلد از ملل مردم زندگانی بتواند
 نمایند مگر آنکه بر آنها یک قیم و رئیس باشد بجهت آنکه چارگی ندارند مردم و قوام
 زندگانی آنها پیدا نمی شود مگر بر اینکه بر آنها یک قیم و رئیس باشد که باوی
 جهاد نمایند با دشمنان و قسمت عادل نماید غنائم آنها را و اقامه نماید برای آنها نماز
 جمعه آنها و اقامه نماید جمعة جمعة آنها را و انتقام کشد از ظالم آنها برای مظلوم
 آنها تا آخر حدیث مراجعه کنید تا خوب واضح شود که فی الحقیقة این حدیث
 شارح حدیث اول است و شارح حدیث متوکل است در صحیفه و شارح کنیری
 از احادیث امامیه است چونکه کلام آل محمد (ص) تا ما از همه منزله کلام متکلم
 واحد است و مصلحت وی در حکم متصلات است تحقیق او تقریباً (و تقریب
 دلالت) این احادیث شریف بمدار لازم حمل حریری و بر انشاء که من جمله قول
 وی است که فرمود و یقیم جمیعهم و جماعتهم واضح و هویدا و آشکارا است و نفس است
 خصوصاً بمد از ملاحظه فرائض مکشوفه کلام از صدر و ذیل از مقابله و حالیه چه
 آنکه امام (ع) در مقام بیان علة لزوم وجود امامت میان مردم و علة جمل وی من قبل
 الله برای مردم و علة احتیاج مردم بامام و علة لزوم اطاعة نمودن مردم سر امام را کلاماً
 در مقام ذکر فوائد امام است و از جمله فوائد آنرا اقامه جمعه و اقامه جمعة جمعة بیان
 کرد علاوه بر اتحاد سباق بین این فایده و سایر فوائد مثل جهاد و فتوی و قضاء و جرم
 غنائم و ضربات و امثال وی مضافاً باقتضاء شرع در فوائد و اختصاص عطف بکلمه و او
 ماطفه که حاکم مجمع است در اختصاص چنانچه اگر مراد از جمعة جمعیتم
 باشد ضروری ندارد یا بمحصل فن در وی و یا بتخصیص چنانچه واضحست ولی ظاهر در
 جمعة جمعة است و ممکن است که جمعة عرفیه باشد که کنایه از عدم تفرق باشد بواسطه
 سر برست چون رعیه بدون والی متفرقند پس مقصود جمع آوردی آنها باشد و الله العالم

۴

و راهی از برای ابطال هیچ کدام نیست چنانچه بیاید در طی دلیل عقلی و الله
 العالم (حدیث چهل و نهم) و رواية منقولة عن تحف العقول عن ابي الحسن
 الثالث (ع) وفي السجرات ايضا انه قال ان الله قد احتج على السواد بالكتاب والسنة
 وما اجمع عليه المسلمون انتهى (ترجمه) فرمودند علی بن محمد (ع) بر اینکه خداوند
 در روز جزاء احتیاج نماید بر بندگان خود بر کتاب الله و سنة پیغمبر (ص)
 که عبارة از قول و فعل و تحریر وی است و آنچه را که اجماع مؤمنین بر وی قائم
 شده باشد و تقریب دلالة چنین است که نماز جمعه اجماع شیعیه قائم است که بدون
 والی واجب نیست و هر چه اجماع شیعیه بر وی قائم شد که واجب نیست بدون
 والی پس از حق است و غرض از استدلال باین حدیث آن است که بعضی از
 محدثین (قدس) فرمودند که اجماع در نزد ما حجة نیست و آن لحاظ بمشایه
 و محاجة با عامه است خواستیم بگوئیم که چنین نیست بلکه ادله نقلیه بر حجة
 وی بسیار بلکه صاحب تقریرات دعوی توانر نموده پس گویا گمان کرده که
 اگر بگوئیم اجماع حجة است در مسئله خلافة قصودی و فتوری حاصل شود
 و حال آنکه چنین نیست و این اجماع از جهات عدیده که در کتب کلامیه مذکور
 است محذوف است محتاج بانکار حجة اجماع نیست و حذف تحف العقول شاه
 بر صحت وی منافی با حجة رواية نیست از جهاتی که من جمعه گفتیم دعوی
 توانر در وی شده پس صغری معلوم است که فقهاء امامیه الا جسد غری از
 محدثین و همه علماء السلام حتی آنکه گفتیم غیر مره که بین عامه م خلافت نیست
 در اینکه امام جمعه منصب است و نماز جمعه بدون والی واجب نیست و خلاف
 آنها قبل از سد باب اجتهاد بوده و اما العکبری بحکم این حدیث و امثال وی
 بگوئیم که امام جمعه منصب است و ولایة شرط است بدون تصرف والی واجب
 نیست و الله العالم پس اینها جمعة اخباری است که بعضی از آنها تصور بودند
 و بعضی از آنها ظواهر بودند بر اشتراط والی در نماز جمعه و اینکه امام جمعه مثل
 منصب قضی شدن و سایر امور ولایه است و رواه نداشت طراح این تصور و ظواهر
 بدون ملزم شرعی یا عقلی و توجیه آنها و خدشه در آنها بشخصی که طرح تصور

خود فضلا از ظاهر والا اگر بناء شود باب این توجیهات و تأویلات در ادله
لغویه باز شود دیگر مجال از برای استفاده احکام از کتاب و سنة نخواهد شد
ایا وارد شده که مراد از خر و میسر فلان و فلان است ایا وارد نه شده
که مراد از صلوة و عدل واحسان امیر المؤمنین علیه السلام است کدام ظاهر است که
احتمالات غایبه در وی تطرق ندارد فی للثل عموم مسلمین میگویند معوذتین از
قرآن است این مسمود گفته که از قرآن نیست فی للثل کله جلالة کبری ندارد
که اسم پروردگار عالمیان است بعضی از مفسرین میگویند اسم پیغمبر است
بعضی خداوند که فرمود و مارمیت افرمیت و لکن الله ری چه از که شکی نیست
در اینکه رابی حصاة پیغمبر (ص) بوده پس بناء علیه ماها دیگر معاشن نباید
باشیم که مراد از کله جلالة خداوند است چه از که لعل عناية و مجاز آشاید بیک
مناسبتی معصوم را اراده کرده و یا از که جمعی گفتند که علم جنس است پس
دلیل بر اینکه فرد اراده شده محتاج بقرینه بر مراد است پس بناء علیه لم یبق
لينة علی لينة شما قدری ملاحظه کنید قدری از این اخبار باب را که چه توجیهاتی
از برای وی شده که اصلا بعد از هفت پست هم انتساب وی بدلالة اقلية نمی
رسد و من ندانستم که اخرا داعی بر این چیست شما که ندارید در مقابل
این ادله الا بک موت مطلقات قابل تقیید بل لازم است تقیید بر فرض ثبوت
اطلاق هم در آنها چنانچه باید مثلا ملاحظه کنید بعضی چه توجیه از برای حدیث
بیست و چهارم که مال متوکل بوده نموده که اصلا بعضی مدعای وی را اثبات
نمی کنند و بعضی خلاف قواعد عربیة است و بعضی از مساق لفظ غریب است و نیز
در حدیث صحابه و عیون و امثال وی اخرا اینکه باب دلالة الفاظ نیست والا اگر
چنین احتمالات در لفظ داعی داشته باشد که صلوة در لغة بمعنای دعاء است
و جمعه بمعنای ادبته یعنی عید پس تمام ادله بر وجوب صلوة جمعه احتمال
بدعیم که دعاء بخوانید در روز عید و پس از آنکه ممکن نه خود اصلا در تصرف
ظاهر بگوئیم سند ضعیف است پس ضعف سند با دعوی اینکه این اخبار کتب
اربعه یا مطلق اخبار قطعی الصدور است یعنی چه مثلا در حدیث چهارم بعضی

فرمودند سند ضعیف است اغراض نموده از عدم ثبوت این معنی ایا کافی نیست
در جبرائیل وی لن اجاع عملی و محصل که تقل نمودم و ان دو پست و چهل
و شش اجاع منقول که در کلمات دیدی با قطع نظر از احوال تداخل منقول عنهم
که انهم ضروری ندارند و ان دعوی توانر ان ازده هر از اساطین فقهاء و ان دعوی
فوق توانر از جاعنی مثل ماضل هندی و شیخ کبیر و محقق خونساری و امثال اینها
ایا میتوان چنین اجامات را پایمال نمود خصوصا برای جبران يك مندی که نوم
شده که ضعیف است و ان هم خواستند که انعام باشد ایا میتوان چنین اجامات
پایمال نمود بعضی آنکه در اصول قدری خدشه شده در پاره ای از اقوال اجاع منقول
و حال آنکه خود ان خدشه کن مثل شیخ (قده) ملاحظه کنید چه نحو در فقه
عمل کند و مدرک حکم الله قرار دهد مثلا در طهارة در رجیم حیوان غیر ذی
نفس سائله محقق در شرایع میگوید فیه تردد و در معتبری فرماید فیه تردد و لکن
اشبه طهارة است بعد شیخ ادله طهارة را خدشه میکند و بعد می گوید
عمده اجاع است و حال دعوی وی نیست در مقام مگر از بعضی و انهم احتمال
میدم نظر آنها بهان عموم ادله طهارة باشد که خدشه نمود ملاحظه جواهر کنید
در اثرت زوجه و در فقر حرمة زنا قبل از عقد و امثال این موارد لا محصی فقط
بک اجاع منقولی پیدا شده و بر وفق وی فتاوی صادر شده خاصه ملاحظه
نمایید مثلا متوفی عنها زوجها قبل از دخول که می فرماید مالک چه مقدار از صدق
است باجماع تمام کند و حال هم اجاع درستی نیست مخالف زیاد است و هم ان
اجماع مخالف با شائزده روایة است علی ما بیالی مراجعه کنید ایا می توان
این هم اجماع عملی و نقلی و اجاع منقول بعد وی و فوق توانر بعد وی
و محصل و کلام صاحب پایمال نمود که چون مجلسی (قده) فرموده که اصحاب
و قتیبه بفقہ می رسند فراموش میکنند آنچه در اصول گفتند حاشا و کلا از اصحاب
رضوان الله علیهم که وقتی بفقہ برسند فراموش نمایند آنچه را در اصول مقرر
فرمودند ولو حرفی از حروف وی چگونه فراموش می تواند بیاوند و حال آنکه
بین آنها و لوح محفوظ يك قبضه مسافة زیاده نیست چه از که مجلسی (قده) این

کلام را در ذیل رساله شهید در نماز جمعه در بیان اینکه دعوی اجماع شده بر اشتراط والي واجهانا وجوب عینی ندارد فرموده که گویا اینها فراموش می کنند آنچه را در اصول میگویند چه گونه دعوی اجماع غایبند و حال مسئله خلافی است چه گونه دعوی اجماع نمایند و حال اخبار بر خلاف است حالیه باید اولاً برسد که مگر شرط اجماع این است که اصلاً مخالفی نباشد در مسئله بیان فرمائید که کدام اصحاب این را فرموده و بعد بقیه که رسیده فراموش کرده مگر شرط اجماع این است که اخبار برخلاف نداشته باشد فرمائید کدام اصحاب فرموده و ثانیاً قصیر اصحاب رضوان الله علیهم چیست از کلمات بود که عین وی را نقل کردیم اصحاب (فقه) ندیدند بین فقهاء اهلایة قائل بوجوب عینی را و قتیکه نیست چه باید نمودن و اگر هم بوده رجوع کرده مثل خود همین شهید (فقه) پس قصیر اصحاب چیست چنانچه تحصیل را در مصباح هم در سوء تمام نسبة مقرر نمودیم و نیست قائل الا چند نفری از محدثین که غیر سره گفتیم که باید با آنها محاکمه اخباری نمود و بیاید از محاکات و نظر اصحاب قدس الله امرارم در اجماع این مراحل بوده که بیان نمودیم یعنی فقهاء و مجتهدین رضوان الله علیهم نه نقل احادیث پس شما اگر خوب تأمل کنی آنچه را در مفتاح اول از مطلب اول نقل مس کردم از اجماع محلی و از مفتاح دوم از اجماع منقول و از سوم در محمل و آنچه در مقام ذکر کردم هراینه بخوبی ادراک نائی که اشخاصیکه قلوب آنها خزان حق لا یسوت است و بین آنها ولوح محفوظ قبضه از مسافه زیاده نیست حرفی را فراموش نمیکنند موقعیکه بقیه میروند و اما استنباط اجماع سید (فقه) و اجماع شیخ الطائفة که غالباً دیدیم که اجماعات آنها قدس الله امرارم بخدوش است بلکه اجماع بر خلاف است چه گونه توان باین اجماع انکال نمود پس (اولاً) معلوم است که اجماع این دو تخراب است بعضی اینکه از مالمی دیدیم که اجماع وی در قرون متأخره مرضی نیست باید ما قیاس بنائیم تمام اجماعات در کلمات اصحاب بر لزوم معنی این غیر قیاس منهی در شریعة احدیه چیز دیگری هست (ثانیاً) ما تمسیدیم خرابی اجماع آنها را چه آنکه

مدار صحة اجماع آنها بر فتاوی قبل از عصر خودشان و عصر خودشان باید تمسید ما معلوم شود که اجماع آنها صحیح بوده نه فتاوی هزار سال بعد از آنها که شریعت کثرة پیدا نمود بمقتضای و دامن علم صحت پیدا کرد و امر استیلاط سهولة پیدا کرد بلحاظ جمع کتب اخبار و فقه و اگر ما قرون آنها را ملاحظه کنیم خرابی آنها بر ما واضح فقه بلکه صحت وی بر ما واضح است (و ثانیاً) فرمائید که نظر بمطلق ازمان است آیا منافاتی دارد که در آن زمان چون کتب مطبوع نبود و اصول اربعه هنوز جمع نشده است مقداری که در ابادی بوده و فقه هم كذلك فقیهی بذل و سمر نمود بمخالف معنی به رسید و اخبار معارض با وی هم ندید پس دعوی اجماع نمود و بعد وی بلحاظ جمع وی و رسیدن معارضات و اقرا ئیه طرح وی شد و همین نظر مدتی باقی مانده باشد تا در قرون لاحق اجماع محقق بر خلاف آن اجماع شده باشد والا چنین نباشد پس لازمه وی استحالة عقلیة تعارض اجماعین شود و حال آنکه احدی انکار تعارض وی نکرده پس اجماع بر خلاف منافاتی با صحت اجماع ندارد (و رابعا) آنچه دیدیم از اجماعات آنها اصلاً تفاوت ندیدیم در وی بلکه کاتب تفاوت شده مثلاً ملاحظه کنید سید (فقه) دعوی اجماع نموده که خبر واحد حجة نیست و شیخ (فقه) فرموده اجماعاً حجة است و حال آنکه وقتی تأمل کنیم مقدر هر کدام از اجماع غیر مقدر اجماع دیگری است چه مقدر اجماع سید خبر غیر مفید اطمینان است و مقدر اجماع شیخ فقه اطمینان و ربما این معنی مخفی ماند بر بعضی از اطام یا از جهة عدم هیئت اعیان یا بلحاظ حسن ظن بنقل ایامی یقی محدثین دعوی اجماع نمایند بر اینکه اخبار در ابادی ماها قطعی الصدور است و مجتهدین قبول ندارند حتی آنکه حر آنها در رسال می گوید که دعوی قطع بصدر مجازفه است و ایقان را الی یومنا هذا متابعة نمودند اکابر علماء مثل اخوند و یزدی و عراقی و ثانی و غیر اینها قدس الله امرارم و حال آنکه مقدر اجماع حضرات قطع مصطلح که احتمال خلاف در در وی نبود نیست بلکه آنها هم مثل مجتهدین اطمینان است چنانچه تصریح بری نموده حر آنها در فوائد للندبة (و خلاصاً) این تفاوت اگر بشاء باشد

نه از حجة فراموش نمودن در اصول است بلکه از جهات اختلاف مبنائی باشد در حجة اجماع از باب قاعده لطف یا حدس یا ملازمة الی غیر ذلك (و هادسا) لعل از جهات اختلاف انظارى باشد نیز در اصول در سایر ابواب اجماع (و صابا) همین این اشکال در اخبار نیز جاری اگر قدری ملاحظه شود در فقه (و نامنا) این اعتراض بر اصحاب ناشی است از غفلة بر مقصود آنها در باب اجماع چه از آنکه آنها توما بیان فرمودند که حال اجماع حال حنة است بعد از حجة وی بلکه عین آن است چون حجة است از آن حجة پس نیز از چهار قسم است مثل خبر واحد در این صورت بنظر شما اجماعات شیع و حید ضعیف یا حسن باشد ربطی بمقام ندارد که صحیح اعلائی است پس کجا اصحاب فراموش کردند آنچه در اصول فرمودند و کجا جای استقواء باقی ماند و مقام چه ربطی دارد بسا بر جاها چه آنکه ۲۸۱ اجماع نقل شده و در نقل ثواب کرده و چندی فوق است (و ناسا) اگر بناء شود که از این اجماعات در فقه اعراض شود تأسیس شریعة جدید باید نمود چنانچه مخفی نیست بر کسیکه هر فقه کرده باشد و این واضح است الی التهایة کیف کان این دعوی باعث و هن اجماعات اصحاب (قدہ) نخواهد شد چه قدر تفاوت که مثل شهید «قدہ» صاحب رساله در شرح لمعه می گوید که یکی از اسباب ارتداد رد اجماع اصحاب است چنانچه سابقا عرض نمودم و اینک تمام این اجماعات را علی انحاء وی و قری نگذاشته و کیف کان اولاً گفتیم و مدلل م نمودیم که ما بتوانیم مدلل کنیم اشتراط والی را و اثبات م کردیم و در وی کاری با سکر و ایمان نیست فضلا از ضعف و نایبها هر مقدار سند هر کدام که فرض شود ضعیف است باین اجماعات جبران ناپذیر شما بشماره جبران ناپذیر ایا قافی نیست در وی دو نیست و چهل و چهار اجماع و نالسا تمام اینها اغماض نموده بین این اخبار متواتره که صحیح و موثق بسیار بوده یکی از آنها قافی است برای اثبات شرط لازم نسکرده که باید پنجاه حدیث باشد و در اینها کسیکه طعن زدن بر توهم اخبار چه حق دارد بگوید این صحیح و از ضعیف و خامسا کسیکه میگوید تمام آنها اطمینان بعینور داریم چه حق این دعوی

دارد این تمام کلام بوده در حنة و بیاید نیز عده اخبار دیگر که بر مرام ما ادل است در طی نقل کلام ختم و الله العالم

(مطلب سوم در دلالة آیات است)

بر عدم وجوب نماز جمعه مطلقا مگر بمحض و والی یا غایبده وی و از چند آیت است (آیه اول) قول الله عزوجل در سورة هجران فن حاجك فیه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائكم و نساءنا و نساءكم و اقمنا و اقمکم ثم ننبهل فتجعل الله الله علی الکاذبین (ترجمه) پس هر که حاجه غایب با تو در امر پیغمبری بعد از اینکه یقین شد پیغمبری تو پس بگو بان متکبرین که بیاید بخوانیم و دعوة کنیم پسران خودمان را و پسران شما را و زنهای خودمان و زنهای خودتان را و قسهای خودمان را و قسهای خودتان را پس از خداوند غضب بخوانیم و قرار بدیم غضب و لنة خداوند را بر هر شخصی که عناد دارد و دروغ می گوید (تقریب دلالة) وی از آن است که مراد از اقمنا در آیه کریمه قوس مسلمین بمسوم نیست باجماع امة بلا کلام چه آنکه در موقر مباحه غیر حمة طيبة عليهم السلام احدی نبوده پس یا اراده جسد یا اراده استعالی و یا هر دو غیر پنج تن مراد نبوده پس در این صورت مسلم مراد از اقمنا نفس محمد صلی الله علیه و اله و سلم نخواهد بود چون مقلانحال است که مراد نفس محمد (ص) باشد چه آنکه باید داعی بامدعو تقابل و نبایست داشته باشند اتحاد داعی و مدعو بحال است چنانچه بوی اعتراف نمودند حتی الخصم رئیس للشککین و در این صورت غیر محمد (ص) مراد است و غیر محمد (ص) غیر علی «ع» نبوده باجماع تمام مسلمین بدون استثناء فردی از آنها بلکه ضروری آنها است و احدی از حنی انکار نکرده فضلا از حقیقه پس بلا کلام مراد از اقمنا نفس مولانا امیر المؤمنین است علیه السلام و در این صورت نفس علی «ع» نفس محمد «ص» نخواهد شد چه آنکه در حكمة الهیه و در کلام چنانچه ما نیز در اعتقادات اتی مشربة میات کردیم مقرر شده امتحاله عقليه اتحاد نفسین پس دو نفس هر کز یکی

نفوذ و نفس علی «ع» در این صورت در بدن و جسد محمد «ص» م نبوده
چه آنکه نیز در اینجا مقرر شده استعداده حصول در نفس در یک بدن پس وقتی
که نفس علی «ع» در بدن محمد «ص» نبوده و عین اتم نبوده با آنکه میگوید
نفس علی «ع» که نفس خود را از نفس علی «ع» تمیز نمود نفس خود
پس باید بلحاظ تنزیل باشد و تنزیل کلیه صحیح نیست مگر بلحاظ آثار شرعی
منزل علیه که بمنزل داده خواهد مثل الطواف بالبيت صلوة پس در این صورت
تمام مناصبیک از برای محمد «ص» بوده شرعا از نبوة و رسالة و عصمة و تعیین
قاضي و قضاة نمودن و تعیین امیر غزاه و غزاة نمودن و اقامه حدود و جعل جایزه
و ضربیه و جسم اوری آنها و اقامه عیدین و جمعه و اقامه جماعه غیر جمعه و تعیین
مؤذن الی غیر ذلک از امور مشروعه و سلطانیه مثل ولایة وی بر کافه بلاد که
نایب النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم ثابت شده تا ما بحکم ایه منتقل شود ببولانا
علی بن ابی طالب «ع» الا ان مقداری که دلیل قائم شد بر اخراج وی از تحت
محموم منزله مثل رسالة و نبوة که ایه خاتمه اخراج نمود و مثل امامه جماعه غیر
جمعه و اذان که اذن عام داده شد بر اخراج که اگر نبود اذن عام تجویز نمیکردیم
و لذا دیدی که اولی با من مایش حاضر برای امام جماعه شد همان که پیشتر «ص»
فهمید با آن حال مرض بفل وی را گرفتند و بمسجد آوردند و او را دور نمود
و خود نماز نکرد پس اگر امام جماعه برای هر کسی شرعی داشت چه معنی
داشت این فعل نبی «ص» و این هتک صحابه و امامه نماز و آخرین بر آنها و تعیین
ببزرگ صحابه بر حسب ظاهر و قوم برای امر مشروعی که مردم جسم شدند
نماز خداوند را میخوانند پس نبوده الا آنکه تعیین لازم بوده و بعد از وی
اگر امام بر ما در این باب اذن عام دادند الی یومنا هذا و لذا باین ایه استدلال
نمودند محوم متکلمین ملما برای خلافة بولانا امیر المؤمنین علیه السلام بتقریری
که ذکر نمودم و اخبار فوق توانم از فریقین وارد شده چنانچه سید محبت
بحرانی «قد» در غایة اللرام نقل فرموده پس بناء علیه مجتهدین که محوما قائل
بنصبیه امام جمعه باشند پس بحکم عدم قوم بعمل اضرورة من العیمة و بحکم

ما کانت رسول الله فهو للامام بعد رسول الله اليوم تمام این مناصب مال
حجة ابن الحسن است بلا کلام ولا خلاف و بر آنها است که اثبات احدی
للقدمین نایند یا آنکه بقیة وی ساقط است این منصب و یا اثبات اذن خاص
و یا اذن عام نایند و تمام این طرق تقاضا و حلا مسدود است چه آنکه نداریم دریادی
چیزیک بتواند اثبات یکی از آن دو مقدمه نماید چنانچه خواهی شناخت در طی
ذکر ادله غیر وافی آنها و اما محدثین پس آنها نیز تا ما معترفند بر اینکه نبی (ص)
تعیین میشوند ولی مدعی باشند که شرط نبوده مثل تعیین امام جماعه و مؤذن
بوده که شرط نیست پس باید گفت که تعیین فعل معصوم است و فعل مثل قول
وی حجة است باید متابعت شود پس اولاً گفتیم که اینها م جایز نبوده و تعیین
شرط بوده غایة اذن عام رسیده و تا ما پس چرا بقیة مثل قضاء و غزاه و مقیم حد
و عید علی قول اشهر آنها تعیین شرط شد اما این شرط نشد پس مقتضای قائده تا ما
منصب الهی است و شرط است الا ما ظم الدلیل علی اخراج مثل نبوة و رسالة
یا اذن عام مثل امام جماعه و بقیة هر چه باشد در تحت عام باقی و مختص حجة ابن
الحسن است که من جمله وی امام جمعه و امام عیدین باشد و سقوط با عدم نبوت
غیر معلوم و حصول اذن غیر ثابت جایز نیست امام جمعه شدن و اقامه وی نمودن
مگر از ناحیه وی و چون نداریم چیزی در دست بوجه من الوجوه پس جایز
نیست نه تمییزاً و نه تحجیراً و اگر مایل باشی چنین تقریر دیگری تا بر آنکه لا
اشکال بر اینست که تمام این امور مناصب نبی (ص) و اموری بوده که ایمان بخص
خود متصدی وی بودند و برای احدی جایز نبوده متصدی تمام الدلیل بر اینست
این امور بنامه من که جمله امام جمعه و امام عید شدن باشد برای امام جایز است در
این صورت این لفظ امام در دایل تخصیص از برای عدم جواز تصدی از برای
احدی مگر امام واقع شده پس اگر لقب شخص است این لفظ چنانچه در مصباح هشتم
مقرر کردم بلکه علاوه بر ادله اربیه و توافق تمام کلام در باب اجاع منقول گفتیم
ضروری شیعیه بلکه عامه است پس بوجه من الوجوه ربطی با غایة جماعه ندارد
و اگر ی گویند اعم است با اشتراك لفظی با اشتراك معنوی که بشود امام اصل

وامام فرع یا کل وجزء مثلا پس در این صورت مخصوص محل لفظی شود نمیدانیم که مراد از لفظ امام چیست امام است یا خاص عدلی می گویند عام است جمعی کثیری می گویند خاص است پس قدر متیقن از خاص امام معصوم است و غیر وی مشکوک پس واجب است که تمسك بمصوم عام شود در مخصوص محل لفظی مفهومی اجاما خصوصا اگر گفتیم متروک لفظی است که دچار استعمال لفظ در اکثر از منی هم لازم آید و از روی همین قاعده تو خیری که تمام استدلال آئیه از محدثین و مجتهدین بمعه اخبار شرعه جمعه بزم اطلاق لفظ امام و اخبار قراء بزم اطلاق وی با قلم نظر از عدم دلالة و مبارزه و اذن خاص چنانچه شیخ الطائفة (قدّه) فرموده باطل و باطل است چنانچه باید انشاء الله (آیه دوم) در سوره احزاب وما کان المؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ومن یص الله ورسوله فقد ضلّ لالا بمبدأ (ترجمه) جایز نیست برای مؤمنین و متنبکه حکم نمود خدا و رسول وی در کاری اینک بوده باشد از برای آن مؤمنین اختیاری برای خودشان در آن کار و حکم و یا هر دو و اعمال اختیار بعد از ثبوت حکم عصیان است و هر که عصیان کند خدا و رسول را پس هلاک شد هلاک نمیدی (تقریب دلالة) از است که ما در آیه سابق مفرد نمردیم که عموم ملة اسلامي بنسبت استثناء فردی از آنها معترف باشند از مجتهدین آنها و از نقل حدیث بر اینک نبی (ص) اقامه جمعه را خود نمینمود و تعیین امام جمعه و بعد ایشان می نمودند مثل تعیین قاضی و غازی و مقیم حدود و عامل شرعیة و جایزه و امثال این امور و باید هم که او تعیین نماید چه آنکه از امورات مختصات شرعیة است چه قائل شویم بثبوت حقیقة شرعیة و چه قائل نباشیم غایة الامر مجتهدین می فرمایند که تعیین شرط است مثل تعیین قاضی نمودن و محدثین می گویند شرط نیست سکارتی بود می نمود و مثل امام جماعت و تعیین مؤذن است که شرط تعیین در کار نیست و تو خیری که تعیین امام جمعه فعل نبی (ص) در امور شرعیة است مثل تعیین قاضی و امثال وی و هر چه فعل شرعی وی باشد حنة است لازم الانواع چه حکم وجه حق پس تعیین

امام جمعه لازم است مثل تعیین قاضی و امام جماعت و مؤذن نیز چنین است ولی اذن عام در وی رسیده مثل اذن خاص در قاضی و قاضی خود اولی را از امام جماعت دادن چنانچه اخبار زیاد صحیحه دارد و بوی اشاره سکرم و هر چه در وی اذن رسیده جایز نیست پس چنین بگو تمام آنچه را که ائمه از امت متعدد بودند جایز نیست تنصیر مگر اذنی برسد و در امام جمعه رسیده پس بگو تعیین امام جمعه میدی و میدی و هر چه میدی و میدی تغییر جایز نیست چه آنکه تغییر خیره است مگر اذنی برسد پس تعیین امام جمعه جایز نیست مگر اذنی و الاخره است و آن منی است و چون امامیه را اعتقاد این است که تکلیف بین نبی (ص) و خلیفه وی نیست در اموری که راجع بسنی (ص) بوده بلکه این معنی اتفاق حقیقه و حق است اختلاف آنها در صغری خلیفه است والا کبری مسلم است که ما کان رسول الله فهو الامام بعد رسول الله پس بناء علیه الیوم امر تعیین امام جمعه مثل تعیین قاضی و امثال وی و بدحجة ابن الحسن (ع) پس بدلیل نزول الیوم تعیین امام جمعه بدحجة ابن الحسن است و هر چه یسد ایقان باشد خلاف وی خیره است و حرام پس تعیین امام جمعه خلاف وی خیره است و حرام و چون ثابت نشده سقوط وی و نه اذن وی پس جایز نیست چه آنکه نیست در ابادی چیزی که موجب احدی للقدمتین بوده باشد و این واضح است (آیه سوم) مفهوم شرط در سوره جمعه در قول الله تبارک و تعالی اذا نودی لصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله بناء بر دلالة منطوق بر وجوب حیثی لازم جمعه باوالی معصوم چنانچه مسلک اصحاب است در منادی وی چنانچه مؤید وی باشد ذیل آیه کریمه و ترکوا قاعا چنانچه باید تحصیل بیان منطوق کیفیت کان اگر دلالة منطوق بنحویکه دعوی نمودم چنانچه فقهاء قدّه فرمودند مفهوم وی چنان است که اگر منادی والی معصوم نداه نکرد برای نماز جمعه پس سعی واجب نیست پس بناء بر قول اصحاب ما بحکم آیه باید ملزم باشند بعدم وجوب اصلا چه نداریم چیزی که بتواند با این مفهوم مبارزه و مقاومت نماید و بر فرض وی و تعارض مفهوم مقدم است بلحاظ قیام دو بخت و چهار

اجماع منقول بر وفق وی و ده اجماع متواتر منقول بر وفق وی و سه و زیاده
فوق تواتر منقول بر وفق وی و باید تفصیل محاسبه آنکه انشاء الله بی این آیه
تمسك بر وی برای محدثین باید ندارد چه آنکه آنها بگویند که متادی مطلق است
پس بناء علیه عدم وجوب تصور نمود مگر بقدر پنج مرد و لا غیر والله العالم
(آیه چهارم) در سوره احزاب لقد كان اسك في رسول الله اسوة حسنة لمن
كان يرجو الله واليوم الآخر (ترجمه) واجب است بر شما مردم که در پیغمبر
خدا «ص» اقتداء نمائید اقتداء کردن خوبی و این وجوب اقتداء از برای
اشخاصی است که رجاء بخداوند دارند و رجاء روز جزاء دارند (تقریب دلالة)
چنین است که جمله خبریه در مقام انشاء است پس معنای وجوبی استعاده شود
و اسوه بمعنای اقتداء باشد و اقتداء مورد ندارد مگر در سنه وی و سنة وی نیست
مگر فعل و قول و تقریر وی در امورات شرعیة مخترعة یا امضاییه و این وجوب
بنحوی که بیان نمودیم ظاهر حکمیته مبارکه است و مؤکد آن وجوب شد حصر
وی را بمن كان يرجو الله والاخره که فی الحقیقه خواسته برساند که نافذ اقتداء
اصلا مؤمن بالله و یوم جزاء نیست پس بعد از طی این مقدمه می گویم که عموم
مسلمین از حق و شیعیه از مجتهد و محدث می گویند که نبی «ص» خود اقامه
جمعه میکرد و تأیید قرار میداد در غیر مدینه و امیر «ع» نیز چنین میکرد
بنحویکه هر جا امام جمعه منصوب بود جمعه را معینا می خواندند و هر جا نبود
ظهر معینا اتیان می نمودند و این تمیین امام جمعه فعل نبی بوده و بدلیل تزیل
الیوم تمیین مال حجة ابن الحسن علیه السلام پس بحکم آیه مبارکه بر ماها واجب
است که اقتداء در این امر امام جمعه نبی «ص» و خلیفه وی نمائیم که اگر
تمیین امام جمعه نمودند برای ماها مردم باذن خاص یا عام مثل امام جماعه نماز
جمعه بر ما واجب شود تمیینا والا ظهر واجب شود تمیینا چه آنکه معامله نبی
صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه وی با این نماز چنین بوده و اقتداء ماها بایقان
نیز باید چنین باشد و اگر و راه این باشد ترك اقتداء شود و آن موجب قطع
رجاء بخدا و روز جزاء است چنانچه معنی نیست (آیه پنجم) در سوره ممتحنة

لقد كان لكم فيهم اسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر ومن يتول فان
الله هو الغني الحميد (ترجمه) یعنی واجب است بر شما مؤمنین بمحمد «ص»
که اقتداء بنائید بمؤمنین ابراهیم «ع» که آنها هر کار شرعی در اصول دین
و فروع دین که ابراهیم «ع» مینمود آنها نیز چنان می کردند پس واجب است
شماها بآنها اقتداء نمائید در اقتداء کردن پیغمبر خودتان اقتداء کردن خوبی
و این اقتداء برای اشخاصی است که امید بخدا و روز جزاء دارند و هر کس اقتداء
پیغمبر خود نکرد خداوند بوی محتاج نیست و کارهای خداوند خوب است
(تقریب دلالة) بعد از اراده انشاء از احبار و مرئوس تأکید در لزوم اقتداء
از کلام لام و قد و اراده انشاء از اخبار که مقرر شد در محل خود آید است در
طلب از خود انشاء و انماطه عمل بکسانی که رجاء بخدا و روز جزاء دارند پس بناء
علیه گفتیم که اتفاق است ملاحظه بین مسلمین تمام فرق آنها که نبی «ص»
تمیین امام جمعه می نمود مثل تمیین قاضی و امیر «ع» نیز چنین می کرد که در
مکانی که تمیین امام جمعه میقد جمعه می خواندند معینا و هر مکانی که تمیین نمیکرد
ظهر می خواندند معینا پس بر ما مردم واجب است اقتداء بنائیم بمؤمنین بان دو
وجود محرم در عمل آنها و آنچه معلوم شد از فعل آنها و معامله آنها و در این نماز
که با تمیین واجب بود عینا و بدون تمیین ظهر واجب بود عینا والا اگر ترك اقتداء
بنائیم خداوند بمان محتاج نیست که گناه از خذلان عباد است در ترك اقتداء و چون
دستور اقامه بوجه رسید پس ظهر واجب است عینا و بدیهی است که دلالة این
آیه و لو عنوان نامی از راهی است غیر دلالة این آیه چنانچه واضح است که
ایک تأکیدات و توضیح در ترك در این اکثر از ان است والله العالم (آیه ششم)
در آخر سوره نور انما للذين آمنوا بالله ورسوله واذا كانوا مع علی
امر بالمعروف لم یفعلوا حتی یستأذنه فاذا استأذنه لم یفعلوا فافق من شئت
منهم و استغفر لهم الله ان الله غفور الرحیم لا یحملوا دعاء الرسول بینکم کدعاء
بعضکم بعضا قد یعلم الله الذين یسئلون منکم لو اذا یحذر الذين یحالفون عن
امرهم ان یصیبهم فتنه او یصیبهم عذاب الیم (ترجمه) ظاهر آیه کریمه این است که

منحصر است ایمان بان چنان اشخاصیکه ایمان آوردند بخدا و رسول و در وقتی که این مؤمنین بوده باشند با پیغمبر در امریکه شریکند پیغمبر و آن مؤمنین در آن امر و غیروند خودشان ولو برای ایجاد همان کار مشترک بگیرند برای رفتن ولو برای ایجاد همان کار مشترک و بدو تنیکه اشخاصیکه اجازه میگرفتند برای بعضی از اغراض پس اذن بده و طلب مغفرت بکن برای رفتن آنها بدرستی که خداوند بخشنده و مهربان است و قرار ندهد نماز جمعه پیغمبر را یا خطبه وی یا شماها مثل نماز خودتان و یا خطبه خودتان با هم دیگر و تحقیقا می داند خداوند اشخاصی را که غایب می شوند از شماها از حیث پناه بردن پس واجب است برستند آن اشخاصیکه مخالفة میکنند از امر نبی (ص) اینک برسد آنها را فتنه یا عذاب الیم (و تقریب دلالة) وی این است که مراد از امر جامع بحسب ظاهر آیه امری است که موجب اجتماع مؤمنین است با پیغمبر (ص) که نبی ترا نمی تواند اقامه نماید و مؤمنین نیز نمی توانند اقامه نمایند و باید جمع شوند با هم ایجاد نمایند و مؤمنین حق تخلف از این امر مشترک ندارند ولو آنکه خود آنها بروند و آن مشترک را ایجاد نمایند چنانچه مقتضای اطلاق لم یذهبوا باشد و این از باب صفة بحال متعلق موصوف است نه بحال موصوف و چنین امر مشترک مثل مقاتله عدوی و اقامه حربی و صلح باعدوی و جعل جباه و ضربی و کار مهمی و کاری که هم ضرر وی بنام جماعت است بلکه ولو کار جماعت نباشد ولی هم ضرر بموم مسلمین را جمیع باشد مثل نماز جمعه و عیدین و خطب وی که اگر چه نماز وی منفعة برای جماعت دارد ولی خطب وی از ابراز مقاصد و اخبار افاق و اتخاذ اراء از رجال اهل حل و عقد و لذا فرمود که غیر فوالا اراء حاضران نفرند از زن و بچه و صفاه و عجمان و عبید و مسافر و دهانی و برادی و سریش الی غیر ذلك مأم است پس آیه شامل است هر امری که از برای نبی دخلی است در وی با مؤمنین از باب نجارب و اراء و فطانة تا استماعة نباید بانها دادن کار حتی آنکه مفارقه و جدا شدن از نبی سبب باشد و عمل بفرض وی باشد و لذا ضحك و صاف و بحکم البیان فرمودند که امر جامع مراد نماز جمعه است و اعیاد و این عباس

و مقاتل و شیخ ابو الفتح و کلبی فرمودند که خطبه نماز جمعه است که انهم بر گفت بنابر جمعه باشد پس بناء علیه امر جامع یا خصوص نماز جمعه است چنانچه روایة ابی حمزه عالی هم دارد که مراد از امر جامع نماز جمعه است یا بلکه معنای عام اجتماع است بشعوبیکه بیان کردم که نیز نماز جمعه یکی از مصادیق وی و از افراد وی بلکه شایع جليلة آن نماز عید و جمعه است و خداوند منحصر فرمود ایمان بخدا و رسول را بان اشخاصی که این امر جامع را بانی و بدلیل تخریل خلافة یا کسیکه مثل نبی باشد ایجاد نمایند و مذمت کرد از متخلفین از نبی ولو آنکه خودشان بدون نبی یا خلیفه وی از امر جامع را ایجاد نمایند و تجویز تخلف انفرادی استقلالی نکرده و لو از امر جامع می بیند آنها تحقق پیدا نماید مگر آنکه نبی یا خلیفه اذن در تخلف دهند چه برای اقامه آن امر جامع چه برای ترك وی کلیة چه آنکه شناختی که از برای والی باشد اذن در ترك جمعه و تعیین ظاهر برای بعضی از احاد رجعة پس آیه دلالة دارد بر اینک نماز جمعه را باید با نبی خواند و حق تخلف ندارند و لو آنکه است نماز جمعه را خودشان اقامه نمایند و لذا چه قدر آن متخلفین را م عتاب فرموده که کار نبی را و عمار نبی را و خطبه نبی را مثل مال خودشان بشد می دارند و نیز چه قدر عتاب فرموده که امر با استغفار فرموده و بدیسی است که استغفار فرض معیان است و نیز چه قدر عتاب فرموده که امر بتخیر و لزوم خوف فرموده بر آن متخلفین بموقیمة نزول بلاه پس وقتی که مقرر شد که مؤمنین بدون نبی یا اذن وی نتوانند ایجاد جمعه نمایند پس ملحا نیز بدون حجة ابن الحسن یا اذن وی نتوانیم اقامه نمائیم و جبیزی که موجب عدم شرطية یا سقوط شرط یا حصول اذن باشد نداریم (آیه هشتم) حورده احزاب فنی اولی بالمؤمنین من انفسهم (ترجمة) یعنی پیغمبر (ص) اولی است بمؤمنین از نفس خودشان و مراد از اولی سلطنة الهیة است برای نبی (ص) و بمقاد این آیه و ضم مباحه بوی نظر دارد مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در شرح البلاغة که می فرماید جزای الله قریباً سلبراً غنی سلطانیة این آیه و کیف کان معنای آیه چنان شود که پیغمبر (ص) سلطنة دارد بر مؤمنین بالاتر از

سلطه مؤمنین بر خود آنها و ربی نیست که مراد از این سلطه نیست امور عادیة مثل آنکه مؤمن اگر اراده نمود برای شرب آب خودش یا اکل نان خودش یا بفل خوابی یا حلیه خودش مثلاً نمی (ص) اولویة دارد در آن امر از ناحیه آنها و نیست نیز مراد امور شرعیة که بر آنها قرض شده از حج و نماز و روزه و جهاد و امثال وی از واجبات و مستحبات که مؤمنین باید آن را امتثال نمایند نمی (ص) اولویة دارد بر ایشان وی از ناحیه آنها بلکه مراد اموراتی عامه سیاسیة است که ولایة و سلطه شرعیة وی آن امور را اقتضاء دارد بلحاظ آنکه از مناصب است فی الحقیقة مثل قضاوة و غزاة و جمع جباية و خریة و اقامه حدود و جعل جزیه و اقامه جمعه و عهدین بلحاظ خطبه آنها و تعیین نایب در تمام اینها که اگر رعیه را رأی باشد و خلیفه را نظر دیگر نظر وی بر نظر آنها مقدم مقدم است اگر چه اگر ایه عام م باشد در همه امور که من جمله اینها باشد ضرری ندارد بمقتصد پس نمی (ص) بقرار داد الهی سلطه پیدا نمود بر این امور بضرورة من الدین و لذا احدی هم انکار نکرده که این قسمت از امور را خود متصدی بوده چه آنکه مصای سلطه شرعیة همین است و لذا مسلم بوده و هست نزد همه فرق بر اینکه هر جا تعیین امام جمعه میشود ایشان و مولانا امیر علیه السلام همیناً جمعه می خواندند و هر جا تعیین نمی فرمود همیناً ظهیری خواندند پس خواهیم گفت که اقامه جمعه نبی اولی بوده و متمین برای اقامه یا تأیید معین نمودن بضرورة من الدین و هر چه ایضاً اولی بودند بوی الیوم حجة ابن الحسن اولی است بوی پس اقامه جمعه و تعیین امام جمعه حجة ابن الحسن اولی است و چون سقوط حق یا اذن خاص و یا عام مثل امام جماعت نرسیده پس جایز نیست اقامه وی مطلقاً ابداً و اولویة در ایه مثل اولویة اولی الارحام است و لا غیر و لذا دبدی قیام اولی بدون اذن برای امامة جماعت فضلاً از جمعه چه نحو شد چنانچه تعصیل وی را بیان کردم پس اینها عده الائی است که ظاهر آنها دلالة دارد که امام جمعه شدن مثل قاضی شدنست و از مناصبست و لذا قدیم و جدید بدان سن و شبیه اعطاء وی را ناحیه دولة است نه مکه پس تمام این آیات رو در جمعه تعطیل شد که در صحیفه اشاره شده بود

(استدراك)

ظاهر این آیات چنان می رسد که تحریر نمود و معنای حجة طواهر القاء احتمال خلاف مقام عرفی است ولو با احتمالات عقلیة خصوصاً موقسطاً به خلاف آن باشد پس باید آن احتمالات را القاء نمود چنانچه در صفة در بعضی از مقامات در مطلب دوم بیات نمود پس بناء علیه باینکه ندارد نمک بوی بنحو مزبور و وارد نمی شود بر وی خدشات معموله در باب طواهر اولاً بر تمام آیات وارد است که استدلال بوی حجة بر محدثین نیست چه آنکه آنها طواهر قرآن را حجة نمی دانند زیرا اولاً نظر مجتهدین داریم در این رساله و ابدأ نظری بنقل احادیث رحمة الله علیهم اجمعین نیست مگر تمکناً و تأییداً اصلاً این اسناد بمصوم آنها خلاف واقع است خدای رحمة نماید شیخ را که نسبة داد بآنها و تأیید نمود وی خود مراجع به کلمات آنها نمی کنند و ابن حسن ظن بوی باعث این نسبة شده و شیخ (قده) خطاء رفته در این نسبة بنحو کلیة و لذا هم می بینی که نمک نمایند بوی در اغلب طواهر نه من باب اتمام بلکه بنحو دللیة و لذا پلاحظه فرمایید باب مضیغه مستدرک (قده) که انکار این نسبة و انکار نسبة قطعیة اخبار را محدثین می نمایند و عین کلام شیخ را نقل نماید و عین کلام بعضی آنها را نیز نقل نماید تم انکار شدیدی نماید بر شیخ (قده) بلی بجمعی از آنها این نسبة در هر دو مسئله صحیح است و لیکن اکثر آنها بلکه مشهور در هر دو مسئله با مجتهدین هم مسأله باشند و بقاء این نسبة الی یومنا هذا بین اصحاب ما اصولین (قده) باقی بلحاظ حسن ظن بشیخ (قده) والا ملاحظه کلمات آنها را و عمل آنها را بنمایید خواهید وجدانا دید که چنین نیست از مجلسین از حدائق از وافی بلکه وافی بنقائبات هم نمک نماید فضلاً از طواهر و تأیید بر ایه اول که محدثین قبول ندارند که منصب باشد منقل بولی خود و بر فرض منصبیة مثل مجتهدین ممکن است منع عموم منزله نمایند و ثالثاً طرفین مدعی باشند اذن عام را مثل امام جماعت یا اذن خاص بناء بر ثبوت ولایة عامه یا دلالة نیابة خاصه و بر ایه دوم که محدثین متم نمایند لولا شرطیة تعیین را و منصبیة وی تا آنکه خلاف خیرة و تأیید مثل مجتهدین دعوی اذن عام نمایند مثل جماعت و یا

دعوی ثبوت نیایة عامه نایند و با دلالة نیایة خاصه نایند در وی مثل قضایة و بر
ایه سوم و چهارم عن همین اجوبه تا آنکه امام جمعه شدن خلاف آسوه باشد و بر
پنجم که معتز شدید بر اینکه معتز شرط را مطلق دانند و بر ششم بر اینکه
ایه در مقام عدم جواز تخلف است بعد از انعقاد با والی حق و آن حق است
و کلام در اصل جواز انعقاد است بدون والی و بر هفتم وارد است آنچه در دوم
و سوم و چهارم وارد شد و تخریری که اغلب وارد نیست چون برهان تام نیست
مثل دعوی اذن هموما یا خصوصاً یا خلاقی ظاهر است با دعوی است که باز
مدعی از عهده وی بر آید مثل دعوی سقوط و امثال وی و الله العالم

مطلب چهارم در بیان دلایل عقلیه

مستفله یا غیر مستفله بر عدم وجوب نماز جمعه بدون حضور والی یا نماینده وی
(اول) آنکه بعرورة من الدين ثابت شد که در زمان نبی « ص » اقامه نماز
جمعه مثل عیدین از وظائف نبی بوده و نماینده وی واحدی غیر نبی و نماینده
اقامه جمعه نمی کردی چنانچه شناختی در سابق که این معنی از شؤن والی بوده
واحدی را نمی رسد انکار این معنی در افعال و تقاضا بعد نیز بر آن متوال
و همان روية رفتار نمودند حتی مولانا امیر المؤمنین علیه السلام و حسن بن علی
علیه السلام قبل از صلح با معاویه که در هر مکان آنها نصب امام جمعه می نمودند
واجب بود عیناً و الاظهر واجب بود عیناً پس بناء علیه بموجب قاعدة اشتراك
که ادله اقامه بلکه ضرورت بر حجة وی است چنانچه در محل خود مقرر
نمودند ماها بعد از عصر ایشان با حاضرین عصر وی چون شریکیم حکم نمایم
بر اینکه واجب نیست بر ماها نیز مگر بانی یا نماینده وی چه آنکه قاعده مذکوره
حاکم است باتحاد ماها یا آنها مگر پیروی را که دلیل قائم شده باشد بر اخراج
یا ازدیاد او چون نیز آنها واجب بوده بشرط اقامه معصوم یا نماینده وی پس باید
بر ماها نیز چنین باشد واجب نباشد مگر با قاعده معصوم یا نماینده وی با دلیلی
قائم شود خصوصاً که بر ماها بدون اذن واجب است و این دلیل هم باید و راه

دلیل وجوب نماز جمعه باشد چه آنکه دلیل وجوب نماز جمعه هر جا پیدا شد
دلالة دارد بر آن وجوبیک زمان نبی بوده و اقتضای می کرد تصدی وی و این
باید و راه این دلیل التماس نمود برای وجوب بدون اذن و چون نیست و اما
هم که با آنها شریک و معصوم هم که حاضر نیست و نماینده هم که تعیین فرموده
پس در این صورت البته واجب نباشد بلحاظ آنکه واجب مافوق شود با انعقاد
شرط و فرقی هم ندارد که شرط وجوب باشد یا شرط واجب اگر چه تحقیق آن
است که شرط وجوب است و لا اقل از شك و ما در محل خود مقرر نمودیم که در
طرف شك قیود ماخوذ در هر محل را حرمیه است چنانچه اقتضای قاعده عریة
است که عاده پس اگر واجب مشروط باشد که واضح است با عدم حصول شرط
وی طلبی نیست و محال محکم عاده نیست البته در این صورت چه آنکه از آنچه
قید هیئت ماده نیز تضییق شود چه مقید شود چه نشود کیفیت کانت در این
فرض اصلاً محالی از برای تمسك داده نباشد والا تعویض صلاحیت در شارع
بر مکلفین و آن قبیح است و محال است جداً و اما اگر شرط واجب باشد باز قانون
صنعتی چنان است عقلاً که مشروط منتفی شود با انتفاء شرط واجب باز طلبی در
بین نیست و اما توهمی که مدعی از اکابر فرمودند که تمسك باطلاق ماده نمودند
و حکم بر وجوب نمودند این امر غریبی است (اولاً) این شرط وجوب است
از کلمات و اخبار شرط چنین استفاده می شود و چنین فرمودند مشهور لذا قائل
با استحباب شدند و فرمودند که اصلاً وجوبی ندارد و این احتمال آنکه قید
ماده باشد و شرط واجب احتمالی است از متأخرین دادند مخالف است با احکامات
مخالف است با ظواهر اخبار حرطیه ملاحظه فرمائید روایة علی و عیون و اشعشیات
و محال و امثال آنها که نفس است بر اینکه شرط وجوب است نه شرط واجب
علاوه بر اینکه خلاف قواعد عریة است چنانچه شیخ و طوسی و دیگران قدس
امیرارم اعتراف فرمودند پس چه گونه بتوان قید واجب شود پس وقتیکه
قید وجوب شد پس مادامیکه شرط نباشد اندک طلبی در کار نباشد و اشاره
کردم که محال تمسك باده هم نیست در واجب مشروط تکلمه واحده (و انما)

دلیل باید نحوی باشد که همگی اعتراف بوی نمایند بناء بر مسلکی دون مسلکی
 نایده ندارد پس اگر احدی مسلک اشعری را اختیار نمود و گفت اصلاً احکام
 تأیید مصالح و مفاسد نباشد پس در این صورت چه نایده دارد تمسک بماده فلسفی
 ارزش ندارد (و ثالثاً) سلماً احکام تأیید مصالح و مفاسد ولیکن اگر خصم تسلیم
 نکرد که تأیید مصالح و مفاسد در متعلق باشد چنین که محقق خراسانی (فقه)
 اختیار فرموده که احکام تأیید مصالح و مفاسد در امر است بلکه نسبت داده شده
 بحقیقین اگر چه استاد فائینی را (فقه) از این مقال خوش نیامده ولی کیف کان بناء
 بر این مسلک بآن تمسک بماده و قرنی ندارد و کاری انجام ندهد «و رابعاً» سلماً
 که احکام تأیید مصالح و مفاسد در متعلق باشد ولیکن اطلاق فرع اجراء مقدمات
 حکمة است و از برای خصم باشد انکار وی جداً «و خامساً» اخبار تأیید بدون
 حضور وائی یا نایب وئی دال است بر اینکه بیوت وی اصلاً وجوبی ندارد
 و راه اخبار داله بر اشراط وائی یا نایب وئی «و سادساً» سلماً لکن احراز مصلحة
 مهمه لازمه از کجا از مقداریکه بتوان گفت جز ما فقط احراز رجحان و این
 مقدار زیاده بر استحباب که مشهور فتوی دادند ندارد پس کیف کان بعد از آنکه
 ماها شریک باشیم با حاضرین در تکلیف بشوئیکه بر آنها بوده لاجرم باید گفت
 که نماز جمعه اصلاً وجوبی ندارد چه آنکه از ادله وجوب معروط بوده بمحضور
 معصوم یا نایب وئی و وراه از دلیل دیگر نباشد در بین چنانچه اجالا شناختی
 و تحصیل باید انشاء الله (دوم) آن است که از قبایح عقلیه است که واجب
 کنند شارع حکیم غیر مجازف عادل تمام مردم را باینکه اقتداء نمایند بیک نفر
 غیر معین بشعر لزوم و ایصال نماید تمییز است را باراده خودشان با آنکه اتفاق
 نمی افتد اتفاق اراء آنها بر یکی با آنکه در جل قوس است لولا کل از اینکه
 اباء دارند اقتداء نمایند بمثل خود فضلاً دون خود در اهلیة امامه با آنکه چیه
 بشر است حب ریله از برای خود خصوصاً این قسمت از ریاسة که پادشاه
 اعلام و وزراء و ارکان دولة و محسوم علماء و محسوم تجار و اعیان باید حاضر
 شوند که اگر نمایند اگر انکار اصل شرعی نماید باید گفت شود چه آنکه

میرند شود ولو پادشاه یا وزیر اوزراء باشد و اگر عامداً ترك نمود باید تمبر شود
 هر که باشد فی المثل عامه طهران یا بغداد و یا اسلامبول و امثال این بلاد که در
 وی چه قدر مدعی ریاسة باشد و در هر محلی و محلی هر کدام حای و محای داشته
 باشند پس با اینکه باید بین دو نماز کثرت دو فرسخ نباشد از مسجد یا از منتهی الیه
 نماز پس فی المثل طهران گنجایی یک نماز زیاده ندارد پس باید نصف ملبوس
 یا زیاده مردم آنها بان نذر حاضر شوند از تمام مراتب و اصناف مذکوره برغم
 انف آنها پس آیا باید نذاری که کار در تعیین این امام جمعه بهمان تعیین خلیفه
 در روز اول منتهی شود از بذل پول و هتک قوس و هتک اموال و قتل قوس
 الی غیر اینها از محاذیر تعیین رئیس که باوجودان مشاهده می شود در هر دوره
 و کوره بوده و خواهد بود و آیا مشاهده می کنی چه مصائبی موجود است در امر
 فتاوی و قضاوة و حسیات و جماعه با آنکه اهمیتی ندارد و اختصاصی نیست و بنحو
 لزوم نیست از آنها است که نتوان قیاس باب جماعه نمود در نقاش چه آنکه در
 مثل طهران مانعی ندارد هر ار امام باشد و هر ار نایب اقامه شود و همگی صحیح باشد با
 اصلاً خواننده شود تمام منفرداً بخوانند بخلاف در تمام این شهر یک امام باشد
 و همه طوائف ملوک و علماء و تجار و اعیان باید حاضر شوند برغم انف در این
 صورت که باشد امام جمعه بدون ظهور مفسده بلکه مفسدتی که منجر باختلال
 نظام شود در تعیین این امام در هر هفته و از این جهت است که شناختی یکی از
 اقوال در معمله این بوده که واجب است تمییزاً بشرط آنکه فتنه ظاهر نه شود
 و این قول حکمی است که اصلاً موسوع وئی وجود پیدا نکند چه طور میشود
 که فتنه نه شود تأمل لازم است گفتنی نیست مثل ملاحه است بذكر ولا یوصف
 پس از جهت این ظهور فتنه و از جهت این اختلال نظام است که شرع مقدس
 معین فرمود امام جمعه را چنانچه معاد اخبار فوق توار بوده و دولة سنی و شیعه
 معین می نمودند و میباید و ایصال بخود رعیه نکرد و بهمین ملاک و حکمة و مصلحة
 گفتیم در اعتقادات انی مشربیه در کلام که تعیین امام باید از قبل خداوند
 باشد و رعیه نتواند تعیین نماید پس دفعه ماده فساد و قلم ماده اختلال نظام نخواهد

شد مگر آنکه امام جمعه را خدا و پیغمبر تعیین نمایند مثل قاضی و نیست این منصب مگر از شؤون والی و بجان خودم از واضحات است و هر که انکار نماید بزمان است و قلب وی مطمئن بایمان است و از این مقاله واضح شده که قول باینکه هر کدام سابق شد صحیح و الا هر فامد در موارد تشاح با آنکه واجب مضیق است فامد است و در این محاذیر وجدانیة نمی کشد چه آنکه کلام در حدوث و ساد است نه در حکم مسئله من می گویم عبادتی که منجر باین قسمت از فساد و اختلال نظام شود ابدأ شارع تشریع نمی کند چون از قبایح عقلیه است مگر نه در نبوة مامه میگویند که نبی باید باشد برای رفع فساد و قلم اختلال نظام پس هر پیغمبری برای رفع فساد آمده و برای حفظ اموال و نفوس آمده و برای رفع فساد آمده نه آنکه خود وی احداث این گونه امور نماید و برود و الا خود وی - فی لازم دارد این بوده که گفتیم در مسئله خلافة در روح الا بمان و در اعتقادات برایش که اگر حاتم السبین (س) تعیین حلیفه نکرده باشد برای این سلطه شرعیة که تشکیل داد تمام این قتل نفوس و عتک اعراض و تهب اموال را ایشان حبیب باشند و بر عهده وی باشد بخلاف آنکه ایشان تعیین فرموده باشند مردم اطاعة نکنند دیگر بوی مربوط نیست حجة تمام است بر مردم و این از بدیهیات است چنانچه متکلمین شیعه نیز استناد نمودند (سوم) آنکه شارع مقدس از برای این اقامه نماز شرائطی قرار داده بخصوص که در بقیه نمازها لحاظ فرموده ابدأ و عقل و فتنه کامل در این شرائط نباید حکم نماید بالبداهة که این نماز مثل اقیة نمازها نباشد و حکم نباید بر این که این نماز از شؤون والی است و از مناصب والی است علی حسب شرایط وی از اتفاقی از اختلافی از ایا تامل میسکنی که چرا مقرر فرموده که در این نماز زن و بیعه و عبد و سفهاء و فضلا از بجانین و سرایس و غیر مرد خرم و مسافر و امثال اینها حاضر نشوند ایا تاملی میسکنی که چرا مقرر فرموده که از دو فرسخی شهر یا محل نماز یا منتهی الیه نماز رجال باید حاضر شوند برای این نماز و هر هفته عمر یک روز را فسدای دو رکعة نماز نمایند و کار چهار دقیقه یک روز انجام دهند و ایا تامل میسکنی که چرا شارع این نماز را از

اهل بوادی و قلل جبال و بحار و قری بیده اسقاط کرده و ایا تامل میسکنی که چرا این اعتقاد هر نمازی افلا دو فرسخ قرار داده و ایا تامل میسکنی که چرا در خطبه دعای بر والی قرار داده و رساندن اخبار افاق را لازم کرده و نگاه داشتن آنها را بر وفق میل خود قرار داده و تحذیر و انذار در مخالفة قرار داده و ایا تاملی میسکنی که چرا مثل عیدین قرار داده و ایا تامل میسکنی که چرا در وی خطبه قرار داده و ایا تامل میسکنی که در خطبه چه بگوید و چه بکند و برای چه چنان کند چنانچه روایة عل و میمون مقرر کرده بوده و ایا تامل میسکنی که یعنی چه امام هر که را بعد از حضور میل دارد اذن دهد که ترك اقامه جمعه نمایند و ایا تامل میسکنی که یعنی چه اگر با احد عیدین جمع شد بر امام واجب است یا مستحب اینکه اجازه دهد مردم را برای ترك و تخرق جمعة و ایا تامل میسکنی که چرا مجوز نکرده عدد مأموم را کتر از پنج یا هفت برای چیست و ایا تامل شده که چرا بخصوص روز جمعه سفر را قبل از زوال نمی فرموده و ایا تامل شده که چرا از برای این امام حادثی روی داد واجب است بر وی نایب تعیین نماید علی الاظهر ایا تامل شده که اگر جمعه فوت شد قضاء ندارد و مثل بقیه نماز نباشد و ایا تامل شده که مسافر اگر قصد اقامه کرده جمعه بر وی واجب و الا بر وی واجب نباشد ایا تصور شده که چرا معامله وقت این نماز حرام شد دون بقیه نمازها الی غیر ذلك از انحاء شرائطی که در بقیه نمازها و عبادتها ملحوظ نگفته ابدأ بوجه من الوجوه و وقتیکه تجزیه نمودم و دقت کردم دیدیم در این نماز غیر اهل حل و عقد کسی دیگر ابدأ ملحوظ نه شده و تمام این شرایط بر گفت وی یک معنای خولعت بود که باید اهل حل و عقد جمع شوند و باید صاحبان نظر جم و صاحبان رأی جمع شوند نه غیر آنها و چه وجه جم اینها چنانچه در روایة عل و میمون بیان نمود که باید اینها جمع شوند تا آنکه از شؤون ولایتی و سلطنتی هر چه وقت حاضر اقتضاء دارد بیان شود و از آنها آراء بگیرد و اخبار بنماید بآنها آنچه که مصلحت وقت اقتضاء دارد و قسم بجان خودم که تامل در این شرایط و حکم وی چنانچه فی الجمله واضح است و در اخبار م اشاره دارد مثل

روایة جفریات موجب اطمینان است که اقله نماز از شؤون والی است و از مناصب سلطنتی است و اعظم دلیل بر این مدعی که بیان نمودم نیز آن است که نزول و یا اقله وی حین دخول در مدینه بوده که آغاز جهاد و یا وقاف بوده بعد از آنکه قریب دوازده سال اصلاً واجب نبوده و خوانده نمی شد و مردم طبری خواندند تمیناً و بعد از ورود و قوه اسلام برای دفاع اقامه شد چنانچه خطب وی م اراة می دهد پس تمام اینها موجب اطمینان است که حضور والی یا نماینده وی شرط است در اقله این نماز و چون بجزی در ابداً نیست که موجب اذن باشد از ناحیه ولایه امر پس واجب نه خواهد بود اصلاً و ابداً و در هر کدام از این شرائط قائل لازم است که هر کدام موجب اطمینان است اگر ده شود و خود قائل نمائی بحسبی خواهید همید بر اینکه این نماز امر وضع و رفع از ید والی است و از شؤون ولایه آخر معنی ندارد که امام بفرماید هر که میل دارد نماز جمعه بعد از صبح و حضور برای اقله بخواند و هر که میل دارد مختار است ترك کند و من بوی اذن دادم که نه خواند واجب خداوند را بامام چه مشروط است که بگوید من اذن دادم شما ترك نمائید حتی آنکه مشروع باشد اذن دادم در ترك معنی ندارد پس آیا این عبارت با غیر حق سازش دارد پس چرا در غیبه نمازها تواند اذن بدهد بترك يك حر و بی احر و فانی وی و ضلالت تمام آیا نه شای این شریعه بر طریق سهله است چنانچه انس قرآن است و نه عسر و حرج معنی است چنانچه انس قرآن است آیا نه شارع اعمای رید در کاسی نموده پس چه معنی دارد کار چهار دقیقه را باید بکروم هر خود را فدای وی کنند انهم هر هفته در تمام مدت عمر همیشه مدت عمر هر هفته مسافرت میکنند و این معنی اشاره دارد مفتاح الکرامه که می گوید دلالة اخبار بر اینکه منصب شخص خاص است در موضع معین در نهایت ظهور است حفاظاً باجرامات متواتره و فتاوی منظاره و سیره معلومه رملانی (ص) و امیر المؤمنین (ع) و الا هر اینه ایجاب حضور مدینه یا کوفه بر اشخاصیکه دور بودند از آنجا تکلیف شافی بوده و جبهه نداهت انفس و مثل وی گوید شیخ کبیر (فقه) بلکه اغلب فقهاء قدس الله امرارم

پس اعتناء نکردن باین قسمت از حکمة و فلسفه حکم و یا منتهی نقدن و یا قائل و قائل شدن و یا جاهل و یا نجاهل شدن عین تسامح است (چهارم) این است که عموم فقهاء املیه بکلمه واحده در عام متون فقه فرمودند که شرائط نماز عیدین همان شرائط نماز جمعه است چه شرط وجوب باشد چه شرط واجب يك ملاك و يك میزان است چنانچه علامه در قواعد فرموده و شارح بضم اجماع تصدیق فرموده باین عبارت که شرط واجب شدن عیدین بر مكلف همان شرط واجب شدن جمعه است بر ایشان و بر این مدعی عموم فقهاء معترف و مدعی اجماع باشند چنانچه ظاهر است از انتصار و تأسیس و خلاف و غنیه و معتبر و تذکره الاحکام و کشف الالتباس و جامع المقاصد و غریه و مصابیح الطلام و منتهی در ریاض و تنقیح و کثر المرقان و کثر القرائد و ایضاح و مدارك و ذخیره و کشف اللثام الی غیر اینها از متون فقه مثل شامیه و عم الرهان و عروه و ارشاد و جعفریه پس همان نحو که نماز عیدین را باید بگوئیم احدی حتی اقله ندارد و از شؤون والی است و ضمناً و رفصاً و از شرائط وی حضور والی یا نماینده وی است پس همین نحو است جمعه چه آنکه حکم عیدین از جمعه اتخاذ فرمودند والا معنی ندارد که حکم اصل برود و حکم فرع باقی باشد چه آنکه جعل لغویه تریل خواهد شد و اصطلاحه بقاء معلول بدون علة خواهد شد پس همان نحو که زمان حضور با غیبه در عیدین فرقی ندارد و شرط بحال خود باقی است پس همان نحو باشد جمعه فرقی بین حضور و غیبه نیست در شرط چه آنکه حکم عیدین از وی اتخاذ شد پس همان نحو که مشهور می گویند عیدین وجوب وی ساقط است در غیبه و فتوی دادند و باید م بدهند با استصحاب پس همین نحو باید گفت در جمعه چنانچه مشهور فتوی دادند با استصحاب الحاصل من میگویم که بعد از اتفاق بر اینکه وجوب عیدین قیاس بر وجوب جمعه شده و از آنجا اتخاذ شده پس بهر ملاکی که شما می گوئید که عیدین واجب نمی شود مگر بحضور والی یا نماینده وی و فرقی بین حضور و غیبه نیست و چون والی حاضر نیست و اذن م نداده لذا مستحب است پس من بین ان ملاك میگویم که جمعه مشروط است بحضور والی یا نماینده وی

و فرقی بین حضور و غیبة نیست و اصلاً وجوب ندارد نه تمیناً و نه تخیراً و نتوان گفت که حکم فرع زیاده بر اصل شده پس چه شده که مثل عیدینی که همه قیاس بحجته نمودند در اشتراط حضور وای با آنکه بدل م ندارد قائل باستحاب وی شدند و اما جمعه که بدل م دارد تعمیدی از استحباب نایند بر خي گویند که واجب تخیری است بلکه تعمیدی کردند چنانچه قهری و فرمودند که واجب تمینی است بلکه بعضی تعمیدی کردند و فرمودند که اذن احدی م شرط نیست بلکه بعضی گمان کردند و تعمیدی نمودند که در زمان حضور م مشروط نیست بلکه تعمیدی کردند لفظ مستحی که در کلام مشهور است تاویل و توجیه نمودند که مراد مشهور واجب تخیری است و منقلاً عام اینها دو حجة شد است یکی غنة از این اخبار اشتراط جمعه که تواتر معنوی دارد چنانچه شناختی یکی تو م اهمیت لفظ امام در نماز جمعه دون المید و تو خبری بخلاف هر دو تو م چنانچه شناختی پس بعد از اعتراف با اشتراك عیدین بحضور وای با جمعه دلیل بر اخراج نداریم و بر شرطية خود باقی است چه نداریم چیزی در ابادی که موجب تخصیص خود جز ما چنانچه شناختی فی الجمله و باید تفصیلاً و دیدی که مجلسی (قده) فرق گذاشته بوده بتعریف و تشکیک لفظ امام و شناختی اجربه متعدده بایشان (پنجم) از آنکه ربی نیست بر اینک نماز ظهر اولین ناری است که بر مسلمین واجب شد چنانچه بیان کردم در طی تعیین نماز وسطی چه آنکه بگوئیم جمعه در مک واجب شد چنانچه مقتضای ضبط صوره جمعه است و مکی محسوب میدارند با تمام وی را یا بعضی آیات وی علی خلاف عند القسرين ولی شرائط مفقوده و لوازمه الکوریال بحیثه هجرة میگردند و با آنکه اصلاً جمعه تشریع شد موقع هجرة بعدیسه در طی طریق چنانچه اخبار دارد اول جمعه در مسجد قبا بوده یا در امدينة آمد از ورود کیف کان ظهر اولایا باتفاق واجب شده و ردی نیست که دوازده سال امامة اسلامیه بنحو وجوب تمینی امتثال می کردند پس این مدعیهای وجوب نماز جمعه مطلقاً یا می گویند که اصلاً نماز جمعه مشروط بحضور وای نبوده حتی زمانت خاتم النبیین (ص) و نیست ابدأ حتی الان اگر امام زمان علیه السلام ظاهر شود بایقان

مروط نیست و حال ایشان در این نماز مثل سایر نماز است با رعایایکی است اینک خلاف محل فقهاء امامیه بوده الی الان و خلاف دوست و چهل و چهل اجماع منقول در کلمات و ده نقل تواتر اجماع از اساطین فقهاء و زیاده بر سه دعوی فوق تواتر از آنها مثل فاضل هندوی و محقق خولسماری و شیخ کبیر و مخالف با پنججاه روایة که بانحاء مختلفه دلالة بر اشتراط وای داشته علاوه بر سایر ادله از ایات و عقل بلکه گفتیم غیر مره که بین مسلمین خلافتی نیست الیوم و اینک غایة چند قهری از محدثین ضروری نذرند بعد از آنکه باید مطلقاً در ابادی آنها را مقید نمود با این بر این محاک که اخباری علاوه گفتیم نظر در رساله مجتهدین است و تعرض نمی است و با آنکه میگویند شرط است پس الان که از شرط مفقود است چه شرط وجوب وجه شرط واجب پس بر حسب قاعده غلبه دیگر واجب نیست اصلاً نه تمیناً و نه تخیراً نظراً بوجوب تمسك بموم ازمانی و وجوب ظهر چه آنکه وی را تخصیص دادیم بر وجوب جمعه با شرط پس تخصیص وی را بدون شرط نیز تخصیص دیگری است و چون نیست و با شك داریم پس موم ازمانی و وجوب نماز ظهر تا قیامة محکم است چون شك در تخصیص رائد است این در صورتیکه دلیل شرط بطل نباشد که می گویند نماز جمعه را بخوانید با امام و مراد از امام معصوم باشد که پرواضح است محتاج باطالة و تمثیل نیست و اگر دلیل تخصیص بطل شد از حیث شرط وی چه آنکه نمی دانیم اینک لفظ امام خاص است یعنی معصوم یا عام است پس لاجرم اجمال وی مفهومی است نه مصداقی اگر چه بناء بر شبهه مصداقی م بناء بر مذهب من از جواز تمسك بامام در شبهه مصداقی ضروری ندارد پس باز واجب است که بموم ازمانی ظهر مراجعه نائیم و درم اجمال خاص را بنائیم چه در تمام صور مسئله موم ازمانی ظهر ثابت و برقرار است چنانچه فرمود حلال بعد حلال الی یوم القیامة و حرام بعد حرام الی یوم القیامة پس هر مورد که شك نائیم در وجوب جمعه از حیث وجوبی بدون شرط و لوازمه اجمال خطاب پس محکم موم و وجوب ظهر است بلا کلام پس بناء علیه موارد مشکوک از هر جهة شك حاصل شود مثل زمانت امروزه ماها لاجرم واجب است تمسك

حسته شود بموم وجوب ظهر تعیین پس بناء علیه شرط جمعه دائما یا محرز است یا غیر محرز ولو محرز المدمم باشد بناء بر اول جمعه واجب است تعیین بناه بر دوم ظهر واجب است تعیین و عشق ثالثی در بین نیست نه ایونا ولا اثنا یا پس بناء علیه قول بوجوب تخیری امری است غریب و عجیب چه آنکه عام و خاص در يك زمان اجتماع وجودی ندارند پس اگر شرط خاص موجود است و یا دلیل بر خاص موجود پس جمعه واجب است تعیین و الا ظهر واجب است تعیین پس وجوب تخیری یعنی چه و چون دلیل بر تخصیص از عام ازمانی ظهر نداریم و راه تخصیص اول پس قول بواجب تعیینی اعراب و واجب است پس قول بوجوب جمعه مطلقا در زمان غیبه و جهی از برای وی نیست و البته واضح است که در مقام امثال وی محال رجوع باستصحاب حکم خاص یا عام نیست تا بشود از ضربات عام مخصوص در زمانی که عند الشك رجوع بحکم خاص شود و یا عام بحکم استصحاب چه آنکه بدیهی است که زمان نسبت به عام و خاص ملاحظه شده بشود طرفیه نه قیدی و این واضح است الی النهاية (هشتم) آنکه در سابق غیر سره شاختی که جم کثیری مثل علامه و شهید و مفتاح الکرامه و امثال اینها دعوی اجتماع بودند بر بدایه ناز جمعه از ظهر بعد از مشروعیه وی و اجتماع شرایط وی و این حکم بدلیه مسلم بین فقهاء باشد چنانچه اجتهادات حکایه می کنند و شناختی در مطلب اول در بیان نقل کلمات آنها بلکه مقتضای نصوص هم همین نحو است پس نیز جمعه نصا و فتوی شارع مقدس با شرائطی بدل ناز ظهر قرار داده بوده بعد از دوازده سال تقریباً پس ادله ایجابی وی این است که از فعلی است ممنوع از ترك که مستفاد می شود از مدلول الزامی وی بر مکلفین با شرائطی که من جملة حضور و الی باشد یا غایب و وی پس در این صورت اگر شرط موجود است جمعه واجب است تعیین و بدل متعین است عقلا و اگر از مفقود است ظهر واجب است تعیین و بدل بر قرار است عقلا پس تخیر بین بدل و مبدل چه معنی دارد و نداریم دلیل دیگری که حاکم بوجوب بدل باشد بدون شرط نیز یا بشود حکومت و یا نیز بشود بدلیه چه هر چه دلیل فرض شود برای بدل است

همان دلیل وجوب غاز جمعه باشد که با شرط واجب شده بوده و تکفل حال وی نماید و باید برای وجوب وی بدون وی الخامس دلیل دیگر نمود و نیست چنانچه خاص شناخت پس هر امر ایجابی در اصول مقرر شده که فی حد ذاته اقتضای تعیینی را ندارد نه تخیر پس اگر بدلی از برای وی مدلل نه شد افتاده تعیینی بحال خود باقی است و اگر برای وی بدلی پیدا شد لاجرم باید رفع ید از ظهور در تعیین نمود و محل بر تخیر کرد ولی این مقاله بر فرضی صحیح است که از بدل در عرض مبدل باشد مثل کفاره غنیمه و مطلق واجبات تخیری و اما اگر از بدل طولی باشد مثل تیمم نسبت به وضوء که جعل بدلیه در رتبه عدم ممکن از وضوء باشد در این صورت تخیر بین بدل و مبدل عقلا محال است اگر چه نیز بعضی از مدققین تصویر تخیر طولی نموده در باب مسئله اجزاء اوامر اضطراریه و لکن بآنکه فی حد ذاته محال است چون مستلزم خلف و تناقض است برای مقام الیه خبری که تأیید ندارد چنانچه واضح است چونکه جمعه واجب مضیق است و وحده مطلوب پس چون تخیر طولی بین بدل و مبدل محال است پس بناء علیه هر کدام از بدل و مبدل در سررتبه و رتبه خود تعیینی خود باقی ماند چون اجتماع وجودی پیدا نکند نه رتبه و نه زماناً و قول بتخیر باطل شود و دو واجب است هر کدام در رتبه خود واجب است تعیین پس معنای بدلیه و عوضیه جمعه از ظهر مثل بدلیه خصال نیست بلکه مثل بدلیه تیمم است طولی است و شرائطی هم دارد مادامیکه محقق نه شده باشد عنوان بدلیه اصلا موجود نیست و این معنی از بدلیه طولیه در زمان نبی (ص) از مسلمات است محتاج باطاله در کلام نیست که با شرائط معیناً مسلماً جمعه خوانده می شد و با فقد شرطی معیناً مسلماً ظهر خوانده می شد ولو با جماعه پس بعد از فراغ اینک امعاهیم اخبار بلکه ادله کلیه خصوصاً مقام مختلف نخواهد شد بحسب اختلاف ازمان و زمان اجراء معاهیم لفظ نیست حتی در اعمال فضلا از خواهران وی پس در صورت اگر شرائط این بدل طولی محقق است پس جمعه واجب تعیینی دارد تخیر محال است و اگر محقق نیست ظهر وجوب

تعیینی دارد اسلامتی ندارد وجوب جمعه و گذشت در مصباح پنجم در مقدمه در باب استحاله عقلیه افضایه جمعه بناء بر وجوب تحیری چه بزرگ مسدد مقام است و موجب توضیح وی شود پس قول بوجوب مطلقاً عقلاً محال است و اما نوم آنکه جمعه با حضور امام واجب تعینی بود اینک تعینی به رفته و لوی که قیام اجاعات متواتره بر تقوی چنانچه جواهر قدس سره و اتباع وی ادعا نمودند و اما وجوب لا بشرط باقی است مگر از وی تعبیر بوجوب تحیری غایب امری است از غرایب چه آنکه اولاً معاقبات چنانچه شناختی و از جمیع امر کرین چه آنکه من عین عبارت بحکمین را نقل نمودم تقی مطلق وجوب بوده که خصوص تعینی بلکه جمعی تصریح تقی هر دو وجوب نمودند مثل تقی و مستند و فاضل هندی بلکه این حضرات نسبت هر دو را صریحاً به مشهور دادند و ثانیاً معقد اجماع بل سایر ادله و مورد تقی و اثبات آن وجوبی است که جبرئیل نازل بر نبی (ص) نمود پس اگر هست تعینی است و اگر نیست نیز تعینی است دلیل بر ثبوت وجوب دیگری و راه وی نداریم و ثالثاً خلاف اطلاق امر جمعه است چه از اقتضای تعینی داشته و راجعاً محال است فصل برود و جنس باقی ماند و یا بشرط برود و بشرط باقی ماند آیا ملاحظاتی نمی کنی در باب نسخ وجوب و قضاء جوار و یا استصحاب قسم ثالث کلی چه قضایا باشد حتی اشخاصیکه قابل بجزا باشند میگویند در احکام خاصه راجع ندارد مثل محقق خراسانی و خامساً وجوب لا بشرط نبوده تا باقی باشد بلکه بشرط شی بوده پس منشأ يك وجوب مرکب بوده و محال است با انتفاء قید بوی مفید باقی ماند چه ماهیه لا بشرط مقسمی از خود بوجودی ندارد حتی بناء بر وجود کلی طبیعی در خارج فضلاً از عدم وی پس بدون انتفاء دیگری برای يك معناه دیگری و راه منشأ اول محال است بقاء معناه اول بدون قید چون يك معناه زیاده نبوده و لا زال امر وی دائر بین وجود و عدم خصوصاً بناء بر بساطه وی و اینها از حدود وی افزاع شوند مثل وجوب و استحباب پس آنچه محمول بوده قید و مفید و آنچه متنازع فيه است قید و مفید که از آثار بدلیه از مبدل است و از

آثار قائم مقامیه است چنانچه خود مشرع همین کار میکرد پس اگر هست جمعه واجب است تعیناً و اگر نیست ولو بقیام دو بست و جهل و چهار اجماع بر تقی وی پس ظهور معین است تعیناً این است که فاضل هندی میگوید که آنچه ضرورت قائم بر وجوب وی بوده قید و مفید و آنچه اجاعات قائم بر عدم وی شده قید و مفید و آنچه متنازع فيه است قید و مفید چنانچه مثل کلام وی است کلام تقی و مستند قدس و سادساً خود تحیری نیز مثل تعینی بناء علیه فصل دیگری است و اثبات وی بعد از رفتن تعینی مسلماً محتاج بدلیل دیگری باشد و راه ادله وجوب نماز جمعه که اثبات وجوب تعینی وی نمود چه آنکه محال است در عقل که ممکن وجود پیدا نمایند بدون عقل و نداریم دلیل دیگری چه هر چه باشد همان عقل تعینی بوده که از بین رفت و صاحب این بدل یعنی جمعه در مقام ثبوت یا تنسوی للعصاة باشد یا مبدل و یا متفاوت فرض اول بدلیه طولیه محال مگر مفید اجاعات بوده زیرا ترجیح بلا مرجح است و بر فرض دوم نیز محال است چه ثبوت معصیة زائده بر مکلفین قبیح است عقلاً از حکیم عادل غیر مجارف بدون فرق بین تمام مساوات در ملاک طلب چه آنکه اشعری م چنانچه محقق خراسانی قدس فرمود احکام را جزایف ندادند پس قول بضمیمه مثل قول تعینی محال است عقلاً (هفتم) آنکه عبادت که در لسان فرس بمعنای متابعت بر زبان است امم وی را عبادت گذاشتند بجهت آنکه بتعبید به و تعبید بوی معقول نبست مگر آنکه از شریعه احمدیه امری بوی برعد و باین لحاظ استقرار پیدا نمود اراده اعلام که عبادت هر چه باشد توفیق است و توفیق و باید از شرع مقدس برعد و از وی تلقی نمود و این معنی چنانست تسالم بر وی شد که محقق تقی قدس معانی لغویه را قیاس بوی نموده پس کبری ندارد که عبادت هر چه باشد باید از شرع برعد و الا بقصد امر تشریم است و حرام و آنچه از شرع رسیده در خصوص نماز جمعه وجوب وی با و الی یا نایبند وی بما رسیده چنانچه فعل نبی (ص) و خلفاء بعد وی چنین و سلاطین چنین بوده و احدی از شیعه مدعی نه شده که این معنی از مقتضات طایفه است و لذا م دیدی که شیعه چه قدر مورد ملامت عامه واقع شدند در

ترك وجه اجوبه متينه دادند بآنها ولذا مجلسي قده فرمود كه بواسطه اين اجوبه كه
امام غائب است و با حدي هم اخذ نداده آنها قائم مي شدند و حكم بارتداد شيئا
نمي كردند و بدون حضور والي بايائنده وي اصلا و ابداً دليلي بر وجوب وي
نداريم نه تعيني وي و نه تخيري از چه انكه علاوه بر انكه تفصيلا بيايد غير
مره گفتيم كه ادله هر چه باشد دليل وجوب نماز جمعه است و بايد مضافات آن
را كه بعضي دليل خود قرار دادند مفيد نمود باین اجاعات عملية و منقوله و مسئلة
فوق تواتر تفصلا و تحصيلاً و باین اخباري كه تواتر معنوي داشت بر اشراط
و دیگر چیز دیگری راستي در بين نيست پس بحكم عدم الدليل دليل على عدم
حكم ناييم كه اصلاً واجب نيست و ثاني است در نفس حكم بعدم عدم دليل بر وی
و این نه از باب تمسك به برائة است بلكه چنانچه بعضی از معتقین فرمودند
مثل فصول قده از امارات محسوب است و ناظر است باین واقع و از ادله اجتهاد به
محسوب است نظیر اصول عدمية بجه انكه مورد هم باشد یا اصلاً نباشد بناء
بر ايكه این دو قاعدة اعم من وجه باشد اگر چه حرب صحيح نيست چون
برائة على التحقيق ناظر بواقع نيست خلافاً لطمانی كه كان كردند كه ناظر است
كه مكان لا انفكال بر ايكه عقلاً محكوم بعدم وجوب است بواسطه عدم دليل
بلكه اگر احدي بداعي امر نفس لزوي يارد مفرع است و حرام بل بداعي
استصحاب مانعي ندارد چنانچه خام در ذیل مسئله بيان كرد ولي مجري از واجب
باشد و عينا بايد ظاهر بخواند و آن نه از باب انكه محال است مستحب مجري از
واجب باشد چنانچه حاصل هندی قده فرموده انكه احراء مستحب و بما از واجب
واقف شده باشد فضلاً از امكان چنانچه بعضی استنباط فرمودند نظیر اجزاء جماعة
مستحبی از قراة و نظیر سفر استجابي نظیر زيارت الله (ج) و امثال
ذلك در اسقاط اداء صوم و جوي پس گير مسئله آن معنی نباشد بلكه دليل
نداريم بر اجزاء این مستحب از قريضة معينه ظاهر يوم جمعه كه ظاهر باشد و این
معنی بناء بر استصحاب نفسي بخلاف صحيحه كه فرمود دوست دارم مرد از دنیا
خارج نه شود مگر در مدت عمر خود يك مرتبه جمعه را بخواند و يك مرتبه تهتم

نموان بناید واضح است و اما بناء بر انكه استصحاب وي مستند شود باخبار من
بلغ یا اخبار احتياط و امثال اینها كه بر واضح است كه محالی از برای يوم احراء
نيست و تو شناختي در سابق در مقام نقل اقوال كه ثالثین باستصحاب كه مشهور
بودند بنصب مستند و قی و علامه و بهرزا محمد اخباری قده اختلافات فاحشي
داشتند در سبب استصحاب وي سر اجمعه كنيد كيف كان محالی نيست عقلاً از
برای قول بوجوب اصلاً و ابداً والله العالم (هشتم) انكه عقل حاكم است بر ايشكه
عبادة مفروغ المادية نمی توان امتثال نمود مگر بلحويكه نمی (ص) مقرر
فرموده و من نميگويم كه اطاعة جعل شرعي دارد بلكه از عقلا محال است حتی
بنحو نتيجة التقييد بلكه بده امر نیز محال است فضلاً از دو امر بلكه شارع
در كیفية وي هم تواند تصرف كند چونكه استحالة عقلية دارد عقلاً از خود
وي خلافاً للاستادنا الثاني قده بلكه ميگويم عبادة چه واجب و چه مستحب
بايد از جور بلكه بما رسیده وصولی از شارع بايد باین نحو خاص اطاعة شود
پس اگر عبادتي بنحو خاص ثابت شد و ما نمي توان پيدا كردیم باین نحو اطاعة و امتثال
كنيم واجب است والا ساقط شود و از عبادية اخراج شود ماداميكه دليل دیگری
در راه دليل نفس آن عبادت نداشته باشیم كه مع نقصان بعضي از اجزاء و شرائط
نیز واجب است و چون در نزد ما ثابت شده است حقیقه شرعيه بلحوی از ثبوت
پس نمی (ص) هر نازي را كه جعل می فرمود بتوسط حیریل امین بیان اجراء
و شرائط وی می نمود برای مردم بعد از آن امر ميگردد چنانچه شأن هر طبیبی
است در بیان مركبات زیر طبیب روحی مثل طبیب مزاجی است بلا كلام والا
تاخير بيان از وقت محل لازم آمده و آن قبيح است و چون آن پيغمبر بوده تاقیامة
بايد احكام را بعامه مردم برساند كاملاً تا تبليغ ناقص نباشد و چون حضرت روح
القدس بوی خبر داد از بدعتهاي كه در دين حاصل می شود بواسطه مقهورية
لوصياء و خلفاء و دين را بپوستين وارونه می پوشانند و تارة را چنانچه شناختي كه
اهل امور دين است و بران نايستد چنانچه مشاهده می كني در تارة تراويح و جماعة
در نافله خصوصاً در رمضان و تركتف و تأمین و اذان السوم و تارة بهتر از خواب است

واخراج حدث بجای سلام نماز وود و پس باین لحاظ خواست حجة را بر مردم در تبلیغ تمام نماید و مؤمنین را از خواب غفلت بیدار نماید و همانند که شماها مردم بعد از رحلت من نظریین داشته باشید و نماز را چون ام است بنحویکه دبدید من خواندم شما بخوانید و این معنی اشاره دارد بنوی سابق بناء بضم عین الفعل علی التحقيق والشهور اگر چه بفتح م باشد ضرری ندارد این امر ارشاد است بناء علیه باین حکم عقل که عبادة بنحویکه وارد خداست طاعة وی لازم بنحویکه تشریع شده طاعة وی لازم است و غیر از نحو اصلا طاعة وی لازم نیست پس بناء علیه بضرورة من الدین شماها مردم ثابت شد که نبی (ص) بلکه امیر المؤمنین (ع) هر حاکمه جمعه میگردند معیناً جمعه واجب و هر جا اقامه نمیگردند معیناً طهر واجب بود پس ماها نیز باید چنانست کنیم در هر جا حجة ابن الحسن (ع) یا نایبند خاص یا عام اقامه فرمودند معیناً جمعه واجب است طاعة وی لازم و الا معیناً طهر واجب است طاعة وی لازم چون خود اقامه فرموده و نایبند خاص بوی مثل قضاء مثلاً یا عام در وی مثل جماعة معین فرمودند پس مسلماً طهر معین است والا بداهه امری روی تشریع است چه آنکه دلیل دیگری و راه ادلة دلیل وجوب جمعه که واجب است مقید نمود نیست چنانچه تفصیلاً خاص شناخت این جمله دلایل عقلیه است از مستقلة و غیر مستقلة و مؤیدات آیات و مؤکدات روایات و مقومات اجماعات است بر اینکه امام جمعه منصب است از مناصب الالهیه و حضور معصوم یا نایبند وی شرط است در نماز جمعه و بدون اذن خاص یا اذن عام یا تعدد مطلوب اصلاً نماز جمعه واجب نخواهد شد و مشروعیه وی باحد الطریق ثابت نشد است چنانچه حاهی شناخت چه نیست راحتی چیزی در ابادی که بتواند اثبات وجوب وی نماید مگر يك مشت مطلقات که بر فرض ثبوت و عامیه آن مطلقات واجب است بر حسب صنعة علمی حل بر مقید نمود والسلام پس بناء علیه ادله زبروره عقلیه تماماً حالی از خدشات خواهند بود چه آنکه بر هضم وارد است بر اینکه کبری مسلم است لیکن کلام در صغری است که خصم مدعی است که اقامه نماز جمعه بدون والی یا نایبند وی عبادیه دارد

از این حجة عقل حاکم طاعة وی است و بر هضم که کبری مسلم است لیکن کلام در صغری است که خصم مدعی است عبادیه وی ثابت شده در شریعة پس واجب است تعبد بوی و بر ششم وارد است اولاً بر کسیکه قائل بتخییر است و اما قائل بتعین بوی از اعتراض وارد نیست و یا آنکه تخییر عرضی است قبول نداریم که طولی باشد و بر پنجم بر اینکه مثل محدثین مدعی باشند که دلیل خصص زمانی ظنی معین است و لفظ ائمه شامل هر ائمه است عام است نه خاص و شك م نداریم و محدثین مدعی خصص دیگر باشند و راه خصص اول و بر چهارم ما اینکه بعضی از محدثین عید را نیز واجب دانند بلا شرط اگر چه مرحوم مجلسی فقه میفرماید میان امامیه مصرح بوجوب ندیدم مناقات ندارد که بگوئیم نماز جمعه تعدد مطلوب باشد مرتبه علیاً منوط بوالی باشد و عید مثل وی باشد و مرتبه سفلی منوط بوی نباشد پس این معنی در مقام ثبوت ممکن است چنانچه فقهاء در مشروعیه عید در زمان غیبه میگویند غایه اینجا مستحب اینجا بشود واجب و بر سوم بر اینکه احکام شرعی تعبدی است نه فیهی و ملاکات دلیل حکم شرعی نه شود و بر دوم که طهر بخوانند مثل صورت فقد اقبله شرائط و بر اول که دلیل مقولوب است با آنکه حد باب دعوی اذن عام یا خاص را نه میباشد ولی توجیهی یسار حل اینها لولا الکمل بعد از عدم دلیل بر سقوط شرط و عدم ثبوت اذن مطلقاً چنانچه حاهی شناخت انشاء الله

طلب پنجم در ادله فقاهیه

بر عدم وجوب نماز جمعه اگر فرضنا که ادله اجتهادیه واقعی نشده در اثبات مراد و تقریب دلالة وی از جهاتی است عدیده و اکثر آنها خالی از اشکال است (اول) آنکه طهر واجب شد بر کافه مسلمین تعیناً علی البالغ الماقل بنحو قضیه حقیقیه الی یوم القیامة قبل از آنکه عدد جمعه از دجال کامل پنج نفر مرد با هفت اسلام بیارند و بعد جمعه را با شرائط که من جمعه حضور والی یا نایبند وی باشد واجب نمود نیز بر کافه مکلفین و اینکه که ولی و نایبند وی نیست نذبة یاها

نمی دانیم که وجوب یعنی ظاهر منقطع شد مثل اشخاصیکه درك والی کردند یا نه چنانچه شك اجمال نص باشد یا عدم نص یا تمارض بناء بر امکان تمارض بین مطلق و مقید چنانچه بعضی قویم کردند و مسئله مسطور است در باب اخبار علاجیه پس بناء علیه استصحاب وجوب تعیین ظاهر متعین است بلا کلام (دوم) آنکه نماز ظهر اولاً و بالذات واجب شد بر کاهه مسلمین بنحو قضیه حقیقیه علی البالغ الماقل و قریب دوازده سال باین متوال بود تا وارد مدینه شدند یا مسجد قبا در طی حیره بشرائط که من جمله حضور امام یا نماینده وی باشد پس آنها که درك حضور والی نمودند قطعاً وجوب ظاهری آنها منتقض شد باین وجوب جمعه و منقطع شد محمول از مانی ظهر و امامها که درك والی و نماینده وی نکردیم پس اصلاً شك در انتقاض و انقطاع وجوب ظاهری داریم چه از جهة اجمال مخصوص مثل لفظ امام یا عدم نص یا تمارض نص پس استصحاب بقاء وجوب ظاهری متعین است بلا کلام (سوم) آنکه بعد از تشریع نماز جمعه وجوباً عیباً نیز نماز ظهر بر وجوب عینی تعیین خود باقی بوده نسبت به اشخاصیکه دور از والی بودند ولو بدو فرسخ مثلا ولو آنکه جماعه هم داشتند و شخصی هم که خطیب باشد بوده که ملأ مردم امروزه مثل اینها باشیم پس بار سال بحکم و امرای هر محل هر که درك والی و نمایندگان وی را نمود پس وجوب ظاهری در حق آنها منتقض شد و منقطع و امامها که درك نکردیم اصلاً شك در انتقاض و انقطاع داریم چه متعناً شك اجمال نص یا عدم نص یا تمارض وی باشد پس استصحاب وجوب ظاهری متعین است بلا کلام (چهارم) آنکه نماز ظهر قبل از تشریع وجوب جمعه معیناً واجب بود بر کاهه مطلقین و بعد از وی ظهر منتقض شد قطعاً نسبت به جماعتی و منتقض نه شد نسبت به جماعه دیگری قطعاً چه بماسلمی که در همان زمان اصلاً جمعه در حق وی واجب نه شد تا از دنیا رحه کرد پس ملأ از زمره اشخاصی باشیم که منضم شده باشد اول کلام است و متعناً شك چنانچه بیان شد هر چه باشد و فرق بین این اصل و سواقی وی واضح است باجماع و تحصیل پس استصحاب بقاء وجوب ظاهر متعین است بلا کلام (پنجم) آنکه خارج مقدس

ظهور را واجب فرمود بر کاهه بشرط علی البالغ الماقل الی يوم القيامة و بعد جمعه را واجب نمود و قراو داد قرائة خطبه و سماع وی را علی للشهور بدل رکعتین ظهر ظهر سماع قرائة از امام جماعه بدل قرائة و ظهر بدلیه تیمم از وضوء پس در این صورت هر که درك نمود والی یا نماینده وی را قطعاً بدل محقق و وجوب ظاهری منتقض شد نسبت به وی و هر که درك نکرد اصلاً شك در انتقاض داریم ظاهر اینکه در زمان ماها اگر اصلاً تحصیل خطیب ممکن نه شد پس اشکالی ندارد که جمعه ولو بگوئیم واجب عینی هم باشد واجب نیست پس ماها که والی و نماینده وی را درك نمیتوانیم نائیم تا آنکه سماع خطبه وی نائیم اصلاً شك داریم در تحقق بدل دو رکعة و متعناً شك چنانچه گفتیم هر باشد پس شك در انتقاض داریم پس استصحاب وجوب غیری رکعتین مانعی ندارد بناء بر اشتراك معنوی و بناء بر لفظی استصحاب وجوب نفسی ظاهر مانعی ندارد غایة الامر بناء علیه بدل در این فرض دو رکعة و خطبه و سماع وی است چنانچه غمی نیست کما اینکه استصحاب عدم جعل مانعی ندارد که مرتب باشد بروی یکی از آن هر دو وجوب بتقریر مذکور و با استصحاب عدم وصول جعل ال مرتبه فعلیه چنانچه واضح است (ششم) احراء عدم الدلیل دلیل علی عدم وجوب حکم نائیم برامطه این قاعده که جمعه واجب نیست بعد از فرض عدم دلیل بر تخصیص محمول از مانی ظهر بناء بر اینکه این قاعده از اصول باشد نه اماره و مفاد وی فی الحقیقة برائة باشد و لو آنکه بگوئیم که نسبت بین وی و برائة اعم و اخص باشد بناء بر تخصیص که در وی در محل خود ذکر شده چنانچه صاحب معقول قدس مقرر نموده پس بناء علیه بحکم وی بعد از فراع عدم دلیل بر وجوب وی مطلقاً حکم نائیم که جمعه واجب نیست اصلاً (هفتم) اجراء اصالة العلم یعنی اینکه اصل عدم وجوب نماز جمعه است و این اصل غیر اصالة عدم الدلیل است چه آنکه در اینجا نص عدم دلیل دلیل عدم است و نیز غیر استصحاب عدی است که مدرک وی اخبار است نزد متأخرین از اصحاب قدس الله امرارم بلکه او خود اصلاً از اصول عقلیه است که در حال شك معاده عدی با شکوک

نماید و این اصل منتهی است ولو آنکه اصلاً استصحاب هم حجة نباشد مطلقاً
حتی در نزد اشخاصیک استصحاب را حجة نمی دانند مطلقاً و این را حجة بداند
ولذا شیخ قله در طهارة در باب غسل با وجود حائل میفرماید که اجزاء امارة
المعلم مانعی ندارد و آن غیر استصحاب مدعی است و حجة است نزد مفسر و مدبر
وی بناء عقلاء و سیره و اجماع است بلکه از انکارات است و لوازم و مثبتات وی
حجة است الخ گفتگان ربی در وی نیست و بواسطه وی حکم شود بعدم وجوب
نماز جمعه مطلقاً (مقتضی) جریان امارة الایمان از وجوب جمعه چنانچه بعضی از
اساطین فرمودند بتقریب آنکه بعد از شك در تخصیص عموم از مانی ظهر شك
نمایم در وجوب جمعه یا از حجة اجمال نفس یا عدم نفس یا تعارض نفس در این صورت
اصلاً وجوب جمعه بر ماهاً ابدأ ثابت نشده و ما هم فرض نمودیم که نداریم پس
حالة سابقه در وجوب جمعه ملحوظ نیست بناء علیه بر آلة جاری است از وجوب
وی و لکن توجیهی بقضاء وی چه آنکه ملنا چنین باشد پس وجوب ظهري
که حالة سابقه وی معلوم است پس استصحاب بقاء وی لازم است و شك ما در
اصل وجوب جمعه مانعی از بقاء عموم ظهر است بناء بر عدم ثبوت تخصیص وی
پس با وجود اصل سبی در مورد شك در مسبب نوبة باصل موجب رشد مگر آنکه
گفته شود که عدم وجوب جمعه از آثار شریعة بقاء وجوب ظهر نیست و مادامیکه
چنین نباشد نوبة باصل سبی نمی رسد و لکن بر فرض تسلیم این مقدمه در
مقام و نامیة گوی سبی و موسی باین نحو ممنوع در محل خود نیز بر آئه نایده
ندارد چه آنکه بر آئه از وجوب جمعه مثبت وجوب ظهر است عقلاً پس نیز
اجراء وی بدون استصحاب بقاء ظهر نایده ندارد و باری که محتاج بر آئه نباشیم
چنانچه واضح است مگر آنکه گفته شود که استصحاب بقاء وجوب ظهر نیز
مثبت است نسبة بعدم وجوب جمعه پس نیز ما محتاج بر آئه باشیم در رقم شك
و جدائی از وجوب جمعه مگر آنکه گفته شود بعد از آنکه وجوب ظهر را
اثبات نمودیم نمیدانیم حکم اصل پس باجماع حکم نایم که جمعه واجب نیست چه
آنکه دعوی اجماع شده بر آنکه در يوم جمعه دو نماز واجب نیست چنانچه

شیخ قله در باب متباینین نقل نناید پس بناء علیه محتاج بر آئه نباشیم (هم)
استصحاب بقاء حرمة نماز جمعه چه آنکه بعد از صلح مولانا ابی محمد الحسن
ابن علی (ع) با مساویة اقله جمعه حرام بوده با حرمة ظاهریة یا واقعیة ثانویة
یا واقعیة اولیة چه آنکه اذنی نبوده چه آنکه مدعی ثبوت اذن از صادق (ع) است
پس بناء علیه مع نقض ادلة اجتهادیة حسب الفرض استصحاب بقاء حرمة متعین
است ملا کلام لکن حرمة وی اثبات وجوب ظهر نکند مگر باللائمة و آن
مثبت است و لکن این قسمت از مثبت میگویند حجة است چه آنکه واسطه
جلی است و الا وجوب وی را با حدی الاصول السابقة باید اثبات نمود چنانچه
واضح است (دم) استصحاب عدم اذن و عدم نیابة چه آنکه اذن یا نیابة
امر وجودی است و مسبوق بعدم است پس هر وقت شك نایم استصحاب
عدم وی مانعی ندارد از آثار این اصل موضوعی عدم جواز اقله جمعه است
پس در هر کدام از آئه (ع) شك نایم که اذنی از ایشان صادر شد یا نه از
صادق (ع) و بعد وی پس استصحاب عدم اذن و عدم نیابة مانعی ندارد
و این استصحاب عدم اذن نیابة فرقی نکند بین آنکه اصلاً شك نایم در
صادر اذن و نیابة و یا آنکه یقین پیدا نایم که یکی از آنها اذن دادند یکی
نراحاد رعیة و یا باحاد رعیة و پس شك نمودیم یا از حجة اقتراض مأذون لهم و یا از
حجة اقتراض منوب عنه که فی التل اگر گفتیم که صادق (ع) اذن داد بر راءه
یا بعد لایک پس شکی نیست که بموت ایشان از اذن و نیابة تمام شود و بدینگران
ربطی ندارد چه آنکه اذن خاص بوده و لذا شیخ الطایفة قائل بحرمة شده و اخبار
قراءه بگوید اذن خاص بوده ربطی با حدی ندارد و نیز ملنا صادق (ع) اذن
داد خاص با عام و لکن شکی نیست که بر حجة صادق (ع) حق الولاية منتقل شد
بحسب این جعفر و از وی بآئه بعد وی چنانچه سابقاً اشاره کردیم یا ندیدی که
حضرت امیر (ع) و حسین (ع) هم امام را از رعیة اسقاط کردند و آنه
بعد مطالبه نمودند و موسی ابن جعفر (ع) غیر مال اول را اسقاط نمود و شیه
آئه مطالبه نمودند حتی حضرت ولی امر روحی که القداء مطالبه نمودند بلکه

شد بدآ مطالبه کردند و فرمودند هر که يك درم اموال مرا بخورد آنش در شك بخورد خورده باشد و ابی الحسن ثالث (ع) فرمودند که ماكان لا يبي من جهة الولاية فهو لي وماكان رسول الله (ص) فهو للامام بعده الى غير ذلك پس شکی نیست که بر وجه صادق (ع) محتاج باذن والی بعد است ولو اجازه کار اجداد خود پس در صورت شك استصحاب عدم اذن وعدم امر بقیایه یا عدم اجازه متعین است بلا کلام ایاتی بینی در معاملة فضولي اگر شك در اجازه نمودیم استصحاب عدم اجازه جاری نایند و در باب وفاة که فی الحقیقة اذنی است در عمل یا تصرف استصحاب عدم الوفاة یا عدم التوکیل و امثال این عناوین جاری است پس شکی نیست که جریان این اصول بلا مانع است و تقریر این استصحاب یعنی عیدیه واضح است و بی اشکال (بازدم) آنکه مقتضی وجوب نماز ظهري موجود و جمل وجوب جمعه مانع نماید بلزوم عمل نمودن بر طبق مقتضی تا آنکه یقین پیدا شود بوجود مانع و ما یقین بوی نداریم پس لازم است که حکم نایم بوجود مقتضی و آن وجوب نماز ظهر است و عدم وجود مانع و آن وجوب صلوة جمعه است و لکن تو خیری که قاعده مقتضی و مانع را محققین تا هو التحقیق منکرند چه آنکه حکم عقل اول کلام است و اخبار استصحاب و ظاهر از شمول و نیز مثل وی باشد بقیه اخباریکه بوی تسک شده کیف کان بر فرض حجية قاعده تسک متین است و لکن محده عدم تعلیه وی است در نزد ما (دوازدم) اجراء اصالة الاباحة شرعية چه آنکه ترك نماز جمعه شك در حرمة وی داریم بلحاظ عدم وجود هي از وی و هر چه شك در حرمة وی نایم از جهة وجود هي پس مباح است شرعا پس ترك نماز جمعه مباح است شرعا اما مفسری پس این مفروض کلام است و اما الکبری لقوله (ع) كل شيء مطلق حتى يرد فيه شيء ان قلت ترك جمعه مسلم بوده حرمة وی ولو از جهة آنکه امر بشي مقتضی هي از ضداست ولو ضد عام پس دبی در حرمة وی نباشد و بناء علیه باید استصحاب حرمت ترك نمود چه آنکه بدیهی است که استصحاب حکومة دارد بر اصالة الاباحة قلت بر فرض دلالة چنین هي بر حرمة آنچه حرام بوده ترك خاص بوده نه مطلق الترك

و ان فرد لترك فعلا موضوع ندارد حسب الفرض و طبیعه نسبة بنظر ان فردا سابقه ندارد چه آنکه مقید بوده پس استصحاب مورد ندارد و اصل حکوم جاری است نه حکم و این واضح است بل نسبة بر وجوب ظهر مثبت است مگر گفته شود که واسطه حق است و یا رجوع اصول سابقه شود بلکه بیاید در وی تمام آنچه را که در اجراء برأة گفته شد طابق العمل بالنمل (سیزدم) اجراء اصالة الاباحة عقلیه چه آنکه نزد محققین اصل در اشیاء اباحة است نه حظر و بیاید در وی تمام آنچه که در برأة و اباحة شرعية گفته شد حذر النمل بالنمل (چهاردم) استصحاب بقاء نفس شرطية یا مانعية علی احتمال چه آنکه در نزد اصحاب قدس اصرار بر حضور والی یا نایبند و وی در زمان نبی (ص) و خلفاء و ائمه (ع) شرط است یا در وجوب یا در وجود و یا آنکه عدم الحضور و عدم الاجازه مانع و شکی نیست که شرطية و یا مانعية از احکام وضعیه است و تحقیق آن است که احکام وضعیه مستقلا از مجولات شرعية است پس بناء علیه استصحاب نفس بقاء شرطية یا مانعية مانعی ندارد بلکه متمین است بلا کلام بعد از فراغ آنکه از جهة اجمال نفس با عدم نفس با تعارض شك نمودیم که آیا نماز جمعه بدون شرطية عموم مسلمین بنام فرقه از عموم سنی و عموم شیعه مگر چند قری از متاخرین محدثین بروی اتفاق دارند نیز واجب است یا نه پس بناء علیه از آثار بقاء وی عدم جواز دخول است و عدم جواز اقامه الی غیر ذلك از آثار ولو آنکه تمام این آثار هم عقلی باشد چه آنکه مستصحب یا خود باید حکم شرعی باشد و یا موضوعیکه دارای حکم شرعی باشد و در فرض خود حکم شرعی است پس بای نداد که بر وی مرتب باشد احکام عقلیه بلکه اگر هم گفتیم که مجمول شرعی نیست و از موضوعات انزائیة یا اعتباریة است نیز استصحاب بقاء وی بلحاظ حرمة تشریعه یا کی ندارد چه آنکه حرمة تشرییم در نزد عقل مثل حرمة ظلم است نه مثل وجوب اطاعة و حرمة مخالفة است پس بناء علیه بقاعده ملازمة تشرییم حرمة شرعية هم دارد علاوه بر دلالة اخبار بر حرمة شرعية وی پس بناء علیه مانعی ندارد استصحاب بقاء شرطية یا مانعية و مرتب باشد بر وی حرمة اقامه صلوة جمعه ولو آنکه بگوئیم

احکام و ضمیمه اصلا بمجمل شرعی نیست و با این صنف از وی جمولات شرعی نیست (یا زدم) انکه ما معناه آنکه قبل باده الارسه تمام حقوق ولایه و مناصب الهیه که برای والی مقرر است از قضاوة و غزاة و حیاة و صریة و حربة و اقامه حدود و امام عید و امام جمعه الی غیر ذلك طرأ منتقل شده بحجة ابن الحسن دوحی له القداء پس تمام اینها اگر هم بفرض محال در سابق اذن داده شده بنحو خاص و با بنحو عام و یاداده نه شده باحد التحوین و علی التقدیرین بدون مراجعه ایشان فایده ندارد و اقامه جمعه حرام است چه بر تقدیر اول محتاج است باجزه و استصحاب عدم وی جاری است و بر فرض دوم استصحاب عدم وی نیز جاری است و فرق بین این تقریر از اصل و عدم بنحو عام و خاص است از دو جهة چنانچه واضح است و الله العالم الهادی (شاردم) اینکه لا اشکال و خود خاص و تقدم وی بر عام بحجة از است که خاص فرینه است بر عدم اراده جدی از عام در مورد خاص ولو آنکه اراده احتمالی در عام موجود است در مورد خاص و این معنی در مقام اثبات دینی نیست چه آنکه بملک اقوالیه ظاهر مقدم شود یا بواسطه عنوان عدم فرینه در این نزاع بین علین اقدمه ابری نمره نیست ولو آنکه بگوئیم در مقام اثبات عنوان تمام نمی دهد ابدأ با این تعامیل و اما در مقام ثبوت پس شکی نیست که اراده جدی مقید است بعدم طر و عنوان خاص بر وی یا محدود است بعدم طر و مضیق شود بوی و عنوان دهد و را قهراً کیفکذا پس بقاء اراده جدی در عام منوط است بعدم اراده خاص یا عدم حمل خاص بعدم طر و عنوان خاص یا عدم وجوب خاص الی غیر ذلك من شؤون الخاص و لا اشکال بر اینکه تمام این عناوین موجود من الموجودات و احداث من الحادثات و مسبق بعدم است از لا و ما شک داریم در انتقاض وی پس استصحاب عدم خاص یکی از این عناوین یا تمام وی مانعی ندارد و متعین است و مترتب شود شرعاً بقاء و وجوب عام و این نه من باب آنکه مراد از استصحاب در مقام اصالة عدم است با آنکه ذکر اصالة عدم مستقلاً و از غیر مرتبط با استصحاب عدم است بلکه استصحاب عدم چیزی دوجور است یکی

اجرا و وی مثبت است نظیر استصحاب عدم احد ضدین در لا ثالث لهما و یکی دیگر مثبت نیست اصلا و عدم خاص موضوع چیز وجودی است چنانچه اگر فرض کنیم شخصی مرحوم شد و از وی هزار دینار من باقی و آن حاصل شده بود در همین سنه فوت و احتمال هم میدهم بر اینکه در همین سنه هزار دینار هم بزید مدیون شده پس اگر چه ما علم اجمالی داریم با وجوب حج بر وی یا لزوم دین بر وی و لکن دینی نیست بر اینکه در واقع و نفس الامر موضوع حج عدم لزوم دین است بر وی چه آنکه دینی نیست بر اینکه حصول استطاعة در ظرف عدم عقل ذمه است بحال مردم پس در این صورت استصحاب عدم دین بلا معارض جاری و مترتب است بر وی و وجوب حج نه باب مثبتی و نه معارض است با عدم وجوب حج و نه اصالة عدم معروف است پس در این صورت مقام از این قبیل است لا زال در واقع بقاء عام و استمرار حکم عام موضوع وی عدم خاص است اما دینی که ذکر نمودیم پس اگر ما شک کردیم در انقطاع وی بحجة من الجهات یا از جهة احوال نفس یا عدم نفس یا معارض در شبهه حکیه بلکه بقاء بر صفاً من در شبهه موضوعیه نیز پس استصحاب عدم و حرب خاص یا استصحاب عدم عناوین دیگر وی متعین است و مترتب شود بر وی بقاء حکم عام بطوری که ذکر نمودیم و از غرائب امر در مقام فرمایش استادنا الثانی است قدّه که میفرمایند استصحاب عدم جعل اصلا جاری نیست بلحاظ آنکه دائماً مثبت است نسبة لعدم بمجمل و در راه وی هم اثری ندارد و تو خیری بر اینکه این مقالة صحیح است در صورتیکه بمجمل امورات عادیة یا عرفیة یا علمیة باشد و اما در صورتیکه امورات شرعیة باشد از احکام حلیفیه یا وضعیة ساء بر جمولیه وی چنانچه مذهب وی است در کثیری از آنها و یا از موضوعات مستتله و ما هیات غیره شرعی باشد ابدأ مثبت نیست چنانچه واضح است حداً و اما نوم آنکه اصلا این اصول جاری نیست والا فرمایشی تراقی قدّه لازم آید و حال آنکه بطلان وی واضح است چنانچه در محل خود مقرر شده پس ما علیه ثبوت وجوب نماز جمعه از ضروری دین است پس از اعدام ازایه تماماً منتقض شده بمجمل وی پس اگر

عك نایم باید استصحاب بقاء وی نایم فاسد است جداً از جهة انكه قياس
مع الفارق است از دو جهة اولاً انكه مكلفه علمین قده در جایی است كه چیزی
از چیزهای واجب قوت خود و ندانیم كه آن چیز مثل زمان جزء یا شرط بوده
در واجب یا نه كه بر تقدیر اول باید مر وقت همان عدم منقطع رفت و بر تقدیر
ثانی باید مر وقت است حادث رفت و مقام حضور والی اتفاقاً قید بوده
مسلاً قید بوده پس بناء بر مذهب من چنانچه مذهب مشهور است كه قید قید
وجوب است پس جزماً دیگر حكم باقی نماند و حكم دیگر بدون شرط محتاج
بجمل دیگری و این جمل دوم چه نیز قید واجب یا قید وجوب مسبوق است
بعدم ازلی و جهة دوم انكه در اینجا بجمل دیگر بناء ندارند بگویند حكم در
زمان دوم باقی است بلكه بجمل اول بگویند باقی است بناء بر انتقاض عدم
ازلی و بقاء حادث بعد از وی بخلاف مقام كه فرض حال م بگوئیم كه قید مانده
است نه هیئت وجوب نماز جمعه بی والی بجمل دیگری است چون غصص دیگری
است برای عموم ازمانی ظهر و این جمل دوم و غصص دوم هم مثل اول مسبوق
بعدم ازلی است مثل انكه اگر در اصل اولی شك میگردیم چه طور حكم میگردیم
ببقاء از عدم ازلی در دوم هم اگر شك کنیم مثل وی باشد جداً پس قیاس مقام
و ابروی مع الفارق است از جهانی علاوه بر انكه اصلاً در انجام حق یا مرحوم
فراقی است چنانچه استناداً لالتائی قده مقرر فرمودند خالی انكه هر حادثی از
حادثات كه در صفة وجود نبوده و صفة وجودی وی از وی بوده مسبوق
است بعدم ازلی قاب بك عدی بوجود باعث قلب عدم دیگر بوجود نخواهد
شد ابتدا و اصلاً چنانچه واضح است (مقدم) استصحاب برائة از وجوب جمعه
در حال صبر و فیه آنچه را كه شیخ قده وارد نموده مضامیناً بآنچه در سابق وارد
شده بود بر مثل برائة و امثال وی (حیجدم) اینكه امر نماز جمعه دائر است
بند وجوب و حرمة پس مفری نیست مگر قول بنخیر بناء بر عدم رجحان حرام
واجب و فیه باینكه چنین دورانی ندارند چنانچه واضح است بعد از مراجعه
اقوال را كه ذكر نمودیم كلی است در حكم بحرمة عدم دلیل بر وجوب چه انكه

اولاً اربعه قائم است بحرمة عبادتی كه دلیل بر وی نیست بدای امر (نوزدم)
انكه معیناً باید ظهر بخواند چنانچه بعضی از امامان فرمودند بلحاظ انكه مسئله
از صریحات تعیین و تخیر است چه انكه جمعه واجب است تخیراً و ظهر جماعتی
گویند كه واجب تعیینی است پس ظهر جزم داریم كه واجب است یا تعییناً و یا تخیراً
پس قاعده اشتغال اقتضاء دارد آوردن ظاهر را و تو خیری بهما دی و تو انكه
از امامان است چه ظاهراً این فرمایش احاطه از است كه كان فرموده كه در زمان
غیبه از مجتهدین قول بوجوب تعیینی وی نیست والا اگر گفتیم كه جمعه هم قول
بوجوب تعیینی دارد پس دعوی مقولوب است چه انكه جمعه در این فرض واجب
است یا تعییناً یا تخیراً پس قاعده اقتضاء دارد آوردن وی را مسلم ولی تحقیق آن
است كه مسئله از صریحات متباینین است نه اقل و اكثر چنانچه موهم بوده بعضی
اصول سابقه حتی بناء بر اشتراك معنوی فضلاً از لفظی چه انكه برائة یا استصحاب
عدم وجوب اكثر معارض است برائة از خطبه یا استصحاب عدم وجوب وی
پس علم اجایی بحال خود باقی است بناء بر انحلال علم اجایی در اقل و اكثر از مناطی
چنانچه تحقیق است موافقاً للشیخ قده و اما بناء بر عدم وی چنانچه مذهب طومری
است و استناداً لالتائی قده عقلاً پس بحكم عقل باید اشتغالی شد نه تعیین و تخیر
چه در طرفین قول بتعیین و حرمة اختت وی موجود است چنانچه در طی اقوال
شماحتی پس بناء علیه علم اجایی داریم كه در سایر یوم جمعه يك فریضتی در واقع با هر
واجب است یا ظهر یا جمعه پس بر كه این علم ذمه مشغول شود و فراغ غیر ممكن
است الا بامتثال هر دو و قیام اجام بر عدم وجوب دو نماز در روز جمعه بر فرض
وجود وی معقد اجام واجب بالذات است نه من باب مقدمه علیه كه واجب شود
بالررض چنانچه بنام این مراحل اشاره دارد شیخ قده در باب متباینات پس اگر
این علم اجایی منحل نه شود واجب است هر دو خوانده شود چنانچه قولی بود
در مسئله چه انكه كان کرده بوده عدم انحلال وی را و تمارض اصول در اطراف
و تساقط وی و تو خیری بانحلال وی بر كه بعضی از قواعد سابقه و اكثر اصول در
این مقام پس معیناً ظهر واجب نه جمعه و اصول از عدم وجوب وی بلا معارض

جاری است چنانچه غنی نیست و این اجراء اصول نافیه در اطراف علم اجمالی و سقوط وی بالمعارضه محاشات باختم بوده و بیان راه نظری بوده والا بناء بر منتهی من اصلا اصول نافیه ولو بلا معارض م باشد نخواهد جاری شد چه آنکه مضاده دارد با تلخیص علم و اشتغال فیه بل اصولی که موجب توسعه در فراغ باشد مانعی ندارد در هر جا پیدا شود الحاصل حقیر اگر چه در مسئله اقل و اکثر علم اجمالی را منحل میدانیم و اکثر شک بدوی است و برائت عقلا و نقلا جاری است از اکثر ولی در مواردیک علم اجمالی منجز شد اصول نافیه تکلیف در اطراف وی اصلا ممکن نیست که جاری شود ولو بلا معارض مادامی که برگشت توسعه در فراغ نباشد و علم اجمالی را منحل نکنند مثل مسئله اقل و اکثر که از عجایب امر این است که استادان الثانی فقه با آنکه علم اجمالی را منحل نمیکردند و عقلا اشتغال شده بعد برائت در معیه توسعه در فراغ درست نباید و بسگوید که برائت حاکم است مکفایه انبان اقل با آنکه عقلا میگویند که باید اکثر را امتثال غائی بطاعت آنکه برائت توسعه دهد فراغ را زیاده مراجعه کنید و توجیهی بضاد این مقاله چه آنکه علم اجمالی علة ثامة تنجز تکلیف است و تلخیص تکلیف علة ثامة اشغال ذمه است و اشتغال ذمه علة ثامة لزوم تحصیل فراغ است در مرتبه چهارم و معلول اشتغال و برائت مورد وی 'مرتبه اولی است که تکلیف منجز هست یا نیست که مرتبه حدوث وی است و برائت مورد وی عقد سلی است و فراغ مورد عقد ایجابی است پس برائت کجا و فراغ بعد از اشتغال کجا و عقد سلی کجا و عقد ایجابی کجا مرتبه معلول چهارم کجا چه آنکه پس از وجود علم عقل را احکام طوایفه که هر سابق وی را علة ثامة لاحق داند چنانچه گفتیم پس مرتبه برائت مرتبه تلخیص تکلیف و عدم وی است و مرتبه فراغ پس از تنجز و حدوث تکلیف و اشتغال ذمه خواهد بود علاوه برائت متکفل عقد سلی است نه عقد ایجابی و نه عقد سلی و ایجابی بام پس چگونه تکفل نباید مرحله فراغ را و چگونه اثبات نباید وجوب اقل با آنکه مثبت است با آنکه قواعد امتثالیه است پس نیست الا آنکه الجواد قد یکبو و الصارم قد یخبطی چنانچه تمام این مراحل را در حاقیه خود ملاحظه فرمایند

قررات مبسوطاً تحریر نمودیم و الله العالم و کیفکان مسئله ربی نیست که از صغریات متباین است نه اقل و اکثر و نه تعیین و تخییر پس این آخر مقاله است در علی ذکر اصول که اکثر وی را مستند فقه تعرض نموده و بعضی را ریاض فقه و بعضی را اجلاء دیگری و در اول مبحث اشاره کردم که اکثر آنها خالی از خلل است والله الهادی (تلیسه) و فیه نتیجه پس شما بعد از آنکه اطلاع کامل پیدا نمودی از اجماع عملی از زمان صلح ابی عبد الحسن ابن علی علیه السلام با معاویه الی یومنا هذا و از اجماع متقول که عدد آن با قطع نظر از احتمال تداخل مقول عنه دوست و چهل و چهار بوده و از نقل تواتر بلکه فوق تواتر چنانچه زیاده از ده هزار ادعا نموده و از اجماع محصل و از چهل نه حدیث هر کدام بعنوان خاص بانحاء دلالة ذکر نمودیم و از عده آیات داله و عده ادله عقلیه مستفاه و غیر مستفاه و عده اصول فقاهیه البتة دیگر ربی باقی نمی ماند در اختراط نیاز جمعه بحضور و الی یا نایبند و وی و جوباً کما هو الحق او وجوداً قاقیل و بوجه من الوجه بدون حصول این شرط واجب نخواهد شد نه تعییناً و نه تخییراً و ندارم چنانچه خامی شناخت در در مقابل این ادله اربعه الایک عده اخبار مقرر اصل نیاز جمعه بایان فضیله وی با حراز وی با شرائط وی یا موانع وی که با صرها اجنبی از مقام است و بیک عده مطلقات و بارگی از اخبار دیگر خصوصاً اخبار قرآنه با قطع نظر از تعارض و اذن خاص و عدم دلالة چنانچه خواهد شناخت واجب است که مقید شود باین ادله اربعه و ابیک ناه علیه شروع در مطالب دشمن است که ذکر ادله قائل بوجوب باشد ولی لازم دانستم که اشاره نمایم بکلام بعضی از فقهاء فقه در مقام لحاظ آنکه بسیار موجب است چه آنکه کلام ایقان بامت غنة عدلی شاید شده باشد یا بشود مثل کلام مجلسی فقه که بامت انکار وی بر اصحاب فقه دو چیز بوده یکی امام حرجیه نسکره است و یکی دیگر عدم ثبوت اجماع بر عدم وجوب و محتاجی جواب ایشان را در دعوی اولی در ذیل حدیث می و سوم بهت وجه اداء نمودیم و دوم را قبل از شروع بطلب پنجم برود نه اشکال بر برمایش ایشان که مکان ایقان بعد از آنکه اختیار میکند که این نیاز اصلا نه در زمان حضور و نه در

رمان غيبة نه وجوب وي نه وجود وي مفروض بحضور والي و نایبند وی نیست
و حال وی مثل سایر غازها باشد میفرماید منشاء غایب اصحاب قده از وجوب وي
دو چیز شده یکی آنکه میگویند اجماع داریم بر عدم وجوب دوم آنکه اخبار
وارد در وجوب وي اخبار احاد است و خبر واحد را حجة نمی دانند و بعد
برای ابطال هر کدام مقدمه بسیار مفصل نقل کنند و بزعم خود ابطال هر دو
نموده چه آنکه دعوی دوم را فرموده اخبار در ایادی شیعیان قطعی الصدور
است و در اولی بر اینکه اجماع ثابت نه شده اولاً و حجة نیست ثانیاً و بر فرض
يك اجماع منقول زیاده نیست ثالثاً تازه يك روایة مرسله شود که حجة نیست
اولاً و نتواند معارضه نماید باین اخبار کثیره صحیحه ثانیاً و بهتر عدم تعرض کلام
علیه قده بوده ولی چون غالباً اینها منشأ اشتباه بعض شده یا خواهد شد لذلک لازم
دانستم تعرض نمایم و دیگر هم اخبار داله بر اشتراط را اصلاً تعرض نکرده و لا
یکی بل حدیث نیست و چهارم از متوکل را که مجلسی قده در بحار ایرادات مدیده
شهر را قده در رساله معهوده وارد نموده و این اشکالات را نقل فرموده و بعد
خیلی بر اصحاب قدس امرار در مقامات ثلاثه تعرضات فرموده که سزاوار
نقل وی نیست اینک شما اولاً از ایشان سؤال نمائید که کدام يك از مجتهدین فرمودند
خبر در ایادی شیعه خبر واحد است و آن حجة نیست نه آنکه خبر آنها شیخ
انصاری قده میفرماید که مراجعه باین اخبار در ایادی ما اجماعی است احدی
انکار ندارد این معنی را بل کلام در سبب حجة وی است که قطعی الصدور
است یا محفوف بقرائن صدق است یا من باب ظن مطلق است یا من باب ظن خاص
است اهم بشرط آنکه ظن شخصی بر خلاف حاصل نه شود یا مطلقاً و لذا از صدر
اول الی الان که در هر قرنی چه قدر از مجتهدین بودند احدی در این نسبة پیدا
نکرده مگر این ادبیس قده و بعد هم نقیب ریادی از وی نموده آخر با اینک
اصحاب قده میگویند که این اخبار در ایادی شیعه اجماع حجة و کلام در سبب
حجة است این چه نسبة است بخبرات که اینها اخبار احاد است و آن حجة
نیست ثم الغماض نموده کدام اصحاب فرموده که این اخبار لاز حجه خبر واحد

است آیا از صدر اول الی الان يك خبر چنین نفوه کرده از کلمات اصحاب قده در
اصول و فروع ولو يك خبر پس چه شده ایشان را چنین قلم کشیده در مقام نمی
دانم و اما دعوی اول پس اولاً غایب است از کلمات اصحاب قده چه آنکه اولاً
حجة اجماع ضروری دین است احدی از علمای اسلام انکار حجة وی را ندارد
شما فرق مختلفه و ادله حجهیه وی قوی است قابل خدشه نیست کیف صاحب
تقریرات دعوی تواتر روایة نباید بر حجه وی بل چیزی که هست امامیه شرط
نمودند در حجة وی وجود مضموم را فراراً از اجماعات حضرات چنانچه باین
ملاك عدلی انکار نمودند حجة خبر واحد را باشرایطی برای وی مقرر نمودند
فراراً از مفتعلات حضرات والا احدی انکار ندارد بلی اختلاف فاحش نمودند
در سبب حجة چنانچه هتاختی و ثانیاً فرمودند اجماعیکه حجة است که جزم برآی
مضموم حاصل شود در مقام نیست چه آنکه غیر يك اجماع منقول زیاده نیست و آن بمنزله
يك روایة مرسله است معارضه باصحاح نکند پس این امر غریب و عجیب است چه
آنکه الة اصحاب اجماع را حجة میدانند من باب سنه ولی غایب شده از اینک بعد
از فراغ از حجة منقول وی فارغاً از حجة محصل وی میگویند که بناء علیه قاهی
احاد است و قاهی مستفیضة و قاهی تواتر واحد وی نیز قاهی ضعیف و احیاناً حسن
و ربما موثق و بسا صحیح چنانچه در آخر مطلب چهارم در مقام رد مجلسی قده
بیان نمودم پس اولاً نو شاختی کاملاً که اجماعات محلی و نقلی وی فرق تواتر بوده
فضلاً از تواتر و ثانیاً ملنا احاد صحیح اعلائی است نه ضعیف چنانچه در بدی
عدد نقل وی دوست و چهل و چهار بوده و ثالثاً معلوم شد که يك اجماع نیست
(و رسماً) مدرک اصحاب در باب اشتراط اجماع نیست تا آنکه شما قبول کنید
یا نسکیند غایب الامر آنها دعوی اجماع نمودند بر عدم وجوب اما تمیناً و اما مطامناً
و از اهم از مشروطیة واجب است و عدم وی احدی تصریح باین معنی نکرده
که نداریم مدرک مگر اجماع تا شما ناره منم گیری نالید و آخری منم صفری بلکه
مدرک آنها ادله ارسه است که از سنه چهل و نه حدیث بوده (و خامساً) اصلاً
ماذا الغماض کنیم اجماع اصلاً حجة نیست یا آنکه حجة است وجود ندارد

و قرآن اصلا حجة نیست برای شما و یا آنکه حجة است نیست و عقل یا اصلا حجة نیست و یا آنکه حجة است که خالی از شواهد اوهام باشد نیست پس بناء علیه اخبار که بر می در وی نیست که از حجة است و شما مدعی قطع بعدد روی باشید و طعن زائد بر متوعین و پس چرا شما این چهل و نه حدیث داله بر اغتراف والی را ابدأ تعرض فرموده بوجه من الوجوه پس در این هنگام در ابادی شما نیست الا لك مع اخبار داله بر قبح نماز جمعه یا فضیلة وی یا اجزاء و شرائط و موانع وی و امثال ذلك که بر فرض اطلاق آنها واجب است که مقید نالی باین پنجاء حدیث که یکی از آنها کافی است از برای تقیید همه فضلائز همه پس چه شده ایشان را که این همه اخبار داله بر اشتراط را ابدأ تعرض نکرده نمیدانم فی ذات تعرض کرده بوده و اقلا مثل روایة متوکل خدشات غیر را وارد می نمود و از بیان این اشکالات و سوق کلام را بحال که ابدأ محط کلام اصحاب قده نیست و وجوه ایشان ظاهر عند حدود تریضات وی بر آنها و کفکان بیاید در خانه در بیان محاکم تفصیلیه بین فریقین که انصافاً بعد از احاطه شما باین ادله از همه و شرطیه لزوم حضور والی یا نایبند دیگر چیزی نیست در ابادی که دلالة نباید بر وجوب وی بدون شرط بعد از لزوم تقیید مطلقات وی را بر فرض تمامية اطلاق در آن ادله و خالی از معارض و قسم بجان خودم گمان دارم مسئله عدم وجوب وی مطلقاً بعد از احاطه بانچه مقرر و محرز نمودیم از واضحات بشماره دود کالقمس فی رابعة النهار والله العالم الهادی

« مطلب ششم در ذکر ادله قائلین بوجوب »

چه وجوب نسبی وی چنانچه مدعیان محدثین قده اختیار نمودند و چه وجوب تخیری چنانچه جماعتی از فقهاء و مجتهدین قده اختیار نمودند و محدث ادله حضرات بعد از آیه نداء اخبار است و آن طوائف ثلاثة است يك طایفه از را محدث مجتهدین بوی تمسك نمودند و آن ادله نیابة فقیه است و از محدثین باین طایفه قلیل منشعب شدند و يك طایفه دیگر فقط محدثین بوی تمسك نمودند و از فقهاء اصلا ندیدیم

بوی تمسك نموده باشند و آن اخبار مشرعه اصل وجوب وی یا بیان مضایقه یا اوقات یا موانع یا اجزاء یا شرائط و امثال اینها است و طایفه سوم را طرفین فریقین بوی تمسك نمودند متحد اخبار را و امثال وی پس لاجرم طی کلام باید در چهار مقاله نمود (مقیلا له اولی) در بیان دلالة آیات است (آیه اول در سوره جمعه) قول خداوند متعال جل جلاله یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله (ترجمه) یعنی ای شما صبی که ایمان بخدا در رسول آوردید و قتی که شنیدید صدای اذان را از برای نماز در روز جمعه پس واجب است بر شما بسوی ذکر خدا بروید و تقرب دلاله وی این است که مراد از نماز روز جمعه نماز جمعه است و لا غیر و مراد از ذکر الله یا نماز جمعه است یا خطبه وی یا هر دو و ظاهر امر فاسعوا مثل سایر اداسرازی بر آن وجوب نسبی است پس ظاهر آیه الله یعلم چنان شود که آی جاعه مؤمنین شما امر وقت صدای اذان نماز جمعه را استماع و یا سماع نمودید واجب است که مسارع و تسجیل کنید برای خواندن نماز جمعه علاوه بقصد و تنذیل وی با محالی از تأکیدات که مجلسی قده بیان فرموده زیاده بر ده قسم از تأکیدات که من جمله يك سوره در وی نازل کرده و من جمله اسم سوره را جمعه گذارده الی غیر ذلك از ضرب تأکید و این واضح است (و نحو خبری خساد استدلال از حدیثی مذنبه آنچه (اولاً) اشخاصیکه نسبة داده شده بآنها که ظواهر قرآن را حجة می دانند چه حق تمسك بوی دارند چه شما میگوئید قرآن برای ماها حجة نیست و مع ذلك تمسك بوی نمائید یعنی چه و کویا غرض آنها بعد از تمامية نسبة الحقام ماند والا بر حسب مبنای خودشان غیر صحیح است مگر بناء بر آنچه از مستدرک قده نقل نمودیم (و ثانیاً) آیه بیا هو آیه که دلالة ندارد بر نماز جمعه فضلائز و وجوب وی چه آنکه در آیه لفظ نماز جمعه نیست و در روز جمعه مع نماز واجب است کجا ظاهر وی دلالة بر نماز جمعه دارد با قطع نظر از قسم و اجاب چه معنای تمسك بظاهر آن است که خود آیه دلالة نباید بر چیزی مثل احل لله الیم و حرم الا انزاله و المیمر و انکحوا ما طاب لکم من النساء کذب علیکم

الصوم الى غير ذلك پس تسك بظاهر آیه چه معنی دارد الا ان يقال
وجوب معنی بجماعة نماز نیست مگر نماز جمعه لکن تو خبری بفساد وی چه
در صدر اول برای همه نمازها واجب بوده حتی گوری از خاتم الرسل (ص)
تنها نمود که خود نماز را در خانه بخواند و حاضر جماعت نه شود بزرگتر نه
شد فرمود غنی و ریشمانی بپند بمسجد و بتوسط وی حاضر شو علاوه معنی
بر آن است که مراد از ذکر نماز باشد و از بیاید که باطل است از جهاتی چه آنکه اگر
مراد نماز باشد خوب بود از جهانی که گفته شود فاسعوا الیه (و ثالثاً)
ظهور وی معنی است بر اینکه الف و لام در صلوة از برای عهد باشد و معهود
نیز صلوة جمعه باشد و مراد از ذکر هم نماز جمعه یا خطبه وی و یا هر دو بوده
باشد و منبر این مقدمات بدیهی است چه آنکه اول الف و لام اصل در وی این
است که از برای جنس باشد چنانچه تسام نمودند بروی اصحاب قدم در باب
استصحاب در قول معصوم (ع) لا تنقض البتین بالشك پس باید يك قرینه خارج
از خود دلالة لفظ موجود باشد تا آنکه بتوان عدول نمود از جنس به عهد
(و ثانیاً) پس از فراغ وجود قرینه و لزوم عدول بودن معهود جمعه است دلیل
دیگر لازم دارد و راه دلیل عدول نیست در لفظ بما هو لفظ چیزی که دلالة
ناید باقطع نظر از تفاسیر و اخبار (و ثالثاً) بعد از بطلان دعوی جنس به لزوم
الزام بعد پس اشاره بان است که درید نبی (ص) و خلفاء حق و باطل بوده
الی یومنا هذا که اقله منوط بوالی بوده و بدون وی اقله نمی شد و ظهر معیناً
می خواندند و اما بودن مراد از ذکر نماز جمعه لفظ که دلالة ندارد پس باید از
خارج معین شود بقرینه معینه چه آنکه بگوئیم این لفظ مفترک معنوی است
بلفظی چه آنکه از برای ذکر قریب شصت معنی در کتاب و سنة بیان شده چه آنکه
ذکر بسنای شرف و عبرت و معصوم و تذکر و اسم و کتب مبارک و عبادت و ارسال
و عیب و قرآن و تسلیم و توجه بخداوند و توبه و رفیع فراموشی و صفة و ترغیب و زهد
و تنبه و اخبار و نزول و اسم و قرآن و حفظ و حضور معنی در ذمت و قول و طلب
تکلم و وحی و الحکم و مواظبه و نماز و حدیث و بیان احکام و مباحث و مبالغه در محبة

محبة و وقت استماع و معدوم و بیان و علامة قیامة و خاتم الانبیاء و کله توحید و تقیض
فراموشی و بر طرف شدن چیزی و خطبه و تعرض الی غیر ذلك از موارد استتمالات
این لفظ در کتاب و سنة که اصلاً در میان وی نماز جمعه یا خطبه نیست فضلاً از آنکه
مراد از آن باشد بحکم دلالة لفظیه علاوه بر ورود اخبار بر اینکه مراد از ذکر
پیغمبر (ص) و آئنه است پس چگونه بتوان دعوی نمود که ظاهر وی این است
که نماز جمعه مراد است با آنکه در موارد استتمالات هم پیدا شده بلکه متعین
بر مؤیدة ذیل آیه و ترسكوك قائماً پس این تویح برای ترك معنی
است بحضور مبارك ایشان و لا غیر چنانچه معنی نیست پس آیه کجا ظهور دارد
بما هو آیه (و رابعاً) سلمنا که مراد از صلوة ظاهرأ نماز جمعه باشد و ظاهر
از ذکر هم نماز جمعه باشد پس آنچه ظاهر آیه مبارک باشد احدی از طای اسلام
انکار ندارد فضلاً از امامیه و آنچه محط بحث است و مورد نزاع اصلاً و ابداً آیه
و انظري بوی نیست و ربطی ندارد نه بظاهر وی و نه غیر ظاهر چه آنکه وجوب
حضور بنماز جمعه بناء علیه مطلق است بسمع اذان نماز جمعه و سمع اذان نماز
جمعه لا جرم بعد از گفتن اذان است و گفتن اذان وی بعد از آنکه امام جمعه
شرعی بنظر رفته باشد و رفتن وی بعد از انعقاد است پس آیه میفرماید حکه هر
وقت نماز جمعه بامام جمعه شرعی منعقد شد پس از آن حضور واجب است و این
معنی را دباری انکار ندارد لکن محل کلام نیست و آنچه محط بحث است آن
است که انعقاد واجب است یا نه پس آنچه ظاهر وی دلالة دارد محل کلام
نیست و آنچه مورد بحث است آیه اجنبی از وی است و این جهة بوده نظراً بظاهر
آیه در باب نقل اقوال در مقدمه در معباح ششم قولی بتفصیل بین انعقاد شده
پس حضور واجب است و بین اصل انعقاد و اصل واجب نیست پس تسك
بظاهر آیه برای آنچه مقصود است اصلاً اجنبی است چنانچه واضح است اطلاق
در کلام لازم نیست (و خامساً) سلمنا که مراد از نماز جمعه باشد و مراد از ذکر
هم نیز جمعه باشد بظاهر آیه و لکن بدیهی است که شرط اطلاق و عمومیه ندارد
چه آنکه کلمه اذا بطرح دلالة بر عموم ندارد بلکه مطلق است و اطلاق فرع

تملیک مقتضای حکمت است و از جهت وی فقد قدر متیقن حین صدور خطاب است و فقد انصراف نیز در آن وقت و لا اشکال که متیقن از خطاب و با انصراف از وی در آن وقت که نماز جماعتی غیر جمعه بی اجزاء نباشد (مس) اقامه می شد ضعیف بجمعه خود قس قی است پس چگونه دعوی اطلاق در وی میتوان نمود پس چون قدر متیقن منادی والی است پس بجای از برای دعوی اطلاق نیست از جهت عدم امکان اجراء مقتضای حکمت در مقام بوجه من الوجوه برای دو جهت که ذکر نمودیم و از بیان حقیر واضح و هویدا شد بر اینکه اعراض بر قائل باطلاق بر اینکه شرط اطلاق ندارد و لوازمی که منادی بزیادع باشد و جواب قائل وی که هر مقدار که دلیل بر تخصیص پیدا کردیم دفع بد کنیم مثل قاهر و قاطع جداً باشد است اما اعراض قاطع است بلحاظ آنکه اگر قبول شد که فقط عام است بالوضع با مقتضای حکمت پس هر مقدار که دلیل بر اخراج داریم از سکار و قاطع فهو والا بقیه حجة است خصوصاً اگر گفتیم که عمومیت بالوضع است نه بمقتضای عام مخصوص در مابقی اصلاً مجاز نیست و حجة است در مابقی بنحو حقیقة چه مخصوص متصل باشد چه منفصل بلکه ولو بگوئیم مجاز است ولی حجة است خصوصاً در تمام مراتب پس بناء علیه امام غیر کافر و ظالم امام جمعه است چه معصوم چه عادل چه اصل چه فرع چه کل چه جزء نباید الامر بعد از ورود خاص اراده جدا معنون شد بیک عدم نفی که تعبیر نمودیم بلفظ غیر پس امر اطلاق نام و استدلال صحیح و متناهی ندارد با خروج بزیاد و بحد بزیاد چنانچه واضح است و اما جواب غیر صحیح است بلحاظ آنکه مدلل نمودیم که دلالة کلمه شرط چنانچه در باب مفاهیم بیان شده بالوضع نیست بلکه بمصوم حجة است و پس وقتیکه بمصوم حجة شد و آن در مقام قایم است چنانچه مقرر نمودیم قضیه مبطله شود و آن جزئی است و نیست مراد از آن جزئی الا والی بقدری که بیان نمودیم و لا غیر پس اصلاً از اول لفظ شرط لا یکن بر ایست که غیر والی را که در آیه فرمود و اشاره بوی کرد بقول خود و تر کوا قالنا شامل بالحد و الله لم یادی العالم (و سائلاً) حللنا ظهور آیه و لیکن بوجوب حضور بنماز جمعه که از

لفظ حین استفاده می شود مطلق شده بوجود اذان پس همی برای نماز واجب مشروط است که واجب مطلق در این صورت انحصار دارد عموم ملای اسلام برایش که مقدمه وجوب واجب التحصیل نیست مثل مقدمه واجب پس بناء علیه دلیل برای جواز انعقاد نخواهد شد بوجه من الوجوه بل اگر دال پیدا شد و اقامه نمود و اذان گفتند همی واجب است و الا فلا چه آنکه گفتیم مقدمه وجوب احدی ننگفته بر آنکه واجب است پس ایجاد چرل عبادة است دلیل نداریم تشریع است و حرام شرعاً و عقلاً چنانچه واضح است (و سائلاً) اصلاً محال است که از آیه کریمه استفاده مشروعیة بنماز جمعه را نمود چه آنکه طریق استفاده منحصر است بوجوب همی و آن توقف دارد بر شرعیة اذان و شرعیة اذان توقف دارد بر مشروعیة اقامه جمعه و مشروعیة وی اگر از راه وجوب همی باشد دور مصرح جلی است و این واضح است و اما ترم آنکه این خطاب و اشاره است و قبول نداریم که شامل ثالثین باشد فضلاً از معدومین بی اساس است چه آنکه ممکن است بگوید با آنکه عاوجه است دلیل بر اشتراك کافی است با آنکه انکار واجب مشروط نباید و موضوع السالغ الماقل للؤمن المستمع للاذان قرار دهد بنحو قضیه حقیقیة (و تائماً) اصلاً آیات کتاب الله محله است در مقام اصل التفریع است نمسك باطلاقات در آیات مبادات بی مغز است چه آنکه در بخار نقل میفرماید که نماز چهار هزار چه مقدار بالا که بافضل نظر ندارم و کتاب بخار هم نیست احکام دارد پس قریب پنج هزار حکم از کجای انبیر الصلوة استفاده می شود که اگر شك نمود باطلاق وی نمسك کند و حج بالا تراست جدا و اینهم واضح است که امام (ع) شهادت حکیه را بیان فرموده و الا موضوعیه که لا تخص تحت ضبط نیست چنانچه فی الجمله در اصول تعرض کردند این حجة را بعضی از اکابر کفیلان نمسك بایات عاده برای علاج مشکوک در باب صعبه است بنده که تجوز نکند (و تائماً) حللنا حوار نمسك بمبومات مبادات و لیکن تحقیق نبوت حذقة شرعیة است و الفاظ وی موضوع است از برای صحیح چنانچه این معنی منقح مشهور است پس بناء

علیه در موارد مشکوک اصلاً و ابداً مجال از برای تمسک باطلاق نیست و باید علاج دیگر نمود (و عاشر) سلمنا آیه اطلاق داشته باشد و ظاهر باشد در آنچه خصم ادعا کند و لیکن شکی نیست در اینکه این اطلاق باید مقید شود به شرائط عامه نظیر مثل طهارة و تسبیح و قبله و امثال وی و به شرائط خاصه مثل عدم ما موم پنج نفر باشد و مرد باشد و حراً باشد و کامل باشد و بین نیازین دو فرسخ باشد مثلاً و خطیب ممکن باشد الی غیر ذلک از شرائط خاصه که هر کدام از این شرائط عامه و خاصه دوسه حدیث زیاده نداریم پس این اطلاق را نیز مقید بنا بر شرائط حضور و الی یا نایبند و وی بر که اجماع عملی از زمان حسن بن علی (ع) الی الان و بدویست و چهل و چهار اجماع منقول و بدیه متواتر و بسه فوق تواتر و بیعمل و نه حدیث باجماع دلالة و بایات عیدیه و احکامات عقلیه کثیره و بسرم رفته اینها پس دیگر مجال دینی باقی ماند شاکاً و کلاً بوجه من الوجوه و ذلک عذرة کماله خدا و کن من العا کرین الحمد لله کما هو اهل و مستحقه و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اسما الله علی اعدائهم اجمعین (آیه دوم) و حافظ را علی الصلوات و الصلوة الوسطی (ترجمه) یعنی واجب است که محاذظه نمایند بر تمام نمازها و محاذظه نمایند بر نیاز وسطی (و تقریب دلالة از است که مراد از نیاز وسطی نماز جمعه است مگر خارج مقدس اعمامی خاص بوی نموده در بین نمازها و تو خیری بفساد وی از جهانی (اولاً) که شما مجبور نمی گنید تمسک بنظر اهر قرآن را پس چگونه بنظر ظاهر (و ثانیاً) ایمانی در آیه نیست که مراد نیاز جمعه است پس یا از جهة تقاسیم است و یا از جهة اخبار وارده در شرح وی است و یا از جهة فتوی اگر از جهة اولی است پس در مقدمه در مصباح چهارم شناختی که در وی قریب ده قول بوده با آنکه ظن حاصل از قول حضرات در تحت اصالة الحرمة العمل بالظن باقی است و اگر از جهة دومی است اخبار متعارض است و اگر از جهة سومی است که بالفعل نظر ندارم در امامیه فتوایی را از غیر مجلسی حتی از م مسلکان وی از محدثین م مراجعه نائید حدائق را که میفرماید نیاز وسطی ظاهر است و لا غیر و تو شناختی ادله ارسه بر اینکه صلوة وسطی ظهر است

نه جمعه و نه عصر و نه غیر آنها مراجعه گنید (و ثالثاً) بر هر چه تقدیر خارج از دلالة قرآن است (و رابعاً) باشد نیاز وسطی یعنی نیاز جمعه و مقام وی م خیلی شایع ولی چه ربطی بمقام دارد اجنبی است از محل کلام غایة الامر در این صورت باطلاق وی بقای تمسک است و بر وی وارد است اغلب آنچه در آیه قبل وارد شده بود که من جمعه لزوم تنبیه اطلاق وی را باده ارسه داله بر شرطیه و الی چنانچه لازم است که مقید شود بسایر شرائط عامه و خاصه و این واضح است (آیه سوم) یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم ولا اولادکم من ذکر الله و من بفعل ذلک فأولئک هم الخاسرون (ترجمه) ای اشخاصیکه ایمان آوردید مفسول نکند قضاها را اموال شما و اولاد شماها از ذکر خداوند هر که غفله کند بلحاظ اموال و اولاد از خداه و ذکر وی پس زیان دارد تجارت وی در اخره (و تقریب دلالة وی) ان است که مراد از ذکر الله نیاز جمعه است و تو خیری بفساد وی از جهانی عیدیه (اولاً) عدم حجة ظواهر قرآن فضلاً از غیر ظاهر در زرد شماها (و ثانیاً) در آیه ایمانی نیست بر اینکه مراد نیاز جمعه است (و ثالثاً) شناختی که ذکر قریب شصت معنی دارد قریبه معینه در کار نیست (و رابعاً) اگر بلحاظ تقسیم یا اخبار است م خارج از تمسک بکتاب است و ظن حاصل از اولی در تحت اصالة الحرمة باقی و اخبار متعارض است (و خامساً) مسلماً باشد و سلمنا امالات داشته باشد پس کما اینک واجبست که مقید شود به شرائط عامه و خاصه پس نیز واجب است که مقید شود به شرائط حضور و الی که ادله ارسه دال بر وی بوده مضامناً بآنچه که در آیه مذاه گفته شد و آیات دیگر نیز تمسک جست شده ولی در بی اساسی بمراتب بالاتر از اینها است لذا تعرض نکنم به آنچه محل کلام است اینها تعرض نکردند و آنچه تعرض نمودند ربطی بمحل بحث ندارد و الله الهادی (مقاله دوم) در تعرض طایفه از اخبار که محدث مجتهدین بوی تمسک نمودند برای اثبات ولایة مطلقه مقیه و خیلی قلیل بوی تمسک نمودند از محدثین قدس الله امرارم و ما اولاً فی الحلقه اشاره بایم بمضای ولایة و آنچه را که ممکن است برای وی قائل شد و ثانیاً ذکر نایم عده اخباری را که بوی

تمسك نمودند و تا نا ملاحظه كنيم كه بر فرض دلالة اخبار باب چه نتیجه دهد پس می گوئیم و بخداوند است توفیق من بر اینكه حقیقة ولایة اگر چه بسط طویل لازم است خصوصا بر حسب اختلاف اولیاء و مولی علیه و لكن مقام اقتضاء ندارد و اجمال وی بجامعها كه در مقام عمل احتیاج است عبارة از سلطنة است و این لفظ مشترك مضوی است چه بر حسب لفظ و چه بر حسب اصطلاحات ولی از کلیات ذوات تفكيك است به متواظی و مرتبه اولی كه اكل مراب است كه حقوق است مرتبه دیگر متصور نیست سلطنة حضرت احدیت است قدوس اسمه بر كافة ممكنات در تمام شؤون آنها و کلیة اطوار آنها در اقتضای وجود بدین محضرت واجب الوجود كه بموجب این فقر ذاتی مقهور تحت سلطه وی باشند بنبأه تصرف و یقلب در آنها بقدرت كامة خود مستقلا چه انكه ممكن بالذات و موجود بالغیر مظهر واجب بالذات و واجد بالذات است و این مرتبه فی الحقیقة سلطنة ربوبية است احدی در این مرتبه شریكه ندارد و حده لا شريك له مختص ذات بی مثال است و هر كه من الله الی الله این مرتبه را بر احدی و یا بر چیزی اداء نماید از زانده محسوب است و مرتبه دیگری از سلطنة دون وی است و این عبارت است از قبول گرفتن فیض عالم است از مبدء و رساندن آن را بر ممكنی باز مقدار و آنچه كه استحقاق و قابلية وی در آن است در تمام نفقات كه سلطنة باطنیه و ولایة باطنیه می گویند كه تصرف میكند در ممكنات بنام آنها من الله الی الله باذن الله جل جلاله بآنچه صلاح ذات آنها اقتضاء دارد و این را حسب الاصطلاح سلطنة بر تكوینات گویند و این مرتبه از سلطنة جملي است برای فردی از افراد ممكنات ولو آنكه قابلية عمل م شرط باشد و منصبی است از مناصب الهیه ذاتی محض نیست صرف كمال نفس نیست بناء بر مذهب مشهور از حکماء و اصولیین چنانچه محقق خراسانی م (قده) در احتصاف اشاره فرموده و این مرتبه باجمال معنای رفیق دقیق وی متلا و متلا ثابت فقه در مقام ثبوت از اول عالم الی آخری از برای احدی مگر خاتم النبیین (ص) و صدیقه مكرری و دوازده نفر خلفاء وی (ع) چنانچه فرمودند در مستغیبه

در هر چه راجع باشد بمصالح و مفاسد و در امر معاش و معاد آنها و جلب منافع و دفع مضار آنها از هر چه حكمة اقتضاء كند برای اتقان نظام عالم و عالیان در تمام نفقات و عوالم بنموی كه نیست از برای احدی از ممكنات من الله الی الله حق اعتراض بر آن والی در انحاء تصرف وی ملوما او كرها و این جبهه تا ابليس لعین اعتراض نمود خطاب قل عليك لعنتی الی يوم الدين در حق صادر شد و از این باب حلول و قصد قرينة در عمادة لازم شد و از این جبهه تكالیف ارشادی شد بمنایقی بلكه از این باب احكام شرعية تا ما الطاف در احكام عقلیه شد بلكه از این جبهه اصل تكالیف جعل شد بلكه از راه همین نظر هبوط بدنیاء و صعود از وی محقق شد و این منی بالذات و بنحو استحقاق ذاتی لزوما مختص بمحضرت كبریائی است قدوس اسمه صوب رحمة

نعم صنایع ربنا وبقية الخلاق صنایع لنا و فرمود در هیچ البلاغه بر این که
 بعد (من) اگر چه با شما مردم مخالطه نمود در جسد خود و لکنه لیس من اینها
 جنس البشر بل اختاره فی الازل و اقامه مقام نفسه اسرأ عنه و نامیا عنه و بان مرتبه
 اماره دارد گشت نبیاً و آدم بین الماء الطین و آدم و من دونه تحت لوائی و انبی
 اول المؤمنین من اتبعهم الی غیر ذلك و این مرتبه را عتاه نمودند انبیاء و اولیاء
 تا انکه بیانات مبتلا شدند تا انکه اقامه نمودند چنانچه اخبار متواتره دارد و این
 مرتبه را لعین مطرود حسد برد و الله نکرد تا انکه هلاک دارین گردید و هر که
 این مرتبه را نیز اداء نماید غیر چهارده معصوم چه برای خود چه برای غیر نیز
 شکی نیست که از زناده امت چنانچه اکثر مرشد صوفیه و شیخیه و غیر اینها
 بر عم صرف قال نفس در پی کالی این مرتبه را دمی نماید و این مقام اداء
 نمودن چنانچه در تفسیر لفظ شاه که در این مرشد است سؤال شده که چرا
 شما را شاه می گویند یکی از زناده گفته بوده بجهت انکه این شاهان را شاه می
 گویند بلحاظ انکه آنها مالک اجسامند و ما را شاه میگویند بلحاظ انکه ماها
 هم مالک اجسامیم هم مالک اشباحیم هم مالک ارواحیم و اما مذاهب فاسده در
 اعلام خاصه بین خیمه از این مسائل فاسده واضحه البطلان پیدا شده باغواء
 خیت رجیم چنانچه در روح الایمان اشاره کرده بودم و مرتبه دیگری است
 از ملطنه که عبارت از سلطه فردی از افراد بشر است مستقل بر نفوس و امراض
 و اموال بشر چه نفس داشته باشند یا نداشته باشند بنحویکه بخواند بنحویکه
 صلاح شخصی و نوعی آنها باشد فی الدارین پس تصرف میکند و تدبیر آنها نماید
 بنحویکه استقامه پیدا نماید نظام عالم بنحویکه از عباره از صلاح دارین
 است که نصیر بر لایة ظاهریه نمایند و بسلطه شرعیه قوه نمایند و بسلطه تدریسته
 نیز نصیر نمایند در مقابل تکوینی پس با سر من الله قائم بامور آنها باشد بانچه
 مصلحت یا عدم القصد اقتضاء کند از دعوه کفار آنها بایمان ولو بالنهر و الغلبه
 که اسم وی را جهاد گذاشتیم و ضمیر آنها از دخول یا هجوم بر بیضه الاسلام که
 اسم وی را دفاع گذاشتیم و تبلیغ بیان احکام الله نماید که متوی نمایند و دفع نماید

انهار از قبایح و سوق دهد بخیرات که امر بمعروف و نهی از منکر و الله حدود
 نامیدیم و دفع غاصبات و مشاجرات از بین عباد نماید که اسم وی قضاء گذاشتیم
 و جمعی بجایه و ضرائب و جریه نماید و ایصال بمساکین و ارباب حوائج کند که
 وجوه بریه نامیدیم و اصلاح امر سلطنتی نماید از جهة مالیه بنحویکه صلاح داند
 و اسم وی را افعال و امثال وی گذاشتیم و ایجاد نماید آنچه را که وجود وی
 نفسه فی خسه مطلوب است که حسبیات نامیدیم و لزوم نگاه داشتن مردم را
 بر این مراحل و لو شعری از معاویه بمکالمه که اسم وی خطبات جمه و ایجاد
 نامیدیم چنانچه در جامعه فرمود انتم و حائس العباد الی غیر ذلك از شؤون سلطنتی
 که بوی اشاره نموده در بعضی از اخبار ناز میت اذا حضر سلطانت من
 سلطان الله فهو احق به و در باب قصر السلطان ولی من لا ولی له الی غیر ذلك
 حاصل کلام پادشاه منصوب از قل خداوند بر عباد در ملک خود و شکی نیست
 که این قسمت از ولایه ثابت بوده از برای خاتم النبیین (ص) و از برای صدیقه
 طاهره (ع) چونکه ذکر بیه شرط نیست بلکه انوئی مانع از مرتبه فعلیه است
 علی التحقيق و از برای دوازده نفر خلفاء ایقان بالادلة الاربعه اینک کلام در این
 است که این مرتبه سوم از سلطنت و ولایه ظاهریه خاتم الرسل و این سلطنت شرعیه
 تقریبیه ثابت است در زمان غیبه بالاصالة از ناحیه نبی (ص) چنانچه بعضی
 از فقهاء در آخر خمس احتمالی داده یا بالنبایه از حجة ابن الحسن روحی که اقتداء
 بنحویکه برای آنها بوده بدون نقصان و قصور ابداً بوجه من الوجوه پس واجب
 است بر فقهاء جامع شرائط حسب و نسب و علم و عمل بنحویکه مقرر شده مفصلاً
 در محل خود چنانچه در روح الایمان م اعلمه کردم که قائم شوند بر این امر
 چنانچه ایقان قائم بودند یا ثابت نیست و نه شده برای مجتهدین این معنی علی
 نحویکه برای آنها بوده بل فی الجمله جای انکار نیست ضروری مذهب است و مشهور
 از فقهاء قدس الله اسرارم چنانچه تحقیق همان است که ولایه عامه ظاهریه که
 احیاناً بنیایه طمه م تعبیر شود ثابت نه شده از برای مجتهدین پس این تمام کلام
 بوده باجال وی در مرحله اولی اینک وجوع کنیم در ذکر اخبار وارده در این

باب والله الهادی (حدیث اول) در وسائل از امیر المؤمنین (ع) قال قال
 رسول الله (ص) اللهم ارحم خلقی قبل یا رسول الله ومن خلفک قال الذین
 یأتون من بعدی و یرون حدیثی و سنتی (حدیث دوم) مثل وی از مجالس
 زیارتی ثم یملونها (حدیث سوم) در وسائل عن الرضا علیه السلام قال قال
 رسول الله (ص) اللهم ارحم خلقی ثلث مرات فقیل یا رسول الله ومن خلفک
 قال الذین یأتون من بعدی و یرون احادیثی و سنتی فیملونها الناس من بعدی
 (حدیث چهارم) از معانی الاخبار مثل وی (حدیث پنجم) از امیر المؤمنین
 علیه السلام قال رسول الله (ص) اللهم ارحم خلقی ثلثا قبل و من خلفک قال
 صلی الله علیه و آله و سلم الذین یأتون بعدی و یرون حدیثی و سنتی (ترجمه)
 فرمود پیغمبر اکرم (ص) خداوند ارحت برمائید خلقای مرا پس عرض شد که
 کی است خلقای شما پس فرمودند ان اشخاصی باشد که می آیند بعد از من
 در روایه میکنند حدیث و سنت مرا و یاد میدهند مردم بعد از من و در یک روایه
 سه مرتبه طلب رحمة کرد (تقریب استدلال) واضح چه پیغمبر (ص) محل
 خلافت نمود برای فقهاء بنحویکه پس فقهاء خلیفه پیغمبرند و بر هر خلیفه با
 تمکن واجب است که قیام نماید مانجه ایشان قیام بوی داشتند که از جمله ائمه
 همه بوده تمییز و این هویدا است ولیکن توحیدی مصاد وی از جهانی (اولا)
 مراد از خلفاء الله است چنانچه اخبار کثیره در شرح وی وارد است (و ثانیاً)
 شمول وی فقهاء را مستلزم مجاز است و اصل در استعمال حقیقه است و مجاز خلاف
 اصل است لا بصار الیه مادامیکه الزامی نباشد چه آنکه فقهاء خلیفه خلیفه باشند
 نه خلیفه نبی (ص) اجماعاً (و ثالثاً) متبادر از لفظ یا منصرف وی الله باشند پس
 اطلاق ندارد و در اینجا حدیث نص است بر اینکه خلافت آنها در تبلیغ احکام
 و بیان حلال و حرام است و لا غیر و خامساً حدیث اصلاً نظری باین مراحل
 ندارد فقط بادلالة دارد بر حجة خیر واحد ما قطع نظراً از مفاصل دور و غیر آن
 و یا در مقام تعظیم و شایسته مقام رواة احادیث یا فضیله علماء است چنانچه فرمود
 یا عیسی عظیم بقلوب علماء را و بدان قدر آنها را بحجة آنکه برگزیدم آنها را بر تمام

خاتم مکر انبیاء و رسل بجان خودم این از واضحات است (ارشاد) بعضی از فقهاء (قدّه) در این مسئله و در مسئله ولایة فقیه استدلال نموده است باین احادیث فقط صدر روایة را نقل فرموده و ذیول وی را نقل نکرده و بآن کرده که واضح است و من حیث لایشرع موجب تخفیف در امر دین است و باعث تدلیس ایا مشاهده نمی کنی تقوای شیخ «قدّه» در باب اجماع که قوم چنین عبارت گفتند و چنان نه گفتند برای فرار از تدلیس بوده و من نمی گویم که تعطیل حدیث حابر نیست بلکه میگویم قریبه متصله باید نقل شود نباید مضمون صدر حدیث بمفاد ان العلماء خلفا فی قل نموده که موجب اغواء دیگران شود بموجب ترك استفعال دلیل عموم شود چنانچه در اغلب کلمات در این دو مسئله همین نحو شده و لا اقل ذکر شود که مضمون یکی از حدیث است مثلا غفر الله لهم ولنا انما الله بجاء عهد و آله (ص) (حدیث پنجم) در وسائل از ابی بختری عن الصادق علیه السلام قال ان العلماء ورثة الانبیاء و ذاك ان الانبیاء لم یورثوا درهما ولا دینارا و اما اورثوا احادیثا من احادیثهم فن اخذ بشي منها فقد اخذ بحظ وافر الخ (حدیث ششم) از بصائر الدرجات مثل وی (ترجمه) فرمود صادق علیه السلام اینکه علماء ورثه انبیاء باشند و این وراثت بلاعطاء از است که لوث نگذاشتند برای وارث درم و دینار را بلکه ارث گذاشتند احادیثی از احادیث خودشان پس هر که پیسدا کرد و گرفت چیزی از آن احادیث را پس پیسدا کرد و گرفت حظ بزرگی را الی آخر که اجنبی از مقام است (و تقریب دلالة) بر اینکه علماء را خارج وارث انبیاء قرار داده پس فقهاء ائمة مرحومه وارث خاتم النبیین (ص) بوده باشند و ترك استفعال در واریت دلیل عموم پس عموم آنچه را که خاتم الرسل واجد بود از مناصب الهیه مال فقهاء است که من جمله آن لزوم اقامه نماز جمعه بوده بر وی تمیینا و تو خیری بفساد وی از جهانی عذبده (اولا) تقریبا مضمون این حدیث را اولی نقل کرد در استرجاع فذلك امامیه طرأ می گویند از فتعلات است چنانچه احادیث کثیره دلالة دارد و مباحثه صدیقه (ع) و امیر (ع) م همین نحو بوده بلکه عامه م بعضی میگویند که از

مفتلات برده چنانچه این ابی الحدید نقل کند فرمایند خود که دومی نوشت بتمام همه له و دوی من جمله اینکه فلان احتمال نمود در ارجاع فذلك و نقل نمود از نبی «ص» مضمون حدیث را و قبول نمی کردند از وی تحریک نمودیم چهل نفر بر ابی علی علیه السلام شهادت دادند بسامع حدیث بلکه محتاج باطالة نیست ضروری مذهب فیه است چه اگر فرض کنیم الساعة نبی «ص» از دنیا رفته نمود و چند درم و دیناری بملك طلق از وی باقی ماند لا اشكال که مال وارث است الا هم از بقال که این مراحل خارج از مفاد حدیث است چه انکه میگوید باقی نمی گذاریم نه انکه اگر باقی ماند ملك وارث نیست فتأمل کیف قال مضمون حدیث امامیه بر وی قائل نباشند «و ثانیاً» مراد الله باشد بحکم اخبار شارحه «و ثالثاً» ظاهر از وی بحکم تبادر یا انصراف وارث بلا واسطه باشند «و رابعاً» ظاهر خلافی حدیث آن است که حال انبیاء مثل بقیه مردم نیست در جمع آوری حطام دنیا برای وارث بلکه وظیفه آنها تحصیل و حصول علم بوده و بعد از مردن هر که حیاة نسود و وارث از است چه انکه مال حضرات همان بوده ربطی بریاضه گیری و خلافة عقلی ندارد «و خامساً» اطلاقی ندارد چه انکه خود روایة بیان ترات نموده که فقط در حدیث که عبارت از تبلیغ احکام و تمییز حلال و حرام باشد مراد است و لا غیر پس نیز باید در مقام لزوم عمل باخبار مرویة است و با حیثه وی با قطع نظر از محاذیر خارجیة اصلا ربطی باب ولایة ندارد مثل احادیث قبل و نیز ملل مقاله ارشادیه در احادیث خلافة در مقام وارد است که ذیل حدیث ذکر شد در هر دو مسئله در اغلب (حدیث هفتم) در وسائل از ابی خدیجه در خصوص قضاوة قال یعنی ابو عبد الله علیه السلام الی اصحابنا الی قوله اجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا الخ (ترجمه) گفت ابو خدیجه که صادق علیه السلام مرا بشیعیان فرستاد که مرا همه نزد غیر شیعه نکنند و یک نفر بجهت شیعه مرا همه را متصدی شود و من او را بر شیعیان قرار دادم قاضی باشد (حدیث هشتم) در وسائل از حضرت ابی حنظله قال سمعت ابا عبد الله (ع) عن رجلی من اصحابنا یتمها منارعة فی

دین او میراث متعاقبا الی السلطان والی القضاة الی قوله یفتران من منکم بمن قد روی حدیثنا ونظر فی حلالنا وحرماننا وعرّف احکامنا فہر ضوایہ حکما فانی قد جمعتہ علیکم ما کما فاذا حکم بحدیثنا ولم یقبل منه فانما استخف بحکم الله وعلیہ وارد والراد علینا الراد علی الله وهو علی حد الشریک بالله (ترجمہ) گفت این حنظلہ کہ سوال کردم از صادق (ع) از دو فرشیہ کہ بین آنها سرافقہ در دین پلیمات است پس سرافقہ نزد سلطان با قاضی بردند تا انکہ فرمود جائز نیست بلکہ نزد مجتہدین شیعہ کہ نقل حدیث ما نمایند ونگاہ در حلال و حرام احکام نمایند وشناختند احکام ما را پس ر شیعیان واجب است کہ راضی شوند بقضاوۃ دی پس مراد را قاضی قرار دادیم بر شما ہا پس ہر وقت حکم نمود بحکم ما وقبول نکردید از وی پس بحکم خداوند استخفاف نمودید و بر ماورد نمودید وورد بر ماورد برخداوند است و او مشرک است بخداوند الی غیر ذلک از اخبار قضاوۃ کہ بالمراۃ جمل قاضی فرمودہ ومنصب قضاوۃ اعطاء نمودند غنی نمایند کہ تمسک باخیار قضاء روند قائل بولایۃ عامہ ولی تقریب دلالت وی را بیان فرمودند کہ از چہ طریق است وانچہ نظر آید کہ ذکر قضاء از باب تمثیل است والا طرف باحکام آنها مفوض است بوی کلیۃ امورات آنها و تو خبری بفساد استدلال چہ با انکہ مصادره باشد قیامی است کہ ابو حنیفہ م راضی باین قسمت از قیاس نیست چہ انکہ مسئلہ قضاء مثل مسئلہ فتوی و امام جامعہ اذنی داده شدہ معنی ندارد کہ تعدی شود از وی بسایر امور ابدأ و یا از باب عدم قول بعمل و یا اولویۃ چہ انکہ تعدی قضاء متوقف بر تعدی فتوی و تعدی این دو مستلزم تعدی بقیہ امور است بالاولویۃ و تو خبری بفساد وی چنانچہ واضح است (حدیث ہم) از اکمال الدین واعلم النعمۃ از اسحاق بن یعقوب قال سئل عن محمد بن عثمان العمري ان یوصل لی کتابا قد سئل فیہ عن مسائل اشکات علی فورد التوقیم بخط مولانا صاحب الزمان علیہ السلام اما ما سألت عنہ ارشدک الله وتبتک الی ان قال ولما الحوادث الواقعة فارجعوا فیہا الی رواۃ حدیثنا فانهم حجتي علیکم وانا حجة الله الخ (ترجمہ) اسحاق بن یعقوب میگوید کہ سوال کردم از محمد بن عثمان عمري بر اینکہ

حریفہ مرا برساند بحجة (ع) کہ در ان مسائلی بودہ کہ مشکل شدہ بودہ بر من ان مسائل پس دادند وجواب آوردند بخط شریف خود صاحب الزمان (ع) و فرمودہ بودند اما انچه را کہ سوال از ان کردی خداوند تو را ارشاد کند و بات ندارد تا انکہ فرمودہ بودند و اما حوادث واقعه پس سرافقہ کنید در وی برواۃ حدیث تائیس آنها حجة من است بر شما ومن حجة خدا باشیم تا اخر حدیث کہ اجنبی از مقام است (و تقریب دلالت) چنان است کہ اصل در الف و لام از برای جلس است و جم علی مفید عموم است بالوضع علی للجمهور ولو انکہ بحکمة باشد در مقام مانعی ندارد باسقاط تمامیہ وی و مراد از رواۃ حدیث فتواء و مجتہدین است و ظاہر امر از برای وجوب تمیزی است و ضعف مسکنہ جبران بعمل اصحاب پس نتیجہ این مقدمات ان است کہ کلیہ امورات شرعیہ کہ قیام بری و غلیفہ خود معصوم بودہ واجب است کہ سرافقہ بفقراء شود کہ من جمہ ان اقلہ جمہ بودہ تمینا و این واضح است و تو خبری بفساد استدلال چہ انکہ اسحاق (قدہ) از اجلہ علمای غیبہ صغری بودہ چنانچہ مقداری از شافعیۃ مقام وی را در رسالۃ مسائل عشریہ در نکاح در وجوب حجاب باحاث نقل مکانہ دیگری از وی فرض کردم و بدل بر مدعی بعض احوبہ امام (ع) کہ سوالات وی چہ سنخ بودہ و در تمام زمیں غیبہ صغری امر فتوی و قضاء بد علماء بودہ بامضاء حجة علیہ السلام محتاج باین سنخ سوالات نبودہ پس با این تفصیل وعدم ذکر حادثہ مشغول فیما در توقیم و نبودن وی در آبادی ماہا و مطرون قوی کہ امورات جریہ بودہ راجع بخود یا غیر خود و یا امور اعتقادیہ باشد چنانچہ سنخ است و وی شاهد است پس برچہ من الوجوه این فقرہ دلالت بر تمیزی ندارد ابدأ فضلا از ثبوت ولایۃ چہ انکہ شما ہا کہ نمی دانید او از چہ سوال کردہ است چہ طور استفادہ جواب کنید فضلا از تعمیم فضلا از اثبات خلافتہ کبری و ریاستہ عطی با انکہ مقطوع کہ الف و لام عهد است در مقام کہ جلس و معبود م ندانیم چیست پس بناء علیہ قسم بحیاء خودت کہ ان از واضحات است کہ محتاج باطالہ در کلام نیست حتی فتوی و قضاء را نیز شامل

نیست فضلا از غیر آن چه آنکه در اوقات صورتی در جریان بوده اجاره
 آنها اجاره داده شده بود مثل قضاء وفتوی وجماعة وحرکات ورك شدنی ترك
 شده بود از مثل جهاد و اقامه حدود و اقامه جمعه و اعیاد و این صید بحر و سوال
 وی از این صنف مسئله نبوده که بروی مشکل شده باشد که محتاج بدو ل باشد
 چنانچه شاهد وی است انانی که امام علیه السلام جواب دادند و سوال وی
 معلوم شده پس اصلا دلالة بر چیزی ندارد نه اگر اعماس باینکه عوام
 حدیث را مرجع قرار دادند عارین دیگر از علماء از فقهاء از مجتهدین و امثال ذلك
 دلالة نامه دارد بر وجوب عمل با حدیث در ایادی و یا حجة رواية و لا غیر و اگر
 نیز يك مرتبه دیگر رجوع بنیب غایب قضاة وفتوی را بگویم و اما ذیل حدیث
 که فرمود آنها حجة من باشند پس اطلاقی در وی نیست که برای چه حجة شدید
 بعد از آنکه حوادث معلوم نه شد و اگر گفتیم قضاء وفتوی با عید پس در آن
 است و لا غیر ای ملاحظه نمیکند روایة این بکیر که صدر ظاهر در مانع غیر ماکول
 اللحم است و ذیل ظاهر در شرطیة ماکول اللحم و صدر را فرینه ذیل گیرند
 و عمل بر شرطیة کند پس بناء علیه صدر فرینه باشد که حجة در روایة باشد
 والا در قضاء وفتوی و ابدأ تعمیم ندارد بر وجه و الله المهادی (حدیث هم)
 روایة احتجاج که ملخص مضمون وی شخصی سوال کند از صادق (ع) که
 چه فرق است بین علمای یهود و نصاری و علمای ماها مسلمین و عوام یهود و نصاری
 با عوام ماها مسلمین که خداوند مددست فرموده عوام یهود و نصاری را که آنها
 تقلید علمای خود نمایند و جایز نباشد و ماها باید تقلید کنیم و واجب یا جایز باشد
 و بعد از آنکه جهة طرفة را مفصل بیان کند که عوام آنها دیدند که علمای آنها
 تکالیف در اموال دنیا دارند و مرتکب حرام شوند و شفاعات دارند و عصیة دارند برای
 قومان و ارحام و باین جهة قول آنها برای عوام حجة نیست و علمای ماها هم اگر دیدید
 که تکالیف دارند در امر دنیا و فرق می گذارند در احکام بین مردم و شفاعات
 و عصیة دارند اینها مثل علمای یهود و نصاری باشد يك علمی نیست ندارد بلکه
 ضرر این قسمت از علمای دنیا طلب بر اسلام و مسلمین و زیاده از ضرر عساکر

بزرگین مساویة است بر همین بن علی (ع) الی آخر حدیث که مفصل است
 مراجع کنیم مقدار بر او من مضمون نقل کردم تا آنکه میفرماید تا ما من كان من
 القوماء ما انما لفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه مقلداً لاسر مولاة فللموام ان
 بخلوه وذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا جميعهم الخ (ترجمه) پس
 اما هر کس از فقهاء و مجتهدین شیعه که نفس خود را بر آن مصالح اخرویة و حافظ دین
 خود شد که تکلیفی که با امر است و یا نهی اولی را استثال نمود و دوی ترك کرد
 و مخالف با هوا و حوس شد که عیارت است از آنکه تمام حرکة و مسکنات وی
 طایع الهی باشد و مطیع امر خداوندی شد پس چه خیریه در مقام انقاء است
 واجب است بر عوام اینکه تقلید نمایند این چنین مجتهدی را و این چنین مجتهد
 نیست مگر بعضی از مجتهدین شیعه غام آنها این نحو می باشند و السلام و ارحم ب
 سم روز گذر و غراب وی این است که غالباً هم ریاسة شرعیة در هر مکان
 با این قسمت است که فاقد این اوصاف باشند که ما و سهم الله منها شیئاً بلکه فاقد
 دون این مراتب که تلزم معصوم است (باری تقریب دلالة) صریح است که امام
 علیه السلام این قسمت از مجتهد جامع الشرائط را مرجع تقلید قرار داد و سرحدیة
 مستلزم خود تصرف وی است در کلیه امورات شرعیة و توجیهی بقضاء اعتدال
 که حدیث غیر جوار تقلید ابدأ چیزی نظر ندارد حتی قضاة و جماعة و حدیثات
 لولا الاذن در آنها و غیر معارضة چه بزرگتری نیست و نمی داند راه نظر چیست
 فقط ذکر نمودند این فقره را در هر دو مسئله ولی بیان دلالة را نکردند ولی
 واضح است که اصلاً دبطی بخلافه گیری و ریاسة علمی ندارد (حدیث دم) ۱۲
 از کثر کراچی (قد) عن ابی عبد الله علیه السلام قال العلماء حکام علی الملوك
 و الملوك حکام علی الناس (ترجمه) فرمود صادق (ع) که علماء حکام بر پادشاهان
 باشند و پادشاهان حکام بر مردم (و تقریب دلالة) از آن است که جعل حکومت
 نموده برای علماء بر خلائق و ترك استئصال مفید عموم است پس از برای آنها
 است آنچه را که از برای نمی (ص) بوده و بر غیر ملوك بالاولیة لحاظ آنکه

مقصود بیان فرد اجلی بوده و تو خبری بفساد وی چه غایه آن است که از برای ایتقان قضاء باشد یا فتوی و اما ولایه عامه و خلافت کبری و ریاست مطلق پس املا ایمانی در وی نیست (حدیث یازدهم) نبوی معروف در نوع کتب احادیث آن (ص) قال علماء امتی فانبیاء بنی اسرائیل (ترجمه) یعنی پیشتر (ص) فرمودند که علمای امت من مثل انبیاء بنی اسرائیل باشند و تقریب دلالت آن است که این حدیث و زان ایه مباهله و حدیث منزله است پس تمام آنچه انبیاء واجد بودند علماء امت واجد باشند مگر نبوة و رسالت پس از برای ایتقان ولایه عامه است ولو بالنبیاء و تو خبری بفساد وی چه آنکه اولاً اغلب انبیاء بنی اسرائیل عابهم السلام ولایه عامه را نفاذ بودند بلکه تماماً الا چند نفری فکیف بمالیکه مثل آنها باشند و ثانیاً این تعبیه بلحاظ عظمت مقام علماء است چنانچه در حدیث قدسی سابق از عیسی (ع) نقل کردیم و ثالثاً اغراض نایم بلحاظ بیان حکم الله و تبلیغ وی و غیض حلال و حرام است قانی ذلك من الخلافة الکبری (حدیث دوازدهم) از مفسر رضوی است منزله الفیه فی هذا الوقت کثرة انبیاء بنی اسرائیل (حدیث سیزدهم) از حجج البلاغة اولی الناس بالانبیاء علیهم السلام یا جاؤا به و معنای حدیثین و تقریب دلالت و اجوبه مثل حدیث یازدهم است که بعد از ملاحظه نام در مقام بیان عظمت مقام علماء است ثم اغراض کرده فقط در مقام بیان وظائف آنها است از حیث تبلیغ احکام شرعیة که آنکه مثل نبی (ص) باشند و آنچه در ولایه آنها در هر چه آنها داشتند حتی در امراض و اموال و نفوس با احتمال آنکه مراد از فیه نیز آنکه باشند و لا غیر بلکه مسلم همان است که مراد از فیه خود آنها باشند چنانچه روایه دارد در باب حرمة قیاس و تعبیه بلحاظ آنکه آنها محدث بودند پس امت چنانچه انبیاء بنی اسرائیل محدث بودند (حدیث چهارم) از تفسیر المسکری من السی (ص) انه قال اندرون منی یتوفر علی المستمع و الفاری هذه المنوبات العظيمة الی قوله (ع) ینال هذا الشرف العظيم هو الذي یقرأ القرآن و تأویل فناء اهل البيت و عن و سألنا السفراء عنا الی شیعتنا الخ (ترجمه) فرمود صلی الله علیه و آله و سلم آیا میدانید چه وقت زیاد میفرود بر قاری و مستمع این

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

نواب عظیم تا آنکه فرمود امام (ع) امیر صد بان حرف بزرگ آن وقتی است که بخواند قرآن را و تأویل آن را از ما اهل بیت و عن و سألنا ما سفرائیکه از ناحیه ما بسوی حبیبیان ما باشد (تقریب دلالت) آنکه مراد از سفراء علماء باشند و اطلاق سفیر بر آنها نموده و سفیر متصدی باشد آنچه را که منوب عنه تصدی نماید بعبارة اخرى و الی جزء است وظیفه وی اقامه وظیفه و الی کل امت با آنکه ترك استفعال مفید عموم است و تو خبری بر اینکه علاوه بر اینکه وظیفه غفارة امورات خاصه است بلکه بدستورات خاصه صدر روایه شاهد است بر اینکه مقصود تحمل علم کتاب و سنة است و حجة وی و لزوم حمل بر طبق وی فان ذلك عن الرئاسة الکبری (حدیث یازدهم) در اغلب کتب احادیث من للمصوم (ع) العلماء امناء ما لم یدخلوا فی الدنیا (حدیث شانزدهم) عن سابقان حانه فی الوسائل از ابی عبد الله علیه السلام احب الناس الی احبائه و امواتنا الی قوله مؤلف حفظ الدین و امناء ابی علی حلال الله و حرامه الی اخر (حدیث هفدهم) در وسائل از جمیل من دراج از ابی عبد الله (ع) الی قوله انه ذکر اقواما لابی النعمان علی حلال الله و حرامه الی اخر (ترجمه) فرمودند که مردی امای خداوند باشد ما دامیکه امراض از دنیا نماند چنانچه صادق (ع) فرمودند در حق چهار نفر بزرگان صحابه که اینها حفاظ دین و امناء پدر من بودند و بر حلال خداوند و حرام وی و نیز فرمودند که ولایه بد ادبی است بلحاظ آنکه تریض نموده جائز است که پدرم آنها را امین بر حلال و حرام خدا قرار داده نموده (و تقریب دلالت) آن است که امین از برای وی ولایه است در آنچه از او است از مؤن و در حدیث اول ترك استفعال مفید عموم است پس احب و ولایه دارند در تمام آنچه که مال نبی (ص) و آنچه (ع) بوده پس امناء رسل امناء مال آنها باشند که از جهت اموال آنها ولایه آنها بوده بر مردم الحاصل تا اینکه امین ولایه دارد بر حفظ امانه بتمام معانی حفظ و عقود آن از عرضه تلف و فساد بختی که سالم باشد از تمام حجة پس دعیه در نزد آنها امانه است باید هر چه صلاح دارین آنها باشد در نگه داری مثل خود نبی و آنچه در صلاح معاش و معاد و فساد و افساد و همین

۱۷

۱۸

۱۹

مثنای ولایه کبری است در بیخ ندارند و تو خیری بجماد وی چه آنکه متیقن یا
منصرف تبلیغ احکام است علاوه بر احادیث دیگر بیان نمود که امانه داری
فقط در حلال و حرام و معارف است انی لنا بآیات خلافة کبری و ریاسة عظمی
(حدیث هجدهم) عن تحف العقول روایة مفصلة عن امیر المؤمنین « ع » انه
قال اعتبروا ایها الناس بما وعظ الله به اولیائه من سوء ثنائه علی الاحبار الی قوله
وانت کنتم فی اکثر حلقه تفصرون ما تصنفتم بمعنی الاثم الی قوله فانتم اعظم
معیبة لما غلبتم علیه من منار الملأ لویسمون ذلك بان مجاری الامور والاحکام
علی ایدی الملأ بالله الامناء علی حلاله وحرامه فانتم المسلبون تلك المنزلة وما علیکم
ذلك الا شرفکم من الحق واختلافکم فی السنة بعد البينة الواضحة ولو صرتم
علی الادی ونعمانکم للثقة فی ذات الله کانت امور الله علیکم نزد وعسکم تصدیر
والیکم ترجم و انکم مکنتم الظلمة من منزلتکم واستخرجتم امور الله فی ایدیهم
بعمالون بالشبهات ویسمون فی الشهوات سلطهم علی ذلك فرارکم من الموت وانما انکم
بالحیوة الی می تمارةکم الخ و محل اشتداد این فقره است که ترجمه شود (فرمود
امیر « ع » باینکه مجاری تمام امور در دست علمائی است که عارف باشند و بداند
باشند و بر این صفة دارند امنای خداوند باشند بر حلال خدا و حرام خدا
و تقریب دلالة واضح است از جهانی اول آنکه جمعی علی بالوضم یا بحسبة دال
بر مصوم است ذکر دوم احکام را مستقلاً بعد از قرار دادن تمام امور را در ایدی
انها ولو از قبیل ذکر خاص بعد از عام باشد سوم آنکه بعد از قرار جریان تمام
امور درید انها امین در حلال و حرام می باشد پس مجموع فقرات دال است
بر آنکه تمام آنچه را که خانم النبیین « ص » واجد بوده که من جهة اقامة جمعه
بوده تمییناً از برای فقهاء و مجتهدین باشد مانت نحو (و تو خیری بجماد
استدلال از جهانی) اولاً بر اینکه مراد از ملأ کلیة در کتاب و سنة بدون
قرینه برخلاف هر ما اطلاق شود آنچه دوارده گانه است ولا غیر و خامس اخبار
سیار است من جهة در روایة و مسائل نحن الملأ و هیئتنا للتعلمون الی غیر ذلك
پس بناء علیه اصلاً بطلان بقیام ندارند و ثانیاً مستلزم تخصیص اکثر است وان

جای نیست تحقیقاً چه بالضرورة فضلاً از احیاء فقهاء ولایة بر اموال و امراض
و نفوس بشر ندارند بشهو الکلیة و ثالثاً تعمیم قرع عدم قرینه است و ذکر امین
بودن آنها بر حلال و حرام دلیل است بر اینکه مراد از امور امور
راجم با حکام است و تبلیغ وی قانی ذلك من الخلافة الکبری و رابعا خیلی فقره
زده شود قضاء و فتوی و حبشیات که فی الحقیقه از شؤون حلال و حرام است
بناسه حکم و موضوع و عنوان علماء بتوان بگوئیم دون ریاسة الکبری و خامسا
صدر روایة که شماها الله را ضعیف گردید و ذیل وی که امینام ندارید نا آنکه
امورات الله شما بر گردد قرینه است بر اینکه مراد الله باشند و لا غیر و مادما
روایة تحف العقول مشکلیه ضعیف است خصوصاً آنکه شوره م بر خلاف باشد
و ما با اصلاً بوجه من الوجوه ابدأ این حدیث دلالة ندارد بر جواز تصدی
فقهاء جزئی را ولو بمثل فتوی و حبشیات و قضاء فضلاً از غیر وی و این معاصی
و کان از تقطیع حدیث ناشی شده بدون آنکه افلا اشاره نمایند اولاً بضعف
حدیث و ثانیاً بوجود صدر و ذیل از برای وی چنانچه در اغلب کتب فقهیه پاکه
ناما همان محل حاجه که قوله (ص) ان مجاری الامور بيد الملأ ذکر شده که اصل
من حدیث نیست و بر فرض این مقدار مفید نیست و بناء علیه من کان کردم
بمقدار احتیاج از صدر و ذیل نقل کردم خود مراجعه کنید تماماً و دقة بفرمائید
نتیجه حدیث این است که معاویة و امثال وی که تسمیر بمی شود حق سلطنة ندارد
بر اسطه سره نساء خداوند در حق آنها و عمل میکند بشهوات و بشهادت جور و سلطنة مال
انمی است که ضعیف شدند و مال ما است که تسمیر بقیه کنیم و لکن جهة رفتن
این سلطنة از ماها شماها مفقاً شدید و بتقودتان سرور وارد گردید چه آنکه اگر
آنچه شما قوی بودند و معاویة را محذوم کرده آنچه شما از شما حکام قرار میداد
و از شما قضاء قرار می داد و از شما حال قرار میداد و هكذا رجال سلطنة شرعية
و امورات الهیة را تماماً بيد شماها قرار میداد و لکن شماها کوتاهی کردید ظلمه
را سلطان گردید و امور الهیة را در ایدی آنها قرار دادید پس فقط حدیث
تخریس و ترغیب در فوائد جهاد با امام عصر است ولا غیر و مراد از علماء خود

آنکه می باشند در این حدیث ولو بای دیگر مطلق باشد والله الهادی (حدیث
نوردم) عده احادیثی که در فضیلة علماء وارد است که فضل آنها مثل فعل فر
است بر سایر محرم و عالم افضل است از هفتاد و هزار عابد و امر بعبادة با آنها
طرف حلال و حرام باشند و حصون اسلامند و کفلاء اینام آل محمدند الی غیر
ذلك که طراً اجنبی از مقام است با آن کثرة وى محتاج باطالة در کلام نباشد چه
تمام آنها در مقام فضیلة علم است و این شکی در وى نیست چنانچه مادر رساله
فضیلة علم و بیان مراد از وى مدلل نمودیم باده ارسه که علم اشرف موجودات
است والله العالم الهادی پس اینها همه اخبار باب است که کمال شده که فقهاء
مستفلا خود خلیفه خدا باشند بقرری آنکه یکی از احکام الله آن است که هر که
ملک احقاد دارد خداوند جعل ولایة برای وى نموده بدون فرق بین جمعیة
احکام و ضمیمه و عدم وى و یا آنکه وکیل مطلق باشند از ناحیه اولی الامر و یا آنکه
نیابة مطافه برای آنها باشد و نو دانستی که اصلاً در این اخبار ایمانی بقوت خلافة
و ولایة مطافه برای آنها نیست مگر عده اموری که اشاری شده و تفصیل و برا
ما تفصیل ولایة و آنچه راجع بوی است در کتاب بیمر نمودیم و قائلیم که بین
امامیه ناد است پس حق آن است که مشهور فرمودند ولایة عامه برای فقهاء
و مجتهدین ثابت نیست بلی در عده اموری برای آنها ولایة ثابت شده مثل قضاء
و فتوی و امثال ذلك که ائمه جمعه و عیدین داخل در مجاز و ماذون نیست باوجودان
چنانچه مقتضای اصول اصحاب م اگر شک نمودیم حتی در غیر فقهاء و مجتهدین
از اشیاء و اوصیاء عدم نبوت است والله العالم ثم اگر اخصاص نمودیم و گفتیم که
مجتهدین ولایة عامه دارند پس قول بوجوب تعیینی جمعه مسلم است و ظاهر بدای
امر حرام است چه آنکه این ادله نیابة عامه یا حکومت دارد بر ادله ولایة که خود
اینها بلحاظ توسعه وى و الی حقیقی باشند و یا توسعه در منوب عنه دهد باز اینها
والی حقیقی باشند و علی التقدیرین بوجوب تعیینی جمعه مسلم شود و ظاهر حرام پس
قول بوجوب تعیینی اصلاً غیر مقبول است و توهم قیام اجاع بر عدم و بوجوب
تعیینی با آنکه شناختی که قیام در دست و چهل و چهار اجاع تماماً فی مطلق بوده

الا تحریساً ده بلکه اکثر تصریح شق هر دو وجوب بوده بقیام اجاعات باشد که
جمعه هر جا واجب شد بدل ظهر است و تخیر طوی بین بدل و مبطل حال است
چنانچه در دو مورد تماماً اشاره شد یکی در ادله عقلیه بر اشتراط والی و دیگری در
استحاله افضلیة جمعه از ظهر بناء بر وجوب تعیینی و این دعوی محال است چه
آنکه باید بناء علیه ملتزم شد که بر خود خانم التبیین (ص) و امیر (ع) و ابو
محمد (ع) نیز واجب تعیینی بوده و نئی (ص) مدت دوازده سال و خلفاء بعد
اینست می نمودند عدل تعیینی را و کما ندارم احدی چنین دعوی نباید لذا
در میان احوال م مراجعه کنید ندیدیم تلویحاً یا تصریحاً چنین ادعا کنند
علاوه با مخالفة وى با ادله جمعه علاوه بر آنچه گفتیم که اثبات تعیین بعد از ذهاب
تعیین علاوه بر استحاله که سابق اشاره کردم فصل دیگری است محتاج بدلیل
دیگری باشد و راه ادله و بوجوب نماز جمعه مراجعه کنید ادله عقلیه را لکن عده
درس مسئله است اصلاً ولایة عامه برای فقهاء نیست چنانچه مشهور فرمودند
پس تمسک باین طایفه از اخبار ما آنکه مخالف ما فتوای مشهور است که بسیار بی
اساس است چه آنکه شناختی که ابدأ در وى ایمانی نیست والله العالم

در بیان تعرض طایفه دوم از اخبار که فقط محدثین (قدمه) بوی

مقاله سوم

تمسک نمودند واحدی از مجتهدین و فقهاء رضوان الله علیهم در
اطراب وى نظری نکردند ملحوظ آنکه اصلاً در وى دلالتی نیست واجتی از مقام است
چه آنکه طراً در مقام جهات دیگری است غیر آنکه متنازع فیه است و این طایفه در حد
کثرة است و ما بر خود لازم دانستیم که حل وى را نقل کنیم لولا الکمل با آنکه معلوم
شود که احیی از محل بحث است والا کفلاء اینام آل محمد (ص) غلط نکردند
مثلاً از تفاضل و جهالة بوی نداشتند مثلاً از تجاهل و مسامحه نکردند مثلاً از
تسامح چه گونه راضی شده در این انتسابات و حال آنکه آنها قدس الله اضرارم
چیزی از دقائق و خطایای فقه را فرو گذاری نکردند حتی از برای دخول بیت
التطه هفتاد و چندی مسئله در شبهات حکیه نقل نمودند مکلف بضروری دین
و حدود اسلام و این فقیر (قدمه) چنین کمال کرده که اصحاب (قدمه) که می

گویند نماز جمعه واجب نیست باحاط ان است آنها نگاه در وسائل و احت وی
نکردند که این اخبار مشاهده نمایند و قابل التزام نکند فردی از وی از قاطب حضرات
که خزان حق لا یموت است معنی نه برده ولی عرض کردم چنانچه شیخ کبر
(قدّه) فرموده اینها اجنبی از محل بحث است چنانچه خواهی شناخت و از آنچه
ذکر نمودیم تنبیهی حاصل شد که احدی از قاریان حق اعتراض بر حقیر ندارند
در نقل اخبار این مقاله پلحفاظ اجنبی بودند وی از محل کلام یلسکه ار برای
حقیر است اعتراض بر اصحاب قدس الله امر لازم که چرا نقل نکردند و متعرض
نه شدند من باب الحسبة چه آنکه مجامعی اول قدس سره رساله وی تا ما همین
اخبار است که فرموده دو بیت حدیث است که تماماً نفس و ظاهر است در وجوب
نماز جمعه و بعد متایمه کرده وی را مجلسی (قدّه) در اکثر اکت و بعد متایمه
نموده وی را حدائق (قدّه) و هکذا پس اگر قوم متعرض شدند و میفرمودند
که اصلاً این طایفه اجنبی از محل کلام است اصل خطاه یا واقع نمی شد و یا کفر
می شد و فریضه مهمه اسلامیة حال وی منکشف می شد بر عوام نیز و این اختلاف
که سرقم شدی پس از این حجة حقیر تمام وی را متعرض می شوم تا معلوم
شود که ابدأ مهمامی محل بحث ندارد بوجه من الوجوه و اشاره نمودم که این
طایفه بسیار است لذا ما آن را در تحت طوائفی قرار دهیم (طایفه اولی) عده
اخباری که در مقام تشریع اصل وجوب جمعه است و راند بر وی را تعرض ندارد
ابداً (حدیث اول) عن النبی (ص) الجمعة فریضة واجبة الی یوم القیامة (حدیث
دوم) عن (ص) الجمعة حق واجب علی کل مسلم الا اریة عبد او امرأة او صبی او
مریض (حدیث سوم) عن (ص) الجمعة واجبة علی کل مسلم فی الجماعه
(حدیث چهارم) عن (ص) الجمعة حق علی کل مسلم الا اریة (حدیث پنجم)
عن الصادق (ع) الجمعة واجبة علی کل احد لا یمنعها الا اریة المرأة و الملوك
و المسافر و المریض و العی (حدیث ششم) عن امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة
للجمعة الی قوله الجمعة واجبة علی کل مؤمن الا علی العی و المریض و الجنون و الشیخ
الکبر و الاعمی و المسافر و المرأة و الممد و الملوك و من یقال علی رأس فرسخین

(حدیث هفتم) عن لب الباب عن النبی (ص) ان الله فرض علیکم الجمعة الی
یوم القیامة (حدیث هشتم) عن المصباح عن امیر المؤمنین علیه السلام الجمعة
واجبة علی کل مؤمن الا العی و المرأة و العبد و المریض (ترجمه) مفاد تمام احادیث
این است که نماز جمعه واجب است و حق است بر هر مؤمنی و بر هر احدی تا روز
قیامة و ابدأ هم احدی در وی معذور نیست مگر نه صنف که بر آنها وجوب ندارد
(تقریب) دلالة واضح است چه آنکه این احادیث نفس است بر اینکه نماز جمعه
واجب است بر عموم مردم تا روز قیامة و احدی هم در ترك وی معذور نیست
الا نه صنف که بر آنها واجب نیست و عموم وی حاکم که واجب است تعیین نمودن
شرط و لا قید فی زمان من الازمنة (و توضیحی بحداد دلیل از جهانی عذبه)
(اولاً) صنف تمام این احادیث از جهت صنف از جهة ارجال اغلب آنها و هم از
غیر آن جهة و سوم آن هم اجنبی از مقام است و در مقام انتقاد وی با جماعه است
(و ثانیاً) تمسك این احادیث خوب است برای کسیکه انکار مشروعیت وی را
نماید در شریعة و ما که در مقدمه در مصباح دم گفتیم که وجوب تعیین وی
از ضروریات دین بوده در زمان نبی (ص) و انکار مشروعیت وی موجب ارتداد
است بلا خلاف بین علمای اسلام و تمام اینها در مقام اصل مشروعیت وی است
و محل کلام این است که چه نحو مشروع شده و چه نحو واجب شده پس آنچه محل
کلام است این احادیث نظر بر وی ندارد و آنچه آنها تکفل دارند احدی انکار
ندارد بلکه گفتیم که انکار ارتداد آورد (و ثالثاً) صلحا که اطلاق دارد از جهة
جهة علاوه بر اصل مشروعیت پس تا اینکه واجب است مقید خود این مطلقات
بشرائط طایفه از طهارة و قبله و امثال وی و از شرایط طایفه پنج معلوم و رجوع به
و حره و تکاملیه و بعد فرسخین و امثال وی پس نیز واجب است که مقید تا آن
باستراط حضور و الی یا نمایند و ی که باده اریه ثابت نمودیم که از جمعه وی
پنجاء حدیث بوده بآنحاء دلالة پس دیگر بای شك نیست (و راجعاً) خود استثناء
از این نه صنف اعظم دلیل است که حال این نماز مثل سایر نماز نیست والا
معنی ندارد هفته يك روز مسافرة کند برای دو زکة نماز و در محل بخواند

با جمعه چنانچه در ادله عقلیه بیان شد (وطایفه دوم) در مقام عتاب بتارك وي
و تحريم بحضور نموده (حديث نهم) از ابي جعفر عليه السلام قال من ترك
الجمعة ثلاثاً متواليات بغير علة طبع الله على قلبه (حديث دهم) از ابي جعفر مثل وي
(حديث يازدهم) عن النبي (ص) من ترك ثلاث جمع تهاونا طبع الله على قلبه
(حديث دوازدهم) عنه (ص) من ترك ثلاث جمع متعمداً من غير علة
طبع الله على قلبه بخاتم التناق (حديث سیزدهم) از امير المؤمنين عليه السلام من
ترك الجمعة ثلاثاً متتابعة لغير علة كتب الله منافقا (حديث چهاردهم) از امير المؤمنين
عليه السلام بوشك احدكم ان يبدى حتى لا يأتي للمجد الا يوم الجمعة ثم يستأخر
حتى لا يأتي الا الجمعة ثم يستأخر حتى لا يأتي الجمعة الا مرة واحدة ثم يستأخر حتى
لا يأتيها فيطبع الله على قلبه (ترجمه) مفاد عام اين احاديث اينست كه هر كه
ترك نماز نماز جمعه را در سه جمع بغير عذر يا اعانة بوي نماز كه مبدء ترك نماز
خداوند قلب وي را كور نمايد و غير قاق قلب وي مبر نباشد و نوشته شود كه از
منافقين است (تقريب) دلالة وي واضح است چه انكه متناق در كتاب
وسنة مترادف با كافر است پس اين احاديث ناس است بر اينكه تارك نماز جمعه
مبدء بغير عذر كافر است و غي توان حكم بكفر تاركين نمود مگر انكه واجب
باشد عينا (و نو خبري بفساد دليل از جهاني) «اولا» چه انكه در نماز جمعه
بايد رجال كامل حاضر شوند حتى از دو فرسخي كه اهل حل و عقد باشند و صاحبان
اراه باشند كه اخبار ائقي را والي بانها برساند چنانچه در رواية طبري و عيون
بشوان حديث اول بيان كرديم و مضار و لرد بر آنها را و مصالح و لرد بر آنها را
نگويد و آنچه راجع بصلاح و فساد رعية و مملكت و امراء است بيان كند چنانچه
در رواية پنجم تفصيل فرمود كه اقامه جمعه از شؤون اولي الامر است و از
مناسب وي است پس از اين جهة تمام اين احاديث تحريم و ترغيب و تخويف از
حضور و ترك حضور است و ابداً چيز ديگر نظر ندارد والا ترك وي در سه
جمع لازم نيست بلكه ترك يك جمع بالما طمداً بغير عذر موجب قاق است
و اين از مختصات جمعه نيست بلكه هر واجبي مثل ساير نماز و حج و روزه و زكوة

و غي اگر ترك عامد معتقداً بر اينكه شريعت اينها را جعل نكرده مرتد است
و اگر ترك نمايد استخفافاً با اعتقاد بوي ولو در وقت امر اصلاً عمل نكند پس از قاطع
است بلكه مستحبات ضرورية مثل روائب يومية اگر ترك كند بذات علم جعل
لا شك مرتد است پس اين حكم كه اختصاص بجمعه ندارد پس نيست مراد از اين
احاديث الا همان تحريم «و ثانياً» نمك بوي براي كمي خوب است كه انكار
وجوب وي نمايد ما كه گفتيم كه وجوب وي ضروري دين است «و ثالثاً» شما
كه بايد اطلاق فرضي وي را عقيد نائيد كه ترك يك مسند بفقده رجال نباشد معتقد
بفقده احرار نباشد معتقد بفقده يمد فرسخين نباشد و هكذا پس بزمقيد نا بفقده
والي يا ناينده وي م نباشد «و رابعا» اصلاً ربطي بتمام ندارد چه انكه عمل
كلام در جواز ترك جمعه و عدم جواز نيست تا اينكه اين اخبار حاكم بجمعه باشد
بلكه عمل كلام از است كه شرط وجوب جمعه يا وجود وي چيست است (وطایفه
سوم) در مقام تشریح وي است با جمعة و عتاب بر تارك وي (حديث يازدهم) ۱۵
در وائل از ابي جعفر عليه السلام قال صلوة الجمعة فريضة والاجتماع اليها فريضة
مع الامم فان ترك رجل من غير علة ثلاث جمع فقد ترك ثلاث فرائض ولا
يدع ثلاث فرائض من غير علة الا متناق (حديث شانزدهم) از عاصم مثل وي ۱۶
(حديث عقدم) از صفار مثل وي (حديث هجدهم) از دعام الاسلام مثل ۱۷
وي (ترجمه) فرمود امام محمد باقر عليه السلام كه نماز جمعه واجب است و سمي
بنماز جمعه كه با امام بخواند با جمعة واجب است و هر كه ترك نماز نماز جمعه را
من غير عذر سه جمعه پس او ترك سه واجب نموده و ترك غي كند سه واجب
را بغير علة مگر متناق (و تقريب) دلالة واضح است بانحاء تأكيدي چه انكه تفصيل
فرمودند بوجوب وي و تخويف نمودن ترك وي بلكه فرمودند تارك كافر است
و غي شود الا انكه واجب عيني باشد «و نو خبري بفساد وي از جهاني» اولاً
لفظ در مقام تشریح وي با جمعة است و تحريم بحضور چنانچه در سابق گفتيم
و بجز ديگر نظر ندارد «و ثانياً» تا اينكه لازم است بر فرض اطلاق از غير جهة
تشریح عقيد شود بقرابطه بانه از قبلة و نسو و طهارة و امثال وي و بشرابط

خاصه از عدد معلوم و ذکوری و کمال و حریت و بعد فرسخین پس نیز واجب است که مقید شود بمضبور و الی یا نایبند و وی که ادله اربعه دال بر شرطیة وی بوده که من جمعه پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة « و تالنا » این حدیث دال بر اشتراط و الی بر مراد ما ادل است از مراد خصم چه آنکه ما در مقدمه در مصباح هشتم مدلل نمودیم باده اربعه چنانچه مشاهده کردی صحه وی را نزد عامه فضلاء الحاصه که لفظ امام بر غیر معصوم یا نایبند وی صادق نیست در عرف شیعه و در کتاب وسنة و از این جهة ملرا امامیه گویند مادامیکه قرینه عقلیه یا نقلیه صارف نباشد و نقص بامام جماعه نه شود چه اولاً قرآن عقلیه و نقلیه در وی بسیار است و ثانیاً انحاء طعنا اذن عام و ثبوت نایبند بموجب است پس مادامیکه صارف نباشد مراد و الی است مراجعه کنید و بامثال این حدیث نظر داشتیم که گوئیم در آن سنه که عده دیگری می یابند آنکه لام عهد است « و راسا » تمسک بوی احدی از محل بحث است اصلاً چه آنکه احدی انکار ندارد که ترك نماز جمعه با اجتناع تمام شرائط انکاراً موجب ارتداد است و عصباناً موجب فسق است ولی محل کلام این است که شرط در وجوب وی یا وجود وی چیست پس آنچه محل بحث است حدیث تعرض ندارد و آنچه تعرض دارد منکری در وی نیست والله العالم المادی (وظایفه چهارم) در مقام اعداد تشریم نارهائ واجب یومیة است و لا غیر (حدیث نوردم) از وسائل از ابی حمزه علیه السلام اما عرض الله عز و جل علی الناس من الجمعة الى الجمعة خمساً و ثلاثین صلوۃ منها صلوۃ واحدة فرضها الله عز و جل فی جماعة و هي الجمعة و وضعتها عن تسعة عن الصغير و الكبير و المهنون و المسافرين و الممد و المرأة و المریض و الامی و من كان علی راس فرسخین (حدیث بیستم) از علی بن ابراهیم مثل وی (حدیث بیست و یکم) از ابی عبد الله علیه السلام مثل وی (حدیث بیست و دوم) سرسله محقق (فده) مثل وی (حدیث بیست و سوم) از معید (فده) عن الصادقین مثل وی (حدیث بیست و چهارم) از مکتب عروس مثل وی (حدیث بیست و پنجم) از دعائم الاسلام مثل وی (نوحه) در مورد معصوم (ع) که واجب فرمود است خداوند عز و جل بر مردم

از جمعه تا جمعه دیگر می و پنج نماز که یکی از آنها را واجب فرموده خداوند عز و جل که در جماعه خوانده شود و از نماز جمعه است و واجب فرموده ان نماز جمعه را بر نه صنف از مردم از کوچک و بزرگ و مرد و زن و مسافر و بنده و زن و ناخوش و کور و هر که از دو فرسخ زیاده دور است از محل اقامه جمعه « و تقریب » دلالة واضح است چه آنکه امام (ع) فرمود مرا حجة که در هر هفته می و پنج نماز واجب است و یکی از آن یومیة جمعه است و وزان وجوب وی مثل بقیه فرائض است خصوصاً از سایر جهات هم متکلم در مقام بیان بوده لذا از نه طایفه استثناء کرد و فرمود که بر اینها واجب نیست (و تو خبیری بمسند وی از جهانی) (اولاً) این طایفه از حدیث فقط در مقام بیان اعداد فرائض یومیة است که از آنها جمعه است و این معنی را احدی انکار ندارد و لذا تمام فقهاء حتی قائلین بحرمه هم در کتاب صلوۃ در فقه میگویند که یکی از فرائض یومیة جمعه است و گفتیم که انکار تشریم وی بنحو وجوب عینی با اجاع شرائط موجب ارتداد است و با عصبان موجب فسق است لکن ربطی بمبحث فقه ندارد برچه من الوجوه چه آنکه محل کلام این است که شارع نماز جمعه را چه نحو واجب فرموده و وجوب وی را یا مجرد وی را بعد از اتفاق بر اینکه تشریم فرموده و از سایر جهات در مقام بیان نیست (و ثانیاً) سلمنا که از همه جهة در مقام بیان باشد پس چنانچه واجب است که این مطلقات مقید شود بشرائط عامه مثل ملاءمة و بقیه و شرائط خاصه مثل عدد و معلوم و حریت و ذکوریة الی غیر ذلك پس نیز واجب است که مقید شود بشرطیه حضور و الی که باجماع محمل و محصل و دویمت و چهل و چهار اجاع منقول و بنقل توار متواتراً و فوق توار ثبات شد و از اینها انقضای کردیم بابت عید و احکامات عقلیه و از اینها انقضای کردیم پنجاه حدیث که هر کدام بانحاء دلالة دلالة بر وی داشتند و این واضح است بچنان خردت پس در این صورت حواله نایم که لا شک بر اینست که خطابه بخواند شرط است ولو یک مرد عوامی بدوی دعائی و لکن اگر اصلاً انهم پیدا نه شد یا پنج مرد پیدا نه شد آیا احدی می گوید در اسلام که باز نماز جمعه واجب

واجب است پس آنچه محل کلام است حدیث تعرض ندارد و آنچه دارد کربانی
بما نحن فيه ندارد عجب است از بعضی در نقل این احادیث در این مسئله که موق
کلام را بجائی داده که اصلاً اجنبی از محل کلام است چنانچه متابع هم اشاره
نموده و از ادله اُریبه افاض نمودم از پنجاه حدیث داله بر اشتراط والی بانحاء
دلالة ابدأ اسمی فرموده یکی هم نقل نموده که افلا در دلالة وی خدعه کند سبحان
الله چه خدعه فی دامن و الله العالم (طایفه پنجم) در مقام بیان شرطیة بعد فرسخین
یا طایفه وی است و ازید از وی اصلاً چیزی دیگر نظری ندارد (حدیث بیست
و هشتم) از وسائل از ابی جعفر علیه السلام قال نجب الجمعة علی کل من كان منها
علی فرسخین (حدیث بیست و هفتم) از ابی عبد الله (ع) مثل وی بزیادتی قال زاد
علی ذلك فلیس طایفه شی (حدیث بیست و هشتم) از ابی جعفر مثل اولی
(حدیث بیست و نهم) از ابی جعفر علیه السلام الجمعة واجبة علی من ان صلی
المداة فی اهل ادرك الجمعة (حدیث سیم) از ابی جعفر علیه السلام مثل اولی
(حدیث می و یکم) از علل از فضل بن شاذان عن الرضا قال انما وحت الجمعة
علی من یکون علی فرسخین لا اکثر من ذلك لان ما یقصر فیہ الصلوة بربدان
دامها او بربد ذاهبا و بربد عائیا و الیرید ان لم یفرسخ فوحت الجمعة علی من هو
نصف الیرید الذي یجب فیہ التفحص و ذلك انه یجب فرسخین و یذهب فرسخین
فذلك اربع فراسخ و فرسخین و هو نصف طریق للمافر (ترجمه) مفاد تمام این احادیث
این است که نماز جمعه واجب است بر کسانی که از محل اقامه تا محل آنها دو فرسخ
باشد (و تقریب) دلالة چنان شده که امام (ع) اطلاق وجوب و واجب بر نماز
جمعه نموده و بعد خبلی هم بوی اهتمام کرده که لازم دانسته حضور سردمرا از
دو فرسخی و باز در وی تأکیدات دیگر نموده بکلمه کل پس این اطلاقات دال بر
وجوب حق وی است و مفید بقیدی یا زمانی اتم نموده (و تو خیری بقصد وی از
جهانی) (اولاً) این احادیث بدیهی است که غیر بیان شرطیة بعد یا ملتمیة وی
نقلد بر وجه من الرجوع (و ثانیاً) این حدیث و امثال وی سلماً اطلاقی داشته
باشد و از سایر جهات نیز در مقام بیان باشد پس تا اینک این اطلاقات واجب

است که مفید شود بشرائط عامه وی از طهارة و امثال وی و بشرائط خاصه از عدد
و ذکر و ربة و حرمة پس نیز مفید نماید بشرطیة حضور والی یا نمایندگی وی که باده
اربه مقرر کردیم که من جمله وی پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة پس تا اینک اصلاً
واجب نیست بقصد بعضی از این شرائط مثل فقد خطیب یا عدد یا حر یا ذکر پس
نیز چنین است بقصد والی یا نمایندگی وی (و ثالثاً) این احادیث بر مراد ما ادل
است از دلالة وی بر مراد خصم چه آنکه اگر حال این نماز مثل سایر نمازها بوده
اخر چه معنی دارد با این تفصیص قرآن بشریعة سهة و فی عمر و حرج و تفصیص
سنة بنی ضرر و ضرار و مدح لاسی و نجارة که مکلفین در قلم عمر خود هر هفته
یک روز عمر خود را فدای دو رکعه نماز کنند پس چرا در محل خود مثل سایر
نماز با جماعت نتوانند و این واضح است چنانچه در روایة پنجاهم تصریح کرده که
اولی الامر لازم شد طاعة وی برای آنکه اقامه جمعه کند پس معلوم شد که حضور
برای چیست که هفته یک مرتبه حاضر شوند عموم رجال کامل از اطراف بلد تا
آنها را اخبار نماید بوضیعة حالیه مملکتی چنانچه در روایة عل و عیون و جعفریات
و علم یاری نمود و قسم یحاج خودم از واضحات است و الله المادی (طایفه
هشتم) در مقام بیان تعیین نماز وسطی و آن جمعه است (حدیث می و دوم)
از دعائم الاسلام عن ابی جعفر (ع) فی حدیث انه قال قال الله عز وجل حافظوا
علی الصلوات و الصلوة الوسطی و هی صلوة الجمعة و الطهر فی سایر الايام و هی اول
صلوة صلاها رسول الله (ص) و هی وسط الصلوات بالنهار صلوة الفداة و صلوة
العصر (حدیث می و سوم) که در تفسیر وسطی وارد شده است و می وی را
نظر ندارم فعلاً و کتاب موجود نیست و اینک نماز وسطی نماز جمعه است و غیر
فتوای مجلی است قد (ترجمه) فرمود امام محمد باقر علیه السلام که فرموده
خدلوند عز وجل که واجب است محافظه نماید بر نمازها و بر نماز وسطی واجب
نماز وسطی نماز جمعه است در جمعه و ظهر است در سایر روزها و آن نماز وسطی
اول نمازی است که پیشتر (ص) اقامه فرمود و آن وسط بین نمازین است در
روز که نماز صبح باشد و نماز عصر (و تقریب) دلالة از است که نماز وسطی عبارة

است از نماز جمعه چنانچه مجتبی فتوی داده و آن بزرگترین غلاشت و خداوند
جلی در وی اهتمام فرموده (و نحو خبری بغدادی) از جلالی عیدیه (اولا)
که ماحور مقدمه در مصباح چهارم مدلل نموده باده اربعه که من جمعه حدود
بیست روایت وارد است بن مسطح و موثق که نماز وسطی ظهر است چهار رکعتی
نه جمعه و نه عصر بلکه اصلا بن اطمینان قول بجمعه دیده نه شد مگر از مجامعی
حتی م مساکین وی و روایت داله روی مطروح است و ضعیف مراجعه میکنید
(و ثانیاً) سلمنا که نماز وسطی جمعه است چه وسطی بمبحث عنه دارد و خیل
مقام جمعه شاخ است چه مساوی بدلیل کلام دارد که جمعه واجب وی یا وجود
وی مشروط است یا نه باز اگر تمسک بوی برای منکر مشروعیه وی بوده چیزی
بود و ما که غیر سه گفتم که انکار وی ارتداد او را است و ترك با اجتماع شرائط
حق است (و ثالثاً) سلمنا که جمعه است و از نام جمعه م در مقام بیان است
پس تا اینکه این اطلاق واجب است که مقید شود بشرائط عامه و خاصه از عدد
و ذکر و حریم پس نیز واجب است که مقید نمود بحضور وائی یا نایبند و وی
که باده اربعه ثابت کردیم شرطیه وی را که من جمعه پنجشنبه حدیث بوده بانحاء
دلالة این واضح است اگر چه اصلاً احادیثی از مقام است چه آنکه کلام در
تعیین نماز وسطی نیست که تمسک بن روایت مطروحه و فتوی يك محدث بقوله
والله المأدای (طایفه هفتم) در مقام بیان اینکه نماز جمعه از واجبات مضبقة است
نه موسع و لا غیر (حدیث می و چهارم) از جعفریات قال سألت جابر بن عبد الله
كيف كانت رسول الله ص يصلي الجمعة قال كنا مع رسول ص ثم فوج
فدروخ شواضعتا (حدیث می و پنجم) از عیاشی از زراره قال سألت ابا جعفر
عليه السلام عن هذه الآية ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا فقال ان
الصلوة دفنوا الامر فيه و لم يخلص مرة و بأخر مرة الا الجمعة قائما هو وقت واحد
و انما مني الله كتابا موقوتا ای واجبا یعنی آنها قریضه و حدود چهل حدیث
بلکه متمم چهل حدیث در این باب که نماز جمعه واجب مضیق است وارد
شده « ترجمه » مفاد تمام آنها آن است که نماز جمعه از واجبات مضبقة است

نه موسم و يك وقت زیاده ندارد (و تقریب) دلالة آن است که پیغمبر (ص)
نماز جمعه را می خواندند و اطلاق واجب بر وی شده و اطلاق واجب مضیق بر وی
شده و در روایت فرمود مقصود و جوب نماز جمعه است و مقید بخیدی م فرمود
نه از جهت اطمینان و نه زمان (و نحو خبری بغدادی استدلالات) چه آنکه (اولا) عمل
کلام این نیست که جمعه واجب موسم است یا واجب مضیق یا این اخبار استدلال
شود و نیز کلام در مشروعیه وی نیست تا بایه یا غیر از اثبات مشروعیه وی شود
پس آنچه عمل کلام است این اخبار اصلا نظری بوی ندارد و آنچه نظر دارد غیر
مبجوت منه است (و ثانیاً) غایه ما ممکن اینکه باطلاق فرضی وی عمل نماید
و نحو خبری که نظر متکلم غیر بیان وقت نیست تا اطلاق تصور شود لولا ویر
فرض چنانچه واجب است که مقید شود بشرائط عامه و خاصه پس نیز واجب که
مقید شود بحضور وائی و نایبند و وی ثانیاً بطحاظ ادله اربعه بر اشتراط که من
جمعه پنجشنبه حدیث بوده (طایفه هفتم) در مقام بیان عتاب بر ترك نماز و تبه
عبادت که من جمعه نماز جمعه باشد (حدیث هفتاد و هشتم) فی خطبة طویة عن
النبي ص من جملة ان الله فرض عليكم الجمعة فن تركها في حيوتك او بعد موتك
استغفانا بها او جحدوا لها فلا جم الله ثمتك ولا يارك له في امره الا ولا صلوة
له الا ولا زكوة له الا ولا حج له الا ولا صوم له الا ولا برقة له حتى يشوب
(حدیث هفتاد و هفت) از پیغمبر (ص) لينتهين افوام من و دعهم الجملات او
ليمتن على قلوبهم ثم ليكونن من الغافلين (ترجمه) فرمود پیغمبر (ص) بر اینکه
خداوند واجب فرموده بر شما نماز جمعه را پس هر که ترك نماید از راه حال
حیاه من یا بعد مردن من از باب استخفاف و اهانة بان نماز جمعه یا آنکه از باب
انکار وی پس جمع نکند خداوند پراگندگی وی را و مبارك نکند کار وی را
پس ای مردم آگاه باشید که ترك نماز جمعه نماز وی قبول نیست و حج وی
قبول نیست و زکوة وی قبول نیست و روزه وی قبول و هیچ کار خیری و عبادتی
از وی قبول نیست تا آنکه برگردد و توبه نماید (و تقریب دلالة واضح است از
جانی عیدیه) اولاً جمعه خیریه در مقام انشاء فرمود که نماز جمعه واجب است

از این ناپید و ظاهر امر تعیینی است و معبد بقیدی فرموده اصلا و تائیا با آنکه
 امر بشی مقتضی می از ضیق نام است اکتفاء بوی نکرد فرمود ترك حرام
 است و ثالثا تصریح فرمود که ترك جایز نیست نه در حیات من و نه در حیات
 من با علم وی بنسب خلیفای در عمارت قرون مبادیه که اگر حضور شرط بوده ترك بعد
 از عمارت معنی نداشت تا عدم تسلط آبادی خلیفای وی و رابعا فرموده تارك را
 مطابقا اهانت با انكار آ و خامسا مطلق نمود صحت عبادت را بوی الی غیر ذلك
 از صروب تأکید و تو خبری غصا در نوم از جهانی گشود و اولاً آنکه اگر
 ما بودیم و این حدیث حکمی کردیم که اصلا نماز جمعه در شریعت واجب نیست
 بلکه مستحب است چه آنکه در ابواب فقه چنانست استفاده شده قاعده که
 حکمی را که شارع خیلی عتاب کرده و خیلی میان مصالح و عقوبه نموده میگویند
 از حکم غیر الزامی است و لذا مثل این را باید قده در مقام الزامی نقل فرموده
 برای تارك جماعت نمازها با زیاده که عبادت وی نکنید وزن بوی تدبیر و تقسیم
 وی نروید اگر مرد و اگر مرد کافر مرده باشد با آنکه می میگویند که مستحب
 است چنانچه ما در مقدمه در وصیه بنماز من حدیثا نقل کردیم مراجعه
 کنید و شاید نظر مشهور در استحباب وی مثل این حدیث و امثال وی باشد
 و تائیا این حدیث و امثال وی در مقام اخبار از تشریع است و اخبار هم هست
 نه انشاء و از را احدی انکار ندارد و البته انکار ارتداد آوراست و عصیان فسق آورد
 لعل چون استخفاف بوی یا انکار موجب ارتداد است تمام احوال باطل شود
 و کله نکی بر معنای حقیقی خود باقی ماند و از جمله اخباری باشد که دال بر قبول
 نوبه مرتد است مطلقا پس ربطی بآنچه عمل کلام است ندارد که شرط وجوب
 با وجود وی می است و ثالثا ملنا تمام مراحل مذکوره که مقرر شد تمام ولی
 احدی منکر نیست که ترك وی با احتیاج شرایط همان اثرات دارد ولی کلام در
 آن است که چه شرط است و کجا ترك محقق شود و رابعا غایه باطلاق وی عمل
 خود بر فرض اطلاق پس گمانکه لازم است مقید شود بشرایط عامه و خاصه وی چنانچه
 میر مره گفتیم پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والی بلحاظ ادله اربعه

که من جمله پنجاه حدیث بوده باحساء دلالة (و خامسا) لولا ر گفت وی دارنداد
 که موجب بطلان عبادت شود احدی از مسلمین بغداد وی را قائل نیست چه
 بناء علیه ائیمان جمعه شرط صحت بقیة عبادت است و ثالث در اسلام ندارد
 (و سادسا) حدیث هم ضعیف است چنانچه واضح است ولی مرده از است که
 آنچه عبط بحث است حدیث تکفل ندارد و آنچه تکفل دارد عمل کلام نیست
 چه آنکه بحث ما در این نیست که ترك نماز جمعه با شرایط حکم وی چیست و حق
 است یا کفر است مثلاً و مرده چیزی که موجب نوم شده حصران را در آن
 حدیث تشدید در ترك است و حال علاوه بر آنکه گفتیم ربطی بمقام ندارد ترك
 جماعت نمازها باشد از این است چنانچه گفتیم و در احادیث دیگر که حوریل
 و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل با هر کدام هشتاد هزار ملك خدمت پیغمبر (ص)
 رسیدند و عرض کردند که بامه خورد مگو تارك نماز جماعت بوی بهشت را می شود
 اگر چه عمل وی زیاده از عمل قوم اهل زمین باشد و تارك نماز جماعت ملعون است
 در نزد خدا و ملائکها و تارك نماز جماعت ملعون است در تورات و انجیل و در
 و قرآن و تارك نماز جماعت روز را شب کند بامه خدا تارك وی بهود امة است
 و در روی زمین مبعوض ترین خلق است نزد خدا و تارك نماز جماعت را لعن
 کند هر ذی روحی و بدتر است از شارب الخمر و مخدر و قاتل نفوس و آکل دبا
 و نصیبی در بهشت ندارد و بدتر است از نباش و محنت و دروغ گو و شهادت ما حق
 و خداوند وی را داخل جهنم کند و رفته اسلام از خود کنار انداخته الی غیر
 ذلك که قدری در مقدمه در توصیف نماز ذکر نمودیم و مقداری در کتاب صیوة
 نوشتیم و چندی هم بمناسبت در اعلام الامامة نقل نمودیم و هم ذلك قول موحوب
 جماعت در این اعصار بین مسلمین نیست اگر چه احادیث را بنظر حقیر محامی
 است که ذکر وی خارج از مقام است لکن مقصود از است که این قاعده مسلم
 است در فقه و افق الهادی (طایفه هم) در مقام بیان عدم جوار سفر است در
 جمعه قبل از خواندن نماز جمعه و لا غیر (حدیث هشتاد هشتم) عن الی (ص)
 من صافر من دار اقامة الجمعة دعوت علیه الملائكة لا یصحب فی سفره ولا یصاف

علی ساحتہ (حدیث هفتاد و نهم) از امیر المؤمنین (ع) لما لك اشتر الى قوله لا
تصار في يوم الجمعة حتى تشهد الصلوة الخ (حدیث هشتادم) عن الصباح عن
الرضا عليه السلام (حدیث هشتاد و یکم) عن أبي عبد الله (حدیث هشتاد و دوم)
من الخصال عن أبي الحسن (حدیث هشتاد و سوم) عن النبي (ص) (حدیث
هشتاد و چهارم) عن الخدائق (ترجمه) فرمود پیغمبر (ص) هر که مسافرت
نماید در محلی که اقامه جمعه میشود قبل از آنکه نماز جمعه را بخواند ملائکها بر وی
فرین نمایند و نباید با وی می سفر شد و نباید اعطای وی نمود در کارهایش و معاذ
تمام آنها آن است که روز جمعه قبل از ظهر سفر جایز نیست بطاعت آنکه جمعه
فوت شود لذا قدیم و حدیثا بخور می نمایند یا حرمة یا کراهة علی قولین
که در مسئله یا قد و دلالة وی واضح است چه آنکه اگر جمعه واجب نبوده
و حبی نداشت از برای عدم حوار و اگر تعیین نبوده میز و حبی از برای تعیین
عدل واحد نبوده و اگر اهمیت وی از سایر نمازها رایج نبوده و حبی نداشت اختصاص
وی بر روز جمعه پس ملاحظه در این قسمت از احکام جمعه بخوبی استفاده می
توان نمود که نماز جمعه واجب عینی است و اختصاص زمانی یا مکانی یا شخصی
ندارد ابدأ و تو خبری بفساد وی از جهاتی «اولا این از احکام جمعه
و بعد است و بطی نماز جمعه ندارد و از جهة اطلاق است نه تقييد به ولذا قائل
بحرمة نیز همین فتوی بدهند و ثانيا برای احترام نماز است ولذا جماعتی در
تمام روز می گویند اختصاص بجمعه ندارد و ثالثا احتمال می رود که از جهة
شرافة مکان اقامه جمعه باشد چنانچه در کربلا و جماعتی در مکه و مدینه از جهة
شرافة اصل مکان فتوی می دهند در تمام روزها و رابعا حق بجانب شما هر
وقت نماز جمعه منعقد شده محقق شد این حکم بر قرار چه رطبی دارد به مقام
که اصلا انعقاد جایز است یا نه و خامسا گویا نیز از جهة توهم اطلاق است
و تو حبی شدی غیر سره که اولاً اطلاق در این قسمت از اخبار نیست و ثانيا
بر فرضیکه باشد چنانچه واجب است مقید نبود بشرائط طاعة و خامسا واجب
است که مقید نبود بمحضور و آلی که باده ارببه مدلل نبودیم و الا این اخبار

۴
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴

اشکال وی با فقد شرائط مشرک الورد است پس اگر خطیب نشد یا عدد یا غیر
این در این صورت حکم سفر چیست الحاصل با وجود شرائط و عدم وی قائل
بعدم وجوب با قائل بوجوب معتقد کنند در حکم و اشکال ولی همه عدم مداس
اخبار است بمثله چنانچه واضح است (طایفه دوم) در مقام اجتناع حکم جمعه
و بعد و لا غیر (حدیث هشتاد و پنجم) از مولانا امیر المؤمنین (ع) اذا اجتمع
عبداللہ الناس فی يوم واحد فانه یبغی الامام ان یقول للناس فی خطبة الاولی انه
قد اجتمعکم لکم عیدان فاما اصلها حیما فن کان مسکاة فامیما فاحب ان یسرع
فقدالات (حدیث هشتاد و ششم) مثل وی از حلی (حدیث هشتاد و هفتم)
مثل وی از سلمه تقریبا مضمون حدیثین مثل وی است (ترجمه) فرمودند
امیر المؤمنین علیه السلام وقتی که جمع شد دو عید از برای مردم یعنی جمعه و اضحی
با جمعه و نظر در يك روز پس سزاوار است از برای امام اینک بگوید از برای
مردم در خطبه اولی اینک جمعه شده است از برای شما دو عید پس من نماز هر
دو را میخوانم تا ما پس هر که جای وی بینک است و دوست دارد که برود و بنماز
مغفول نفوذ پس من پوی اذن دادم برود و در بعضی از آنها تصریح فرمود
که جمعه با احد عیدین جمعه خود و در بعضی صریحا فرمود که بطاعت اجتناع هر که
میل دارد جمعه بخواند و برود ظهر بخواند از برای وی رخصه است (و تقریب
دلالة) آن است که این احادیث بخوبی میرساند که وجوب عینی جمعه بین امام (ع)
و مردم مسلم بوده و با آنکه در مقام بیارت بوده فرمود با من بخوانید یا با والی
بخوانید پس اطلاق وی حایة لومقابلة او مقامیة اقتضاء دارد که آن واجب است
مطلقا و مشروط بشرطی نیست نه از حیث شخص و نه از حیث زمان مضافا بآنچه
فرمود که بر امام واجب است که بگوید لفظ امام اطلاق دارد چه امام اصل چه
مرع چه کل چه جزء و تو خبری بفساد وی از جهاتی «اولا (نقطه
این طایفه در مقام حکم اجتناع عیدین است و بسا بر جهات نظری ندارد ابدأ
(و ثانيا) این نمسک برای منکر مشروعیة خوب است رطبی مانجه محل بحث است
ندارد (و ثالثا) قول مجلسی «قد» که معیار آنکه و معرفی گرفته این الف و لام

۸۵

۸۶

عهد است اشاره بوالی است « ورا بیا » که در مقدمه باده اریسه مقرر کردیم که لایم کل و جزء ندارد بلکه آن از القاب خاصه دوازده نفر است و اطلاق وی بر غیر عنایه است و در مقام قرینه عنایه دیده نشده « و خامسا » امام یا معتزک لفظی است یا معنوی یا حقیقه و مجاز است و را بمی ندارد اگر بولی است متبادر یا متصرف و الی است غیر وی قرینه صارفة معینه لازم دارد و نیست و اگر دومی است یا قدر متیقن یا انصراف اطلاق ندارد علاوه کل و جزء و اصل و فرع غایب است اگر سومی است که باید قریبه مسلمه در کار باشد و نیست پس این روایه بخوبی دلالت دارد بر مدعای ما نه مدعای خصم چنانچه سابق در طی نقل سنه ۴۴۸ م گفتیم که کلام ادلت شاهد است « و سادسا » فرمود جمعه شده دو عید پس یا حمل عیدیه برای جمعه کرده و یا تبریل است بمید پس تکیه بین جمعه و عید از عجایب است لزوم لغوی و غیر وی از محاذیر که سابقا هم اشاره کردیم « و سابعا » مگوئید از همه جهات اطلاق دارد پس چنانچه واجب است مقید شود بشرط عامه و خاصه پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والی که باده اریسه اثبات شد که من جمعه پنجاه حدیث موده ولی عده اجنبی بودن از مقام است و الله الهادی « طایفه یازدهم » در مقام بیان مؤذن خاص در مدینه و لا غیر « حدیث اعتقاد و هشتم » عن الصدوق « فده » انه كان بالمدينة اذا اذن للؤذن يوم الجمعة مادي مناد حرم البیوم یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسموا الی ذکر الله و ذروا البیوم « ترجمه » صدوق فرموده اینکه بود در مدینه شخصی خاص که وقتیکه مؤذن اذان روز جمعه را گفتی آن شخص فریاد میزد که حرام شد مسامحه ای اشخاصیکه ایان آوردید و قتیکه اذان گفتند از برای نماز در روز جمعه پس واجب است که تعجیل نایید بسوی ذکر خداوند و دست بردارید از یسم « و قریب دلالت » بر واضح است که نماز جمعه واجب عینی بوده با اتمام زیادی و متروک در اذان م دلالت ایه بوده بر وجوب تمینی وی و اطلاق ایه و روایه م اقتضا دارد که مقید بفیدی باشد « و نو خبری بفساد وی از جهانی » چه آنکه « اولاً » نمک ایه است با روایه با هر دو اگر ایه است

که سابق ده جواب قالی از وی دادیم تکرار چه معنی دارد مراجعه کنید و اگر بروایه است که صدوق ذکر روایه نکرد قصه است نقل کرده و از اینجا معلوم شد که اگر هر دو باشد « و ثانیاً » احدی شك ندارد که در زمانت نبی (ص) واجب بوده تعینا ولی این محل کلام نیست کلام در کیفیت وجوب با وجوب است و این ربطی بقصه و ایه ندارد « و ثالثاً » کلام در جواز انعقاد است نه در وجوب سعی پس از انعقاد غایه آن قصه یا روایه یا ایه دال بر وجوب سعی بوده پس از انعقاد شرعی « و رابعا » بگو اطلاق دارد فرضا پس کا ایک واجب است مقید شود بشرط عامه و خاصه پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والی که باده اریسه اثبات شد « و خامسا » اگر این معنای مذکور زمان نبی (ص) بوده که شکی نیست که والی لایم میگرد پس بر خصم است که مدلل کند باده شریعه که بر غیر والی نیز واجب است و لما لیس فلیس « و طایفه دوازدهم » در مقام بیان لزوم سیه برای نماز جمعه و لا غیر « حدیث هشتاد و نهم » عن الباقر علیه السلام والله لقد بلغنی ان اصحاب النبی (ص) كانوا یتجهزون للجمعة فی یوم الخیص لانه یوم مضیق علی المسلمین « ترجمه » فرمود ابی جعفر (ع) که قسم بخداوند که روز جمعه اصحاب نبی (ص) ملزوم میگردند و مهیا می شدند از برای نماز جمعه در روز پنج شنبه بجهت آنکه آن روز جمعه روز نیک است بر مسلمین « و قریب دلالت » آن است که وجوب عینی نماز جمعه در زمانت نبی از مسلمات بوده و بسیار م اتمام بوی بوده که از پنج شنبه شسته دیده شد باحاطه آنکه نماز جمعه از واجبات مضیق بوده بر مسلمین و باحاطه خوف فوت از پنج شنبه مهیا شدند و ندارد که واجب بوده بحضور والی یا غیر والی پس اطلاق حالی و معنای وی افلا دلالت دارد که مشروط نباشد اصلاً و ابداً « و نو خبری بفساد وی از جهانی » چه آنکه « اولاً » کلام در اینکه واجب موسم یا مضیق است نیست و حدیث عبر این را نکمل ندارد پس ربطی بمقام ندارد « و ثانیاً » ما که اعظم از این مفاد بیان کردیم گنیمیم آنکه وجوب وی موجب لزوم است چون ضروری دین است لکن کلام در جواز انعقاد است بی والی با وجوب است منعقد خود با وی

و بدون وي اصلا واجب نیست پس ربطی بحمل بحث ندارد البته چون در زمان
 نبی ص ۹ منقذ می شد شرعیاً حضور و جمعی واجب بود و چون جمعی زیاد بود هر که
 مقرر میزد که خود را زود تر برساند برای جا گرفتن خصوصاً مافوقین اطراف (و ثانیاً)
 ما لنا اطلاق داشته باشد بجهة می الجہات پس کما اینکه بشرائط عامه وي و خاصه وي
 که هر کدام چند روایة زیادہ ندارد واجب است مقید شود پس نیز واجب است
 که مقید شود بشرطیة حضور والی که ادله اربعه بروی قائم شد که من جمله پنججاه
 حدیث بوده والله الهادی (وطایفه سیزدهم) در مقام بیان تفسیر ایه و شاهد
 و مشهور و لا غیر (حدیث نودم) از حدائق من الصادق علیه السلام فی قول الله
 عز وجل و شاهد و مشهور قال (ع) الشاهد یوم الجمعة و استدلال به بعض المحدثین
 فی عصرنا علی وجوب سبوة الجمعة بمننا بحکم اطلاق الجمعة ولو استدلال بمعوم قول
 نبیین بابت الجمعة علی زنة فله یوم من الاسبوع لکان احسن و اقوی لحصول
 الاتفاق علیه (رحمہ) صادق (ع) در تفسیر ایه فرمودند که شاهد روز جمعه
 است با آنکه در وی اقوالی است زرد مفسرین و زرد روایات نیز شاهد روز جمعه است
 و مشهور روز جمعه و روایة دارد و شاهد روز نحر است و روز عرفه و مشهور جماعت صل
 الله علیه و آله و سلم و مشهور قیامة است و روایة دارد روز عرفه است و مشهور
 جمعه روایة دارد و ملک موکل بر مکافؤ و مشهور قیامة و شاهد مدعی و مشهور مدعی
 علیه و شاهد این ائمة و مشهور سایر امام و شاهد اعضای بنی ادم در قیامة و مشهور
 خرد آنها و روایة دارد شاهد حبر الاسود و مشهور حاج روایة دارد شاهد ایام
 و مشهور نبی ادم و روایة دارد شاهد انبیاء و مشهور عهد (ص) روایة دارد شاهد
 خلق و مشهور جن و شاهد خداوند و مشهور لا اله الا الله الحاصل هر یکی در حد
 است مبارک ندارد نایة الامر متکام در هر مقامی طحااط مصالحتی بیان یک
 مصداق کرده و اصل تفسیر در اخبار موجب زیاده بر این باشد و در تفسیر امام
 اصلا ربطی بآنچه محل کلام است ندارد والله الهادی (وطایفه چهاردهم) در
 بیان اخبار متفرقة از فرادادن خطبه عرض و گفتن و از نزول جمعه در سفر و وجوب
 سماع خطبه امام و حکم حرف زدن در بین خطبه و وجوب تقدیم خطبه بر نماز

و وجوب قیام خطیب و تعیین وقت خطبه و بیان تعیین لباس امام جمعه و بیان کیفیت
 خطبه و بیان فضیلة يوم جمعه و بیان رجعتان سبق بمسجد بلکه اول صبح حاضر
 شود و بیان کیفیت امام در منبر و بیان عدم کفایة یا مخالفین الی غیر ذلك که تمام
 اخبار این عناوین ذکر شده که رسالهای مذکوره عبارة از اخبار این مقاله بوده
 تماماً که حقیق معظم وي را بعنوان نقل کردم و بقية تمام این عناوین که فهرست
 دادم باحاطات قریب ده حدیث که در رساله چهارم نقل کنم پس این دو دست
 حدیث رساله است که فرمودند تماماً دال بوجوب نماز جمعه است یعنی بالنص و به
 و بعضی بالظهور و من اگر اینها را نقل نمی کردم مثل سایر اصحاب (فده) اصرارم
 شما یک مرتبه که می شنیدید دو دست حدیث در وجوب تعیین وی وارد است
 خصوصاً اگر شخصی بزرگی م بگوید خصوصاً اگر م مصنف وي در جلسه
 عوار پیدا کرده باشد و خصوصاً م گفته شده که فقهاء گفته میکردند یا نقابل
 و خصوصاً م این اخبار را در کلمات اصحاب (فده) ابدأ پیدا نکردی لاجرم
 تو را حالتی طاری شود این بوده چنانچه در اول همین مقاله بیان اعتراض نموده
 و ملزم شدم که تماماً نقل کنم برای دفع عاذر و تو خیری که تمام اخبار این مقاله
 من اول وی الی آخر وي که حدود دو دست حدیث است غیر از مقدار ده
 دوازده که آنها کرده برای مقاله چهارم اصلاً مربوط بحمل نزاع نیست ابدأ ربطی
 بنقام ندارد هیچ معامی ببحوث عنه ندارد بوجه من اوجوه و این لحاظ م فقهاء
 تعرض نکردند و چون بی ربط از مقام است از این حجة خبلی بحجاب است دعوی
 اطلاق حالی یا مقالی یا مقامی در آنها بودن نم بر فرض محال پس کما ایست واجب
 است مقید شود بشرائط عامه وي و بخاسه وي با آنکه در هر کدام از این شرایط
 چند روایتی زیاده نیست پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والی یا نماینده
 وي که باده اربعه اثبات نمودیم که فقط از حدیث پنججاه حدیث بوده بآنحاء دلالة
 وي الهادی العالم

مقاله چهارم

در بیان طایفه سوم از اخبار است که بعضی از محدثین قائل بوجوب مطلقاً
 نمیکند نمودند (مجموع محدثین) (فقه) (حدیث اول) از زمره از ابی عبد الله
 علیه السلام قال قال ابو جعفر (ع) لا تكون الخطبة والجمعة وصلوة رکعتین علی
 اقل من خمسة رهط الامام واربعة (حدیث دوم) از ابی العباس از ابی عبد الله
 علیه السلام قال ادنی ما یجزی فی الجمعة سبعة او خمسة اذناه (حدیث سوم) از
 ابی بصیر از ابی جعفر (ع) قال لا تكون جماعة باقل من الجمعة (ترجمه)
 فرمود حضرت امام محمد باقر (ع) که محقق نمی شود خطبه نماز جمعه و دو رکعت
 خود نماز جمعه بکثر از پنج نفر که است پنج نفر امام است و چهار نفر دیگر
 (و تقریب دلالة) واضح است که امام (ع) فرمودند که نماز جمعه صحیح نیست
 مگر با امام و چهار نفر مأموم پس بعد از اوراق اطلاق لفظ امام هر وقت پنج مرد
 محقق شد واجب است انعقاد جمعه پس اگر چیز دیگری هم مدخلیه داشت در
 لزوم انعقاد واجب بوده بیان وی پس اطلاق خود لفظ امام و اطلاق حدیث بتام
 مضمون دلالة دارد بوجوب انعقاد فقط پنج مرد و لا غیر (و توضیحی بضاد
 دلالة) چه آنکه «اولاً» فقط حدیث در مقام بیان دو جوة است ریاده اصلاً
 بجز دیگری نظر ندارد تا نوم اطلاق شود یکی آنکه اقل عدد در انعقاد جمعه پنج
 است و یکی دیگر امام هم از جمله پنج نامبرده شود و این واضح است بحدیث خود
 «و ثانیاً» لفظ امام در مقدمه گفتیم که القاب خاصه این دوازده نفر است در
 عرف شیعه و بر غیر صادق نیست الا عابۀ و فرینه مجاز بوجه در مقام نیست با
 تحکم اصالة الحقیقة «و ثالثاً» اشاره کردیم که اگر مشترك لفظی است پس علاوه
 بر انصراف بوالی در مقام مخاطب فرینه لازم دارد غیر وی را نیست و اگر
 مشترك معنوی است پس ما قدر متیقن و انصراف در مقام مخاطب و وجود بیان
 اطلاق ندارد علاوه در این صورت کل و جزء و اصل و فرع غلط است و اگر
 حقیقة و مجاز است که فرینه مجاز مفقود است «و ثانیاً» بقول مجلسی (فقه)

که مبارک نکره و معرفه قرار داده الف و لام عهد است ولو آنکه لفظ مطلق باشد
 و ثانیاً «فرمائید هم لفظ امام و هم خود حدیث بنفسه مطلق است پس با اینک
 این مطلقات واجب است که مقید شود بحدود شرائط عامه نماز از ماهارة و امثال
 وی و شرائط خاصه از ذکوریة و حریریة و بعد فرستادن و امثال ذلك پس نیز واجب
 است که مقید شود بوالی و ثانیاً وی که باید اربعه ثابت میکردیم که از جمله
 پنجاه حدیث بوده بانحاء دلالة (حدیث چهارم) از فضل از ابی عبد الله (ع)
 قال سمعت ابا عبد الله (ع) يقول اذا كان القوم فی قرية صلوة الجمعة اربع رکعات
 قال قلت لهم من یخطب جموعاً اذا كانوا خمس نفر و انما جماعت رکعتین لم یسکن
 الخطبتین (ترجمه) فرمود حضرت صادق (ع) «و قتیقه مردم در ده باشند
 نماز جمعه آنها چهار رکعت است پس اگر از برای آنها امام جمعه باشد همه بخوانند
 اگر عدد آنها پنج نفر باشد و قرار داده شده دو رکعت عوض دو خطبه (تقریب
 دلالة) از است که حدیث دو حکم بیان نمود یکی بودن امام جمعه و حضور اقل
 عدد پس جمعه واجب است بعد از حل اخبار وی را بر انفاء یکی نه بودن
 امام پس ظهر واجب است و لا ریب که تحصیل بین من یخطب و عدم وی ظلم
 حرکه است پس امام علیه السلام فرمود همین که خطیب باشد بجمعه که نماز جمعه
 بخوانند و ظاهر امر و وجوب تعیین است پس جمعه واجب تعیین است چنانچه محدثین
 ادعاء کنند بواسطه عدم وجود معارض با وی بزم آنها که پنجاه حدیث دال بر
 حضور والی را نسباً ملصقاً گرفته اند و چون اجماع قائم بر عدم تعیین است باقی
 ماند جواز که تعیین بوجوب تخیری شود چنانچه به معنی از مجتهدین فرموده خاصه
 از جواهر تا زمان ما و بعد این حضرات را نیز دو مصلک است یکی آنکه این
 حدیث و سایر اخبار قراءه اذن عام است پس جایز است انعقاد بضم اجماع بر نفی
 تعیینی تخیری و یکی دیگر آنکه نماز جمعه تعدد مطلوب است مرتبش باوالی و مرتبش
 بی والی و محتاج اذن نیست و این دلیل دال بر وجوب مرتب سادۀ تعیینی است
 بحکم ظاهر ادله ولی بضم اجماع دال بر نفی وی تخیری است و الله اعلم بالمعانی
 «و توضیحی بضاد وی از حقایق مذکوره» «اولاً» اشخاص که اصطلاح از جمعه

و تواریح شرعی دارند و از اوضاع شرعی در صدر اول لایزال الملاح دارند می
داند که در صدر اول شبیه تحت الشماخ بودند و این ولایه عامه را که در مقاله
دوم بیان کردم کاملاً در دست ابناء عامه بوده و آنها با کمال قدرت این ولایه عامه
را افعال میکردند از اقامه جمعه و جماعه و ایجاد و جهاد و قضاء و فتوی و اقامه حدود
و جهم جبابه و ضرایب و حبشیات الی غیر ذلك و زانی بر حال کسیکه بر آنها اعتراض
کند و با مخالف از حکم آنها نباید خاصه اگر برای تقسیم بر وی بسته شده بود
ولی حال دهات در آن زمان مثل زمان ماحاسه نوع بوده دهات بزرگ که
تعبیر بقصبه احیای می شود و دهات کوچک ولی مرکزیه داشت و دهات کوچک
بی مرکزیه در دو قسم اول نماینده دولت لایزال آنها باشد و حال وی حال مصر
است و اما قسم اخیر نماینده دولت در وی نیست اصلاً و ابتدائاً بلکه اسرار حق و وفق
وی با شیخ آنها است یعنی کدخدای ده پس بناء علیه لایزال بعض دهات امام
جمعه و قاضی داشته و دارد و بعضی اصلاً ندارد امام (ع) وظیفه واردین بردهات
را بیان کند که متعیر نباشند در غریبه جمعه میفرماید که واردین ملاحظه کنند
امام جمعه منصوب هست نماز جمعه با وی بخوانند امام جمعه ندارد نماز ظهر چهار
رگتی بخوانند قسم بحیاء خردم که نه اذن عام است نه اذن خاص است نه تعدد
مطلوب است نه در مقام بیان آنکه نماز جمعه بجه شرطی غیر واجب و این واضح
است نزد کسیکه از فقه آل محمد ص ۱ چیزی قسمت شد است (و ثانیاً) سلنا
بانکه امام (ع) یک شخص یا بدهانی که مرکزیه ندارد اذن داده بسیار مردم
چه مربوط و لذا شیخ الطائفه (قدسه) میفرماید که این اذن خاص است بسیار
مردم رجلی ندارد و قائل بحرمه شده چنانچه شناختی عین عبارة وی را در خلاف
(و ثالثاً) لگو اذن عام ولی باید حجة ابن الحسن اذن بدهد اذن آنها اليوم
نابیه ندارد ولو اعضاء و نداریم در ایادی چیزی ولا اقل من الفلك استصحاب
عدم اجاره جاری است (و رابعاً) این حدیث و سایر اخبار قراء معارض است
با اخبار مستفیضه تأیید و جوب وی را از اهل قراء و غیر از معارض و تماظط
مفری نیست بعد از معارض مرجحات آنها نیز و لا یتوهم بر اینکه مگر شما قائل

فرید بعدم وجوب وی بر اهالی دهات چنانچه قول نادری از شبیه و عامه بوده
باشد چه رفر بد از این احادیث مستلزم قول بعدم وجوب بر آنها نباشد چه آنکه
کافی است در وجوب بر آنها مثل سایر مردم عموم ادله اربعه که موضوع وی را
بعض قضیه حقیقیه البالغ الی ما قبل فرار داد مثل سایر تکالیف شهری و دهانی بری
و بحری ندارد (و خامساً) بفرمائید امضای امام جمعه که تعبیر بمن بخطب کرد عام
است چه امام فرع چه اصل چه جزء و چه کل پس بین وی و ادله اربعه داله بر
در طیه و الی و نماینده وی که بعضی نس بوده و بعضی ظاهر و بعضی اصلاً فرمود
که سایر مردم نمی خوانند اقامه کنند و این امام مثل سایر امام جماعها نباشد
و خایه باید اقامه کند و امیر و حاکم باید اقامه کند امام و اخس مطلق است پس
واجب است که مقید خود اطلاق وی بان ادله چنانچه واضح است (و سادساً)
اصلاً اطلاقی ندارد بوجه من التوجه چه آنکه یکی از مقدمات حکمة عدم بیان
است پس کافی نیست پنجاه حدیث بالسنه مختلفه و دلاله متکثره از رای بیانی
اصلاً از دو بیست و چهار اجماع و سایر ادله کما توان دعوی اطلاق نمود
(و سابغاً) ممکن است که اصلاً محمول بر تنقیه شود اگر چه با اصالة الجهة معارض
ندارد چه آنکه نوعاً فهمیده بودند که این آیه نماز جمعه را بطحاظ وقد والی
واجب نمی دانند این بوده که لا زال در مقام بودند که حرفی از آنها در این
باب صادر شود که مورد حجة گردد و ایشان م در این مسئله بر وفق غنائی که
دبری نتواند اشکال کند جواب فرمودند و عین واقع بیان کردند که اگر امام
جمعه هست بخوانند نیست نه خوانند و ظهر بخوانند و اما امام جمعه کی است حاکم
است و این معنی عرض کردم مخالف با اصالة الجهة است ولی مآیور بهر وجه تنقیه
و اجلاء آیه ریم موجب اطمینان است (و ثانیاً) اصلاً معنی ندارد تطبیق بوجود
من بخطب و عدم وی چه آنکه مقدمه وجودیه بوده بر اتم واجب بوده که امر
نماید یاد گرفتن چه نباید در شبهة حکمة لازم است ولو در موضوعیه لازم
نباشد (و ثالثاً) بناء علیه تعلیق غلط است چه امر خطبه در اهل لسان دران
عمر رابع للعامة بوده مؤنه لازم نداشته که حکمی منوط بوی باشد عهد الله

این از واضحات است و الله العالم (حدیث پنجم) از محمد بن مسلم از مصوم (ع) قال مثلته عن اناس في قرية هل يصلون الجمعة جماعة قال نعم يصلونها اربعا اذا لم يكن لهم من يخطب (ترجمه) سؤال کردم از مریدی که دو ده باشند آیا نماز جمعه را با جماعت بخوانند فرمود بلی بخوانند آن نماز جمعه را چهار رکعت اگر نیست از برای آنها امام جمعه شرعی (و تقریب دلالت) وی با اجوبه قسمه طاق العمل بالنعل است اعاده لازم ندارد ولی چیزی در این حدیث است که ظاهر در شرطیة والی است که از حدیث قبل استفاده نمی شد و بر مدعای ما ادل است از مدعای خصم و بخوبی شاهد شود آنچه را که در حدیث قبل بیان نمودیم و نتیجه که چگونه غلط شده از این دقیقه و از این است که لاشک بر اینکه محمد بن مسلم موافق بدوی نبوده از اضراب زراره و امثال وی است چنانچه محقق خراسانی در این سؤال تصدیق فرموده این مدعای مرا و ایشانی از فقهای صدر اول امامیه محسوب است پس در این صورت مسؤول عنه ایشانست که با جماعتی توان خواند یا نه چه بوده چه آنکه جمعه بذاته دو احتمال میرود یکی چهار رکعتی که اسم وی ظهر است یکی دو رکعتی که اسم وی جمعه است اگر اولی بوده چه احتمالی است که ایشان دادند مگر احدی از امامیه اعلامیه نوبت کرده عدم مشروعیة وی را با جماعت که او - سؤال از آن نمود که - سؤال فی الحقیقة از ضروریات دین نمود و این محال است و اگر دومی بوده پس نیز چه احتمالی است مگر احدی از امامیه اعلامیه تجویز کرده بدون جماعت مشروعیة وی را که او سؤال از آن نمود پس هر دو تقدیر - سؤال محال است پس مسؤول عنه چه بوده از چنین فقیه بزرگی پس آنچه معقول است که سؤال شود نیست الا آنکه اعتقاد وی این بوده که حضور والی و نمایندگی وی شرط است ولی خوب عاقلان در اغلب دهات و حود ندارند در این صورت در روز جمعه آنها را چه باید کرد میتوانستند جمعه را بدون والی با جماعت بخوانند یا نه متعین است که ظهر بخوانند امام (ع) نیز تقریراً بر حسب اعتقاد وی جواب داد که حضور والی شرط است شهر رده و نمکن و عدم نمکن ندارد ظهر بخوانند ولو در جماعت اگر امام جمعه شرعی نیست آنجا

مقتضی بکتابخانه خارج نفوذ
از کتابخانه خارج نفوذ

قسم بجان خودم حدیثی را غیر این نظری نیست ابدأ و ظاهر وی شرطیة حضور والی است و لا غیر الحمد لله علی الهدایة و صلی الله علی محمد و آله و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین (حدیث ششم) از زراره از ابی جعفر (ع) قال قلت له علی من تجب الجمعة قال «ع» علی سبیه خرمین للمسلمین و لا الجمعة اقل من خمسة من المسلمين احدهم الامام فاذا اجتمع سبعة ولم يخافوا اثمهم بهضم و خطبهم (ترجمه) زراره میگردید که گفتیم با امام محمد باقر علیه السلام که بر چه کسی واجب می شود نماز جمعه پس فرمودند بر هفت نفر از مسلمین و جمعه محقق نمی شود کثر از پنج نفر از مسلمین که یکی از آنها امام باشند پس و فتنیکه جمع شدند هفت نفر و میترسند امامت نمایند است امام بقیه را در حالتیکه آن امام بعضی آنها است و در حالتی که آن امام خطبه نماید بقیه را (و تقریب دلالت) واضح است از جهانی (اول) سؤال نمود از وجوب نماز جمعه امام علیه السلام هم فرمود بر هفت نفر با پنج نفر از مسلمین و شکی نیست که در مقام بیان یوده و مقید فرمود قول خودش بحدیث را بجزی یا شخص (دوم) اطلاق لفظ امام معید نکرد امام اصل (سوم) مراعاة فرمود بعضی امامت نمایند بعضی دیگر را پس امامت را اختصاص باحدی نکرد (چهارم) فرمود بعضی خطبه بخوانند برای بعضی و اختصاص باحدی نکرد «و تو خیر بی فساد وی از جهانی» «اولا» آنکه حدیث اصلا ظری ندارد بجزی مگر بدو جهة و فقط در مقام بیان آن دو چیز است یکی آنکه اقل عدد جماعت بهفت یا پنج محقق شود و مثل سایر جماعت نیست که یکی هم محقق شود و دیگر آنکه امام جمعه نیز داخل در عدد است و خارج نیست «وثانیا» ما در مقدمه مدلل کردیم که امام لقب خاص است در عرف شیعه اطلاق بر غیر نمی شود مگر بدلیل قاطع مجازاً که در مقام مفقود است پس دال بر صرام ما باشد «ثالثا» اگر مشترك لفظی است پس علاوه بر انصراف مرای اقل و عدم امکان هر دو بواسطه عدم جواز احتمال لفظ در اکثر از معنای واحد در نزد مشهور ولو ما جایز دانیم علی التحقیق قرینة معینة مفقود است و اگر جنوی است علاوه بر قدر متیقن یا انصراف و غلطیته اصل و فرع و کل و جزء

در این صورت اطلاق تصویر نمی شود چه آنکه از فرع عدم بیان است پس
پنججاه حدیث که لفظ امیر و خلیفه و اولوالامر و نفی از غیر امام جماعت نمود موجب
بیان نخواهد شد و اگر حقیقه و مجاز است پس نیز قرینه معینه و صارفه مفقود
است « و را بما » بقول مجلسی « فقه » در اعیاد که مدار فرق تکرار و معرفه
قرار داده پس الف و لام عهد است اشاره بر والی است « و خامسا » سلمنا از هر
جبهه اطلاق داشته باشد پس تا ایما واجب است که مقید شود بآثار شرائط
عامه ناز و خاصه جمعه از ذکوری و حریری و بعد فرسخین با آنکه در هر کدام دو
سه حدیث زیاده نیست پس واجب است که مقید شود بر والی که ادله اربعه دال
بر شرطیه بوده که من الجمله پنججاه حدیث بوده و بحیاط خودت این واضح است
چون آنکه نسبت اعم و اخص است « و سادسا » فرمودند پس اگر نمی ترسند
بخوانند پس باید سؤال نمود که از کی میترسند و برای چه میترسند و چرا باید
ترسند در بلاد مسلمین و در ملا مؤمنین به خواندن ناز موجب خوف و خطر
است نه خواندن وی و بدیهی است که عامه ناز جماعت غیر جمعه را امام خامی
نیست و جواباً و لا استجاباً بلکه هر کسی اقتداء کنند بالضرورة پس اگر حال
وی مثل سایر جماعت بود که ترمی نداشتند چه آنکه معلوم که از عامه می ترسند
و باید م ترسند چون منصب والی است و بی اجازة در شؤون والی تصرف
شد و باید بترسند پس معلوم است که امام جمعه شدن از مناصب والی است
مثل قاضی شدن و قضاوتی علمه در اصول دین و فروع دین سه قسم است حق
و خطاء در اجتهاد و احتمالات و احدی از امامیه این رانسیه احتمالات با آنها نداده
پس معلوم است خوف برای تلبس بولایه و این است واضح است و لذا بعضی از
محدثین ملتفت این معنی شده بعد میفرماید بموجب ذیل حدیث بر حسب اطلاق
در وی که فرمود یا مهم بعضهم و خطیبهم اذن عام است پس ما اولاً بدانیم معنای
عبارت را نا معلوم شود که « اذن عام است و نه اطلاق دارد پس باید دانست
اولاً که فاعل کی است و مفعول وی کدام است و کله بعضهم و خطیبهم چه
محل از اعراب دارد تا آنکه بخوبی واضح شود که روایه بر سرام ما اذل است

از سرام خصم بلکه متعین است و ظاهر آ فاعل ضمیر مستتر در فعل است و ضمیر
مفعول است و ضمیر فعل بامام قبل راجع است که مدلل نمودیم که تمام تقادیر
والی است و ضمیر جمع که مفعول باشد بمسلمین یا خصم راجع است و عبارت چنین
شود که امامه نباید از امام مسلمین را و یا پنج نفر را و اصلاً و ابداً اشکالی وارد
نیاید و روایه اجمالی هم ندارد چنانچه بعضی قوم کردند و چون مدلل کردیم
تمام تقادیر که مراد از امام والی است و ضمیر هم بوی راجع پس سرامه دال
بر شرطیه و لی است و اصلاً ربطی بآثار مردم ندارد و این واضح است اما کله
بعضم که خطیبهم مثل وی است پس ظاهر از آنست که منسوب است و حال است
از فاعل و جبهه ذکر این حال برای افاده آن است که امام هم بمعنی از عدد است
و خارج نیست و با وی اقل عدد همت است « پنج پس قوم نه شود که این عدد
باید حساب شود بدون امام و ضرری ندارد تعریف وی بعد از آنکه بتأویل مفرد
برده شود چنانچه گفته ابن مالک و الحال آن عرف لفظاً معتقد تنکیر کوحده
اجتهد پس معنی چنان شود که از امام مذکور سابق که والی است متعین
و مفرد در امامه این بعض است پس قوم نه شود که امام همیشه مفرد در امامه
است و این تنایه دیگری است برای افهام تخصیص این امامه بر والی و ضرری ندارد
چه بودن چه اولاً جمله ناقصه فی الحقیقه مفرد است و ثانیاً احیاناً چه آید چنانچه
گفت و در وضع الحال یحیی جمله کجاء رید و هو ما در حله چنانچه ضرری ندارد
هم جملیدیه وی در دومی یا مطلقاً چنانچه در تسهیل میگوید که جملید باشد یا
بمخرجه وی مثل صفتی که علم بقلبه باشد و مقام چنین است لا زال بعض عدد امام
خاص است و از اینجا است که زنجشیری گفته ملک التخاص عطف بیان است
بطحاظ غلبه و منقح نیز میگوید جملید باشد یا بمخرجه وی و این تحقیق در مسئله است
ولکن بعضی قوم کردند که مرفوع است و فاعل لم شود پس در آن صورت
علم بعض از عدد است و اطلاق دارد هر که باشد ولی با کی هم ندارد که برهم
خوانده و فاعل باشد ولی چون در صدر حدیث بیان نمود که باید با امام باشد
و تمام تقادیر مدلل نمودیم که والی مراد است پس دیگر اینجا اطلاق تصویر

ندارد علاوه بر آنکه اولاً وجود قدر متیقن مانع است از اطلاق وثائیا بر فرض انکار وجود انصراف مانع است از اطلاق وثائیا بیان مراد از وی بخلافه و امر و حاکم و اولی الامر مانع است از اطلاق وراثت و اینک واجب است مقید شود بشار شرایط عامه و خاصه پس نیز واجب است تنقید وی را بوالی چونکه نسبت عام و خاص است پس قسم بجهان خودم که دلالة حدیث بر اشتراط بوالی واضح است (حدیث هشتم) موقوفه این بکبر سنات ابا عبد الله علیه السلام عن قوم فی قبة لیس لهم من یجمع بهم یصلون الطهر يوم الجمعة فی جماعة قال نعم اذا تخافوا (حدیث هشتم مثل وی بزیادی اذا لم یخافوا شیئا) (ترجمه) سؤال کردم از قومیکه در ده باشند و نیست از برای آنها امام جمعه پس نماز ظهر روز جمعه را در جماعت بخوانند فرمود ملی اگر نمی ترسند چیزی را (تفسیر دلالة است است) که مراد از یصلون الطهر نماز جمعه است و سؤال این است که اگر امام جمعه نیست برای اقامه نماز جمعه خود قوم اقامه نماز جمعه بنمایند امام علیه السلام فرمودند ملی خودشان اقامه نمایند نماز جمعه را اگر باک ندارند از احدی (و تو خبری بفساد استدلال از جرانی) بلکه حدیث بخوبی دال بر شرطیة والی است (اولاً) از سؤال وی چنان استفاده می شود که امام جمعه شدن غرض شخصی خاصی است و هر کس نتواند امام جمعه شود و اقامه جمعه نماید و امام (ع) جز تقریراً اعضاء اعتقاد سائل را نمود والا واجب بوده بفرماید که امامة اختصاص باحدی ندارد (وثائیا) اگر امام جمعه شدن منصب نباشد و مراد از امام والی نباشد بلکه هر که بتواند امام شود کلام موجب تناقض است چه بناء علیه صدر حدیث میگوید امام ممکن نیست پس هیچگونه میگوید خود امام ترتیب دهند و اقامه نمایند که ممکن است و وجود دارد (وثائیا) تصریح است که چون امام از قبل والی نیست چنانچه شأن اغلب دعوات است که نماز اقامه نماید پس نماز ظهر یعنی چهار رکعتی با جماعت بخوانند یا نه امام علیه السلام فرمود اگر نمی ترسند مانعی ندارد چه آنکه جماعت وی اختصاصی نیست ولی عامه آنکه مطلق بمسلم خوف نمود دو چیز است یکی آنکه ولو شرط نبوده ولو نزد عامه ولی در حدیث

اولاً اقامه از ناحیه والی بود و لو شرط نبود و دیگر خوف از صلاحین جور و فسادین که غلط نمایند جماعت ظهري بجماعت جمعه و اسباب فساد برای شیعه فراهم آورند که اقامه جمعه نمودند (وراثتاً) شاهد است و دلیل است بر اینکه مراد سائل از نماز ظهر روز جمعه ظهر چهار رکعتی است نه جمعه صحیحه این مسلم که ما بعنوان حدیث پنجم نقل کردیم مراجعه کنید اعاده لازم نیست پس مستفاد چنانست است که شرط نماز جمعه حضور والی است و در صورتیکه ده باشد و وجود ندارد مردم خود میتوانند اقامه نماز جمعه نمایند یا نه امام (ع) فرمود خبر نمی توانم داد و باید ظهر بخوانند ولو با جماعت اگر اقامه جماعت مفیده ندانند پس شود الله که حدیث سؤالاً و جواباً و تقریراً دال بر شرطیة است بلکه واضح است (و خلاصاً) اگر مراد از من بخطب و بجمع اعم باشد معنی ندارد جواب بسقوط تکلیف ملکی باید امری تعلم نمایند و تحصیل نمایند چه آنکه مقدمه وجودیه است باید یادگیرند ما آنکه امر خطبه در آن زمان از اهل لسان اسلام مؤنه نداشته با آنکه جای سؤال است که چه نحو بوده مردم تمام احکام و احراء و شرائط هر نمازی را یاد گرفته بودند از ظهري و دعائی الا این دو سه کلمه تحمید و تحمید را غفلت کرده بودند بجماعت حرمت مسئله واضح است حتی در وی نیست (و سادماً) مراد از من بخطب بامس بجمع و امثال این عبارت یعنی امام جمعه و ما غیر مره گفتیم که این الفاظ خاص است اطلاق بر غیر نمی شود مگر مجازاً و لابد من دلیل که در مقام مفقود است (وثائیا) سلمنا که اختصاص ندارد اطلاق فرع جریان حکمت است و وجود قدر متیقن حین خطاب یا اقلاً از انصراف یا بیانیه ادله اربعه خاصه پنجاه حدیث مانع است از اطلاق (و سادماً) سلمنا اطلاق دارد پس همان نحو که واجب است مقید شود بشار شرایط عامه و خاصه وی از ذکر و ریه و عدد و کمال و حریه با آنکه در هر کدام یکی دو روایة ریاضه نیست پس نیز واجب است که مقید شود بوالی که دلالة بجماعت حدیث بوده (و باثراً) سابق اشاره کردیم از شیخ طائفه که اینها اذن خاص است (و یازدم) اشاره کردیم که معارض است با اخبار تأیید از دعوات و غیر تناقض را می ندانند (و دوازدم) سلمنا استفاده اذن شود

برای ما مفید نیست باید از حجة ابن الحسن (عج) بر حذ ولوامعنا و ترسیده
ولا اقل من الشك و اصل ما کم بعدم اماره است و الله اعلم (حدیث بهم)
از سماعه از صادق علیه السلام قال صلوة الجمعة مع الامام و کثان فن صلی و حده
فهي اربع رکعات (ترجمه) فرمود صادق علیه السلام که نماز جمعه یا
امام دو رکعة است و بدون وی چهار رکعة است (تقریب دلالة) از آنست که
لفظ امام مطلق است و بعد فرمود نماز جمعه یا امام دو رکعة است مفید چیزی
از زمان و شخص نکرد و تفصیل بین دو رکعة و چهار رکعة ظاهر شرکة است
وجه خبریه در مقام انشاء است یعنی بجهت آن یکون ال کتمان و تو خبری
بصادق وی از جهانی «اولا» گفتیم لفظ امام لقب شخص است تعمیم ندارد
«وثانیا» قدر متیقن وی یا انصراف یا بیانة ادله اربعه مانع از اطلاق است یا
عاطیه اصل و فرع در این صورت «وثالثا» الف و لام عهد است «ورابعا»
کا اینکه واجب است مفید شود بشار شرائط عامه و خاصه پس نیز واجب است
که مفید شود بحضور والی «و خامسا» اصلاح حدیث را باین مراحل نظری نیست
بلکه فقط در مقام بیان حقیقه وی است از حیث عدد رکعة حتی نظر بسائر
اجزاء هم ندارد فضلا از شرائط و مواعیم و قواطع فضلا از شرائط و وجوب و این
واضح است (حدیث دوم) از عمر بن زید عن ابی عبد الله قال اذا كانوا سبعة
بوم الجمعة فليصلوا في جماعة و لباس الرداء و العمامة و ليتوكلوا على قوس او عصی
و يقدم مقدمة بين الخطبتين و يجهر بالقراءة و يثبت في الركعة الاولى منها قبل الركوع
(ترجمه) فرمود صادق (ع) و فتنیک مردم هفت نفر شدند روز جمعه پس
واجب است که نماز جمعه بخوانند و امام عبا بپوشد و عمامه گذارد و تکیه بر
قوس یا عصا نماید و بین خطبتین تشدید و قرائت را بلند بخواند و قنوت جای آورد
دو رکعة اول قبل از رکوع و مقتضای قاعده تمام جمل خبریه انشائیة است و هر انشائی
از برای وجوب خرج ما خرج (و تقریب دلالة واضح است چه آنکه معلوم
است که متکلم از تمام جمة در مقام بیان بوده حتی بعضی از احکام مستحبی را
تیمیز بیان نموده پس بعد از اراده انشاء از اخبارات و عدم تفید وی چیزی با

خفیه واضح است که واجب است تعیین بقوت شرطی در وجوب
وی یا واجب (و این استدلال قاعد است از جهاتی) «اولا» حدیث در مقام
بیان بعضی از اجزاء و شرائط است مثل عدد و غیر وی «در مقام بیان کیفیت
وجوب وی و یا تمام اجزاء و شرائط آن و الا پس حریة و ذکر و بعد فرستادن
و بشار شرائط عامه و خاصه هم معتبر نیست (وثانیا) حملنا پس کا آنکه واجب
است که مفید شود بشار شرائط عامه و خاصه و اجزاء و عدم مواعیم و قواطع پس
نیز واجب است که مفید شود بحضور والی که باده اربعه مدلل شد که من
جه پنجاه حدیث بوده بتمام دلالة (حدیث یازدهم) روایة زوارده که ما بعنوان
می و خدم در طی سنة بیان کردیم (حدیث دوازدهم) روایة عبد الملك که
بشرا می و خدم بیان کردیم در طی سنة مراجعه کنید ترجمه البحر سرین
قل زی فیه من فتور (حدیث سیزدهم) عن النبي (ص) انه قال اذا اجتمع
خمس ائمة الامام فليطعموا (ترجمه) یعنی (ص) فرمود که وقتی که
چهار شدند مردم و پنج نفر شدند که از آن پنج نفر یکی امام شد پس بر آن پنج
نفر است اینکه نماز جمعه بخوانند (و تقریب دلالة بر واضح است) که بعد از
ازم حل اسمیه بر انشائیة نی (ص) نماز جمعه را واجب فرمود بعد از آنکه
اطلاق اسرم اقتضاء دارد که واجب تعیین باشد و لا غیر و مفید بخیدی از شخص
خاص یا زمانی فرمود الا فقط دو شرط برای وی قرار داد یکی عدد و دیگری
امام که مطابق است مفید حوالی نکرد (و توحید عباد وی) (اولا) نصف
نبری (ثانیا) فقط در مقام بیان عدد است و لا غیر (ثانیا) غیر مره گفتیم که
امام لقب شخص است و الا و قدر متیقن با انصراف یا بیانة ادله اربعه دلیل والی است
کایا و بودن الف و لام باعتبار محلی (فده) از برای عهد ثالثا و رابعا حملنا
که از همه جبة مطلق و لکن بدیهی است که نماز جمعه را اجزاء و شرائط و مواعیم
و قواطع بسیار است و منافا بر اینکه وجوب وی را نیز شرائط بسیار است پس کا
ایکه واجب است که مفید شود سقیه آنها پس نیز واجب است که مفید شود
بحضور والی یا نماینده وی و این واضح است محتاج باطاله نیست (حدیث

چهاردم) صحیحی بر نعلی از صادق علیه السلام لا جمعة الا بخطبة واما حملت
رکعتی لمکان الخطبة (ترجمه) فرمودند که نماز جمعه صحیح نیست مگر بخطبه
و در رکعة شد بطیاط آنکه خطبه عرض دور کعة ظاهر است (و تقرب استدلال
است است که امام «ع» مطلق نموده صحت وی را بخطبه و اطلاق وی را مقید
فرموده بر اینکه باید از والی باشد اقتضاء دارد عدم شرطیة وی را «و تو
خبری بنیاد وی» چه آنکه حدیث فقط در مقام بیان آن است که خطبه
جزء نماز است و دیگر بجزئی نظر ندارد و بر فرض محال چنانچه واجب است
که مقید شود بمأمرات از اجزاء و شرائط عامه و خاصه پس نیز واجب است
که مقید شود بحضور والی و این واضح است اطاله لازم نیست (حدیث یازدم)
اربعین مسلم قال سألت عن الجمعة فقال أذان وأقامة يخرج الإمام بعد الأذان فيصعد
للمنبر فيخطب ولا يصلي الناس مادام الإمام على المنبر قدر ما يقرأ قل هو الله أحد
ثم يقوم فيفتح خطبة ثم يركل يصلي الناس فيقرأ بهم في الركعة الأولى بالجمعة وفي
الثانية بالمناقبين (ترجمه) گفت سؤال کردم از حقیقة نماز جمعه پس فرمود
أذان است و اقامه و بعد از اذان امام خارج شود و بمنبر برود پس خطبه
بگوید و مردم در حال خطبه گفتن وی ماری مشغول نباشند پس جلوس بر منبر نماید
بعد قرائة سوره توحید پس بلند شود و خطبه بگوید پس پائین آید پس نماز
بخواند با مردم در رکعة اول سوره جمعه بخواند و در دوم منافقین (و تقرب
دلالة آن است که ایقان سؤال نمودند از حقیقة نماز جمعه پس بر امام «ع»
لازم بوده که هر چه در وی مدخلی داشته بیاید که از جملة احوال
اختصاص امام خاص با زمان خاص بوده پس چون مطلق است پس دال است
بر اینکه از واجب است تعییناً چه بیان عدلی نکرده و مشروط هم بر والی یا زمانی
نیست و الا روی بود بیان (و توحیدی ارجحانی) اولاً ضعف سند بطیاط اخبار
و ثانیاً غیر مره گفتیم که در لفظ امام اسلام انوار اطلاق قائل شد چه آنکه
لقب شخص است و ثالثاً پس دعوی اصل و فرع بی اساس علاوه بر اینکه با وجود
متیقن با اعراف بایبانیة ادله ارسه دعوی اطلاق عجمی نیست و راجعاً الف و لام

عهد است چنانچه مجلسی «قده» اعتراف کرده و خامساً بدیهی است تمام اجزاء
و شرائط بیان شده مثل عدد یا ذکوریة و حریة و کمال و بعد فرستادن پس حضور
والی هم مثل وی (و سادساً) حملنا و لکن کما اینک واجب است مقید شود بمأمر
شرائط عامه و خاصه پس نیز واجب است که مقید شود بحضور والی که ادله ارسه
بر وی قائم بوده که من جملة پنجاه حدیث بانحاء دلالة بوده (و سابعاً) سؤال
فرموده شد که از حکم تا امام «ع» بفرماید که مطلق است یا مشروط بناه
بر منصب مشهور که وجوب را مشروط دانند چنانچه غیر مره اشاره کردم
و الله الهادی پس این جملة نیز طایفه سوم از اخبار بوده که ما مفصلاً بیان کردم
و شایسته تحقیق است که بر حسب صنعة و قواعد بوجه من الوجوه دلالة بر وجوب
نماز جمعه ندارد نه تعییناً و نه تخیراً چه آنکه بعد از قیام ادله ارسه از اجماع عملی
از زمان صلح ابی محمد حسن بن علی «ع» با معاویة و اجماع منقول که آنهم خود
دست آوردیم حدود شصت و سه و بضم ایچه نقل شده باقطر نظر از احوال تداخل
منقول عنهم بلکه منظومیه وی با عدم ضروریة این منقح دوست چهل و چهار و از
اجماع محصل و آیات حدیث و احکام عقلیه مستفاد و غیر مستفاد و پنجاه حدیث بعنوان
خاص بانحاء دلالة بر شرطیة حضور والی شکی نیست چه آنکه در مقابل وی چیزی نیست
که بتوان بعنوان شرط نیز اثبات وجوب نمود تعییناً یا تخیراً چه آنکه نبود چنانچه
دیدیم الا دعوی عدم مطلقانی که بر فرض تمامیه وی و خالی از سوره منارض لازم
است که مقید شود بآلة شرطیة والی و الله العالم الهادی

«خاتمه»

وفیه تلخیص لثقال و محصل وی از است که خاتم النبیین «ص» در طی هجرت
در مسجد قبا و یا ورود بدینه ائمه جمعه نمودند چه آنکه سوره جمعه مکی باشد
و چه مدنی و چه بعضی و بعد از ازال بنصر وجوب هیبتی تعیین ائمه میفرمودند
تا حدود دوازده سال تا از دنیا رحلت فرمودند و بر این منقح حلالی بن مسلمین
بنام فرق آنها نیست و از ضروریات دین و مذاهب است و الله اعلم و یوجب

ارتداد است و بعد از وی نیز خلفاء حق که قسطنطین پیدا کردند اظه نمودند نیز
 بنحوی واجب تعیینی که اینک و تیره خلفاء باطل و سلاطین جور همین نحو بوده
 تا یومنا هذا پس در این مقدمه شکی و ریبی نیست بدیهی و ضروری است ولی
 کلام در این است که آیا حضور نبی و یا اذن وی بنیانگذاران وی در اظه شرط
 بوده در وجوب وی و یا وجود وی یا شرط نبوده اصلاً و ابداً و چون مسلمین
 الیوم تمام فرقه‌ها دو فرقه باشند سنی و شیعه و در بعضی از کتب فقهیه ملحقاً نسبت
 دادند که در نزد عامه خلاف است در شرطیه حضور و الی مشهور آنها قائل
 بشرطیه باشند و جماعتی می گویند که اصلاً شرط نیست و شناختی در سابق که
 این نسبت خطا بین بوده یا از جهت عدم کتب آنها بوده و حکایت شده بود و یا از
 جهت آنکه این اقوال زمانی بوده که عامه چهل مجتهد داشتند و هنوز
 سد باب اجتهاد که در حدود چهارصد بعد از هجرت واقع شد و منحصر کردند
 اجتهاد را بچهار نفر نه شده بود و الا الیوم احدی از مذاهب اربعه اهل تسنن
 و فردی از عامه منکر شرطیه حضور و الی نیست چنانچه از کتب فقه مذاهب
 اربعه ظاهر است چه آنکه این کتاب دوره فقه است بنظریات قریب بیست نفر
 از طراز عمره اول این مذاهب اربعه بحکم دولت جمع شدند و در مصر نوشتم استدلالی
 فی الجمله طبع عروۃ الوثقی و هر کدام از مذاهب را نظری باشد در حاشیه
 فتوی خود را بیان کرده و اتفاقیات آنها در متن و اختلافیات حاشیه و این کتاب
 چندین سال است که طبع شده در این کتاب در باب صلوۃ جمعه در متن میفرماید
 که حضور و الی در نماز جمعه شرط است و در این شرط احدی از آنها خلاف
 نکرده و حاشیه ندارد چنانچه شناختی در باب اجماع منقول عبارت کتاب مرور
 را مراجعه کنید پس معلوم شد که شرطیه حضور و الی اتفاق عامه است و اجماعی
 حلیها است پس حلیها اتفاق دارند بر شرطیه حضور و الی و اما شیعیه پس عموم
 فقهاء و مجتهدین بدون استثناء فردی از آنها از اول اسلام الی الان فتوی
 بشرطیه دادند و میگویند که حضور و الی و یا نمایند شرط است علی خلاف عیدم
 در شرط وجوب یا وجود چنانچه وجدانا فهمیدی این اتفاق را در باب اجماع

منقول بی این مجتهدین که اتفاق بر شرطیه نمودند اختلاف کردند که با فقد شرط
 حضور آیا نیز واجب است تعیینی یا تخیراً یا نه اقوالی بوده مشهور از اینها
 فرمودند که اصلاً واجب نیست نه تعیینی و نه تخیراً بلکه مستحب است غیر محری از
 ظهر چنانچه شناختی در طی نقل اقوال مراجعه کنید و غیر مشهور قائل بر وجوب
 تخیری باشند و اما قول بوجوب تعیینی چنانچه مقدس اردبیلی فرموده که بی
 رقیب است ابتدا نکردیم چنانچه جماعتی بوی اعتراف کردند چنانچه تفصیل را
 شناختی پس عموم مجتهدین قائل بشرطیه حضور و الی باشند و لکن بدون حضور
 نیز می گویند جماعتی از آنها بجماعت مشروعه و الی را حتی اختلاف در سبب
 مشروعه و الی بدون شرط و اما محدثین از امامیه فقه امرارم پس اینها چنانچه
 تفصیل را شناختی سه فرقه شدند عدنی حضور و الی را شرط میدانند و بدون وی
 مثل مشهور از مجتهدین اصلاً واجب نمی دانند مراجعه کنید باب نقل اجماع
 منقول را و عدنی حضور و الی را نیز مثل مجتهدین شرط میدانند و مع ذلک قائل
 بوجوب تعیینی باشند بلحاظ آنکه مدعی ثبوت ائمت نام باشند و یا مدعی ثبوت
 ولایة عامه باشند برای فقیه ولی این دو قول از این حیثی با هم است مشهور
 در نزد این فرقه آن است که اصلاً حضور و الی در انعقاد نماز جمعه شرط نبوده
 نیست که اینک در زمان خاتم النبیین (س) واجب تعیینی بوده پس الان هم
 واجب تعیینی است و الان اگر صاحب زمان (عج) ظاهر شود حال وی یارعبه
 یکی است در این نماز پس ماخص آن شد که عموم علمای اسلام و تمام فقهای
 اسلام بر این میگویند که حضور و الی شرط است تمام فرق و مذاهب مختلفه
 آنها مگر چندین نفر از محدثین امامیه که منکر شرطیه شدند کاتبه پس بناء علیه
 بر ما واجب است دو محاکم اجمالی فائیم یکی با محدثین که قائل بوجوب تعیینی
 جمعه شدند و اصلاً شرطیه را منکر و یکی با بعضی از مجتهدین که قائل بوجوب
 تخیری شدند با اعتراف آنها بشرطیه حضور و الی بعد از فراع عدم قول بوجوب
 تعیینی بین آنها اصلاً یا آنکه کالعدم است و من تعیین باین دو عنوان نمودم از محدث
 و مجتهد برای آن بوده که در سابق گفتیم که قائل بوجوب تعیینی ندار جمعه در

زمان غیبه بین فقهاء امامیه قدس الله اصرارم نیست و نداریم مگر از چند قری
از محدثین که باید با آنها محاکمه اخباری نموده محاکمه فتوایی و نظری چنانچه شناختی
تعمیل مطالب را والا تمیز دیگر ندانیم که بر ما دو محاکمه لازم است یکی با
قاتلین بوجوب تعیینی که منحصر است بیهضی از این حضرات و دیگری با قاتلین
بوجوب تخیری والله العالم الهادی

محاکمه اولی با محدثین (فقه) پس میگویم مادر مطلب اول در مفتاح
اول مقرر کردیم که از زمان صلح ای عهد حسن بن علی (ع)
با معاویه الی یومنا هذا عمل بر ترک بوده و در مفتاح دوم در نقل عین کلمات
گفتیم که درست و چهل و چهار اجماع منقول داریم با قطع نظر از تداخل منقول
مهم احتمالا با مطلقا که انهم ضرری ندارد و ده اجماع متواتر داریم و سه اجماع
موزن تواتر داریم و شناختی در صفحه صد و شصت امراض مجلسی (فقه) را اجماع
و جواب تسمه شافیه بر ایشان مراجعه کنید آماده نکنیم و در مفتاح سوم ذکر
نمودیم محصل را که خود تفسیر شصت و سه اجماع تحصیل نکردیم عیناً که
تقلاً و ایات عیدیه داریم و احکام عقلیه مستفاده و غیر مستفاده داریم و پنجاه حدیث
بانحاء دلالة که شکی در تواتر معنوی وی نیست موجود است علاوه بر صحاح
و موثق و حسن بودند اکثر آنها بر شرطیه حضور والی و یا نمایندگی وی در غار
جمه و جواباً تا هوالتحقق یا وجوداً و بدون این شرط اصلاً و ابداً و چون ندارد
چنانچه شناختی تحصیل این مراحل را بنام و شناختی در صفحه صد و بیست
و هشت تفرقه مجلسی (فقه) بین عید و جمعه بشکری بودن امام و معرفه بودن
و جواب صبه شافیه مراجعه کنید آماده نکنیم پس اینک اغراض غایب از طریق
احتیاط احکام زرد علمای اسلام و کفلاء ایام آل عهد (ص) و بطریقه این حضرات
مثی غایب و اغراض از دلائل عقلیه غایب یا آنکه چون خدعه دار است و ناغایم
و یا آنکه اصلاً عقل حجة نیست و راهی ندارد در احکام شرعی چنانچه با کثر این
حضرات نسبة دادند و نیز اغراض غایب از ایات یا بلحاظ آنکه خدعه دار است
و دلالة ندارد و یا آنکه ظاهر قرآن برای ما حجة نیست چنانچه نیز با کثر این

حضرات نسبة دادند و نیز اغراض غایب از همه این اجاعات عملی و منقول متواتر
بلکه دون تواتر و محصل بلکه در همین خانه شناختی که در علمای اسلام بنام
فرق و مذاهب آنها احدی منکر شرطیه حضور والی نیست الا این چند قری
محدثین (فقه) یا از حجة عدم تحقیق اجماع مسلمین فضلاً از شیعه بلحاظ محالفة
این چند قری محدث و یا بلحاظ آنکه اصلاً و ابداً اجماع حجة نیست پس ما فقط
اکتفاء کنیم در اثبات و نفی این شرط و وجوب و عدم وجوب این خبر اخبار
باب ولا غیر پس من مستتره باشم که اخبار باب هر چه باشد تماماً چنانچه در
رسالهای محدثین مذکور است و حقیر در طی مقاله سوم و چهارم تمام را نقل
نمودم دلالة دارد بر وجوب نماز جمعه و ظاهر اوامر اطلاعات وی حاکم است
بوجوب قسری نه غیر قسری و عینی نه کفائی و تعیینی نه تخیری و مطلق نه مقروط
و منکر نه ملق و اصلی نه تمیمی پس این همه اخبار متکثره اطلاق وی اقتضاء
دارد وجوب قسری عینی تعیینی مطلق منجز اصلی نماز جمعه را این غایه دلالة
تمام این اخبار است ولی اخیراً در مقابل این طایفه از اخبار طایفه دیگر از احادیث
داریم که بتعداد پنجاه حدیث بوده که تواتر معنوی داشت علاوه بر آنکه بین
آنها حسن و موثق و صحاح بوده بلکه اصحاب اجماع علاوه بر آنکه سخاها می
فرمایند که تمام این اخبار در ابادی ما قطعی الصدور است یعنی حجة است که
هر کدام بانحاء دلالة دلالة داشت بر شرطیه حضور والی پس با حرمة طرح این
اخبار متواتر و در راه نبودن طرح وی اجماعاً و عدم حلیه طرح وی و با تعریف بی حجة
بودن در وی ولو احاد باشد در این صورت ایامی بین این دو طایفه از
اخبار غیر از جمع هر فی که شایم در نزد عرف عام است و معمول است نزد تمام
مذاهب مسلمین بر مذهب از حنی و شیعه و از محدث و مجتهد که باید حمل نمود این
مطلقات اوله داله بر وجوب را بر این مقید نازم تعارض نمود داریم پس اگر
ما داشتیم دلیل مگر فقط يك حدیث که متکمل شرطیه والی بوده واجب بوده
بر ما که حمل غایب از این مطلقات را بر این مقید چنانچه مقید میکنید از مطلقات
را با سایر درابط عامه از قبله و طهارة حدیث و خبیثه الی غیر ذلك و خاصه مثل

صد و ذکوری و مال و حریت الی غیر ذلک پس چگونه باشد ادله اربعه که از اجماع بشر اینها مخالفی بین مسلمین پیدا نه شد و از قتل وی نزد امامیه (فده) دوست و چهل و چهار تعداد شد و چگونه باشد اخبار متواتره معنوی بلکه فوق وی بالسنة مختلفه دال بر شرطیه والی بوده که قابل حمل و تصرف نیست از لفظ امیر تارة و از امضای اخیری و از لفظ خلیفه ثالثه و از لفظ اولی الامر رابعه و لفظ امام معصوم خاصه و از اینکه این امام جمعه مثل سایر غایبهای جهاتی نیست سادسه و از اینکه این غایب را غیر این امام جمعه حق اقامه ندارد سابعه و از اینکه غیر نایبند والی و خلیفه نباید اقامه نماید ثامنه و از اینکه صحیح نیست مگر باخلافه ناسسه و از اینکه این غایب صلاحیه برای ندارد احدی مگر این امام ماضیه و از اینکه همراه لفظ امام قرآن قطعی بوده که مراد والی معصوم است الی غیر ذلک از انحصار دلائل و قرائن حالیة و مقابله و تنقلیه و عقلیه و کلیه و جریة متصلة و منفصلة در این پنجاه حدیث که دال بر شرطیه حضور والی است پس امام (ع) اگر بخواند بگوید که حضور والی در این غایب شرط است بجهه اسانی باید بگوید و بجهه بیان خوب بود گفته شود که دیگر اعتراضی بر وی وارد نشود و بجهه مقدار بیان نهد تا شکی باقی نماند پس حتم بین این دو طایفه از احادیث متواتره و صحیح که مقرر کردیم افتضاء دارد بشعور و وجوب در نزد ملایم فضلا از مسلمین فضلا از شیعه که حمل شود این مطلقات بر مقید تا موجب طرح پنجاه حدیث نه شود پس حکم شود که غایب جمعه مشروط است بحضور والی و نایبند وی بدون آن شرط اصلا و ابداً و جبری ندارد چه آنکه شرط وجوب باشد و با شرط واجب چه آنکه مشروط ملتی شود با افتضاء شرط وی پس دیگر کجا شکی باقی ماند و کجا اشکالی باقی ماند این چه مصیبتی است بر سر اسلام و مسلمین و این چه خوانی است در دین چه آنکه این حساب سر بر است که با اصطلاح نحر شاه عباسی است علاوه بر آنکه شفاختی از ادله اربعه بر شرطیه علاوه بر آنکه شفاختی بین مسلمین مخالفی نیست و راه این چند نفر از محدث فضلا از شیعه علاوه بر اینکه کلمات اکابر و اساطین دین و کفلاء ایام آل محمد

در بیان غایب وصاله

صلی الله علیه و آله و سلم تمام تعلق بر این معنی و طرح کلمات اینها در فقه مستلزم تأسیس دین جدیدی است و عدم انکال بافتات اینها انهم این جور اتفاقیات از احواج حلیقه است لیسأل الله حسن العاقبة و حسن التوفیق و الله العالم الهادی با جهاتی از مجتهدین و فقهاء (فده) که قائل بوجوب تحریری شدند بعد از فراغ عدم قول بوجوب تعیینی بین حضرات بلکه میتوان گفت که قول بوی از قبیل احداث قول ثالث است در مسئله و بعد از فراغ اینکه محوم آنها در شرطیه حضور والی انکاری ندارند ولی شما در مقدمه در بیان قتل اقوال در مسئله شفاختی که در تخیر اقوال گفته شده برده حسب اختلاف مسلک آنها ولی جامع آنها دو قول بوده یکی آنکه مجتهد مطلق جامع الشرائط واجب است اقامه نماید تخیراً و دیگر آنکه خصوصیه بسجتمه ندارد بلکه هر شخصی بتواند اقامه نماید تخیراً اما قول اول پس غیر مقبول است از جهاتی چه آنکه مدرک غیر دال و لایة چیز دیگر نیست برای حضرات پس (اولاً) شما در مقاله دوم شفاختی تماماً که ولایة عامه از برای فقهاء ثابت نیست و از ولایة خاصه آنها هم این معانی استفاده نمی شود پس مراجعه کنید که دلیل ولایة آنها قاصر است از قبول (و ثانیاً) حلماً تمامیه دلائل ولایة هموماً او خصوصاً پس بناء علیه بدلیل حکومت وی حال آنها حال والی است چه آنکه بناء علیه بدلیل تحریر اینها خود والی باشند یا حکومت یا تحریراً پس واجب است اقامه تعیینی پس دعوی ولایة و قول بتخیر امر عجیب است چه آنکه نهایت و تناقض بینی است بین این دو دعوی چه آنکه احدی از ائمه نکرده بر اینکه بر والی متمکن از اقامه واجب است تخیراً بلکه متعین است تعییناً پس قول بولایة مستلزم وجوب تعیینی است و تخیر معنی ندارد از قلت این حکم بتخیر از حضرات بلحاظ جمع بین ادله است و مقتضای وی همین تخیر است چه آنکه ادله وجوب غایب از ایات و اخبار اطلاعات وی دال بوجوب غایب جمعه است بدون اختصاص باحدی یا زمانی دون زمانی پس اگر ما بودیم و فقط این طایفه از دلیل حکم میکردیم که غایب جمعه واجب است مطلقاً چنانچه حضرات محدثین (فده) فرمودند ولی

محاکمه دوم

۳

تحریر

چون در مقابل وی پنجاه حدیث دیگر هست علاوه از سایر ادله که دال بر شرطی
حضور والی است در این نماز پس جمع بین آنها اقتضاء دارد که محل قائم
مطلقات را بر آن مقید و در صورت اگر ما بودیم فقط این دو طایفه از ادله
میگفتیم که بدون حضور والی اصلا واجب نیست ولی در قبایل آنها دلیل ولایت
فقیه در کار است پس اگر ما بودیم فقط این سه طایفه از ادله هراینه حکم
میکردیم که اقامه نماز جمعه بر فقیه واجب است تعیینی ولی در قبایل این سه
طایفه از ادله دلیل دیگری نیز باشد و این قیام اجامات عملی و نقلی و محصل
علی نحو التکثار والتواتر بر عدم وجوب وی تعیینی پس رفع ید عنائیم از تعیینی
و باقی ماند جواز که تعبیر نمودند بواجب تخیری پس قول بوجوب تخیری مقتضای
جمع بین ادله است چنانچه غنی نیست قلت (اولا) نسبة این اجماع با دلیل
ولایت چه عامه و چه خاصه اعم و اخص است پس واجب است که دلیل ولایت را
مطابق بر احوط اجماع بر عدم وجوب تخصیص دهیم چه آنکه ولایت آنها مثل مولی
علیه اقتضاء داشت وجوب تعیینی را و مشروع آن بوده و غیر آن اصلا برای
مولی علیه مشروع نبوده فکیف بولی (وثانیا) شما شناختی که معافد اجامات
جل آنها بل کل آنها الا نادری تقی مطلق وجوب بوده نه تعیینی بلکه جماعتی
تصریح تقی هر دو وجوب نمودند و فرمودند که مستحب است چنانچه مفهوم
فرمودند مثل مستند تقی و امثال اینها پس اگر این اجماع را قبول دارید
تقی مطلق است و باید دلیل ولایت را تخصیص دهید والا پس واجب است تعیینی
بر احوط دلیل ولایت (وثالثا) اصلا منی ندارد که اجماع را محقق وجوب تعیینی
باشد چه آنکه محقق اجامات نیست الا آنکه مورد تقی و اثبات است و نیست
الا آنکه مبحث عنه است و نیست الا آنکه در بد عام النبیین (ص) بوده و نیست الا
آنکه جبرئیل لعین بر وی نازل کرده که منکر باجماع تقی کند مثل مجتهدین و مثبت
اثبات کند و قبول نکند اجماع را مثل محدثین پس چه منی دارد که اجماع قائم
شده بر تقی تعیینی و تخیر باقی ماند (ورابا) تخیریة مثل تعیینی فصل دیگری
است وجودی محال است با تعیینی جمع شود غفلا نا آنکه تعیینی که رفت باشد

تخیریة باقی ماند چه آنکه حلف بین و تناقض واضح است پس بعد از رفتن تعیینی
اثبات تخیر محتاج بدلیل است و این دلیل باید و راه ادله داله بر نماز جمعه باشد
چه هر چه فرض کردی که دلاله کند بر وجوب نماز جمعه ان اثبات تعیینی میشود
ولا غیر پس دلیلی نداریم بر وجوب تخیر بعد از قیام دلیل بر رفتن تعیینی چه
نازه جبرئیل نازل نموده پس دلیل هر چه هست دلیل نماز جمعه است و این
هر چه بوده اقتضاء تعیینی داشت و برای تخیر نزول جبرئیل لازم دارد مره
اخری (وخامسا) محال است فصلی جای فصل دیگر بشیند چه آنکه فصل اگر
چه عارض جنس است نظیر عروض وجود بر ماهیه و لکن ماله محصل جنس است
و پس از فراع آنکه شیئیة شیء بصورت است نه بماده پس لا جرم ثبات و تقابیر
است بین صورتین بدون تفاوت بین آنکه ترکیب آنها انضمامی باشد یا اتحادی پس
بناء علیه بحکم اینکه معلول واحد صادره شود مگر از ماله واحد پس محال است
ذیابة فصلی از دیگر ولو در بقاء معلول فضلا از حدوث وی چه آنکه ملاک
شیء واحد است که لزوم تنجیة بین ماله و معلول باشد نا آنکه لازم نیاید تأثیر
هر چیزی در هر چیزی پس چه طور ممکن است تعیینی برود و تخیریة جای وی
نشیند و این واضح است (وسادسا) انضمام نموده از علیه وی وجود کلی طبیعی
در خارج بناء بر وجود وی در خارج وجود علیحده مجزی از افراد نیست نا
آنکه تشبیه شود بحقیقی که عمود وی لا زال عوض شود چاند وی لا زال باقی
ماند بلکه وجود وی عین وجود افراد است و از این جهة است که میگوییم
وجودات متعدده دارد در خارج چنانچه ان حکیم گفته وجود طبیعی با افراد
اياه است نه اب واحد پس وجود وی در خارج حصصی است در ضمن افراد
بحکم آنکه هر چیزی نا تشخص پیدا نکند وجود پیدا نکند و بدیهی است که
حصه قوام ذات وی بان تشخص خاص است که بر وی تحقق پیدا کرده و این
منی مفقاه ان شد که سفینه دقائن اینسر انداخت و اصحاب (قده) در قسم
ثالث از استصحاب کلی لیک عدد یا مطلقا یا خصوصا در متواطی که احکام فی
الحقیقة از ان متواطی است چنانچه بحق خراسانی تخصیص بری مکرده در

باب نسخ وجوب بلکه مدققین و محققین از اصحاب (فقه) فرمودند که محال است جاری شود چه آنکه بدیهی است آنچه موجود بوده حصی از ذات در ضمن شخص خاصی که بقدر آن شخص محال است بقاء وی و وجود طبیعت در ضمن حصه دیگری موجودی است غیر موجود اول پس آنچه حقیقت تعیینیه بوده از ماده وی و صورت وی معدوم شد بالا جماع پس اگر تخیر ثابت شود حقیقت دیگری است بماده و صورت غیر حقیقت اول باینکه ماده باقی مانده و صورت عوض شده و این واضح است بلکه بدیهی (و صابا) آنچه را متکام انشاء نمود بطلب مستفاد از ادله نیاز همه فردی از طلب بوده که اسم وی را وجوب تعیینی گذاشتیم و آن را که اجاع برداشت و وجود فرد دیگری از طلب محتاج است بانشاء والا لازم آید وجود معلول بلا علة و وجود ممکن بدون علة و من نمیگویم که موضوع له در هیئات خاص است بلکه آن مثل و ضم وی عام است علی التحقیق در معانی حرفیه و نه اینکه میگویم که معانی حرفیه قابل تقييد نیست چه امکان وی بمکان من الامکان است و ممکن بدیهی است که وجود آن منشاء کلی نبوده در خارج مگر در ضمن آن خصوصیه که اسم وی را تعیینیه گذاشتیم و بقدر وی کلی مفقود شود و در ضمن تخیریه فرد دیگری است و وجود و منشاء دیگری محتاج است بانشاء دیگری والا لازم آید وجود ممکن بدون علة (و نامنا) سلمنا که تعیینیه که رفت جواز باقی ماند چنانچه در کلمات نوع قائلین بتخیر است که تعیینیه که رفت جواز یا مستحب باقی ماند چنانچه مدققین میگویند اذنا نسخ الوجوب جواز ماند چه ربطی دارد مقام باین کاری چه ربطی دارد عبارت باین کاری بعد از تسلیم قنایه گیری و تسلیم اینکه احکام از قبیل ذات تفکیک است نه متوائلی چنانچه گفتیم که متوائلی است و ذات تفکیک نیست چه از که جواز یا مستحب عبارت از ترك چیزی است بدون بدل و واجب تخیریه جایز نیست ترك وی الا مع اتیان ببدل پس بین این دو عنوان تضاد است و تباین است پس چه گونه صدق آید مستحب که عبارت است از ترك بدون بدل باشد بر تخیریه که عبارت از ترك مع لزوم اتیان ببدل است و بدیهی است نیز که اگر

از صغریات این کاری باشد پس نیست مراد الاستحباب مصطلح چه آنکه بدیهی است بعد از نسخ وجوب نمیخواهند تخیر اثبات کنند بلکه استحباب مصطلح اثبات نمایند بلکه کاری شامل واجب تخیریه نیز باشد که اگر واجب تخیریه نسخ شد ایاجواز و استحباب نیز نسخ شود یا باقی ماند پس شکی نیست که مراد حضرات بقاء مستحب اصطلاحی است چنانچه بمشهور نسبت دادند و مدلل کردیم مراجع احوال نمایند تا واضح شود کاملاً اینجا بیان کردیم واجب تخیریه متمم از ترك دارد بخلاف ایاجه حصه بمعنی اخص یا بمضای اهم علی اشکال پس چون ذات تفکیک فرض کردیم جواز با منم که رفت جواز باقی ماند و چون ذات تفکیک فرض کردند فی الحقیقة منع عبارت از شده طلب است و عدم المنع عبارة از ضعف وی و چون ضعیف منكم بوده در تحت شده نظیر اندك نور کوکب در تحت شده نور شمس که شده وی مانع است از ظهور نور کوکب و پس از نحو نور شمس نور کوکب ظاهر شود نه آنکه نه بوده و بعد از رفت نور شمس نور آنها حادث شد و این مراحل اشاره دارند که ذات تفکیک ما به الامتیاز عین ما به الاشتراك است چه آنکه حقیقت نور و حقیقت نور شدید و حقیقت ضعیف نیست الا شیء مفرق لنور البصر پس بناء بر اینکه احکام ذات تفکیک باشد و وجوب شده طلب باشد هر وجوبی باشد و ایاجه ضعف طلب باشد پس چونکه صد آمد نمود هم پیش ما است پس شده که وجود پیدا کرد ضعف هم در ضمن وی دارد ولی مانع از ظهور داشت مانع که بر طرف شد او خود ظاهر شود بدون احتیاج بانشاء دیگری و مؤنه دیگری و علة حدوثی و این واضح است الی النهاية کما لا یغنی علی اولی الدرایة پس این چه مسامی و حوب تخیریه دارد علاوه بر آنکه اصلاً احکام ذات تفکیک باشد اول کلام است و بعد از نسخ وجوب ایاجه باقی ماند اول کلام است (و نامنا) اصلاً و حوب جنس و متصل ندارد بسط است نسبت ترك جوی بحوی از عنایه است و لوازم باب ضد عام پس بناء علیه انصاف وی بتعیینیه و تخیریه و غصیه و غیره الی غیر ذلك از منجریه و مطلقه و مطلق و مشروط بحوی از عنایه است و با من باب صفة بحال متلق موصوف

است نه نفس موصوف و این معانی از حدود وی انزعاع خود بلحاظ متعلق
والله اینکه اینها يك امورات وجودیه حقیقیه باشند و فصول باشند و خود
طلب جنس باشد محتاج باطاله در سكالام نیست در امورات وجدانیه بدیهیه
و جواب یعنی خواستن و خواستن يك حقیقه زیاده نیست غایه الامر بلحاظ
متملق است خواستن را عناوین متعدده طاری شود پس بناء علیه ان فرد از
طلب بسط باجماع رفت و فرد دیگر ثابت نخواهد شد وجود وی بدلیل اول
چنانچه اشاره کردیم و دلیل دیگر ما ایس فلیس (و ماثراً) اصلاً تخیر محال
است چنانچه در باب استحاله اضلیه جمه از ظر و در باب ادله عقلیه بیان
کردیم و بیاید اجمالاً نیز فذلك عشرة كاملاً خذها و كن من الشاكرین پس
ولایتی برای فقیه در نیاز جمه نیست نه عام وی و نه خاص وی چنانچه در مقاله
دوم شناختی و بر فرض ثبوت متعین است و جواب تمینی پس قول بتخیر با ثبوت
ولایت برای وی تناقض است و اصلاً سازش ندارد و شناختی در طی قتل احوال
که قول بتعین هم که بین فقهاء و مجتهدین نبوده پس تحقیق از است که نیاز جمه
اصلاً و جواب ندارد نه تمیناً و نه تخیراً بلکه مستحب است غیر مجزی از ظر
چنانچه مشهور فرمودند و الله العالم و از آنچه در ابطال این قول بتخیر بیان
کردیم واضح شد ابطال قول دوم از تخیر نیز کلاً لا یجوزی چه آنکه شما شناختید
در مقاله چهارم بر اینکه در این اخبار قراء و امثال وی که در غیر از مقاله ذکر
نمودیم بوی اذن نمی آید و اصلاً استفاده اذن عام نمی شود و اصلاً استفاده تعدد
مطلوب نمی توان نمود بلکه ادله شرطیه و الی نفس در وحده مطلوب است چه
آنکه غمره وجود امام را مرتب بر وی نمود و غمره اطاعة اولی الامر مرتب بر وی
نمود و غمره خلافت را مرتب بر وی نمود الی غیر ذلك که دال صریح بوده بر
وحده مطلوب که نمی توان استفاده تعدد مطلوب نمود علاوه بر اینکه اصلاً این
کلام غیر صحیح است چه آنکه باب تعدد و وحده مطلوب فرض از است که
قید قید ماده باشد نه قید هیئة والا باسلیبه آنکه قید هیئة راجع است دیگر
دعوی تعدد را می ندارد جداً چنانچه واضح است و ما غیر سره گفتیم که قید

هیئة راجع است چنانچه مشهور فرمودند و مقتضای قواعد عربیه نیز چنین است
نه ماده و گویا متروم بیان کرده که موضوع له خاص است و یا اینکه اصلاً
معانی حرفیه قابل تمیید نیست پس لاجرم قید راجع ماده است چنانچه مدقق
شیخ است کیف کان کلامی است غیر صحیح پس (اولاً) اصلاً از اخبار باب
چنانچه کاملاً تمیلاً شناختی استفاده اذن عام یا تعدد مطلوب نخواهد شد بلکه
محال است چنانچه سابقاً بیان کردم پس نیاز جمه بدون شرط اصلاً و ابد واجب
نیست نه تمیناً و نه تخیراً بلکه مستحب غیر مجزی از ظر است چنانچه مشهور
فتوی دادند (و ثانیاً) لو سلمنا که اذن عام ثابت شد یا تعدد مطلوب پس حاله
انتظاریه چیست چه آنکه در این صورت واجب است نماز جمه تمیناً و تخیر
اصلاً معنی ندارد چه بناء بر ثبوت اذن حال ماذونین مثل خود خاتم النبیین است
صلی الله علیه و آله و سلم پس کما اینکه بر ایشان واجب تمینی بوده و تخیر معنی
نداشت پس نیز چنین است حال مردم و نیز اگر ثابت شد مطلوب دیگری بدون
والی بدلیل پس ظاهر دلیل اقتضاء تمینی را دارد پس کیف ثابت با ثبوت
اذن عام و اثبات تعدد مطلوب مغری غیر از آنکه ملزم شوند بآنکه واجب تمینی
است و تخیر خطاه است نداریم و این واضح است الی النهاية کما لا یجوز علی اولی
الدرایة از قلت که در قول اول از تخیر گفتیم که از از جهة جمع بین ادله است
پس چون ادله نیاز جمه اطلاعات وی گفت که از واجب است مطلقاً ادله
شرطیه حضور مفید نمود از را بحضور والی پس بدون وی واجب نیست اذن
عام با دلیل مطلوب سائل گفت واجب است بدون وی و این نیز اقتضاء تمینی
را دارد و اجامات متواتره قائم بر تقی و حوب تمینی است پس جواز باقی ماند
که تمیز بتخیر نمودیم قلت علاوه بر آنچه آقا گفتیم همان هفت جواب در قول
اول که این معنی محال است در وی بیاید طابق النعل بالنعل لذا اعاده نکنم ابداً
پس قول بتخیر ابداً بوجه من الوجوه مطلقاً را می ندارد و محال است و اما قول
تمین هم که گفتیم در میان فقهاء و مجتهدین امامیه نداریم بلکه گفتیم میتوان
گفت که از باب احداث قول ثالث است که رواه نمی دارند بلکه ما در مقدمه

و در دلیل عقلی گفتیم که اصلاً تخیر در ناز جمعه در مقام ثبوت استحالة عقلیه دارد با قطع نظر از ادله مذکوره در مقام وتکرار چون خالی از قائده نیست باینکه ندارد اشاره غایم اجالا و الله الهادی چه آنکه ناز ظهر اولین نازی بوده که بر پیغمبر (ص) نازل نمود و مدت دوازده سال الحاصل نادرود مدینه مداومه بروی بود و ظاهر امر وی اقتضای تعیینیه داشت و پس جمعه را واجب فرمودند و با بر جبرئیل اقامه نمودند و بدل از ظهر قرار دادند و این بدلیه اخبار و کلمات متواتر است و متمثل و دعوی اجماع بروی بسیار است از اقرار مثل علامه و شهید و مصباح و مستند الی غیر ذلك و بدیهی است که این بدلیه طوایفه است نظیر بدلیه تیمم از وضوء نه یکی از افراد خصال از دیگری زیرا چنان نبوده که مدت دوازده بعد از هجرت خود خانم التبین (ص) با سایر ائمه تخیر باشند در اقامه ظهر یا جمعه بلکه لازماً جمعه اقامه می شد الحاصل شکی بر حسب اخبار و کلمات و اجماعات نیست در بدلیه طوایفه پس در این صورت تخیر عقلی محال است در مقام ثبوت چه آنکه اگر شرعی است پس اگر مصلحتین منسای است بدل محال است چه ترجیح بلا مرجع لازم آید و اگر متفاوت است تعویت مصلحه زایده لازم آید تخیر محال است پس تخیر شرعی محال است و اگر عقلی است با آنکه با مقام سارش ندارد چه آنکه مدت دوازده سال ازیان بطهری شد بقصد خصوصیه وان تشریم بوده و حرام پس افراد در عرض واحد دارای مصالحه جامع بودند پس معنی ندارد که فردی بدل فرد دیگر واقع شود پس عقلاً تخیر عقلی با بدلیه سارش ندارد موجه من الوجوه پس دعوی بدلیه با قول بتخیر تناقض است چه آنکه اگر شرائط بدل موجود است پس او واجب است تعییناً والا میبدل واجب است تعییناً چنانچه در زمان خود نبی (ص) همین نحو بوده در هر جا امام جمعه نصب کرده بود جمعه واجب بود تعییناً و الا ما هر واجب بود تعییناً و شق ثالثی در بین متصور و واقع نموده و بیست و ار آنچه ذکر کردیم هویدا شد که بعضی محال اگر دایمی و راه ادله اولیه ناز جمعه داشته باشیم که بگوید ناز جمعه بدون حضور وای نیز واجب است چنانچه با وای واجب بوده باز کسبت تخیر لاینکه

است چه بشاء علیه ناز جمعه تعدد مطلوب شود سر نه کلامه وی با وای محقق خود دون وی بی وای واجب است و ظاهر امر وی اقتضای تعیینیه دارد چنانچه خصم اعتراف نمود در این صورت پس این دو واجب در عرض هم باشند یعنی جمعه و ظهر و نهایتی و تراحمی با هم ندارند لازم است هر دو امتثال شود ولی چون اجماع قائم است که در ظهر جمعه دو ناز با ثبات واجب نیست پس چاره نیست الا آنکه رفع بد از ظاهر هر کدام نموده بشن دیگری و حمل بر تخیر نموده و لکن نیز این معنی با اطلاعات اخبار و اطلاعات اجماعات و کلمات و اعترافات بر اینکه جمعه مطلقاً بدل از ظهر است و استحالة دارد عقلاً بر اینکه بدل در رتبه مبدل باشد سارش ندارد پس لا یزال یا شرط مطلوب ادنی از عدد و خطیب و ذکور و حره و امثال ذلك موجود است پس بدل واجب است تعییناً و اصلاً مبدل نسبت بر اجماع شرائط بدل واجب نیست چنانچه در مطلوب اعلی چنین بوده و اگر شرط مطلوب ادنی مفقود است پس مبدل واجب است تعییناً و اصلاً بدل واجب نیست چه آنکه گفتیم محال است بدل در رتبه مبدل باشد و قسم بجان خودت که این بدیهی است محتاج باده و دقة نظر نیست بعد از تسلیم اصحاب (فقه) بر بدلیه ولو آنکه در ساق تعدد مطلوب باشد و مرصاً دلیلی بر وی قائم باشد پس قول بتخیر نیز محال است علی فرض تعدد مطلوب و قیام دلیل بروی و تحقق شرائط انصافاً حق بجانب محدثین است که ناز جمعه در زمان غیبه واجب است تعییناً و قول بتخیر محکم محض است ولی بتقریبی که بیان نمودیم نه از راهی که آنها مدعی باشند که اصلاً در شریعه اسلام حضور وای شرط نیست چه آنکه شناختی انکار وی تقریباً انکار ضرورت دین است و شاید طریقه دعوی از معاصرین مد ظله که می گوید واجب تعیینی است باین نکته نظر باشد بهم قرار دادن مفاقد احداث را در بدلیه بحرینه عایه دون ساقه و لکن نو حصری عساده وی چه آنکه در عرض مسئله اگر چه معری غیر اسکة مانع شویم و وجوب تعیینی وی در زمان عدم نمکن وای مثل زمان نمکن وی ولی فرضی بود نمودیم واقعه ندارد چه آنکه (اولاً) شناختی تحصیل در طی مقالات اربعه در ذکر ادله قائل بوجوب که اصلاً

دلیل نداریم بر اینکه بدون والی واجب باشد مطلقاً نه از جهت اذن نه نیابتاً نه
تعدد مطلوب مراجعه کنید (و ثانیاً) ادله شرطیه نص در وحدت مطلوب است
چگونه و حال فرمود (ع) امام باید در شریعت اسلام باشد برای اموری که من جملة
اقامه جمعه و اعیاد نماید و فرمود اطاعة اولی الامر لازم است برای اقامه جمعه و اعیاد
و فرمود که حلیه لازم است برای اقامه جمعه و اعیاد و قاضی لازم است برای اقامه
جمعه و امیر لازم است برای اقامه جمعه الی غیر ذلک از اخبار اشراط که بعد
پنججاه حدیث برده که نقل نمودم که مفاد آنها امتناع از تعدد مطلوب دارد
بر فرض قبول آنکه متبیین است و الا شکی نیست که متساقین است و در وی
حال است تعدد مطلوب مراجعه اخبار باب کنید (و ثالثاً) در سابقها اشاره
کردیم باینکه نیاز ظاهر حدود دوازده سال واجب بوده بوجوب عینی تعیینی بر
کاهه مسلمان پس اطلاق زمانی وی اقتضاء دارد وجوب وی را کذلک الی
الابد خصوصاً که ادله وی برور از زمان و اعصار تفاوت پیدا نکند و اختلاف
پیدا نکند چه آنکه زمان در محل خودش مقرر کردیم که داخل در موضوع نه
عیثات فعل نیست در اخبارات وی فکیف بانشاءات وی سیما نظر بقول نبی
صلی الله علیه و آله و سلم حلال بعد حلال الی یوم القیامة و حرام بعد حرام الی یوم
القیامة و حکمی علی الاولین حکمی علی الآخرين و پس نیاز جمعه با شرائطی که من
جملة حضور والی باشد واجب شد و هموم زمانی وی را تخصیص داریم بجمعه
با شرائط که من جملة حضور والی باشد نظیر تخصیص اوفوا بالمعقود هموم زمانی
وی را بخیارات و پس بعد از آنکه والی از تمسک افتاد شک داریم که بی والی
و بی اجازه وی نیز جمعه واجب است یا خیر پس این شک در تخصیص دیگری
است مطالبه دلیل دیگر لازم دارد مثل آنکه بعد از تفرق از مجلس عدل اگر
شک کردیم بجهة من الجهات هموم اوفوا بحکم است و دلیل تخصیص اول قاضی
نیست و تفاوتی ندارد بین آنکه دلیل شخص اول محل باشد مثل آنکه ندانیم اینک
فرمود نیاز جمعه را با امام بخوانید مراد معصوم است یا اعم است شامل امام
سمانه هم باشد و یا مبین باشد و شک در اصل وجود شخص دیگر نمایم چه در مقام

صور واجب است تمسک نمایم بمسوم زمانی علم و همین مراد محققین است مگر
فرمودند ما برای وجوب نیاز جمعه دلیل لازم داریم و راه ادلثی که اثبات نمود
و حرب تعیینی وی را با والی و چون نداریم پس اصلاً واجب نیست و انصافاً بسیار
حتین فرموده و خیلی دردی پاکیزه سفته و پس بناء علیه واجب نیست نه تعییناً و نه
تخیراً و از آنچه ذکر نمودیم واضح شد فساد کلام بعضی از اکابر (فده) بتفحصی
از ما بر اینکه ظاهر اطلاقات اوامر نیاز جمعه اثبات نماید مشروعية وجوب وی
را و ورود دایل مقیدات بر والی و اختصاص از امام مسلمین برداشته شود وجوب
وی و اما ظهور مرتبه دیگر از اصل مشروعية وی بحال خود باقی پس بلحاظ
این مرتبه نازله از ظهور که کاشف از مرتبه دیگری از مصلحة است که موجب
است بری باشد بحال خود باقی است و این امر هم اقتضاء تعیینی را دارد مثل
اولی و لکن اجماع قائم بر عدم تعیینی است پس حوازی که تعبیر بواجب تخییری
نمودیم باقی است و توضیح فساد آن است که قبول نداریم که اوامر وی مرانی
از ظهور داشته باشد که دلالة نماید بر تعدد مطلوب بلکه مشروعية وی مقید
نموده بحضور والی و این دلیل قبیح اقتضاء دارد تخصیص تمام مراتب مصلحة را
بحال حضور وی چنانچه شأن هر مطلق و مقید است بعد از حل کاهه الفرض که اقتضاء
دارد وحدت مطلوب را که نادر است بعد از حل دیگر چیزی باقی ماند در غیر مورد
حل الادلل قطعی بر وی قائم شده باشد و حال در مقام دلیل برخلاف است بعد
از تسلیم آنکه متبیین است و حال شکی نیست که متساقین است چه آنکه فرمود
احدی نتواند اقامه نماید مگر امیر مگر قاضی مگر حلیه مگر امام معصوم مگر
اولی الامر سلماً که مصلحة ناری ذات تفکیک بوده مرتبه با والی مرتبه بی
وی و لکن کشف از مرتبه همه مصلحة لازم از کجا مایه کاشف باشد از رحمان
فی الجمله و لا غیر و اما مسئله قیام اجماع بر عدم تعیینی که شناختی احوه نمایم را با
اینک این مراحل تمام ما جناب ایقان (فده) محاشاة بوده و الا کلام بنفسه غیر
صحیح است در افرمایند ایشان مبنی بر آن است که قیود وارده بر مخالفات قید ملایه
باشد و پس دلیل قید هم مهمل باشد تکمل حال فقد خود را نباعث و دلیل کل هم اطلاق

داشته باشد که بی قید م دال بر طلب باشد و توجیهی بفساد وی چه (اولا) دلیل شرط کاملاً اطلاق داشت چنانچه آقا فهمیدی (وثانیا) دلیل کل اطلاق ندارد حال فقد شرط را بیان کند (وثالثا) اصلاً قید را بنحویه زدنی صحیح نیست زیرا مخالف با فتوای مشهور است که فرمودند اصلاً وجوبی ندارد بلکه مستحب است یا بلحاظ دلیل خارجی مثل صحیحة ای عمیر و مرسله نبوی یا اخبار من بلغ یا اخبار احتیاط الی غیر ذلک که ظاهر آن است قید را بحکم زدند و نیز مخالف با فتوای مشهور است که فرمودند قیودات وارده در حدیث خطابات راجع به بیانات است نه ماده و نیز مخالف با قواعد ادبیه است چه آنکه از اقتضاء دارد که راجع بحکم باشد چنانچه اعتراف نمودند بوی ملین فقه و نیز کائن مسلم بوده که قید راجع به بیانات بوده در مقام و ارساع وی را بنحویه از معنی از متأخرین نشود و بنا بر این برای ترجیحانی که در کلام مشهور نموده و واجب تخیری را بنا بر نسبت داد و حال آنکه کلام آنها فریاد رند تا علی صوته بر عدم وجوب مطلق چنانچه فی درغمانم و کاشف الالهام در کشف و مستند در وی فرمودند پس بناء علیه واجب مشروط شود و در واجب مشروط معنی ندارد استکشاف مصلحة بدون شرط والا خلاف لازم آید علاوه این فرمایش انکار بدلیه م باشد که مستلزم طرح اجامات و اخبار داله بر بدلیه است و از انچه ذکر نمودیم واضح و هوید باشد که تمسک باطلاق ماده اصلاً مورد ندارد از جهات مذکوره علاوه بر آنکه در سابق اشاره کردیم که باید دلیل نحوی باشد که بر علم مسالك تمام باشد والا اگر خصم اشعری مسلک شد که اصلاً احکام را نام مصالح و مفاسد ندانست و یا تا به دانست ولی تأیید مصلحة در امر دانست چنانچه بعضی از محققین فرمودند نه متعلق بر حالت علیل است علاوه بر آنکه ممکن است گفته شود صرف مصلحة مصحح عبادة نه شود بلکه محتاج با مراعات چنانچه بحث ترتیب شاهد است و از مطایری انچه ذکر نمودیم ظاهر شد مباد کلام بمصی از اعظم فقه بدقیقی از ما در بیان اختیار واجب تخیری بلکه افضلیة جملة اتخاذاً از کلام شهید بتقریب تعارض بین ادله جملة و ادله وجوب ظهر و جسم بین آنها بتقریب آنکه عده اخباری داریم مثل اخبار

فراء و من یخطب و امثال ذلک که دلالة دارد بر وجوب تعیینی ناز جملة بمقتضای ظاهر اوامر وی یا آنکه جملة معروفه و اخبار داله بر ناز ظاهر نیز دلالة دارد بر وجوب ظهر علی نحو التخصیص غایة الامر ادله لازم جملة مشروط بجملة م باشد و اگر نبود اجاعی در بین واجب بوده هر دو خوانده شود ولی اجماع حاکم است که هر دو تعیینی واجب نیست در این صورت دو وجه ممکن است و پس اختیار نماید یکی را که تصرف در هیئت خطابین شود و رفع بد از ظاهر هر کدام بتص دیگری شود و محل بر وجوب تخیری نمود و چون جملة جملة م دارد پس افضل افراد است این ملخص فرمایش ایشان باشد رحمة الله علیه و لیکن توجیه شدی بفساد وی از جهاتی کثیرة البته چه آنکه (اولا) بخبری مدال کردیم باجوبه عذبه در در مقاله چهارم از مطلب پنجم بر آنکه اصلاً در این اخبار فراء و من یخطب دلالتی بر اذن عام یا تعدد مطلوب نیست بوجه من الوجوه مراجعه کنید (وثانیا) که دلالة داشته باشد که بی والی م می توان خواند که نشود نه در مطلوب پس بناء علیه این طایفه از اخبار حکومت دلد بر شرطیة والی و در این صورت کلامه اتم توصیه پیدا کند اصل و فرع را شامل و اما قیام اجامات و اخبار بر بدلیه جملة از ظهر بحال خود باقی است و محال است تخیر بین بدل و مبدل ابدأ (وثالثا) گفتیم اصل عقلاً تخیر در مقام محال است (و رابعا) معارضه بین عام و خاص چه معنی دارد و جمع بین آنها چه معنی دارد ما که گفتیم عموم ازمانی ظهر اقتضاء دارد بقاه وی را ادرا و پس از دوازده سال تخصیص دادیم بحمده باولی و سلمنا که اخبار فراء دلالة دارد که بی والی م می توان خواند تخصیص دیگری است نیز بعد از دوازده سال دیگر تقریباً وارد بر عام ازمانی و مقسم است و ما ظهر اصلاً معارضه ندارد و واجب تعیینی است چه آنکه بناء علیه نام اخبار ناز جملة سه طایفه خواهد شد مطلقات اولیه داله بر وجوب وی تعیینی و اخبار داله بر شرطیة والی و طایفه سوم اخبار فراء که دال است بر تعدد مطلوب و این که بی والی م واجب پس طایفه اولی را مقید کردیم بطایفه دوم و یک تخصیص بر عام ازمانی دوازده سال معمول به بوده و ورود مدینه تخصیص دادیم پس طایفه سوم

بلا مزاحم و مبارزه باقی فقط با عموم ازمانی علم معارض با پس از دحل با پس
از صلح حسن ابن علی علیه السلام یا بعد از صادقین یا در قیبه پس خاص دیگری
است ثابت شد است و تخصیص دهد نیز عموم ازمانی ظهر را مثل تخصیص اول
پس کا اینک تخصیص اول با عموم ازمانی ظهر مبارزه نکرد و تخصیص دادید
پس نیز چنین است تخصیص دوم والا باید ملزم شوی بر اینکه تخصیص اول نیز
با ادله ظهر مبارزه داشت و انهم تخیر بوده و بر حام النبیین (ص) نیز واجب
تخیری بوده و دباری از شیعه و سنی گفته و خلاف ضروری دین است پس نه
علیه معری نیست که حکم تخصیص دوم بعد از فراغ عدم مبارزه خاص با علم
الا انکه ملزم شوی بوجوب تعیینی نیز جمعه و لا غیر و انهم که اجماع عملی
و دویت و چهل و چهار اجماع منقول و ده نقل منقول متواتر و سه منقول فوق
تواتر و خلاف وی است بلکه گفتیم با قائل اصلا ندارد چنانچه مقدس اردبیلی
(قده) فرمود می رفیق است یا کالمقدم است (و را با) نه شما میگویید که
اولا تکلیفی بر حسب اخبار مطلقا وارد نمود بر اهل قری که چهار رکعتی نار
ظهر سوانید و این خطاب مطلق بوده و مفید بقیدی و شرطی نبوده پس خطاب
دیگری نیز با اهل قری کرده که اگر جمعه شدید و پنج ظهر شدید و اراعه کردید
نار جمعه سنوانید پس دو رکعت سنوانید و پس می گوید کا اینک دلیل نسیم
موجب تصرف در هیئت خطاب و ضوئی شود نه ماده وی پس معنی چنان
شود که فاقد انشاء واجب نمی شود بر وی نار با طهارة مائیه و لکن مصلحت
این ناریکه با وضوء جعل شده مشروط بپجزی و شرطی نیست پس در مقام
بعد از ورود دلیل جمعه باطلاق ماده حکم نائیم که مصلحت چهار رکعتی ظری
اصلا مشروط بعدم جمعه و امثال وی نیست و چهار رکعت مصلحت دارد حتی با
وجوب جمعه نیز ولی این خطاب جمعه موجب شد که خطاب مطلق ظری را
تصرف کنیم و محل را تخیر کنیم و این معنی موجب لغویة عمل حکیم و خلاف و تناقض
است زیرا اگر این ناریکه با وضوء دارای مقداری از مصلحت بوده الا
که فاقد اب است باز همان مصلحت بهمان مقدار باشد چنانچه فرض کردیم که

تصرف در ماده نه شد ابدأ پس جعل شرایه وضوء لغو محس بوده چه انکه
نار در حال وجود وضوء و در حال عدم از مساوی المصلحت است و این معنای
لغویة و خلاف و تناقض است پس محال است ماده همان مصلحت ملزمه سابق را
که با طهارة مائیه بوده باقی ماند پس از مصلحت فقط مختص است با صورت که ماده
در ضمن آن هیئت بوده با خصوصیتی والا اگر هیئت برود محال است بتوان گفت
عین از مصلحت باقی است والا لازم آید لغویة مذکوره و این کلام را (قده) اتخاذ
از بعض اسانید خود نموده که فرموده مصلحت تکلیف اضطراری ممکن است بقدر
اختیاری باشد و ما در اعلام گفتیم که این معنی عقلا محال است و لذا همین اعتراض
بر قائل براتب ظهور امر با قائل بتعمك باطلاق ماده وارد است لذا در سابق گفتیم
که ما ملنا احراز مصلحت بقود لکن مهمه لازمه از کجا پس مراجعه کنید و اما
مسئله افضلیه جمعه بناء بر واجب تخیری که در السنه متاخرین از شهید (قده)
اتخاذ نمودند که ما در مقدمه در مصباح پنجم مدلل کردیم اولاً استحاله عقلیه
دارد که جمعه افضل باشد و ثانیاً ظهر افضل است مراجعه کنید پس مقتضای
قواعد و سننه و اصول اصحاب آن است که جمعه اصلا واجب نیست و همچنین
کلام بعضی از اساطین در مقام برای اثبات واجب تخیری بر اینکه غایه الامر
ادله اریحه دلالة دارد که اقله حق و الی است ولی این حق مثل حق ولی میت
است فقط اولیة دارد در اقله اولاً و ثانیاً اگر غایب شد یا تمکن پیدا نکرد
ساقط شود و واجب است بر مردم که خود اقله نمایند و مقتضای ادله و وجوب
وی و قواعد واجب است تعییناً ولی چون اجماع مسلم دارند بلکه متواتر بر تقی
حقیقه پس جواز باقی ماند بقود واجب تخیری و توجیری بفساد وی از جهانی
عبدیه (اولاً) در خصوص حق میت از خود دلیل ولایة ولی میت استفاده می
شود ثبوت آن حق از برای مردم نیز بنحو طولیة و ترتب زیرا در تمام آن
دارد که ولی میت اولی باشد از دیگران و ظاهر این لفظ آن است که غیر م
حق دارند غایه او مقدم است چنانچه می گوید اگر ولی الاولیاء حاضر شد او
مقدم باشد نیز بر ولی میت (و ثانیاً) اگر در انجام از خارج دلیل نداشتیم مثل

اجماع و غیر وی بر عدم سقوط نیاز انجام میسگتم بسقوط (و ناکا) از ادله
اشراط والی استفاده میشود که این حق اصلا قابل تصرف و اسقاط نیست چه
آنکه تارة فرمود از خواص امام معصوم است و آخری اولی الامر و ناکا بامر
ورایه بخلیفه و خامه بقاضی و سادسه کس دیگر نمی تواند اقامه نماید و سابعه این
امام مثل سایر ائمه جماعه نیست و ثامنه نظام عالم بوی قائم است و ناسعه نفی قابلیت از
غیر نمودن غیر ذلک مراجعه نائید مقصود مطلقا در شرطیه والی تصدیق
میفرماید (و رابعا) این حق با سایر حق وی از کجا امتیاز پیدا کرد از حق
الفضاوة و غراوه و اقامه حدود و اثناء و جهرب جبابه و امثال ذلک پس چرا در آنها
اگر اذن ترسد ساقط نیست و لذا آنچه اذن ترسیده جایز نمیدانند مثل جهاد
واقعه حدود پس جهة طارقه چیست و نیست الا ثبوت اذن در بعض مثل قضاء
و فتوی و عدم وی در بقیه (و خامسا) پس اگر حق است و قابل سقوط و اسقاط
پس اگر خود وی حاضر است و گفت حق را اسقاط کردم باید بگوئی که حافظ
شد پس بعد از اذن و قبل از عمل اگر نمی نمود عمل صحیح است چه آنکه
دیگر بوی مربوط نیست و لا اظن احدی بوی ملزم شود (و سادسا) در عمل
خود مقرر نمودیم که احقون انما فی است بعضی اصلا قابل اسقاط نیست و بعضی
قابل ولی قابل نقل و انتقال نیست و بعضی قابل ولی قابل عوض نیست و بعضی قابل
ولی هر عوضی قابل نیست این بر حسب کبری و اما تفخیم صغری از کجا
است نتوان بنحو کلیه استفاده نمود (و سابعا) حق است و ساقط شد بقیه دلیل
بر اینکه کس دیگر در این صورت هم حق دارد انی لنا انباءه (و ثامنا) اصلا
ربطی باین مراحل ندارد حکم است ابدأ حق نیست و سلطنت است و ان قابل سقوط
و اسقاط نیست و تا بهر ممکن و عدم ممکن نیست حاضر باشد یا غایب امام است قدرة
داشته باشد یا نه امام است و امام یا سلطان مترادف است چنانچه فرمود اذا حضر
سلطان من سلطان الله یا ان السلطان ولی من لا ولی له پس این سلطنت است و حکم
است و قابل تغییر و تبدیل نیست نظیر سایر احکام امامه و اطلاق حق بر وی
بسیار است هم افاض نمودیم باید قائل شوید بوجوب تعیین تخیر معنی ندارد

چه آنکه بر وی وارد شود اشکالات قسمه سابقه و وجوب تعیین هم که اتفاق در
خلاف است و بین فقهاء و مجتهدین امامیه نیست به مثل نیست باشد والله العالم الهادی
پس تحقیق بر حسب ادله اربعه بر شرطیه حضور والی و ابطال آنچه قوم شده
بود از برای وجوب وی مطلقا عدم وجوب نماز جمعه است در زمان غیبه علی
غائبها الاف التحیه و الثناء اصلا نه تسبیحا و لا تحمیدا چنانچه مشهور از فقهاء
فرمودند و اما مشروعیه دارد اقامه وی یا نه و بناء بر اول مجزی باشد یا نه پس می
گویم که شکی در استحباب وی نیست چنانچه مشهور فرمودند یا از جهة صحیح
این ابی حمزه که فرمود صادق علیه السلام که دوست ندارم مردی از دنیا خارج
شود مگر آنکه یک مرتبه در مدت عمر خود نماز جمعه بخواند و یک مرتبه متعه
بنماید زنهار و یا بلحاظ مصلحت نبوی و یا از جهة روایة زراره که امر عقیب خطر
است بناء بر دلالة غیر رجحان فی الجمله چیزی رساند و یا از جهة کشف امر
یا اطلاق ماده بناء بر قید واجب از مصلحت فی الجمله و یا از جهة انتصاب جواز
اذا نسخ الوجوب که اتفاق شرط وی مثل وی باشد و یا بلحاظ اخبار من بلغ
و شمول وی فتوای فقیه را چه کاشف از امر بدانیم و چه مفاد وی احتیاط و یا
اقتیاد و یا از چه جهة اخبار احتیاط چه اهم کاشف از امر بدانیم و یا مفاد وی
بقسمه امر نفسی راجع و یا امر طریقی و یا از جهة کفایة صرف فتوای مشهور
ولو بضم دلیل تصامح پس کیف مان شکی در استحباب وی نیست حتی در نزد
قاتلین بحرمة فضلا از غیر آنها چه آنها حرمة ذاتیه برای وی قائل نباشند بلکه از جهة
حرمة تشریعی است و اما قیام اجماع بر عدم دو نیاز در روز جمعه اولاً ثابت نیست
چنانچه شیخ (قدّه) نحوه تردیدی دارد در متباین و ثانیاً نیست و لذا در طی
قتل احوال شناختی قول بوجوب هر دو و ثالثا معقد اجماع واجب بالذات است
واجب بالعرض را شامل نیست و رابعا ربطی با استحباب ندارد مثل سایر توافقی
بوم جمعه است که فقهاء (قدّه) بیان فرمودند خاصه این طاووس (قدّه) در کتب
ادعیه خود مراجعه کنید کیف کان معقد اجماع بر فرض تحقق وجوب است
که عدم مشروعیه چه گونه بتوان این ادعاء نمود و حال آنکه اتفاق دارند که احتیاط

حسن عقلا و قلا حتی در مورد اماره معتبره فضلا از عدم وی و اما اجزاء وی از ظهر پس آن محال است چه آنکه (اولا) بحث در اینک مستحب ممکن است مجزی و مسقط واجب شود یا نه در صورتی است که استحباب نفسی وی مسلم باشد و تشناختی در طی نقل اقوال تفصیلا و در مقام اجالا که قائلین با استحباب را اختلاف فاحشی است در مدرک استحباب پس ما ولو در سایر موارد که استحباب نفسی مثل جماعه ثابت شد بگوئیم در مقام نتوان این کلام گفت (وثانیا) دلیل بر اجزاء و اسقاط نداریم نه آنکه فاضل هندی (قده) نوم فرموده که محال است عقلا بر اینک مستحب مجزی و مسقط واجب شود چه آنکه علاوه بر امکان وقوع پیدا کرده جماعه مستحب است مسقط قرائه واجب است زیارة مولانا ابی عبد الله علیه السلام در شهر صیام مستحب است مسقط صوم واجب است اداء الاغیر ذلك بغل خوابی با نسوان با تعدد آنها باصول تقسیم یابی وی و یا وقاع چهار ماه بکریه واجب است زیارت بیت الله یابی (ص) یا آه (ع) استحبابا مسقط آنها باشد بناء بر تحقیق از جواز سفر پس شکی در امکان نیست عمده تحصیل دلیل است و در مقام نداریم و عدم الدلیل کافی است در حکم بعدم پس اشتغال بقینی حاصل نخواهد شد مگر باوردن ظهر و اما آنچه مصباح (قده) کان فرموده که مجزی است و پس دعوی اجماع بر اجزاء نموده بلکه بدلیه از ظهر از ارسال مسلم شمرده علاوه بر اجماعات پس غیر صحیح است چه آنکه شناختی در طی نقل اقوال در مسئله بر اینک بناء بر عدم وجوب مطلقا می توان گفت که قول باعراء نداریم چگونه بدعوی اجماعات بر وی پس چگونه راضی شود فقیهی بر اینک بواسطه اخبار من بلغ بگوید نیاز جمعه مستحب است و بعد بگوید فریضه معینه ماضی شود یا آنکه بواسطه اخبار احتیاط بگوید جمعه مستحب و بعد بگوید فریضه معینه لازمه ماضی و یا بفتوای مشهور بگوید مستحب و بعد بگوید فریضه ماضی پس اثبات این دعوی بر عمده مدعی است و اما مسلمیه بدلیه وی شکی در وی نیست چنانچه غیر مره ادعاء نمودیم و بوی تمسک جستیم و لکن مورد بدلیه کجا است و مسقط اجماعات کجا است و معنای

ی بیست و آن نیست الا اینک نیاز جمعه با شرائط هر وقت محقق شد واجب است میباشد و ظهر اصلا واجب نیست و در صورت مفروضه الت حکم الله همین است نه آنکه اگر گفتیم اصلا هر جمعه واجب نیست مطلقا باز بدل است و مسقط فی التبدل اگر گفتیم حرام است لا اشکال که در انبیا وی حاکم است زیرا گفتیم که من بحرمه حرمة نشرایه می گوید نه ذاتیه پس نتوان احتیاط نمود یا احدی نوم اجزاء نماید بصرف عنوان بدلیه بحکم علیه اگر در بعضی از کلیات بدید که فرمودند مستحب است و مجزی مراد آنها واجب تحسیری بوده نه مستحب مصطلح و وجود لفظ اجزاء قرینه مراد آنها است و خود لفظ اسقاط قرینه مراد است والا نتوان در هر مستحب مصطلح این دعوی را نمود و لو معنی باشد مثلا از احتیاط و امثال وی و قسم تحسیرات حدوث که این واضح است پس کافی است نور افلاشک در مراع که ساء است بر حوب مراع و فراغ ذمه شما خواهد شد الا عیباً ظهورا یبارد چنانچه محقق نیست و گذشت در طی نقل اصول

کلام در وی تفصیلا مراجعه نمایند و الله العالم الهادی تمت

الرسالة بيد مؤلفها عبد النبي ابن للرحوم الفاضل ميرزا

محمد علي ابن للرحوم الفاضل ميرزا آقا ابن للرحوم

الفاضل ميرزا عبد الرضا ابن للرحوم الفاضل

ميرزا عبد الرزاق ابن للرحوم الاجل سلطان

اموات ابن للرحوم العلامة حجة الاسلام

شيخ ابوذر الاصمعي الاسل وعراقي

المسكن للشهور من آل أبي در عماري

المسكن غفر الله لهم ولنا من شهر رجب للرجب

في سنة ١٣٦٠

والحمد لله اولاً و آخراً و صل الله على

محمد وآله ولعن الله على اعدائهم

اجمير الى يوم الدين

مطهر - قه

مطهر

مطهر - قه

صفحه	خط	صواب
•	۲۲	اورد ودر
۶	۱۲	که از
۷	۱۷	موري
۷	۲۱	احص
۹	۱۷	وارد
۱۱	۴	سوم
۱۳	۱۰	باشدش
۱۴	۱۷	وما بنقل
۱۰	•	نمیل
۲۱	۱۰	چهارم
۲۲	۳	هیچده
۲۲	۲۳	بجمه
۲۳	۱۴	نضردی
۲۳	۱۴	نمفنی
۲۴	۲۲	نطویه
۲۷	۶	نمینی
۲۷	۹	پنجم
۲۷	۱۲	نمی کردی
۳۱	۸	می ودر
۳۱	۱۲	قبول
۳۳	•	در
۳۶	۲۲	نعم
۳۹	۱۰	ششم
۴۰	۲۲	هفتم

هیچده روایه را درست و ما به نقل

نه عمل

پنجم

بیست و نه

نه جمه

نه ضروری

نه منفعتی

نه طریقه

نمینی

ششم

نمی کردند

چل

قول

و در

ربما تمام

هفتم

هم

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۵	۴	۴۳	دم
۵۱	۱۵	دم	بازدم
۵۲	۱۷	چون ضروری	چون قریب ضروری
۵۲	۲۱	عالمه چنانچه	عالمه وعدتی از محدثین
۵۳	۶	است پس	است پس مخالفه چند فقره محدث
			بشبهه روایتی مناقاتی ندارد چنانچه
			در خانه کاملاً بدانی انشاء الله در بیان
			حاکم با حضرات
۵۳	۱۴	از مذهب	از مذهب اصیب و مناقاتی ندارد ضروره
			وی با حصول شبهه برای چند فقره محدث
			بشبهه روایت چنانچه گفتیم و بیاید
۷۳	۵	دلیل و یا	و یا آنکه اثبات نباید تعدد مطلوب را
			و این معنی ثابت نه شده و یا آنکه
۶۰	۲۲	اشتمالها	اینها
۶۱	۱۹	تخمیری	تعیینی
۶۱	۲۱	نمود نه	نمود در روش نه
۶۸	۱۵	نای	ناید
۷۶	۱۶	جواد	جواز
۷۷	۲۵	شبهه و اهل جمع با جاع	جمع با جاع شبهه و اهل
۷۸	۲۳	دعوی و دعوی	
۸۲	۵	نورده	بیست و نه
۸۳	۲۳	معنی خلاف	معنی تقریباً خلاف
۸۴	۶	مذاهب بی	مذاهب الا غدتی از محدثین بی
۸۵	۹	اینکه وضوء	اینکه ای وضوء

صفحه	سطر	خطا	صواب
۸۶	۴	پس در	در
۸۶	۱۲	میه در	چه آنکه تیه بی در
۸۸	۶	تقصر	تقصر
۸۸	۸	و توقیفیم	و توقیفیم
۸۹	۲۲	در امر - روم	در مصباح هشتم
۹۰	۷	وای	وای
۹۳	۶	مماضه	مماضه
۹۳	۲۵	درود	درود
۹۶	۴	از زیاده قراء	از قراء
۹۶	۵	ار و	از زیاده و
۹۶	۹	حاض	حار
۱۱۵	۳	دوم	دوم
۱۲۰	۲	وارد	دارد
۱۲۳	۳	مسافر	
۱۲۴	۱۹	لابی مل	لابی
۱۲۶	۲۲	الحاق	الحاق
۱۲۱	۱۷	با ولایة	با ولایة
۱۲۳	۷	باشی	باشد
۱۵۳	۵	معاره	مفازه
۱۵۷	۲۴	روراء	ورواء
۱۵۹	۳	شش	چهار
۱۶۵	۳۰	من که	که من
۱۶۵	۲۳	کلمات	کلمات
۱۷۵	۵	بانقده	بانقده
۱۷۶	۱۴	ندارد پس	ندارد چنانچه تفصیل را از زیاده بر این

صفحة	مطر	خفاء	سواب
١٧٦	٢٥	بأيد	بأيد
١٧٧	٧	بادر	بادر
١٧٨	٤	هر قاسد	هر دو قاسد
١٧٩	٥	انها وجه ووجه	انها وجه ووجه
١٨٥	١٤	اذن نيابة	اذن ونيابة
١٩٦	١١	تأيد	وعقل حكم تأيد
١٩٦	١٥	وقاصر	قاصر
٣٠٠	١٧	خالي	بتقريب
٣٠٠	١٨	از وي بوده	از وي خالي بوده
٣٠٠	٢٤	واجب	بر واجب
٢٠٣	٩	جهل و نه	بنجاه
٢٠٥	٢٤	جهل و نه	بنجاه
٢٠٦	٤	جهل و نه	بنجاه
٢٠٧	٣	اخبار را	اخبار قرائي را
٣٠٧	٤	يساد	بيان
٢١٢	١٠	جهل و نه	بنجاه
٢٠٢	١	من منكم	من كان منكم
٢٢٥	١٦	وبر	بر
٢٢٦	١٧	ذكر دوم	دوم ذكر
٢٢٨	١٣	اشاري	اشاره
٢٢٥	١٨	قاضي	قاضي
٢٢٥	٢٠	بولاية واين است	بولاية است واين
٢٢٥	٢	الناس	الناس
٢٥٦	٧	بخافوا	لم يخافوا
٢٥٧	٢	قلط	خاط
٢٥٧	٢١	يك	يك
٢٦٨	١٩	تسبي	تسبي فقط
٢٦٩	٢٣	واهاب	وكيت اصحاب
٢٧٧	١٥	الغرض	الغرض

خانه در باب محاکمه بیاید بس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عني نماید که ما در کتب مطبوعه خودمان تحریر نمودیم صوره تحریرات و تصنیفات را و ایکنال نمودیم امر وی را بقرة العین عمدة المصلین و زیمة المشتغلین افانورالدین دام توفیقه ولذا اراده نمودیم ثبت و ضبط وی را در ذیل این کتاب نیز حرصا و اعتنا ما بر محافظه از افتات و الله هو السدد الموفق الحافظ

(شرح نفیس علی الفیه ابن مالک فی الادبیه) (درر المنطقیه فی المنطق) (اعتقادات لائیه عشریه فی الکلام) (روح الایمان در وجوب شناختن حقیقه انسان) (مطوع است سنه ١٣٦٣) (رساله فی اصطلاحات اللازمة فی الهیة و الحساب) (رساله مختصره فی حقیقه النفس) (نیایة المأمول فی شرح کفایة الاصول للمحقق الخراسانی) (در جلدین احدهما فی الاول و الثاني فی الثاني) (تحف الاصول فی ثلاث مجلدات دورة الاصول) (اعلام العامة فی صحة الحج مع العامة) (مطوع سنه ١٣٦٤) (رسالتین مستقلین فی قاعدة الاخرور) (رساله فی اعجاز القرآن) (رساله منیه الطالب فی لزوم لایقام عند ذکر الغائب عجل) (ابتیاط البشر فی اجزاء اضطراری الشعر مطوع فی سنه ١٣٦٤) (حاشیه علی مکاسب الشیخ فسد) (مسائل العشریه فی بعض احکام النساء) (کتاب الصلوة) (کتاب البیوع) (کتاب الخیارات) (کتاب الطهارة) (رساله فی زیارة العاشورا) (رساله فی الاستصحاب) (رساله فی الترتیب) (رساله ارشاد الامة فی عدم وجوب صلوة الجمعة مطوع) (رساله فی الاقرار) (رساله فی صلوة ذوی الاعذار) (رساله فی الدماء انسلاته) (رساله اربعینہ فی الحديث) (رساله فی الحسن و النسخ) (رساله فی حکم خلق العجیبة)

رسالة في طهارة
العصا

رسالة في حكم
تلقين النسيء
او غيبها

(رسالة في الرضاع) (رسالة في فروع العلم الاجمالي) (رسالة في احكام الاذاعة
والزاديو) (رسالة في النالك) « حاشية ناقصة على الكفاية » « رسالة في قبول
توبة الرمد مطلقا » « رسالة في الدعاء السبي » « حاشية على تقريرات استاذنا
النائفي فقه » « رسالة شهاب المنيد في رد على ابن ابي الحديد » « رسالة في معرفة
مقدار الدرهم والدينار الشرعي »

والحمد لله اولاً و آخراً كما هو اهل ومستحق
والصلوة على محمد وآله ولعله الله على
اعدائهم الى يوم الدين
حرره المؤلف الجاني
عبد النبي العراقي
والله الوفق

مكتبة مكتبة
الكتابخانه

کتابخانه آیت الله بروجردی (ره)



5597077

کتابخانه آیت الله پروچردی (ره)



5597077